

# ده روزي که دنيا را لرزاند

نویسنده: جان رید

ترجمه از: رحيم نامور و بهرام دانش



John Reed

روزنامه نگار انقلابي آمريکا که در انقلاب هاي روسيه و مکزيک شرکت داشت امروز زادروز «جان ريد John Reed» روزنامه نگار انقلابي امريکا است که 22 اکتبر 1887 به دنيا آمد و تنها 33 سال عمر کرد. وي تنها آمريکايي است که در کنار ديوار کرملين در ميان رهبران و انقلابيون شوروي مدفون شده است. «جان» که افکار سوسياليستي داشت براي تهيه اخبار مربوط به انقلاب مکزيک در صف انقلابيون اين کشور قرار گرفت و مبارزه کرد. براي پوشش اخبار جنگ جهاني اول هم سرباز شد و به جبهه رفت. او براي اطلاع از اوضاع ناآرام روسيه، مشکلات و نارضايتي ها مردم به اين کشور رفت و در سال 1917 با لنين ملاقات کرد و با او دوست شد و سپس پا به پاي بلشويک هاي در انقلاب شرکت جست.

در بازگشت به آمريکا، «جان» به تاسيس حزب کمونيست اين کشور کمک و روزنامه «توده ها» را سردبيري کرد. پس از انشعاب حزب کمونيست آمريکا، دبیر يکي از شعب آن شد و در اين سمت، چون خود را در معرض تعقيب پليس ديد، به روسيه رفت تا آب از آسياب بي افتد که در آنجا به تيفوس دچار شد و نوزده اکتبر 1920 در گذشت. کتاب هاي متعدد از او باقي مانده است از جمله کتاب «ده روز که جهان را تکان داد». اين کتاب درباره انقلاب اکتبر 1917 روسيه است و چون حاوي اطلاعات دست اول است ماخذکار مورخان و پژوهشگران قرار گرفته است.

ترجمه فارسي اين کتاب از روي متن انگليسي آن که در برخي فصول با اختصار چاپ شده بود، انجام گرفته و کمبودهاي آن سپس از روي متن کامل ترجمه روسي کتاب تکميل گرديد. ترجمه بخش انگليسي توسط رحيم نامور و ترجمه بخش هاي تکميلي به زبان روسي توسط بهرام دانش انجام گرفته است.

## فهرست

3	.....	متني از لنين در مورد كتاب
3	.....	مقدمه ي كروپسكاييا بر چاپ روسي كتاب
4	.....	مقدمه ي مؤلف
8	.....	ملاحظات رهنمون و توضيحات
.....		فصل اول: زمينه كلي
		13
22	.....	فصل دوم: طوفان برمي خيزد
.....		فصل سوم: در آستانه
		36
53	.....	فصل چهارم: سقوط دولت موقت
73	.....	فصل پنجم: با تمام قدرت به پيش!
93	.....	فصل شش: كميته نجات ميهن و انقلاب
106	.....	فصل هفتم: جبهه انقلابي
118	.....	فصل هشتم: ضد انقلاب
132	.....	فصل نهم: پيروزي
146	.....	فصل دهم: مسكو
155	.....	فصل يازدهم: تصرف حاكميت
171	.....	فصل دوازدهم: كنگره دهقاني

## از نلین در مورد کتاب

با علاقه و توجهی فراوان کتاب جان رید "ده روزی که دنیا را لرزاند" خواندم. من خواندن این کتاب را به تمام کارگران جهان توصیه می‌کنم. این کتابی است که من آرزو دارم در میلیون‌ها نسخه به چاپ برسد و به همه زبان‌ها ترجمه شود. این کتاب حقیقی‌ترین و روشن‌ترین تصویر از حوادثی است که وقوف بر آن‌ها برای فهم چگونگی انقلاب پرولتاریایی و دیکتاروی پرولتاریا دارای اهمیتی به سزا است. این مسائل با گسترش بسیار مورد بحث و بررسی قرار دارد. اما هرکس پیش از این‌که این اندیشه‌ها را قبول یا رد کند باید به اهمیت تصمیم خویش واقف باشد. کتاب جان رید بدون تردید در روشن کردن مسئله‌ای که مسئله اساسی انقلاب کارگری بین‌المللی است کمک خواهد کرد.

و . ای . نلین  
آخر سال 1919

### مقدمه کروپسکایا بر چاپ روسی کتاب

" ده روزی که دنیا را لرزاند" چنین است عنوانی که جان رید به کتاب شایان تحسین خود داده است، در این کتاب روزهای نخستین انقلاب اکتبر به نحو فوق‌العاده روشن و پرتوانی تصویر شده است، این کتاب تنها عبارت از بیان ساده فاکت‌ها و مجموعه‌ای از اسناد نیست، بلکه رشته‌ایست از صحنه‌های زنده و آن چنان نمونه‌وار که می‌تواند در ذهن هر فرد شرکت کننده در انقلاب صحنه‌های مشابهی را، که خود آن شخص شاهد آن بوده است، زنده سازد. تمام این مناظر که از زندگی گرفته شده به بهترین وجهی روحیه توده‌ها را منعکس می‌سازد. روحیه‌ای که هر کنش انقلاب کبیر به ویژه در بطون آن مفهوم می‌گردد.

در بادی نظر شگفت‌انگیز می‌نماید که چگونه یک بیگانه، یک آمریکایی که زبان مردم را نمی‌دانسته و به نحوه زندگی خلق آشنا نبوده، توانسته است این چنین اثری به‌وجود آورد. علی‌الظاهر قاعدتا" این چنین کسی می‌بایست در هر قدم دچار اشتباهات مضحکی گردد و به بسیاری مسائل مهم سرسری بنگرد.

بیگانگان درباره‌ی روسیه شوروی به نحو دیگری چیز می‌نویسند. آنان یا به هیچ وجه حوادثی را که به وقوع پیوسته درک نمی‌کنند، یا واقعیت‌های جداگانه را که غالباً "نمونه‌وار نیستند، گرفته و آن‌ها را تعمیم می‌دهند. درست است که تعداد ناظران خارجی انقلاب اندک بوده است.

جان رید یک ناظر بی‌تفاوت نبود. او یک انقلابی پر شور، و کمونیستی بود که معنای حوادث و مفهوم نبرد بزرگ را درک می‌کرد. این درک به وی دیده‌ای تیزبین داد که بدون آن نمی‌توانست این چنین اثری به وجود آورد.

روس‌ها درباره انقلاب اکتبر به نحو دیگری می‌نویسند. اینان یا به ارزیابی انقلاب می‌پردازند و یا آن وقایعی را تصویر می‌کنند که خود در آن شرکت داشته‌اند. کتاب جان رید منظره عمومی انقلاب واقعی توده مردم را عرضه می‌دارد و از این جهت برای جوانان و برای نسل‌های آینده – آن‌هایی که انقلاب اکتبر برای‌شان دیگر جزء تاریخ قرار می‌گیرد – دارای ارزش بزرگ و بی‌ثباتی است. کتاب رید نوعی حماسه است.

جان رید خود را با انقلاب روسیه پیوند داد. روسیه شوروی به او نزدیک بود و برای او جای زادگاهش را گرفت. وی در این سرزمین به بیماری تیفوس در گذشت و در پای دیوار سرخ مدفون گردید. کسی که همانند جان رید مراسم تدفین قربانیان انقلاب را ترسیم کند وی را این چنین افتخاری می‌سزد.

ن . کروپسکایا

کتاب حاضر بخش فشرده‌ای است از تاریخ متراکم بدان‌گونه که من شاهد آن بوده‌ام. مدعی هیچ چیز دیگر نیست جزء یک شرح تفصیلی از انقلاب نوامبر، آن هنگام که بلشویک‌ها در رأس کارگران و دهقانان قدرت دولتی روسیه را بدست آورده، آن را در اختیار شوراها قرار دادند.

قسمت عمده کتاب مربوط می‌شود به "پتروگراد سرخ" - پایتخت و قلب قیام. اما خواننده باید متوجه باشد که آنچه در پتروگراد صورت پذیر شد با شدت کمابیش مختلف و در فواصل مختلف در سراسر روسیه تقریباً یکسان تکرار شد.

در این کتاب که نخستین مجلد از سلسله کتاب‌هایی است که من به رشته تحریر می‌کشم، خویشتن را به بیان حوادث روزانه که خود شاهد و ناظر آن‌ها بوده‌ام و یا آنچه از شهود قابل اعتماد شنیده‌ام، محدود می‌سازم. بدو "طی دو فصل، یعنی مقدمه و فصل اول، به نحو اختصار به شرح زمینه و علل انقلاب نوامبر می‌پردازم. من متوجه هستم که مطالعه این دو فصل کسالت‌آور است، اما این دو فصل برای فهم فصل‌های آینده اهمیت به سزایی دارد.

مسائل بسیاری است که طبعاً در برابر خواننده قرار می‌گیرد: بلشویسم چیست؟ بلشویک‌ها چگونه سازمان دولتی‌ای به وجود آوردند؟ اگر بلشویک‌ها قبل از انقلاب نوامبر طرفدار مجلس مؤسسان بودند چرا بعداً به نیروی اسلحه آن را برانداختند؟ اگر بورژوازی، تا آن‌گاه که خطر از ناحیه بلشویک‌ها برایش محسوس نبود با مجلس مؤسسان مخالفت می‌ورزیدند، چگونه بعداً مبدل به پرچمدار آن شد؟

این‌ها و بسیاری مسائل دیگر را نمی‌توان در این‌جا پاسخ گفت. نگارنده در مجلد دیگری "کورنیلوف تا برست‌لیتوفسک" که محتوی جریان انقلاب تا هنگام صلح با آلمان و شامل چگونگی خود جریانی صلح است مسائل مزبور را مورد بررسی قرار خواهم داد. در آن‌جا من منشاء و وظایف سازمان‌های انقلابی، تحولات روحیه توده‌های مردم، انحلال مجلس مؤسسان، ساختمان حکومتی شوروی، و نتایج مذاکرات برست‌لیتوفسک را تشریح خواهم کرد.

هنگامی که سخن از نفوذ و شهرت روز افزون بلشویک‌ها می‌رود باید دانست که تلاش اقتصاد روسیه و ارتش روسیه نه در بیست و پنج اکتبر 1917 بلکه ماه‌ها قبل از آن، همچون نتیجه ناگزیر و منطقی جریانی انجام گرفت که از سال 1915 آغاز گشت. مرتجعین خودفروش که دربار سلطنت را بدست داشتند آگاهانه روسیه را به شکست کشانیدند تا صلح جداگانه‌ای را با آلمان زمینه‌سازی کنند. اکنون ما می‌دانیم که، هم کمبود اسلحه در جبهه که موجب عقب‌نشینی بزرگ تابستان 1915 گردید و هم کمبود خواربار در ارتش و در شهرهای بزرگ، در هم گسیختگی صنایع و حمل و نقل در سال 1916 - همه این‌ها بخشی بود از خرابکاری عظیمی که در لحظه تعیین کننده توسط انقلاب ماه مارس دچار وقفه شد.

در چند ماه نخستین، پس از آن که نظام نوین به حاکمیت دست یافت، علیرغم آشفتگی که ناگزیر ملازم با هر انقلابی است که به 160 میلیون مردم به حداکلی ستمدیده جهان آزادی می‌بخشد، هم وضع داخلی کشور و هم قدرت رزمی ارتش آن بی‌تردید بهبود پذیرفت.

ولی "ماه عسل" به درازا نکشید. طبقات ثروت‌مند فقط و فقط انقلابی را می‌خواستند که حکومت را از تزار بگیرد و به آن‌ها بسپارد. آن‌ها می‌خواستند روسیه جمهوری مشروطه‌ای همچون فرانسه و ایالات متحده و یا سلطنت مشروطه‌ای نظیر انگلستان شود. ولی توده‌های مردم خواستار دموکراسی واقعی کارگری و دهقانی بودند.

ویلیام انگلیش و الینگ در کتاب خویش به نام "پیام روسیه" که شرح مختصری است از انقلاب 1905، روحیه کارگران روسی را که بعدها تقریباً همگی در صف بلشویسم قرار گرفتند بدین گونه تشریح می‌کند:

"آن‌ها (کارگران) می‌دیدند که حتی آزادترین حکومت‌ها، اگر به‌دست طبقات دیگر باشد، احتمالاً ناچارند مانند گذشته گرسنه باشند... کارگر روسیه انقلابی است، ولی زورگو نیست. دکماتیک نیست، از خرد محروم نیست. او حاضر است پشت باریک‌دورها بجنگد - و می‌داند که یعنی چه - او در بین کارگران سراسر جهان یگانه کارگری است که این را از روی تجربه شخصی خویش می‌داند. او آماده است و می‌خواهد علیه ستم‌گران - طبقه سرمایه‌داران - مبارزه کند و تا پایان مبارزه کند. ولی موجودیت طبقات دیگر را از یاد نمی‌برد. تنها چیزی که از آن‌ها می‌خواهد این است که، به هنگام در گرفتن طوفانی که فرا می‌رسد، آن‌ها در این سو و در آن سو قرار گیرند... آن‌ها (کارگران) تایید می‌کنند که سازمان‌های سیاسی آمریکا از سازمان‌های سیاسی آن‌ها بهتر است. ولی آن‌ها به هیچ روی نمی‌خواهند به جای مستبدي مستبد دیگر را (طبقه سرمایه‌دار را) بنشانند... کارگران روسیه را در گروه‌های چند نفری در مسکو، در ریگا، در اودسا، تیرباران و اعدام کردند. آن‌ها را هزار هزار به زندان افکندند، به کویرها و مناطق قطبی تبعید کردند. و آن‌ها همه این‌ها را به جان خریدند نه به خاطر چیزی مانند امتیازات مشکوک کارگران گلفیلد یا کریبل کریک..."

بدین سبب است که در روسیه، در بحبویه جنگ، انقلاب سیاسی به انقلاب اجتماعی تکامل پیدا کرد و سرانجام عالی خود را در پیروزی بلشویسم یافت.

آ. ج. ساک مدیر بوروی اطلاعاتی روسیه در آمریکا که کارش خصومت باحکومت شوروی است چنین می‌گوید:

"بلشویک‌ها کابینه خود را با واگذاری مقام نخست‌وزیری به نیکلای لنین، و وزارت خارجه را به لئوتروتسکی، تشکیل دادند. تقریباً بلافاصله پس از انقلاب ماه مارس معلوم بود که آن‌ها حتماً حکومت را بدست خواهند گرفت. تاریخ بلشویک‌ها پس از انقلاب، تاریخ رشد دائمی آن‌هاست."

بیگانگان و به ویژه امریکاییان غالباً بر روی "جهل" کارگران روسیه تکیه می‌کنند. راست است که آن‌ها به قدر مردم غرب تجربه سیاسی ندارند، در عوض، آن‌ها در سازمان‌های داوطلبانه خویش مکتبی عالی را گذرانیده‌اند. در سال 1917 کنوینت‌های مصرف در روسیه بیش از 12 میلیون عضو داشت و شوراهای خودتجسم معجزه‌نمون نبوغ سازماندهی زحمت‌کشان روسیه است. علاوه بر این، شاید در سراسر جهان خلقي را نتوان یافت که به این خوبی تئوری سوسیالیستی و شیوه‌های به‌کار بستن آن‌را آموخته باشد. ببینید ویلیام انگلیش و الینگ خصائص این مردم را چگونه شرح می‌دهد:

"اکثر کارگران روسی می‌توانند بخوانند و بنویسند. کشور طی سال‌های بسیار در حال آن‌چنان غلیان شدیدی است که در رأس مبارزه آن‌ها نه فقط نمایندگان پیشرو طبقه آن‌ها بلکه همچنین عناصر انقلابی بسیاری از اقشار تحصیل کرده جامعه قرار گرفتند که با اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی رستاخیز روسیه به کارگران روح دمیدند..."

بسیاری از مؤلفان خصومت خویش را نسبت به نظام شوروی چنین توجیه می‌کنند: "آخرین مرحله انقلاب روسیه، نه کم و بیش، مبارزه عناصر "حسابی" جامعه علیه خشونت بلشویک‌ها بوده است. "ولی واقعیت این است که طبقات ثروت‌مند بودند که با مشاهده رشد قدرت سازمان‌های انقلابی خلق مصمم شدند آن‌ها را سرکوب کنند و انقلاب را متوقف سازند. بورژوازی در تلاش برای دست‌رسی به این هدف سرانجام متوسل به وسایل مذبوه‌انگیزی گردید. بورژوازی برای در هم کوبیدن دولت کرنسکی و شوراهای، حمل و نقل را مختل کرد؛ به ایجاد هرج و مرج داخلی پرداخت؛ به منظور بر هم زدن کمیته‌های کارخانه‌ها، بسیاری از مؤسسات را تعطیل کرد؛ مقادیر زیادی سوخت و مواد خام را منهدم کرد؛ برای بر هم زدن کمیته‌های نظامی مجازات اعدام را از نو برقرار ساخت؛ و شکست در جبهه را نادیده گرفت."

همه این‌ها برای رشد درخشان بلشویسم غذایی بسیار عالی بود. بلشویک‌ها در پاسخ به این اعمال مردم را به جنگ طبقاتی فراخواندند و شعار "حاکمیت به شوراهای" را اعلام داشتند. مابین این دو جریان که در دو قطب مخالف جاری بود گروه‌بندی‌هایی قرار داشتند که تماماً و یا قسماً از بلشویک‌ها پشتیبانی می‌کردند. از جمله سوسیالیست‌های "معتدل" که عبارت بودند از منشویک‌ها، اس‌ارها و چند حزب کوچک دیگر. این گروه‌بندی‌ها نیز در معرض حملات طبقات ثروت‌مند قرار گرفتند، ولی نیروی مقاومت آن‌ها را تئوری‌های خود آن‌ها نفي کرد.

منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی اجمالاً چنین عقیده داشتند که روسیه از لحاظ اقتصادی هنوز برای انقلاب اجتماعی رسیده نشده و تنها يك انقلاب سیاسی می‌تواند تحقق پذیر باشد. بر حسب تفسیر آن‌ها توده‌های روسی آن‌قدر آمادگی نداشتند که بتوانند قدرت را بدست گیرند. آن‌ها بر آن بودند که هرگونه اقدامی که در این جهت صورت بگیرد نتیجه اجتناب‌پذیرش ایجاد عکس‌العملی خواهد بود که امکان می‌دهد يك این وقت ستمگر نظام سابق را برقرار سازد؛ و نتیجه آن شد که چون سوسیالیست‌های "معتدل" به قدرت رسیدند از اعمال قدرت ترسیدند.

آن‌ها بر آن بودند که روسیه می‌بایست از همان مراحل تکامل اقتصادی بگذرد که غرب اروپا گذشته است، و سپس به همراه سایر کشورهای جهان به مرحله سوسیالیسم گسترده برسد. با این جهت آن‌ها طبعاً با صاحبان ثروت روسیه عقیده مشترکی داشتند که روسیه بدو "باید يك دولت پارلمانی باشد، منتها البته با برخی پیش‌بردها نسبت به دموکراسی غرب. آن‌ها بالنتیجه با اصرار خواستار همکاری طبقات ثروت‌مند در حکومت بودند.

این چنین موضعی با حمایت مستقیم از طبقات ثروت‌مند تنها گام کوچکی فاصله داشت. سوسیالیست‌های "معتدل" به بورژوازی احتیاج داشتند. اما بورژوازی از وجود سوسیالیست‌های "معتدل" مستغنی بود. این وضع منجر به آن گردید که ورزای سوسیالیست به ناچار و قدم به قدم و سرانجام در مجموع برنامه خود عقب بنشینند، در حالی که طبقه ثروت‌مند متعرض‌تر می‌شد.

و سرانجام، آن‌گاه که بلشویک‌ها با قاطعیت از هر گونه سازش امتناع ورزیدند، منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی، خود را در صف طبقات ثروت‌مند یافتند... امروز در هر يك از کشورهای جهان همان پدیده کمابیش دیده می‌شود. به نظر من بلشویک‌ها نه تنها نیروی ویران‌گری نیستند، بلکه یگانه حزبی را دارند در روسیه با برنامه سازمانده و با قدرتی کافی برای تحقق بخشیدن به آن. اگر آن‌ها در آن لحظه که حکومت را بدست آوردند، پیروز نمی‌شدند به نظر من تردید زیادی نمی‌توان داشت که در آن صورت ارتش‌های امپراطوری آلمان در ماه دسامبر وارد پتروگراد شده بودند و مجدداً يك تزار در رأس روسیه قرار می‌گرفت...

هنوز هم که يك سال تمام از موجودیت حکومت شوراهای می‌گذرد، باز عادتاً از قیام بلشویک‌ها به عنوان "ماجرای جویی" یاد می‌شود؛ طوفانی بود که پیشاهنگی توده‌های زحمت‌کش وارد تاریخ می‌شد و به خاطر خواست‌های وسیع و ساده آن‌ها همه چیز را در گرو گذاشت. در آن موقع دیگر دستگاهی که می‌بایست اراضی بزرگ را بین دهقانان

تقسیم کند به وجود آمده بود. کمیته‌های کارخانه‌ها و اتحادیه‌های کار سازمان یافته بود و می‌بایست نظارت کارگران را بر صنایع برقرار سازند. در هر ده، در هر شهرستان و هر استان شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان وجود داشتند و آماده بودند تا اداره امور محل را بدست گیرند.

قطع نظر از هر نوع داوری درباره‌ی بلشویسم، این واقعه‌ی است انکار ناپذیر که انقلاب روسیه یکی از بزرگترین حوادث تاریخ بشری است و پیروزی بلشویسم پدیده‌ای دارای اهمیت جهانی. هنگامی که مورخین در جستجوی کشف جزئیات تاریخ کمون پاریس هستند، به همان نحو هم می‌خواهند تمام آنچه را که در ماه نوامبر در پتروگراد گذشته و روح و جوهر آنچه مردم را بدان‌گونه به هیجان آورد بدانند: بدانند رهبران قیام چگونه بودند، چطور حرف می‌زدند و چگونه عمل می‌کردند. با این نقطه نظر است که من به نگارش این کتاب مبادرت ورزیده‌ام. در این نبرد، من یک ناظر بی‌طرف نبوده‌ام، اما در میان حوادث آن روزهای سترگ کوشیده‌ام رویدادها را از دید وجدان واقعه‌نگاری علاقمند به حقیقت بنگرم.

ج. ر. نیویورک\_ اول ژانویه 1918

### ملاحظات رهنمون و توضیحات

برای یک خواننده عادی دشوار است که سازمان‌های گوناگون موجود در روسیه یعنی گروه‌های سیاسی، کمیته‌ها، کمیته‌های مرکزی، شوراها، دوماها، اتحادیه‌ها\_ را از هم تمیز دهد. بدین جهت من می‌خواهم درباره این سازمان‌ها اطلاعات و توضیحات مختصری بدهم.

### احزاب سیاسی

به هنگام انتخابات مجلس مقننه در پتروگراد هفده لیست و در برخی از استان‌های دیگر تا چهل لیست نامزدهای نمایندگی احزاب گوناگون وجود داشت. اما توضیحات زیر محدود است به هدف و ترکیب بعضی از احزاب سیاسی و گروه‌ها که اسامی آن‌ها در این کتاب آمده است. درباره برنامه و خصلت عمومی این سازمان‌ها من فقط می‌توانم مهم‌ترین نکات را ذکر کنم.

1- انواع گوناگون سلطنت‌طلبان، اکتبريست‌ها و غیره. این گروه‌ها که زمانی قدرت زیاد داشتند دیگر به صورت علنی موجود نبودند. آن‌ها یا غیر علنی فعالیت می‌کردند یا اعضاء آن‌ها به کادتها، که مرتباً به برنامه سلطنت‌طلبان نزدیک می‌شدند، پیوسته بودند. نمایندگان این دسته در این کتاب "رودزیانکو" و "شولگین" هستند.

2- کادتها، این عنوان از حروف اول عنوان "حزب دمکرات هوادار قانون اساسی" اخذ شده است. نام رسمی این حزب "حزب آزادی خلق" است. در زمان تزار کادتها به صورت حزب بزرگ لیبرال طرفدار رفرم‌های سیاسی از صفوف ملاکان بیرون آمدند و بدین ترتیب تا حدودی به حزب مترقی امریکا شبیه بودند. در مارس 1917 زمانی که انقلاب انجام شد، کادتها اولین دولت موقت را تشکیل دادند. این دولت در آوریل سرنگون شد، زیرا به دفاع از هدف‌های امپریالیستی متفقین و همچنین به دفاع از هدف‌های دولت تزاری پرداخت. به همان اندازه که خصلت اجتماعی و اقتصادی انقلاب عمیق‌تر می‌شده ماهیت ارتجاعی کادتها بیشتر بروز می‌کرد. نمایندگان آن‌ها در این کتاب "میلیوکوف" و "شاتسکی" هستند.

الف\_ اتحادیه مردان جامعه، بعد از آن‌که کادتها به علت رابطه با کورنیلوف ضد انقلابی هرگونه وجهه‌ای را از دست دادند، در مسکو این جمعیت تشکیل شد. نمایندگان این گروه پست‌های وزارت را در آخرین دولت کرنسکی بدست آوردند. آن‌ها خود را بالاتر از حزب معرفی می‌کردند. رهبران روشن‌فکر آن‌ها کسانی چون "رودزیانکو" و "شولگین" بودند. مدرن‌ترین بانک‌داران، بازرگانان و کارخانه‌داران به این گروه تعلق داشتند. آن‌ها این موضوع را تشخیص می‌دادند که با شوراها باید با اسلحه خود آن‌ها مبارزه کرد یعنی با تشکیلات اقتصادی. "لیانازوف" و کونووالوف نمونه رهبران این گروه‌اند.

3- سوسیالیست‌های خلقی یا "ترودوویک‌ها" (گروه کار) که از لحاظ تعداد یک حزب کوچک بودند. اعضاء این گروه را روشن‌فکران، مدیران شرکت‌های تعاونی و دهقانان مرتجع تشکیل می‌دادند و با آن‌که خود را سوسیالیست می‌نامیدند، عملاً مدافع منافع بورژوازی کوچک یعنی کارمندان و پیشه‌موران و غیره بودند. آن‌ها همان نظریات سازشگرانه‌ای را داشتند که "گروه‌کار" در دوران دوما تزاری از آن پیروی می‌کرد. گروه اخیر قبل از هر چیز نماینده دهقانان بود. کرنسکی رهبری "ترودوویک‌ها" را در دوما تزاری به عهده داشت. سوسیالیست‌های خلقی یک گروه ناسیونالیستی بودند و بیانگران آن‌ها در این کتاب "په‌شخونوف" و چایکوفسکی هستند.

4- حزب کارگری سوسیال‌دمکرات روسیه\_ یک حزب مارکسیستی بود که در کنگره 1903 در اثر اختلاف‌نظر بر سر مسئله تاکتیک به دو جناح منشعب شدند\_ اکثریت (بلشینیستو) و اقلیت (منشینستو)\_ از آن‌جا نام بلشویک یعنی از جناح اکثریت و نام منشویک یعنی از جناح اقلیت پدید آمد.

الف\_ منشویک‌ها. به انواع گوناگون سوسیالیست‌هایی اطلاق می‌شد که می‌پنداشتند جامعه می‌تواند با سیر طبیعی و خودپو به سوسیالیسم برسد. همه این گروه‌ها ناسیونالیست بودند. این حزب زمانی سوسیالیست‌های روشن‌فکر را که تحت

نفوذ انحصارات متشکله به وسیله ثروت‌مندان بودند در صفوف خود متشکل کرده بود و چون نتوانست نفوذ آن‌ها را از خود دور کند به طرف‌داری از آن‌ها برخاست. نمایندگان این گروه در این کتاب "دان"، "الیبر" و "تسره‌تلی" هستند.

ب- منشویک‌های انترناسیونالیست. این‌ها جناح رادیکال منشویک‌ها را تشکیل می‌دادند و با هرگونه اتحاد طبقات توانگر مخالف بودند؛ با وجود این حاضر نبودند ارتباط خود را با منشویک‌های محافظه‌کار کاملاً قطع کنند. آن‌ها همچنین با دیکتاتوری پرولتاریا که بلشویک‌ها بیانگر آن بودند مخالفت می‌ورزیدند. تروتسکی مدت‌ها عضو این گروه بود. "مارتوف" و "مارتینوف" رهبری این گروه را به عهده داشتند.

ج- بلشویک‌ها. اکنون حزب خود را حزب کمونیست می‌نامند تا گسست کامل پیوند خود را با سوسیالیسم "پارلمانی" و پیروان نظرات "اعتدالی" تصریح کنند. بلشویک‌ها قیام فوری پرولتاریا مطالبه می‌کردند تا با تصرف قدرت حاکمه و صنایع، زمین، منابع طبیعی و مؤسسان مالی، تحقق سوسیالیسم را تسریع کنند. این حزب بیانگر اراده کارگران صنعتی و همچنین بخش اعظم دهقانان تهیدست است. واژه "بلشویک" نباید "ماکزیمالیست" ترجمه شود. ماکزیمالیست‌ها گروه خاصی هستند (به 5 ب مراجعه شود).

د- سوسیالیست‌های متحد یا انترناسیونالیست‌ها که ضمناً به نام روزنامه خود یعنی "نووی‌ایژین" (زندگی نوین) مشهور بودند و گروه کوچکی از روشن‌فکران را در بر می‌گرفتند که تقریباً هیچ کارگری در بین خود نداشتند. این گروه برنامه‌ای همانند برنامه منشویک‌های انترناسیونالیست داشت فقط با این تفاوت که نه به بلشویک‌ها می‌پیوست و نه به منشویک‌ها. نمایندگان آن در این کتاب "اویلوف" و "کراماروف" هستند.

ح- بدینستوو (وحدت). گروه بسیار کوچک و ناچیزی که تقریباً فقط از پلخانوف پیروی می‌کرد. پلخانوف در اواخر عمر مشی شوینیستی اتخاذ کرد و حتی از منشویک‌ها هم محافظه‌کارتر شد. بعد از قیام بلشویکی این گروه منحل گردید.

5- حزب سوسیال رولوسیونرها. این‌ها را بر حسب حروف اول اسمشان "اس‌ار" می‌نامیدند. نخست حزب انقلابی دهقانی بود و روش تروریستی داشت. پس از انقلاب مارس تعداد اعضایش، که هیچ‌گاه سوسیالیست نبودند، رو به ازدیاد رفت و از آن پس فقط از لغو مالکیت خصوصی- مشروط بر آن‌که به مالکین غرامت پرداخت شود- پشتیبانی می‌کرد. بالاخره وضع انقلابی بین دهقانان، که هر روز قوت می‌گرفت، آن‌ها را مجبور کرد که از مسئله غرامت صرف‌نظر کنند. در پاییز سال 1917 جوانان و روشن‌فکران، این حزب را ترک کردند و به "حزب سوسیال‌رولوسیونرهای چپ" پیوستند. حزب قدیمی که جناح رادیکال، آن‌ها را "حزب سوسیال‌رولوسیونرهای راست" می‌نامید، همان سیاست منشویک‌ها را در پیش گرفت و با آن‌ها همکاری می‌کرد. "سوسیال‌رولوسیونرهای راست" نمایندگی دهقانان مرفه، روشن‌فکران و افراد غیرسیاسی مناطق روستایی را به عهده داشتند. رهبران آن‌ها در این کتاب "اوکسنتیف"، "گوتس"، "کرنسکی"، "چرنوف" و "بابوشکا" و "برش‌کوتسکایا" هستند.

الف- سوسیال‌رولوسیونرهای چپ- با وجود این‌که از لحاظ تئوری با برنامه بلشویک‌ها درباره دیکتاتوری پرولتاریا موافق بودند، ولی در ابتدا از پیوستن به تاکتیک قاطع بلشویک‌ها خودداری کردند. "سوسیال‌رولوسیونرهای چپ" در دولت شوراهای شرکت کردند و رهبری چند کمیساریا و از آن جمله کمیساریای ملی کشاورزی را به عهده گرفتند. چندبار از کابینه خارج شدند و بازگشتند. عده زیادی از دهقانان که از "سوسیال‌رولوسیونرهای راست" پیوند گسسته بودند به این‌ها پیوستند و در نتیجه این حزب به حزب بزرگ دهقانی مبدل شد. آن‌ها پشتیبان دولت شوراهای بودند و برای ضبط بلاعوض املاک مالکان بزرگ مبارزه می‌کردند. رهبران آن‌ها عبارت بودند از بانو "اسپیریدونوا"، "کاره‌لین"، "کامکوف" و "کالاگایف".

ب- ماکزیمالیست‌ها. این گروه در سال 1905 از حزب سوسیال‌رولوسیونرها جدا شده بود. آن زمان آن‌ها جنبش دهقانی نیرومندی را رهبری می‌کردند که از اجرای فوری یک برنامه اجتماعی افراطی طرف‌داری می‌کرد و سپس به یک گروه ناچیز آنارشویست دهقانی بدل شدند.

### سنن پارلمانی

کار کنفرانس‌ها و کنگره‌های روسیه بیشتر بر وفق سنن رایج در کشورهای قاره اروپا انجام می‌گیرد، نه بر وفق سنن کشور ما. نخستین اقدام به‌طور کلی انتخاب هیئت رئیسه است. هیئت رئیسه کمیته‌ای است که صدارت جلسه را به عهده دارد. اعضاء این کمیته عبارتند از نمایندگان گروه‌ها و احزاب سیاسی که در جلسه شرکت دارند و متناسب با تعداد اعضاء هر یک از آن‌ها انتخاب می‌شود. هیئت رئیسه دستورکار جلسه را معین می‌کند و هر یک از اعضاء آن طبق تصمیم صدر می‌توانند به نوبت جلسه را اداره کنند.

هر مسئله‌ای ابتدا به‌طور کلی مطرح می‌گردد و بعد درباره آن بحث می‌شود. در آخر هر جلسه احزاب مختلف قطع‌نامه‌های خود را پیشنهاد می‌کنند و درباره هر یک جداگانه رأی گیری می‌شود. ممکن است اتفاق بی‌افتد، و اغلب هم اتفاق می‌افتد، که دستورکار جلسه در همان نیم ساعت اول کنار گذاشته شود. به استناد "فوریت" خاص یک مسئله که تقریباً همیشه از طرف جلسه پذیرفته می‌شود، هر کس می‌تواند از جا بلند شود و درباره نکات مورد نظر خویش اظهار

عقیده کند. شرکت کنندگان بر جلسه تسلط دارند. کار اداره کننده جلسه از حدود زنگ زدن برای برقراری نظم یا تذکر به ناطقین فراتر نمی‌رود. کار اصلی جلسه در جلسات فراکسیون‌های احزاب و گروه‌های مختلف انجام می‌شود که اغلب با رأی مخفی است و نمایندگان آن رؤساء فراکسیون‌ها هستند. در نتیجه این امر درباره هر مسئله مهم و هر رأی‌گیری کار جلسه متوقف می‌شود تا فراکسیون‌های گروه‌ها و احزاب مختلف بتوانند گرد هم آیند.

شرکت کنندگان در جلسه یا با شور تمام برای ناطق کف می‌زنند و یا با بانگ رسا مخالفت خود را اعلام می‌دارند و در این موارد قواعدی را که هیئت رئیسه مقرر داشته است، مراعات نمی‌کنند. الفاظ زیر در این جلسات زیاد بگوش می‌خورند: "پروسیم!" (خواهش می‌کنم، ادامه بدهید)، "پراویلنو!"، "اتورنو!" (صحیح است! درست است!)، "داولنو!" (کافی است!)، "دالوی!" (برو پی کارت!)، "پازو!" (افتضاح) و "تیشه" (ساکت).

### سازمان‌های توده‌ای

1- "سویت‌ها" (شوراها). واژه "سویت" به معنی شورا است. در زمان تزار "شورای دولتی" دایر بود. از زمان انقلاب به بعد این واژه بیش از پیش به پارلمان منتخب اعضای سازمان‌های اقتصادی زحمت‌کشان اطلاق می‌گردد که شورای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان- نامیده می‌شود؛ من نیز از واژه "سویت" همین معنی را به کار برده‌ام. در جاهای دیگر واژه "شورا" را گذاشته‌ام.

علاوه بر شوراهای منتخب هر شهر و هر ده روسیه (و در شهرهای بزرگ علاوه بر این شوراهای و شوراهای بخش) شوراهای استان و کمیته اجرایی مرکزی شوراهای سراسر روسیه در پایتخت نیز وجود دارند. (مراجعه شود به توضیح مربوط به "کمیته مرکزی")

بعد از انقلاب مارس (منظور همان انقلاب دوم روسیه یعنی انقلاب بورژادمکراتیک است که به تقویم قدیم در نیمه دوم فوریه سال 1917 و به تقویم جدید در نیمه اول مارس 1917 انجام گرفت. مترجم) تقریباً در همه‌جا شوراهای نمایندگان کارگران با شوراهای نمایندگان سربازان متحد شدند. درباره مسائلی که به مصالح خاص آن‌ها مربوط می‌شد، شعبه‌های شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان به طور فوق‌العاده گرد می‌آمدند. شوراهای دهقانی تازه بعد از تصرف قدرت حاکمه توسط بلشویک‌ها، به شورای نمایندگان کارگران و سربازان پیوستند. آن‌ها نیز مانند کارگران و سربازان متشکل شده بودند و تحت رهبری کمیته اجرایی شوراهای دهقانی سراسر روسیه که در پایتخت قرار داشت، فعالیت می‌کردند.

2- اتحادیه‌ها. با وجودی که آن‌ها اغلب اتحادیه‌های صنعتی بودند، خود را اتحادیه‌های صنفی می‌نامیدند؛ به هنگام انقلاب اکتبر چهار میلیون نفر را در بر می‌گرفتند. این اتحادیه‌ها در اتحادیه سراسری روسیه متحد شده و شکل خاصی از فدراسیون روسی کارگری بودند. (ظاهراً "جان رید در اینجا به فدراسیون کارگری امریکا اشاره می‌کند.)

3- کمیته‌های کارخانه‌ها. این سازمان‌ها که به‌طور خود به خودی از طرف کارگران در کارخانه‌ها برای کنترل تولید تشکیل شده بودند در محیط هرج و مرج سازمان اداری که انقلاب پدید آورده بود می‌کوشیدند مواضع خود را تثبیت کنند. این کمیته‌ها با اقدامات انقلابی خویش اداره امور کارخانه‌ها را در دست خود می‌گرفتند. کمیته‌های مزبور یک سازمان کل در پطروگراد داشتند که یک کمیته مرکزی در رأس آن قرار داشت و با اتحادیه‌ها همکاری می‌کرد.

4- دوما. کلمه دوما کم و بیش به معنای "مجلس مشورتی" است. دوماي قدیم تزاری که تا شش ماه پس از انقلاب با شکل کمی دمکراتیک‌تر هنوز وجود داشت، در سپتامبر 1917 به مرگ طبیعی در گذشت. دوماي شهری که در این کتاب از آن سخن می‌رود، یک مجلس مشورتی شهری تجدید سازمان یافته بود که اغلب "خودگردانی شهری" نامیده می‌شد. این دوما با رأی مستقیم و مخفی انتخاب می‌شد؛ پس از انقلاب اکتبر پشتیبانی توده‌ها را از دست داد.

5- زمستوها. این کلمه کم و بیش به معنای "مجلس مشورت دهقانی" است. در دوران تزاری زمستوها گروه‌های نیمه‌سیاسی-نیمه‌اجتماعی بودند که وظایف اداری محدودی در دهات انجام می‌دادند. بخش اعظم آن‌ها زیر سلطه لیبرال‌هایی از قشر مالکان بزرگ قرار داشت. فعالیت مهم آن‌ها تاسیس مدرسه و مؤسسات اجتماعی برای دهقانان بود. در زمان جنگ آن‌ها تامین خواربار و لباس برای ارتش و همچنین خرید از خارجه را به عهده گرفتند و در بین سربازان فعالیت‌هایی کم و بیش همانند فعالیت اتحاد جوانان مسیحی در جبهه انجام می‌دادند. بعد از انقلاب مارس زمستوها خصلت دمکراتیک بیشتری به خود گرفتند، زیرا در نظر بود ارگان‌های دولتی در دهات به آن‌ها واگذار شود. اما آن‌ها نیز مانند دوماهای شهری نتوانستند به فعالیت خود علیه شوراهای ادامه دهند.

6- کئوپراتیوها. این واژه را باید به مفهوم شرکت‌های تعاونی مصرفی کارگران و دهقانان تلقی کرد که قبل از انقلاب روسیه چندین میلیون عضو داشتند. این کئوپراتیوها که به وسیله لیبرال‌ها و سوسیالیست‌های "معتدل" تشکیل شده بودند مورد پشتیبانی گروه‌های سوسیالیست‌های انقلابی قرار نگرفتند، زیرا در برابر واگذاری کامل وسایل تولید و توزیع به زحمتکشان راحل‌های دیگری عرضه می‌داشتند. پس از انقلاب مارس کئوپراتیوها به‌طور سریع توسعه پیدا کردند و تحت تسلط سوسیالیست‌های خلقی، منشویک‌ها و سوسیال‌رولوسیونرها قرار گرفتند و تا انقلاب اکتبر خصلت یک نیروی



سیاسی محافظه‌کار را داشتند. با وجود این نباید فراموش کرد که پس از فروپاشیدگی مؤسسات پیشین بازرگانی و حمل و نقل همین کنوپراتیوها مواد غذایی لازم برای روسیه تامین می‌کردند.

7- کمیته‌های ارتشی. این کمیته‌ها به وسیله سربازان در جبهه تشکیل شدند تا علیه نفوذ ارتجاعی افسران رژیم کهنه مبارزه کنند. هر گروهان، هر هنگ، هر تیپ، هر لشکر و هر واحد بزرگتر یک چنین کمیته‌ای داشت. به عنوان سازمان کل یک کمیته ارتشی انتخاب شد.

8- کمیته‌های ناویان. این کمیته نظیر کمیته‌های ارتشی در نیروی دریایی بودند.

### کمیته مرکزی

در بهار و تابستان سال 1917 کنگره سازمان‌های مختلف سراسر روسیه تشکیل شد: کنگره ملی کارگران، کنگره ملی سربازان و شوراهای دهقانی، اتحادیه‌ها، کمیته‌های کارخانه‌ها، کمیته‌های ارتشی و نیروی دریایی و علاوه بر این‌ها کنفرانس‌هایی در داخل ارتش و نیروی دریایی، کنگره کنوپراتیوها و کنگره ملیت‌ها و غیره برگزار شدند. هر یک از این کنگره‌ها یک کمیته مرکزی با یک کمیته اجراییه مرکزی تشکیل می‌داند تا منافع خاص خود را در دولت تحقق بخشند. پس از آن که دولت موقت رو به ضعف رفت، این کمیته‌های مرکزی اختیارات روزافزون سازمان اداری را در دست خود گرفتند. مهم‌ترین کمیته‌های مرکزی که در این کتاب نام برده می‌شود عبارتند از:

شورای کل اتحادیه‌ها- در زمان انقلاب 1905 پرفسور "میلیوکوف" و لیبرال‌های دیگر اتحادیه‌ای به نام "اتحادیه روشن‌فکران صاحب مشاغل آزاد" یعنی پزشکان، حقوق‌دانان و غیره داشتند. این‌ها در یک سازمان مرکزی به نام "شورای اتحادیه‌ها" متحد شدند. در سال 1905 آن‌ها از دمکراسی انقلابی طرفداری می‌کردند، ولی در 1917 در رأس کارمندان دولتی مخالف قدرت حاکمه شوراها، علیه قیام بلشویک‌ها به مبارزه برخاستند.

کمیته اجراییه مرکزی- کمیته اجراییه مرکزی شوراهای سراسری نمایندگان کارگران و سربازان. سنترال فلوت- کمیته مرکزی نیروی دریایی.

ویکژل- کمیته اجراییه سراسری راه آهن که بر حسب حروف اول واژه‌های روسی آن "ویکژل" نامیده می‌شد.

### سازمان‌های دیگر

گاردسرخ- کارگران مسلح فابریک‌های روسیه- گاردسرخ نخستین بار در دوران انقلاب 1905 تشکیل شد و در انقلاب مارس 1917، زمانی که برای نظم و آرامش در شهرها احساس می‌شد، دوباره بر روی صحنه آمد. افراد گاردسرخ مسلح بودند و تمام تلاش‌های دولت برای خلع سلاح آن‌ها عقیم ماند. هر بار که انقلاب با بحران روبرو می‌شد، افراد گاردسرخ با شور و هیجان انقلابی، به خیابان‌ها می‌ریختند.

گاردسفید- داوطلبانی از محافل بورژوازی که در آخرین مراحل انقلاب پدید آمدند تا از مالکیت خصوصی، که بلشویک‌ها تصمیم به الغای آن داشتند، دفاع کنند. بیشتر آن‌ها دانشجو بودند.

تکینسی- به اصطلاح "لشکروحشی" در ارتش- افراد این لشکر از مسلمانان آسیای میانه و از مزدوران کورنیلوف بودند. شهرت آن‌ها در اطاعت کورکورانه و سفاکی در جنگ بود.

گردان مرگ یا گردان ضربتی- این عنوان اصولاً در جهان به "گردان زن‌ها" اطلاق می‌شد. اما گردانی هم از مردان به این عنوان وجود داشت. این گردان را در تابستان 1917 کرنسکی تشکیل داد تا از قهرمانی آن‌ها برای بالا بردن انضباط و نیروی مبارزه در ارتش استفاده کند. گردان مرگ از جوانان شوینیست متعصب تشکیل می‌شد که اغلب‌شان فرزندان طبقات مالک بودند.

اتحادیه افسران- سازمان ارتجاعی افسران در ارتش- وظیفه این سازمان مبارزه با قدرت سیاسی روزافزون کمیته‌های ارتشی بود.

سوران سنت گنورگ- صلیب سنت گنورگ در قبال ابراز شهادت در جنگ داده می‌شد. صاحب این صلیب خود به خود جزو "سواران سنت گنورگ" می‌شد. این سازمان برای تقویت روحیه نظامی‌گری می‌کوشیدند و در این زمینه نقشی عمده ایفا کرد.

اتحادیه دهقانان- در سال 1905 یک سازمان انقلابی بود، ولی در سال 1917 به مدافع منافع دهقانان مرفه بدل شد و علیه قدرت روزافزون شوراهای نمایندگان دهقانان و هدف‌های آن مبارزه می‌کرد.

## فصل اول زمینه کلی

در اواخر سپتامبر 1917 يك پرفسور علوم اجتماعي، که از خارج براي مشاهده وضع روسيه آمده بود، در شهر پتروگراد از من ديدن کرد. سوداگران و روشن فکران به او گفته بودند که انقلاب قوس نزولي خود را طي مي کند، و او نیز در اين زمينه مقاله‌اي نوشته بود. پس آن‌گاه به مسافرت خود درن قاط مختلف کشور ادامه داد؛ شهرهاي صنعتي را ديدن کرد؛ با کمیته‌هاي دهقاني تماس گرفت و با نهايت حيرت دريافت که انقلاب در حال اعتلاء و گسترش است. در بين مزدبگیران و زحمت‌کشان ده معمولاً "این صدا به‌گوش مي‌رسد: "تمام زمین‌ها از آن کشاورزان"، "تمام کارخانه‌ها از آن کارگران." و اگر این پرفسور سري به جبهه مي‌زد از زبان تمام افراد ارتش سخن از صلح مي‌شد.

پرفسور متحیر ماند. اما تحیر او موردی نداشت. هر دو اين ملاحظات صحيح بود. طبقات صاحب مکنّت محافظه‌کارتر، و توده‌هاي مردم رادیکال‌تر مي‌شدند.

محافل سوداگري و روشن فکري روسيه به‌طور کلي داراي اين نظريه بودند که انقلاب به‌قدر کافي جلو رفته و بيش از حد معمول به‌طول کشيده است و اينک هنگام آن است که سر و صورتی به کارها داده شود- گروه مسلط سوسیالیست‌هاي "اعتدالي" و منشویک‌هاي آبرونتسي و سوسیالیست‌هاي انقلابي نیز که پشتیبانان حکومت کرنسکي بودند چنین مي‌اندیشیدند. در روز بیست و هفت اکتبر (چهاردهم اکتبر) روزنامه ارگان رسمي سوسیالیست‌هاي "اعتدالي" چنین نوشت:

"درام انقلاب داراي دو پرده است: ویران کردن کهنه‌ها، ایجاد نظم تازه. پرده اول به‌قدر کافي به‌طول انجامیده است و اينک هنگام آن است که پرده دوم آغاز گردد- هرچه ممکن است سریع‌تر. يك انقلابي بزرگ مي‌گفت: "دوستان! بشتابیم تا به انقلاب پایان بخشیم! آن‌کس که کار انقلاب را به درازا مي‌کشاند میوه آن را نخواهد چید."

اما در بين توده‌هاي کارگر، سرباز، و دهقان اين باور قویاً "رسوخ داشت که پرده اول هنوز به پایان نرسیده است: در جبهه بين کمیته سربازان با افسراني که عادتاً "نمی‌توانستند به سرباز به مثابه يك انسان بنگرند پیوسته بر خوردهاي رخ مي‌داد؛ در پشت جبهه کمیته‌هاي ارضي منتخب دهقانان به جرم تلاش براي اجرائي مقررات دولتي درباره زمین به زندان گسیل مي‌شدند؛ کارگران کارخانه‌ها علیه فهرست‌هاي سیاه و علیه اخراج‌هاي دسته جمعي مبارزه مي‌کردند؛ بيشتر از اين- تعبيدي‌هاي سياسي را که اينک به کشور باز مي‌گشتند به عنوان افراد "ناباب" به داخل راه نمي‌دادند؛ حتي مواردی پيش مي‌آمد که کسانی که از خارج به ده باز مي‌گشتند به خاطر فعالیت انقلابي سال 1905 خویش به زندان مي‌افتادند.

پاسخ سوسیالیست‌هاي "معتدل" به انواع نارضايي‌هاي متعدد مردم يکي بود: صبر کنید تا مجلس مؤسسان در ماه دسامبر تشکیل شود. اما اين جواب توده‌ها را قانع نمی‌کرد. مجلس مؤسسان البته خوب است، اما مسائل مشخصي وجود داشت که انقلاب روس به خاطر آن‌ها انجام گردیده بود- به خاطر تحقق بخشیدن به آن‌ها جان‌باختگان انقلاب در گورستان برادران در میدان مارس مي‌پوسیدند و اين هدف‌ها، قطع نظر از اين‌که مجلس مؤسسان تشکیل شود یا نشود، مي‌بایست تحقق پذیرد: صلح، زمین به دهقانان، نظارت کارگران بر کارخانه‌ها. مجلس مؤسسان از امروز به فردا، و از فردا به پس فردا موکول شده بود. از کجا که باز هم آن‌قدر به تاخير نیفتد تا آن‌گاه که مردم به حدي آرام بگیرند که حاضر شوند خواست‌هاي خود را تعديل کنند! به هر حال، هشت ماه از انقلاب مي‌گذشت و نتایج حاصله بسيار ناچيز بود.

در اين گيرودار سربازان خود شروع کردند اين که مسئله صلح را صاف و ساده از طريق فرار حل کنند. دهقانان خانه‌هاي اربابي را آتش مي‌زدند و املاک وسيع را تصرف مي‌کردند. کارگران دست به خراب‌کاري و اعتصاب مي‌زدند ... و البته کاملاً "طبيعي است که کارخانه‌داران و ملاکين و افسران ارتش تمام مساعي خود را بکار مي‌بردند تا از هرگونه سازش بر مبناي دمکراتيک جلوگیری کنند ...

اسلوب کار حکومت موقت بين رفرم‌هاي نيم بند و اقدامات شديد براي سرکوبي نوسان داشت. دستوري که از طرف وزير کار، که سوسیالیست بود، صادر گردید به همه کمیته‌هاي کارگري فرمان مي‌داد که تنها پس از ساعات کار مي‌توانند به دور هم گردآیند. در بين دسته‌هاي نظامي در جبهه، آژیتاتورهاي احزاب سياسي مخالف توقیف مي‌شدند؛ روزنامه‌هاي رادیکال به‌عقید توقیف در مي‌آمدند؛ درباره مبلغين انقلابي احکام اعدام صادر مي‌کردند؛ اقداماتي براي خلع سلاح کردن گاردسرخ به عمل مي‌آمد و براي حفظ انتظام در ايالات قزاق اعزام مي‌شد.

اين اقدامات از طرف سوسیالیست‌هاي "معتدل" و رهبران آن‌ها، که در کابينه شرکت داشتند و همکاری با طبقات ثروت‌مند را ضرور مي‌دانستند، پشتیباني مي‌شد. توده مردم به سرعت از آن‌ها روي بر مي‌گردانیدند و به سوي بلشویک‌ها مي‌رفتند که خواستار صلح، زمین، نظارت کارگران بر صنايع و ایجاد حکومت کارگري بودند. در سپتامبر 1917 بحراني در گرفت: کرنسکي و سوسیالیست‌هاي "معتدل" علیرغم خواست اکثریت عظيم مردم موفق شدند با شرکت طبقات ثروت‌مند حکومت ائتلافي تشکیل دهند. در نتیجه منشویک‌ها و سوسیالیست‌هاي انقلابي اعتماد مردم را نسبت به خود براي همیشه از دست دادند.

چگونگی مناسبات توده‌های مردم با سوسیالیست‌های "معتدل" ضمن مقاله‌ای که اوایل اکتبر (اواخر سپتامبر) در روزنامه "راه کارگری" (راپوچی پوت) تحت عنوان "وزیران سوسیالیست" انتشار یافت به نحو برجسته‌ای بیان گردیده است.

"فهرست خدمات آن‌ها را بنگرید:

تسره‌تلی: کارگران را خلع سلاح کرد، به اتفاق ژنرال پولوتسوف سربازان انقلابی را "آرام" ساخت، حکم اعدام را برای سربازان تایید نمود.

اسکولف: از آنجا شروع کرد که وعده داد سود سرمایه‌داران را تمام و کمال از آن‌ها بگیرند، و کار را به آنجا پایان داد که در صدد انحلال کمیته‌های کارخانه‌ای کارگران برآمد.

اوکسینتیف: چند صد نفر دهقانان را که اعضاء کمیته‌های ارضی بودند به زندان افکند و چند ده روزنامه کارگران و سربازان را تعطیل کرد.

چرنوف: فرمان تزار را درباره انحلال سیم (پارلمان) فنلاند امضاء کرد.

سارینکوف: صاف و ساده با ژنرال کورنیلوف متحد شد و فقط در نتیجه شرایطی خارج از اختیار او نتوانست

پتروگراد را به این "منجی" وطن تسلیم کند.

زارودنی: با موافقت الکسنسکی و کرنسکی هزاران کارگر، ملوان و سرباز انقلابی را به زندان افکند.

نیکیتین: نقش يك ژاندارم عادی را علیه کارگران راه آهن ایفا کرد.

کرنسکی: بهتر است درباره او سکوت کنیم. فهرست خدمات این یکی بسیار طولانی است ...

کنگره نمایندگان ناوگان بالتیک در هلمینگفورس قطع‌نامه‌ای تصویب کرد که چنین آغاز می‌شود:

"از کمیته‌های شورای کارگران و سربازان و دهقانان سراسر روسیه و از مرکز ناوگان، بر کناری فوری

کرنسکی- این به اصطلاح "سوسیالیست" و یا به اصطلاح سوسیالیست و ماجراجوی سیاسی- به مثابه شخصی که با شانناژ سیاسی بی‌شرمانه به سود بورژوازی انقلاب را بدنام می‌کند و آن را به نابودی می‌کشاند و نیز به همراه آن تمام

خلق انقلابی را به فنا سوق می‌دهد، از رأس حکومت موقت خواسته شود ..."

نتیجه مستقیم همه این‌ها افزایش و گسترش حیثیت بلشویک‌ها بود.

از ماه مارس به بعد، از آن‌گاه که سیل خروشان حملات کارگران و سربازان، قصر تاورید را در هم کوبید و

دومای دولتی متزلزل را ناگزیر ساخت تا قدرت حاکمیت عالی سراسری روسیه را بدست گیرد، پیوسته این توده‌های

کارگر و دهقان و سرباز بودند که هر گونه چرخشی را در امر انقلاب باعث می‌شدند. آن‌ها بودند که وزارت میلیوکوف

را بر انداختند؛ شوراهای آن‌ها بود که شرایط صلح روسیه را به جهانیان عرضه داشت: "بدون الحاق، بدون غرامت، با

حق تعیین سرنوشت برای همه خلق‌ها".

و باز در ماه ژوئیه، این قیام خود به خودی پرولتاریای غیر متشکل بود که بار دیگر به قصر تاورید حمله برد تا

از شوراها بخواهد که امور دولتی روسیه را بدست بگیرند.

بلشویک‌ها که در آن ایام يك فرقه سیاسی کوچکی بودند خویشتن را در رأس این جنبش قرار دادند. در نتیجه

شکست فلاکت‌بار قیام، افکار عمومی علیه آن‌ها جریان یافت. توده‌های فاقد رهبری که به دنبال آن‌ها بودند به سوی

ویبورگ، که به مثابه سنت آنتوان پتروگراد می‌باشد، بازگشتند. پس از آن دوران شکار وحشیانه بلشویک‌ها آغاز گردید:

صدها نفر به زندان افتادند- از آن جمله تروتسکی، بانوکولونتای، و کامنیف. لنین و زینویف برای اجتناب از توقیف

اجباراً پنهان شدند. مطبوعات بلشویک‌ها را تعطیل و توقیف می‌کردند. پروکاتورها و مرتجعین فریاد بر آوردند که

بلشویک‌ها عامل آلمان هستند تا آنجا که مردم جهان باورشان شد.

اما حکومت موقت در اثبات این اتهامات عاجز ماند. اسنادی که به موجب آن‌ها از توطئه با آلمانی‌ها سخن

می‌رفت، همه مجعول از کار در آمدند. بلشویک‌ها یکی پس از دیگری بدون محاکمه، تنها به قید التزام شفاهی و یا حتی

بدون التزام، از زندان آزاد شدند تا آنجا که تنها شش تن از آن‌ها در زندان باقی ماندند.

ناتوانی و بی‌تصمیمی حکومت موقت را، که ترکیب آن پیوسته در حال تغییر بود، هیچ‌کس نمی‌توانست انکار کند.

بلشویک‌ها بار دیگر شعاری را که در نظر توده‌ها بسیار گرامی بود به میان کشیدند: "تمام قدرت به شوراها". و طرح این

شعار به هیچ وجه نمی‌توانست چیزی به سود خود بلشویک‌ها تلقی شود، زیرا در آن روزها اکثریت شوراها در دست

سوسیالیست‌های "معتدل" یعنی بدترین دشمنان آن‌ها بود.

اما مهم‌تر آن بود که آن‌ها تمایلات ساده و ناپخته کارگران و سربازان و دهقانان را گرفته آن را اساس برنامه

نزدیک و فوری خود قرار دادند. بدین نحو هنگامی که منشویک‌های آبرونتسی و سوسیالیست‌های انقلابی خود را به

سازش با بورژوازی آلوده می‌کردند بلشویک‌ها به سرعت توده‌های روسی را به سوی خود می‌کشاندند- در ماه ژوئیه

مورد پی‌گیر و منفور بودند، اما در ماه سپتامبر کارگران پایتخت، ناویان بالتیک، و سربازان، تقریباً همگی به سوی

هدف آن‌ها جلب شده بودند. انتخابات شهرداری‌های شهرهای عمده در ماه سپتامبر بسیار جالب بود: از 70 درصد آرایه که در ماه ژوئن نصیب منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی شده بود اینک تنها 18 درصد به سود آن‌ها باقی می‌ماند ... برای ناظرین خارجی یک مطلب نامفهوم بود، و آن این‌که کمیته اجرائیه مرکزی شوراهای، کمیته‌های مرکزی ارتش و درباری و کمیته برخی از اتحادیه‌ها، به خصوص کمیته مرکزی کارگران پست و تلگراف و کارگران راه‌آهن، با شدت هر چه تمام‌تر مخالف بلشویک‌ها بودند. این کمیته‌های مرکزی در اواسط تابستان و یا حتی قبل از آن یعنی در مواقعی انتخاب شده بودند که منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی وسیع‌ترین پیروان را داشتند، در حالی که اکنون با تمام قوا می‌کوشیدند هر گونه تجدید انتخاباتی را به تعویق اندازند.

چنان‌که مثلاً "کنگره سراسری روسیه بر طبق اساسنامه شورای نمایندگان کارگران و سربازان می‌بایست در ماه سپتامبر تشکیل شود، اما کمیته اجرائیه مرکزی به بهانه این‌که به وقت تشکیل مجلس مؤسسان فقط دو ماه مانده است و در آن موقع هم شوراهای می‌باید مستعفی شوند، قدمی برای تشکیل جلسه بر نمی‌داشت.

در عین حال بلشویک‌ها در سراسر کشور، در شعب اتحادیه‌ها و در بین توده‌های سربازان و ناویان، یکی پس از دیگری، موفقیت بدست می‌آوردند. شورای دهقانان هنوز در حال محافظه‌کاری به سر می‌برد، زیرا در نواحی عقب مانده روستایی آگاهی سیاسی خیلی به کندی پیشرفت می‌کند و در این نواحی در طی زندگی یک نسل فعالیت تهبیجی از طرف حزب سوسیالیست‌های انقلابی انجام گرفته است. اما حتی در بین همین طبقه نیز یک جناح انقلابی در حال تشکیل بود. این جناح در همان ماه اکتبر، هنگامی که جناح چپ سوسیالیست‌های انقلابی جدا شد و گروه سیاسی نوینی به نام سوسیالیست‌های انقلابی چپ به وجود آورد، موجودیت خود را اثبات کرد.

از طرف دیگر آثاری مشاهده می‌شد حاکی از این‌که ارتجاع خود را تقویت می‌کند. مثلاً "در تاتر کم‌دی تروایتسکی در پتروگراد از اجزای نمایش‌نامه‌ای به نام "گناهان تزار" به وسیله گروهی از سلطنت طلبان جلوگیری شد. آن‌ها تهدید کردند که هنرپیشه‌ها را به جرم اهانت به تزار لینچ خواهند کرد. برخی از مطبوعات با آه و ناله یک "ناپلئون روسی" را آرزو می‌کردند. روشن‌فکران بورژوا، شورای نمایندگان کارگران را شورای نمایندگان "سگ‌ها" می‌خواندند. در روز پانزدهم اکتبر من با یک سرمایه‌دار روسی به نام استپان گنورگویچ لیانوزوف، که او را راکفلر روسیه می‌خواندند و از نظر سیاسی طرفدار کادتها بود، به گفتگو نشستیم. وی به من گفت:

"انقلاب یک بیماری است. دیر یا زود قدرت‌های خارجی باید در این‌جا مداخله کنند همان‌طور که کسی در کار کودکی مداخله می‌کند و راه رفتن را به او یاد می‌دهد. البته این کار کمابیش ناهموار است. اما ملت‌ها باید در درون کشورشان خطر بلشویسم، خطر اندیشه‌های مسری از قبیل دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب جهانی را احساس کنند. البته این امکان وجود دارد که چنین مداخله‌ای ضرورت پیدا نکند. حمل و نقل از کار افتاده، کارخانه‌ها بسته می‌شوند، آلمانی‌ها در حال پیشروی هستند. گرسنگی و شکست ممکن است مردم روسیه را بر سر عقل بیاورد."

لیانوزوف با تاکید تمام اظهار می‌داشت بازرگانان و کارخانه‌داران، به هر قیمت که باشد، ممکن نیست رضایت بدهند که کمیته کارخانه‌ای از طرف کارگران تشکیل شود و یا این‌که آن‌ها در اداره امور کارخانه شرکتی داشته باشند. وی می‌گفت:

"درباره بلشویک‌ها! با یکی از دو راه می‌توان کار آن‌ها را ساخت. دولت می‌تواند پتروگراد را تخلیه کند و سپس محاصره آن را اعلام بدارد تا فرمانده نظامی بدون هیچ‌گونه تشریفات قضایی تکلیف این آقایان را روشن کند ... یا این‌که اگر مثلاً "مجلس مؤسسان تمایلات خیال پردازانه از خود نشان داد آن‌را با نیروی سرنیزه می‌توان پراکنده ساخت ..."

زمستان فرا می‌رسد- زمستان وحشت‌بار روسیه. من سوداگران را می‌شنیدم که درباره آن می‌گفتند: "زمستان همیشه بهترین دوست روسیه بوده است. شاید اکنون نیز ما را از شر انقلاب نجات بدهد." در یخ‌بندان جبهه جنگ ارتشیان تیره‌بخت همچنان گرسنگی می‌کشیدند و جان می‌سپردند- بدون هیچ‌گونه تشویق و امید. راه‌های آهن قطع می‌شد، خوراک نایاب‌تر می‌گردید. کارخانه‌ها بسته می‌شدند. توده‌های محروم و به جان رسیده فریاد بر می‌آوردند که بورژوازی علیه حیات توده دست به توطئه زده و وسایل شکست در جبهه را فراهم می‌آورد. درست پس از آن که کورنیلوف علناً اعلام داشت "آیا لازم است ما "ریگرافدی" بدهیم تا کشور را مجدداً به وظیفه خود آشنا سازیم" این ناحیه تسلیم دشمن شد.

به نظر امریکائیان باورنکردنی است که مبارزه طبقاتی تا به این حدت و شدت برسد. اما من شخصاً در جبهه شمال به افسران برخوردارم که با صراحت تمام، شکست فاجعه آمیز نظامی را به همکاری با کمیته سربازان ترجیح می‌دادند. دبیر شعبه پتروگراد حزب کادتها به من اظهار داشت که تلاشی حیات اقتصادی کشور جزئی است از مبارزه برای بی‌اعتبار ساختن انقلاب. یکی از دیپلمات‌های دول متحد، که تعهد کرده‌ام نامی از او نبرم، برحسب اطلاعاتی که داشت این مطلب را تایید می‌کرد. من از یک معدن زغال سنگ در حوالی خارکف اطلاع دارم که صاحبانش آن را آتش زدند و آب به آن بستند. کارخانه‌های بافندگی را در مسکو سراغ دارم که مهندسین آن‌ها، هنگامی که آن‌ها را ترک

می‌گفتند، ماشین‌ها را از حیز انتفاع می‌انداختند. رؤسای راه‌آهن را سراغ دارم که در عین تلاش برای خراب کردن لوکوموتیوها همچنان گیر کارگزارها افتاده بود ...

قسمت عمده‌ای از طبقات ثروت‌مند، آلمان را به انقلاب ترجیح می‌دادند - حتی به حکومت موقت ترجیح می‌دادند! هیچ پروایی از اظهار عقیده خود نداشتند. در خانواده روسی که من در آنجا زندگی می‌کردم موضوع صحبت به هنگام صرف غذا تقریباً "بدون استثناء عبارت بود از ورود **عن‌قرب** آلمان‌ها که نظم و انضباط با خود خواهند آورد ... یک روز عصر خانه یکی از بازرگانان مسکو رفته بودم. به هنگام صرف چای از یازده نفر حاضرین دور میز پرسیده شد که کدام را ترجیح می‌دهند؟ "ویلهم را یا بلشویک‌ها را؟" ده تن از آن‌ها به ویلهم رأی دادند و تنها یک نفر علیه ویلهم بود! محکمرین از بی‌نظمی عمومی استفاده می‌کردند و خرمن خرمن ثروت می‌انداختند و آن را در عیاشی‌های بوالهوسانه به مصرف می‌رساندند و یا وسیله انحراف و افساد عمال دولتی قرار می‌دادند. مواد خوراکی و سوخت احتکار می‌شد و یا به طور پنهانی از کشور خارج و به سوئد ارسال می‌کردند. مثلاً در چهار ماهه اول انقلاب مواد ذخیره شده در انبارهای شهرداری تقریباً به طور آشکار به باد تاراج می‌رفت و ذخیره دو ساله تا آنجا تقلیل می‌یافت که دیگر تکافی حتی یک ماه مردم را نمی‌کرد ...

بر حسب گزارش رسمی آخرین وزیر خواربار دولت موقت، بهای کلی فروشی قهوه در ولادیوستک هر یک پوند دو روبل بود و مصرف‌کنندگان پطروگراد برای هر پوند سیزده روبل می‌پرداختند. در همه انبارهای شهرهای بزرگ خواربارها خواربار و پارچه بر روی هم انباشته شده بود، اما تنها اغنیا توانایی خرید آن را داشتند.

من خانواده بازرگان ساکن یکی از شهرها را می‌شناختم که کار آن احتکار بود و به قول روس‌ها به یک مارودیور (دزد اموال کشتگان جنگ) تبدیل شده بود. سه پسر این خانواده با دادن رشوه از نظام معافیت گرفته بودند. یکی از آن‌ها به خرید و فروش خواربار اشتغال داشت. دیگری طلای معادن لنا را قاچاق کرده به گروه مرموزی در فنلاند می‌فروخت. سومی بخش عمده سهام یک کارخانه شکلات سازی را خریده بود و محصول کارخانه را به کنوپراتیوهای محلی می‌فروخت مشروط بر آن‌که تمام مایحتاج او را تامین کنند. و بدین نحو در حالی که توده‌های مردم به موجب کارت جیره‌بندی هر روز تنها نیم پوند نان سیاه بدست می‌آوردند و می‌خریدند، وی مقدار زیادی نان سفید، قند، چای، شیرینی، کیک و کره در اختیار داشت ... در چنین حالتی، آن‌گاه که سربازان از شدت سرما، گرسنگی و خستگی قادر به جنگ نبودند، این خانواده با خشم و نفرت فریاد بر می‌آوردند که ای "ترسوها!" فریاد می‌کردند که دیگر از روسی بودن خود "تنگ دارند" و سپس آن‌گاه که بلشویک‌ها ذخایر بزرگ خواربار پنهان شده را کشف و مصادره می‌کردند بانگ بر می‌آوردند: "عجب راهزن‌هایی!"

در اعماق این پوسیدگی ظاهری قوای سیاه‌دیرین، که پس از سقوط نیکولای دوم هیچ تغییری در آن‌ها رخ نداده بود، می‌خزیدند و گرچه نهان، اما بسیار فعال بودند. عمال پلیس مخفی بدنام هنوز دست اندرکار بودند- دست اندرکار به سود تزار یا علیه تزار، به سود کرنسکی یا علیه او، برای هر کس که به آن‌ها پول می‌داد ... انواع سازمان‌های مخفی از هر قبیل نظیر دسته‌های چرنی‌سوتنی در تاریکی کار می‌کردند و به هر وسیله دست می‌زدند تا بدین یا بدان نحو ارتجاع را بار دیگر به قدرت برسانند.

در چنین محیط آکنده از فساد، آکنده از دورویی‌های وحشت‌بار، یک ترجیع‌بند از زبان بلشویک‌ها هر روز بیش از روز پیش در عمق اجتماع رخنه می‌کرد و انعکاس می‌یافت: "تمامی قدرت به دست شوراهای؛ تمامی قدرت به دست نمایندگان مستقیم میلیون‌ها و میلیون‌ها کارگران و دهقانان و سربازان ساده؛ نان؛ پایان جنگ نابخردانه؛ پایان دیپلماسی مخفی؛ پایان احتکار و خیانت؛ ... انقلاب در خطر است و به همراه آن آرمان خلق‌های سراسر جهان."

مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی، بین شوراهای و دولت، که در روزهای نخست ماه مارس آغاز شده بود، اینک به اوج خود نزدیک می‌شد. روسیه که با یک جهش از قرون وسطی به قرن بیستم جهیده بود، در یک نبرد حیات و مماتی به دنیای حیرت زده، دو انقلاب ارائه داد: انقلاب سیاسی، انقلاب اجتماعی.

چه استعداد انقلابی حیات بخشی که روسیه پس از ماه‌ها گرسنگی و سرخوردگی از خود بروز داد! بورژوازی می‌بایست روسیه خود را به از این‌ها شناخته باشد! اکنون روسیه دیگر از طغیان کامل "بیماری" انقلابی فاصله زیادی نداشت.

چون به گذشته می‌نگریم و روسیه پیش از قیام نوامبر را به نظر می‌آوریم، کشوری را در قرن گذشته و به حد باور نکردنی محافظه‌کار می‌بینیم. ما چه زود خود را با زندگی نوین و پرتحرک منطبق ساختیم! چنان که مناسبات سیاسی روسیه ناگهان و تماماً به سمت چپ چرخش یافت، تا آنجا که کادت‌ها به مثابه دشمنان خلق غیرقانونی اعلام شدند؛ کرنسکی مبدل به یک "ضد انقلاب" گردید؛ رهبران معتدل سوسیالیست‌ها تسره‌تلی، دان، لیبر، گوتس، و اوکسنستیف دیگر برای پیروان‌شان مرجع بودند؛ و مردانی مانند ویکتور چرنوف و حتی ماکسیم‌گورکی در صف جناح راست قرار گرفتند.

در اواسط دسامبر 1917 گروهی از رهبران سوسیالیست‌های انقلابی از سر ژرژ بوخانان سفیر بریتانیا دیداری خصوصی به عمل آوردند و مصرانه از او تقاضا کردند که این ملاقات را محرمانه نگه‌دارد، زیرا مردم آن‌ها را "خیلی راست" می‌دانستند. و سر ژرژ گفت:

"فکرش را بکنید! یک سال پیش از این دولت متبوع من به من دستور داد که میلیوکوف را نپذیرم، زیرا او به نحو خطرناکی دست چپی است."

سپتامبر و اکتبر بدترین ماه‌های سال در روسیه و مخصوصاً "بدترین ماه‌های سال در پتروگراد هستند. در زیر آسمان گرفته و خاکستری و در طول روزهایی، که پیوسته کوتاه‌تر و کوتاه‌تر می‌شدند، باران نفوذ کننده به طور دائم می‌بارید. گل‌ها در زیر پاها عمیق، لغزان و چسبان و آثار چکمه‌های سنگین در آن هویدا بود - بدتر از موقع عادی، زیرا سازمان شهرداری به کلی از هم پاشیده بود. باد بَرنده و مرطوب از خلیج فنلاند می‌وزید. کوچه‌ها را مهی نمناک فراگرفته بود. شب هنگام، هم به خاطر رعایت صرفه‌جویی و هم از ترس زیپلن‌ها، چراغ خیابان‌ها بسیار معدود و از هم دور بود. در خانه‌های شخصی و آپارتمان‌ها از ساعت شش تا ساعت دوازده برق جریان داشت. بهای شمع هر دانه دو روبل بود و نفت هم تقریباً بدست نمی‌آمد. از ساعت سه بعد از ظهر هوا تاریک می‌شد تا ساعت ده روز بعد. دزدی و دست‌برد به خانه‌ها گسترش می‌یافت. در آپارتمان‌ها مردها در تمامی شب با اسلحه پر به نوبت کشیک می‌دادند. چنین بود وضع در دوران حکومت موقت.

هر هفته که می‌گذشت خواربار کم‌یاب‌تر می‌شد. جیره سرانه نان از یک پوند ونیم در روز به یک پوند و سپس به سه ربع پوند، به نیم پوند، و سرانجام به یک ربع پوند تقلیل یافت. در اواخر، یک هفته تمام می‌گذشت و نان اصلاً به دست کسی نمی‌رسید. قرار بود به هر نفر در ماه دو پوند شکر داده شود، آن هم در صورتی که اساساً شکر پیدا می‌شد، و این نیز به ندرت اتفاق می‌افتاد. یک تخته شکلات یا یک پوند شیرینی بی‌مزه در همه جا از هفت تا ده روبل - حداقل یک دلار - قیمت داشت. مقدار شیر شهر تنها نیمی از کودکان را کفایت می‌کرد. بسیاری از مهمان‌خانه‌ها و خانه‌های شخصی ماه به ماه رنگ آن را نمی‌دیدند. در فصل میوه سیب و گلابی در کنار کوچه‌ها هر دانه اندکی کمتر از یک روبل فروخته می‌شد ...

برای بدست آوردن شیر یا نان و شکر و توتون، شخص می‌بایست ساعت‌های طولانی زیر باران و سرما به نوبه بایستد. گاه که از یک جلسه شبانه، که تمام شب به طول انجامیده بود، به خانه بر می‌گشتم می‌دیدم پیش از صبح سحر مردم نوبه می‌گرفتند و زن‌ها در صف می‌ایستادند در حالی که بعضی بچه در بغل داشتند ... کار لایل در اثر خود "انقلاب فرانسه" صفت مشخصه‌ای که از مردم فرانسه ذکر می‌کند استعداد آن‌ها است برای نوبه گرفتن و انتظار کشیدن. روسیه به نوبه ایستادن را از زمان سلطنت نیکلای "مقدس" و از سال 1915 آموخت و از آن پس گاه و بی‌گاه صف بر قرار می‌شد تا این که از تابستان سال 1917 ایستادن در صف جزء نظم عادی زندگی او قرار گرفت. فکرش را بکنید چه وضعی داشتند این مردم ژنده پوشی که در زمستان روسیه در خیابان‌های یخ زده و منجمد پتروگراد تمام روز را می‌بایست در صف بی‌ایستند. من به گفتگوهای مردم در صفوف منتظر برای نان گوش فرا داده و شنیده‌ام که چگونه این مردم روسیه، که به حد حیرت‌انگیزی نیک نفس هستند، گاه‌گاه آهنگ تلخ نارضایی سر می‌دادند ...

البته تمام تاترها هر شب باز بود و از جمله یکشنبه‌ها. کارسائوینا در مارینسکی باله تازه‌ای را نمایش می‌داد و تمام دوستان باله برای دیدن او می‌آمدند. شالیاپین آواز می‌خواند. در تاتر الکساندرینسکی درام "مرگ ایوان مخوف" اثر تولستوی را مجدداً روی صحنه می‌آوردند. در آنجا من به ویژه یک دانشجوی هنرگ تشریفاتی امپراطوری را در لباس مليله دوزي بخاطر دارم که در فواصل بین پرده‌ها از جای خود بر می‌خاست و خبردار روبروی لژ خالی سلطنتی که علامت عقاب آن را پاک کرده بودند، می‌ایستاد ... تاتر کریوویه زرکالو نمایشنامه پرشکوه رقص دسته‌جمعی تصنیف شنیتسلر را نمایش می‌داد.

با این‌که آثار هنری آرمیتاژ و دیگر موزه‌ها را به مسکو انتقال داده بودند معذا هر هفته در آنجا نمایشگاه نقاشی گشایش می‌یافت. گروه‌هایی از زنان روشن‌فکر برای استماع کنفرانس‌های ادبی و هنری و فلسفه عامیانه در مجامع حضور می‌یافتند. آن روزها به خصوص **برهکشان تنوزوفی‌ها بود**. برای نخستین‌بار در تاریخ، "ارتش نجات" اجازه ورود به روسیه یافته بود و در و دیوار را پوشیده از اعلان درباره‌ی تشکیل جلسات انجیلی خود می‌کرد که در همان حال هم باعث اعجاب و هم باعث تفریح خاطر مستمعین روسی می‌شد.

زندگی روزمره و سنتی شهر همچنان طبق معمول جریان داشت، در حالی که می‌کوشید تا آنجا که ممکن باشد انقلاب را نادیده بگیرد. شعرا شعر می‌سرودند، اما نه درباره انقلاب. نقاشان رئالیست صحنه‌هایی از روسیه قرون وسطی، از تاریخ و هر چیز دیگر ترسیم می‌کردند بجز از موضوعات مربوط به انقلاب. دختر خانم‌های اعیان زاده شهرستانی به پایتخت می‌آمدند تا زبان فرانسه بیاموزند و صدای خود را تربیت کنند. افسران جوان، با نشاط و زیبا، باشلق‌های قرمز و مليله‌دوزي شده خود را می‌پوشیدند، شمشیرهای کار استادان قفقازی را حمایل می‌کردند و در تالارهای هتل‌ها پرسه می‌زدند. خانم‌های بوروکرات‌های متوسط‌الحال بعد از ظهرها با هم چای می‌نوشیدند. هر یک از

آن‌ها قندان کوچک طلايي يا نقره‌اي مثبت‌كاري با خود داشت که در آن مقداري قند و تکه‌اي نان گذاشته بود و ضمن صحبت آرزو مي‌کرد که چه خوب مي‌شد اگر تزار باز مي‌گشت، يا آلمان‌ها مي‌رسيدند، و يا هر حادثه ديگري رخ مي‌داد که مي‌توانست مسئله دردناک کلفت و نوکر را حل کند. دختر يکي از دوستان من يك روز بعد از ظهر مثل برج زهرمار به خانه آمد، زيرا زن بليط فروش او را "رفيق" خطاب کرده بود.

اما در پيرامون آن‌ها روسيه بزرگ و پهناور، آيستن دنياي تازه، از درد زايمان به خود مي‌پيچيد. خدمت‌کارها، که تا آن‌گاه با آن‌ها به مثابه حيوان رفتار مي‌شد و مزد آن‌ها تقريباً "هيچ بود، اينک احساس استقلال مي‌کردند. بهايي يک جفت کفش بيش از يکصد روبل بود. و چون ميزان متوسط مزدها ماهانه تا سي و پنج روبل مي‌رسيد خدمت‌کارها از ايستادن به صف نوبه و فرسوده کردن کفش‌ها امتناع مي‌ورزيدند. بيش از اين" در روسيه نوين هر مرد يا زني حق رأي داشت. مطبوعاتي از آن طبقه کارگر بودند که خبرها و مطالب نوين و حيرت‌انگيز مي‌نوشتند. شوراها وجود داشتند و اتحاديه‌ها. ايزوشچيک‌ها (سورچي‌ها) اتحاديه داشتند. آن‌ها همچنين در شوراي پطروگراد داراي نماينده بودند. بيش خدمت‌ها و کارکنان هتل‌ها متشکل شده بودند و از گرفتن انعام امتناع مي‌کردند. برروي ديوار رستوران‌ها اعلان‌هايي زده بودند به اين مضمون: "اين‌جا انعام گرفته نمي‌شود." يا "اگر کسي از طريق خدمت در روي ميز غذا اعاشه کند دليل آن نمي‌شود که با پرداخت انعام به او توهين شود."

در جبهه، سربازان در نبرد خود با افسران دست و پنجه نرم مي‌کردند و از طريق کميته‌هاي خويش مي‌آموختند که بر خود حکومت کنند. در کارخانه‌ها - اين سازمان‌هاي مختص روسي يعني کميته‌هاي کارخانه - از طريق مبارزه با نظام کهنه تجريره و نيرو بدست مي‌آوردند و به رسالت تاريخي خويش آگاهي مي‌يافتند. سراسر روسيه خواندن مي‌آموخت؛ سياست، اقتصاد و تاريخ مي‌خواند، زيرا مردم مي‌خواستند بدانند ... در هر شهر، در اغلب قصبات، در سرتاسر جبهه، هر دسته سياسي روزنامه خود را داشت و گاه داراي چند روزنامه بود. صدها هزار رساله و نشريه از طريق هزاران سازمان پخش مي‌شد و به داخل ارتش و به دهات، به درون کارخانه‌ها و درمیان کوچه‌ها راه مي‌يافت و منتشر مي‌شد. عطش براي کسب دانشي که مدت‌هاي مديد بر روي مردم بسته بود در اثر انقلاب به نحو شگرفي امکان بروز يافت. تنها از انستيتوي اسمولني در شش ماهه اول انقلاب هر روز خروارها نشريه با کاميون و قطار به اکناف کشور سرازير مي‌شد و اين سرزمين را اشباع مي‌کرد. همان گونه که شن‌هاي داغ آب را مي‌بلعد و به خود در مي‌کشد، روسيه مواد خواندني را مي‌نوشتيد و باز سير نمي‌شد - نه نشريات حاوي افسانه يا تاريخ تحريف شده و يا مطالب بي‌رمق و يا قصه‌هاي بازاری و فاسد کننده، بلکه تئوري‌هاي اجتماعي، اقتصادي، فلسفه، آثار تولستوي، گوگول و گورکي را.

و پس آن‌گاه سخنراني‌ها: روسيه را چنان سيلبي از سخن زنده فراگرفته بود که آن‌چه را که کارلايل "طوفان نطق و خطابت" در فرانسه مي‌ناميد در مقايسه با آن جويبار کوچکي بيش نبود. خطابه‌ها، بحث‌ها، نطق‌ها در تماشاخانه‌ها، در سيرک‌ها، در اطاق‌هاي مدرسه، در باشگاه‌ها، در مراکز دهات، در کارخانه‌ها ... چه منظره پرشکوهي بود هنگامي که چهل هزار کارگر کارخانه پوتيلوف از کارخانه سيل‌آسا بيرون مي‌ريختند تا به خطابه‌هاي سوسيال دمکرات‌ها، سوسياليست‌هاي انقلابي، آنارشيست‌ها و هرکسي که چيزي براي گفتن داشت، و مادام که سخن مي‌گفت، گوش بدهند! ماه‌ها بود که در پطروگراد و سراسر روسيه، از هر گوشه و کنار کوچه‌اي به مثابه تربيون استفاده مي‌شد. بحث‌هاي ناگهاني و بالبداهه در قطارهاي راه‌آهن، در ترامواها، همه جا ...

و کنفرانس‌ها و کنگره‌هاي سراسري روسيه که مردم را از دو قاره بر دور هم گرد مي‌آورد: مجامع شوراها، کنوپراتيوها، زمستووها، مليت‌ها، کشيش‌ها، دهقانان، احزاب سياسي، کنفرانس‌هاي دمکراتيک، کنفرانس دولتي مسکو، شوراي جمهوري روسيه ... در پطروگراد هميشه سه چهار مجمع برقرار بود و هرگونه تلاشي براي محدود ساختن زمان سخنراني ناطقين با ممانعت قاطع روبرو مي‌شد و هر فرد امکان کامل مي‌يافت تا هر احساس و نظري را که دارد بيان کند ...

ما به جبهه دوازده در پشت ريگا رفتيم، در آن‌جا افرادي که پوست به استخوان‌شان چسبيده بود، بدون پاپوش در گل‌ولاي سنگرهاي ملالت‌خيز به حال بيماري افتاده بودند و چون ما راديدند با چهره‌هاي بهم فشرده و درحالي که رنگ نيلي عضلات آن‌ها از سوراخ‌هاي لباس‌هاي ژنده آن‌ها نمايان بود از جاي بر خاسته مشتاقانه از ما مي‌پرسيدند: "چيزي براي خواندن آورده‌ايد؟"

گو اين‌که ظاهراً آثار و علائم زيادي از تغيير و تحول به چشم مي‌خورد؛ گو اين‌که مجسمه کاترين کبير در برابر تاتر الکساندرينسکي پرچمي سرخ در دست داشت، و پرچم‌هاي ديگري، ولو رنگ رو رفته، از فراز اماکن عمومي و دولتي آويخته بود و طغرها و نشان‌هاي عقاب امپراطوري، يا پاره، و يا پوشيده شده بود؛ گو اين‌که به جاي پليس‌هاي درنده، يکي از افراد بدون اسلحه گاردشهری در کوچه‌ها نظارت مي‌کرد، اما باز آثاري از بسياري از احوال دوران گذشته هنوز باقي بود.

مثلاً "تابل رانگو" - فهرست درجه بندي - که پترکبير با دست‌هاي آهنين بر گردن روسيه استوار کرد، هنوز به اعتبار خود باقي بود. تقريباً همه کس از بچه مدرسه‌اي به بالا هنوز اونيفورم خاص خود را با نشان امپراطوري بر

روي دکمه‌ها و پاگون‌ها مي‌پوشيد. از حدود ساعت 5 بعد از ظهر به بعد خيابان‌ها از مردان سالخورده و مقرراتي در لباس‌هاي متحدالشکل، کيف در دست، مملو مي‌شد که از سرکار خود در مؤسسات و وزارت‌خانه‌هاي سربازخانه‌مانند دولتي به خانه‌هاي خود مي‌رفتند و ياحتمل در اين اندیشه بودند که مرگ و مير رؤساي آن‌ها تا چه حد مي‌تواند راه ارتقاء رتبه را به روي آن‌ها بگشايد تا در جرگه امناي دانشگاه و يا رايزان دولتي وارد شوند و از اين راه با حق بازنشستگي کافي و يا ياحتمل با نشان "سنت‌آن" بازنشسته شوند.

مي‌گويند سناتور سوکولوف در بحبويه اوج انقلاب روزي با لباس عادي به جلسه سنا رفت ولي او را به دورن جلسه راه ندادند، زيرا لباس مخصوص خدمت‌گزاران تزار را به بر نداشت. در مقابل اين چنين زمينه‌اي که تامامي يك ملت مي‌جوشيد و از هم مي‌پاشيد، منظره قيام توده‌هاي خلقي روسيه باز و گسترده مي‌شد.

## فصل دوم

### طوفان بر مي‌خيزد

در ماه سپتامبر ژنرال کورنيلوف به سوي پتروگراد به حرکت در آمد تا خود را ديکتاتوري نظامي روسيه اعلام بدارد. به همراه او مشت پولادين بورژوازي هويدا شد که گستاخانه در صدد سرکوب انقلاب بود. تعدادي از وزيران سوسياليست در توطئه کورنيلوف دست داشتند. خود کرنسکي در معرض سوطن بود. ساوینکوف که از طرف کميته مرکزي حزبش، يعني حزب سوسياليست‌هاي انقلابي ايضاح شده بود، از هر توضيحي امتناع ورزید و از حزب اخراج گرديد. کورنيلوف توسط کميته‌هاي سربازان توقيف شد. بسياري از ژنرال‌ها از کار برکنار شدند. برخي از وزيران کرسی خود را از دست دادند و کابينه سقوط کرد.

کرنسکي در صدد بر آمد دولت جديدي با شرکت نمايندگان حزب بورژوازي کادتها-تشکيل دهد. حزب سوسياليست‌هاي انقلابي که وي بدان منسوب بود به وي دستور داد که کادتها را اخراج کند. کرنسکي تبعيت نکرد و تهديد نمود که اگر سوسياليست‌ها در اين امر اصرار ورزند، او استعفا خواهد داد. ولي خشم مردم به حدي شديد بود که او در آن هنگام جرأت نکرد عليه آن‌ها مبارزه کند. يك هيئت حکومتي موقت مرکب از پنج وزير به رياست کرنسکي تشکيل شد و قدرت حاکمه را تا حل نهايي مسئله ترکيب کابينه بدست گرفت.

شورش کورنيلوف تمام گروهبندي‌هاي سوسياليست‌ها را، اعم از "معتدل" يا انقلابي، بر زمينه يك تلاش براي دفاع از خود متحد ساخت. کورنيلوف گري ديگر نبايد تکرار شود. بايد دولت جديدي تشکيل يابد که در برابر تمام آن‌هايي



که طرفدار انقلابند مسئول باشد. از این رو کمیته اجرائیه مرکزی به تمام سازمان‌های دمکراتیک پیشنهاد کرد نمایندگان خود را برای کنفرانس دمکراتیک که می‌بایست در پتروگراد تشکیل یابد اعزام دارند.

در کمیته اجرائیه مرکزی بلافاصله سه جریان به وجود آمد: بلشویک‌ها می‌خواستند که بی‌درنگ کنگره شوراهای سراسری روسیه تشکیل شود و تمام قدرت حاکمه به وی منتقل گردد. اس‌ارهای سانتریست به رهبری چرنوف همراه با اس‌ارهای چپ به ریاست کامکوف و اسپیریدونوا، منشویک‌های انترناسیونالیست به ریاست مارتوف، و منشویک‌های سانتریست به نمایندگی باگدانوف و اسکولف خواستار بودند که یک دولت سوسیالیستی هم‌سنخ تشکیل شود. منشویک‌های راست به ریاست تسره‌تلی، دان، لیبر و نیز اس‌ارهای راست به رهبری اوکسننتیف اصرار داشتند که در دولت جدید نمایندگان طبقات ثروت‌مند نیز شرکت کنند.

درست در همین زمان بلشویک‌ها در شورای پتروگراد، و پس از آن در شوراهای مسکو، کیف، اودسا و دیگر شهرها اکثریت به دست می‌آوردند.

منشویک‌ها و اس‌ارها که در کمیته اجرائیه مرکزی حاکم بودند هر اسان شده و به این نتیجه رسیدند که لنین در نهایت کار برای آن‌ها از کورنیلوف خطرناک‌تر است. آن‌ها مقررات نمایندگی را در کنفرانس دمکراتیک تغییر دادند و تعداد کرسی‌های به مراتب بیشتری به کئوپراتیوها و دیگر سازمان‌های محافظه‌کار واگذار کردند. ولی حتی این کنفرانس با منتخبین ویژه‌اش ابتدا با تشکیل دولت ائتلافی بدون کادتها موافقت کرد. فقط تهدید علنی کرنسکی به استعفا و ناله‌های نومیدانه سوسیالیست‌های "معتدل" که "جمهوری در خطر است" کنفرانس را وا داشت که با اکثریت ناچیزی اصل ائتلاف با بورژوازی را به پذیرد و تشکیل نوعی پارلمان مشورتی را تحت عنوان "شورای موقت جمهوری روسیه" بدون هیچ‌گونه قدرت قانون‌گذاری تصویب کند. در حکومت جدید نمایندگان طبقات ثروت‌مند عملاً "زمام امور را در دست داشتند و در شورای جمهوری آن‌ها تعداد زیادی از کرسی‌ها را به نحو نامتناسبی اشغال کردند.

کمیته اجرائیه مرکزی که دیگر بیانگر نمایندگان عادی شوراهای نبود بدون هیچ دلیل قانونی از دعوت کنگره سراسر روسیه که می‌بایست در سپتامبر تشکیل یابد امتناع ورزید. کمیته اجرائیه مرکزی دیگر بسی دورتر از آن رفته بود که کنگره تشکیل دهد و یا با تشکیل آن موافقت کند. ارگان مطبوعاتی رسمی آن به نام "ایزوستیا" اشاره می‌کرد که وظیفه شوراهای دیگر پایان یافته و احتمال دارد به زودی منحل گردند ... در همین زمان دولت موقت نیز اعلام داشت که انحلال "سازمان‌های غیر مسئول" یعنی شوراهای جزء برنامه کار او است.

بلشویک‌ها در پاسخ، شوراهای فراخواندند که دوم نوامبر (20 اکتبر) در کنگره پتروگراد گرد آیند و قدرت حاکمه روسیه را بدست خویش بگیرند. در عین حال آن‌ها شورای جمهوری روسیه را ترک گفته و اعلام داشتند که نمی‌خواهند در "دولت خیانت به خلق" شرکت داشته باشند.

ولی خروج بلشویک‌ها در شورای مفلوک جمهوری آرمانی به وجود نیاورد. طبقات ثروت‌مند، که اکنون در رأس قدرت حاکمه قرار گرفته بودند آشکارا گستاخ می‌شدند. کادتها اعلام داشتند که دولت قانوناً حق ندارد روسیه را جمهوری اعلام کند، و به قصد تفرق ساختن کمیته‌های سربازان و ناویان خواستار اتخاذ تدابیر خشنی در ارتش و نیروی دریایی بودند و نیز شوراهای را در معرض حمله قرار می‌دادند. اما در جناح مقابل شورای جمهوری، منشویک‌های انترناسیونالیست و اس‌ارهای چپ هوادار عقد فوری قرار داد صلح، واگذاری زمین به دهقانان و کنترل کارگری بر تولید، یعنی عملاً "طرفدار برنامه بلشویک‌ها بودند.

من امکان یافتم که نطق مارتوف را علیه کادتها بشنوم. او مانند بیمار مشرف به مرگی بر روی کرسی خطابه خم شده با اشاره انگشت به سوی راست‌ها و با صدای گرفته‌ای که به زحمت شنیده می‌شد می‌گفت: "شما ما را شکست طلب می‌نامید. ولی شکست‌طلبان واقعی آن‌هایی هستند که در انتظار لحظه مساعد برای عقد قرار داد صلح نشسته‌اند و صلح را از امروز به فردا تا الی غیرالنهاریه به تعویق می‌اندازند تا این که از ارتش روسیه چیزی باقی نماند و خود روسیه به مثابه شیئی مورد معامله گروه‌های امپریالیستی قرار گیرد ... شما در صدد سیاستی را به مردم روسیه تحمیل کنید که منافع بورژوازی خواستار آن است. مسئله صلح می‌بایست بی‌درنگ حل شود ... آنگاه شما خواهید دید آن‌هایی که شما آن‌ها را عمال آلمان می‌نامید، آن تسیمروال‌دیست‌هایی که بیداری توده‌های دمکراتیک سراسر جهان را تدارک دیدند، کار عبثی نکرده‌اند ..."

بین این گروه‌بندی‌ها، منشویک‌ها و اس‌ارها که فشار نارضایی روز افزون توده‌ها را از جناح چپ احساس می‌کردند از این جهت به جهت دیگری شتافتند. خصومت عمیقی شورای جمهوری را به گروه‌بندی‌های آشتی‌ناپذیر تقسیم کرده بود.

چنین بود اوضاع به هنگامی که خبر کنفرانس متفقین در پاریس که مدت‌ها انتظار آن می‌رفت مسائل حاد سیاست خارجی را با اصرار و ابرام مطرح ساخت ...

تمام احزاب دمکراتیک روسیه هوادار عقد صلح در اسرع وقت و بر مبنای دمکراتیک بودند. هنوز ماه آوریل 1917 بود که شورای پتروگراد که در آن زمان زیر رهبری منشویک‌ها و اس‌ارها قرار داشت، شرایط معینی را برای

صلح روسیه مطرح ساخت. در آن از جمله خواسته شده بود که متفقین کنفرانسی برای بررسی هدف‌های جنگ تشکیل دهند. وعده داده شد که کنفرانس در ماه اوت تشکیل شود. این کنفرانس سپس به ماه سپتامبر و پس از آن به ماه اکتبر موکول گردید و اینک روز دهم نوامبر (بیست‌وهشت اکتبر) برای تشکیل آن تعیین گردیده بود.

دولت موقت قصد داشت دو نماینده به این کنفرانس اعزام دارد. یکی ژنرال آلکسیف که دارای افکار بسیار ارتجاعی بود و دیگری ترشچنکو وزیر امور خارجه. شوراها از جانب خود اسکولف را به عنوان نماینده انتخاب کردند و بیانه و دستورالعمل تدوین نمودند که وی می‌بایست. طبق آن رفتار کند. دولت موقت نه اسکولف را به رسمیت شناخت و نه دستورالعملش را. دیپلماسی متفقین نیز اعتراض کرد. کار به آنجا منتهی شد که بونارلاو، در پاسخ به سئوالی در مجلس عوام انگلستان به سردی اظهار داشت: "تا آنجا که من می‌دانم کنفرانس پاریس نه هدف‌های جنگ، بلکه طرق انجام آن را بررسی خواهد کرد."

مطبوعات محافظه کار روسیه غرق در مسرت بودند. بلشویک‌ها فریاد بر می‌آوردند "ببینید تاکتیک سازشکارانه منشویک‌ها و اس‌ارها کار را به کجا کشانید!"

به طول هزاران میل در خط جبهه میلیون‌ها نفر از افراد ارتش‌های روس مانند دریایی در حال مد در حرکت بودند و صدها و صدها تن نمایندگان خود را به پایتخت می‌فرستادند که فریاد "صلح، صلح" از آن‌ها بلند بود. من به سیرک مدرن کنار رودخانه به یکی از میتینگ‌های مهم عمومی که تعداد آن‌ها هر شب نسبت به شب پیش افزون می‌شد رفتم. آمفی‌تئاتر لخت و عریان و کسالت‌آور از پنج چراغ آویخته از یک سیم نازک روشنایی می‌گرفت و تمام میز و صندلی‌های کثیف و دود زده آن و همه زوایای آن مملو از جمعیت بود. سربازان، نوایان، کارگران، زنان - همه آن‌چنان غرق در شنیدن شده بودند که گفتمی رشته عمرشان بدان بسته است. سربازی از دیویزیون پانصد و چهل‌هشتم در حال نطق بود. وی در حالی که از گونه‌های فشرده‌اش آثار درد واقعی نمایان بود فریاد زد:

"رفقا! آن‌ها که بالاها نشسته‌اند همیشه از ما می‌خواهند که بیشتر فداکاری کنیم، بیشتر فداکاری کنیم. در حالی که آن‌هایی که همه چیز دارند هیچ کس مزاحم‌شان نیست. ما با آلمان‌ها در حال جنگ هستیم. آیا ما ژنرال‌های آلمانی را دعوت می‌کنیم که زمام ستاد ارتش ما را به دست گیرند؟ خوب، ما با سرمایه‌دارها در حال جنگیم و با وجود این آن‌ها را دعوت به شرکت در دولت می‌کنیم ... سرباز می‌گوید: آخر به من بگوئید که برای چه می‌جنگیم. آیا برای قسطنطنیه می‌جنگیم یا برای روسیه آزاد؟ آیا برای دمکراسی یا برای غارت‌گران سرمایه‌دار؟ اگر شما به من ثابت کنید که برای انقلاب می‌جنگیم در آن صورت من بدون این که مجازات اعدام مجبورم کند، به جنگ خواهم رفت و خواهم جنگید. وقتی که زمین به دهقانان تعلق بگیرد و کارخانه‌ها به کارگران، و قدرت شوراها، در آن صورت خواهیم دانست چیزی داریم که برای آن بجنگیم، و برای آن خواهیم جنگید."

در سربازخانه‌ها، در گوشه و کنار خیابان‌ها تعداد بی‌شماری سربازان ناطق، همه در خواست می‌کردند که به جنگ پایان داده شود و اعلام می‌داشتند که اگر دولت برای برقراری صلح اقدامات مؤثری به عمل نیآورد ارتش سنگرها را ترک گفته و به خانه خود خواهد رفت.

ناطق از ارتش هشتم:

"ما ناتوان هستیم، در هر واحد معدودی از ما باقی نمانده است. باید یا به ما غذا و کفش و تجهیزات بدهند و ما را تقویت کنند، یا طولی نخواهد کشید که سنگرها خالی خواهد شد. یا صلح یا تجهیزات ... دولت یا باید به جنگ خاتمه دهد یا ارتش را تجهیز کند."

سربازی از تیپ توپخانه شماره چهار و ششم سیبری:

"افسرها با کمیته‌های ما همکاری نمی‌کنند. آن‌ها ما را به دشمن می‌فروشند. آن‌ها اژیتاتورها را اعدام می‌کنند و دولت ضدانقلاب پشتیبان آن‌ها است. ما گمان می‌کردیم انقلاب با خود صلح می‌آورد. اما اینک دولت ما را حتی از حرف زدن درباره این چیزها منع می‌کند و در عین حال نان کافی که ما را سرپا نگه دارد، و یا حتی اسلحه‌ای که به آن بجنگیم به ما نمی‌دهد."

از اروپا شایعاتی به گوش می‌رسید درباره انعقاد صلح به بهای فدا کردن روسیه ... اخبار واصله درباره وضع سربازان روس در فرانسه بر شدت نارضایی می‌افزود: تیپ شماره یک کوشیده بود به تقلید رفقای خود در روسیه کمیته‌های سربازی را جانشین افسران خود کند و از عزیمت به سالونیک امتناع ورزیده و خواستار بازگشت به میهن شده بود. تیپ را محاصره کرده بودند، آن را به گرسنگی محکوم ساخته بودند و سرانجام با توپ به گلوله بسته بودند که موجب کشتار زیادی شده بود ...

روی بیست و ششم اکتبر (سیزدهم) من به کاخ مارینسکی رهسپار شدم که شورای جمهوری در آنجا جلسه تشکیل داده بود. می‌خواستم نطق ترشچنکو را بشنوم. او می‌بایست اعلامیه دولت را درباره سیاست خارجی قرائت کند که شوروی که جنگ رمق آن را گرفته و تشنه صلح بود، طی مدت درازی با بی‌صبری انتظار آن را داشت. جوانی بلند قامت با لباس منظم، صورتی از ته تراشیده و گونه‌های استخوانی برجسته، با صدایی آرام نطقی را که با دقت تهیه شده

بود و هیچ گونه تعهدی را ایجاب نمی کرد قرائت می نمود: "مصالح دولتی روسیه" درباره "دشواری های" ناشی از دستور اسکوبلف. ترشچنکو با جمله های زیرین که مضمون نطق او را تشکیل می داد سخن خود را به پایان رسانید:

"روسیه دولت معظمی است. روسیه در هر وضعی که پیش آید دولت معظمی باقی خواهد بود. ما می بایست از آن دفاع کنیم. ما می بایست خود را مانند مدافعان کبیر و فرزندان دولتی معظم نشان بدهیم."

هیچ کس از این نطق رضایت حاصل نکرد. مرتجعین خواهان سیاست امپریالیستی "سخت" بودند، و احزاب دمکراتیک خواستار گرفتن تضمینی که دولت صلح برقرار خواهد کرد. من اکنون سرمقاله روزنامه "رابوچی ای سالدات" ارگان شورای بلشویکی پتروگراد را نقل می کنم.

"پاسخ دولت به سنگرها"

"آقای ترشچنکو وزیر امور خارجه نطق مفصلي در مورد جنگ و صلح در پارلمان ایراد داشت. این کم حرف ترین وزیران برای ارتش و مردم چه حکایت کرد؟"

"نخست این که ما با متفقین خود (نه خلق ها بلکه دولت های آنها) پیوند فشرده داریم."

"دوم این که دمکرات ها نباید درباره امکان یا عدم امکان جنگ زمستانی قضاوت کنند. تصمیم بر عهده دول متفق است."

"سوم این که هیجدهم ژوئیه کاری نیک و سعادت بخش بوده است (درباره عواقب آن ترشچنکو در نطق خود سکوت می کند)."

"چهارم این که گویا "نادرست است که متفقین در قید ما نیستند و ما اعلامیه های مشخصی از متفقین خود دریافت داشته ایم". اعلامیه؟ پس عمل؟ پس روش ناوگان انگلیس؟ پس مذاکرات شاه انگلستان با گورکو- این ضد انقلابی اعزامی؟ درباره این مسائل آقای وزیر سکوت اختیار کرد."

"پنجم این که دستور اسکوبلف بد است و به مذاق دیپلمات های متفق روسیه خوش نیامده است و حال آن که "ما می بایست در کنفرانس متفقین به زبان واحدی سخن گوئیم."

"آیا این تمام مطالب است؟ تمام! پس راه خروج از بن بست کجاست؟ باورداشتن به متفقین و به آقای ترشچنکو. پس صلح چه وقت فرا خواهد رسید؟ آن زمان که متفقین اجازه بدهند!"

"چنین است پاسخ دولت موقت به سنگرها درباره صلح!"

#####

در این زمان در افق سیاست روسیه سایه نیروی به قدر کافی شرور، یعنی کازاک ها، هویدا می شود. روزنامه گورکی به نام "نوویاژیزن" (زندگی نوین) توجه خوانندگان خود را به فعالیت آنها جلب کرد:

"در روزهای فوریه کازاک ها بر روی مردم آتش باز نکردند، به هنگام شورش کورنیلوف آنها به خانین پیوستند ... در این اواخر نقش آنها دارد تغییر می کند. آنها از سرسپردگی غیر فعال به میدان تعرض فعال سیاسی قدم می گذارند ..."

کالهدین - آتامان سربازان کازاک های دون- توسط دولت موقت از کار برکنار شد، زیرا وی در توطئه کورنیلوف شرکت داشت، ولی او از ترک پست خود یکباره امتناع کرد و در نوچرکاسک با سه ارتش بزرگ کازاک مستقر گشت و به تدارک توطئه پرداخت و تهدید به تعرض کرد. نیرویش چنان بزرگ بود که دولت به نافرمانیش تن در داد. از این بالاتر: دولت موقت مجبور شد که شورای اتحاد سربازان را به طور رسمی بشناسد و اعلام دارد که شعبه شوراهای جدیدالتاسیس کازاک ها غیر قانونی است. در اوائل اکتبر یک هیئت نمایندگی از طرف کازاک ها به نزد کرنسکی آمد و وقیحانه قطع حملات به کالهدین را خواستار شد و رئیس دولت را نکوهش کرد که وی نسبت به شوراهای ارفاق می کند. کرنسکی موافقت کرد که متعرض کالهدین نشود و در عین حال گفت:

"رهبران شورا مرا مستبد و جابر می دانند ... در حالی که دولت موقت نه تنها بر شوراهای تکیه ندارد، بلکه بسیار متأسف است که این شوراهای وجود دارند!"

در همان زمان یک هیئت نمایندگی دیگر از طرف کازاک ها به نزد سفیر انگلستان رفت و طی مذاکره با وی صاف و ساده خود را نماینده "خلق آزاد کازاک" خواند.

در "دون" سازمانی از نوع جمهوری کازاک تشکیل یافت.

"کوبان" خود را "دولت مستقل کازاک" اعلام داشت.

در روستوف، کنار دون، و دریکاترینوسلاو، کازاک های مسلح شوراهای متفرق ساختند و در خارکف بنای اتحادیه کارگران معادن را در هم کوبیدند. ماهیت کازاک ها همه جا با خصلت میلیتاریستی و ضد سوسیالیستی بروز کرد. سردمداران این جنبش اشراف و ملاکان بودند: مانند کالهدین، کورنیلوف، ژنرال دوتوف، ژنرال کارائولوف و ژنرال باردیژی. این جنبش از طرف بازرگانان و بانکداران بزرگ مسکو حمایت می شد.

#####

روسیه کهن به سرعت از هم می‌پاشید. در اوکراین، در فنلاند، در لهستان، در بلاروس، انقلاب ناسیونالیستی نیرومندتر و تهورآمیزتر می‌شد. حکومت‌های محلی که تحت نفوذ طبقات ثروت‌مند قرار داشتند خواستار خودمختاری بودند و از فرمان برداری پطروگراد سرباز می‌زدند. در هلسینگفورس سنای فنلاند با اعطای وام به حکومت موقت مخالفت ورزید و فنلاند خود را خود مختار اعلام کرد و خروج نیروهای روسی را طلب نمود. "رادای" بورژوا در "کیف" به توسعه سرحدات اوکراین پرداخت تا آنجا که تمام سرزمین‌های فلاحی روسیه جنوبی را تا اورال شامل گردید و سپس دست به تشکیل يك ارتش ملی زد. وینیچنکو نخست‌وزیر به انعقاد صلح جداگانه با آلمان اشاره کرد، و حکومت موقت در مانده و ناتوان. سیبری و قفقاز خواستار تشکیل مجلس مؤسسان جداگانه بودند و در همه این کشورها نبرد سخت و تندي بين اولياء امور و شوراهای محلی نمایندگان کارگران و سربازان آغاز می‌شد.

اوضاع هر روز بیش از پیش به طرف هرج و مرج. صدها هزار سرباز جبهه را ترك می‌گفتند و به صورت موج‌هایی عظیم و بی‌مقصد در سراسر این سرزمین پراکنده می‌شدند. دهقانان استان‌های تامبون و توئر، خسته از انتظار برای زمین و خشمگین از فشارهایی که حکومت برای سرکوب آنان وارد می‌کرد، خانه‌های اربابی را می‌سوزانیدند و مالکین را می‌کشتند. اعتصابات فوق‌العاده وسیع و اخراج‌های دسته جمعی، مسکو و اودسا و معادن زغال سنگ دون را فراگرفته بود. حمل و نقل فلج، ارتش گرسنه و در شهرهای بزرگ خواربار نایاب بود. دولت، که بین دسته‌های دمکراتیک و مرتجع در مانده بود، نمی‌توانست هیچ کاری انجام دهد؛ و آن‌گاه هم به ناگزیر دست به اقداماتی می‌زد، با این اقدام منافع طبقات ثروت‌مند را حفظ می‌کرد و برای برقراری نظم و آرامش در بین دهقانان نیروهای کازاک اعزام می‌شد تا اعتصابات را در هم بشکند. در تاشکند مقامات دولتی شورای محلی را سرکوب کردند. در پطروگراد شورای اقتصادی که برای سر و صورت دادن به وضع آشفته اقتصاد تشکیل شده بود، در بین نیروی‌های متخاصم سرمایه و کار به بن بست رسید و از طرف کرنسکی منحل شد. سران نظامی منتسب به نظام کهن که از طرف کادتها حمایت می‌شدند خواستار استقرار مجدد انضباط در ارتش و نیروهای دریایی بودند. در یادار و دروسکی وزیر دریاداری - مرد شایسته احترام- و ژنرال ورخوسکی وزیر جنگ بیهوده تاکید می‌کردند که یگانه راه نجات کشور عبارت است از يك انضباط نوین داوطلبانه دمکراتیک و مبتنی بر همکاری با کمیته‌های سربازان و نوایان. توصیه‌های آن‌ها ناشنیده گرفته می‌شد.

چنین می‌نمود که مرتجعین در تحریک خشم عمومی مصمم‌اند! هنگام محاکمه کورنیلوف فرا می‌رسد. مطبوعات بورژوازی بیشتر و بیشتر از او به طور علنی دفاع می‌کردند و او را به عنوان "میهن پرست بزرگ روس" می‌ستودند. روزنامه ایشچیه‌دینلو متعلق به بورتسف دیکتاتوری مشترک کورنیلوف-کاله‌دین- کرنسکی را طلب می‌کرد. روزی من با بورتسف در تالار شورای جمهوری به صحبت نشستیم. مردی بود کوچک اندام و خمیده با صورتی پرچین و چشمانی نزدیک‌بین در پشت شیشه‌های کلفت عینک، با موهای آشفته و ریشی که رنگ خاکستری بر آن پاشیده شده بود.

"جوان! حرف‌های مرا به خاطر بسپار. روسیه به مرد نیرومندی احتیاج دارد. ما حالا باید انقلاب را کنار بگذاریم و تمام **هم** خودمان را علیه آلمانی‌ها به کار ببریم. مغلوب کردن کورنیلوف ابله‌ی است، ابله‌ی! و پشت سر این ابله‌هان عمال آلمانی قرار گرفته‌اند. کورنیلوف می‌بایست پیروز شده باشد..."

روزنامه‌های افراطی راست که ارگان‌های سلطنت‌طلبان بی‌نقاب بودند از قبیل تریبون خلق متعلق به پوریشکویچ، نوویاروس (روسیه نوین) و ژیوویه‌اسلووو (کلامزنده) آشکارا قتل عام دمکراسی انقلابی را طلب می‌کردند ...

در روز بیست و سوم اکتبر (دهم) جنگ دریایی با اسکادران آلمان در خلیج ریگا به وقوع پیوست. دولت موقت به بهانه این که پطروگراد در خطر است نقشه تخلیه پایتخت را طرح ریزی کرد. بنا بود اول کارخانه‌های بزرگ اسلحه‌سازی از آنجا منتقل و در پهنه روسیه تقسیم شوند و سپس دولت موقت به مسکو منتقل گردد. بلافاصله فریاد اعتراض بلشویک‌ها بلند شد که دولت می‌خواهد پایتخت سرخ را ترك گوید تا انقلاب ناتوان شود. ریگا به آلمان‌ها فروخته شده و اینک نوبه به پطروگراد رسیده است.

مطبوعات بورژوازی به نشاط آمده بودند. روزنامه رچ (بیان) متعلق به کادتها نوشت:

"دولت خواهد توانست وظایف خود را در محیطی آرام فارغ از مزاحمت آناشویست‌ها انجام دهد."

رودزیانکو رهبر جناح راست حزب کادت در روزنامه اوتوراسیئی (صبح روسیه) نوشت که اشغال پطروگراد از طرف آلمان‌ها مسبب خیر خواهد بود، زیرا آلمان‌ها شوراهای را برهم خواهند زد و گریبان روسیه را از چنگ ناوگان انقلابی رها خواهند ساخت.

وی در این زمینه چنین نوشت:

"پطروگراد در خطر است. من به خود می‌گویم بگذار خدا به داد پطروگراد برسد". آن‌ها از آن می‌ترسیدند که اگر پطروگراد از دست برود سازمان مرکزی انقلاب از هم پاشیده می‌شود. من به این ایراد جواب می‌دهم: "من بسیار شادمان خواهم بود اگر همه این سازمان‌ها مضمحل گردند، زیرا این‌ها برای روسیه چیزی جز مصیبت به بار

نمی‌آورند... با اشغال پتروگراد نیروی بالتیک هم مضمحل خواهد شد ... و این نیز هیچ تأسفی ندارد. بسیاری از این ناوها به کلی فاسد شده‌اند ..."

نقشه تخلیه پتروگراد در قبال طوفان مخالفت عمومی عقیم ماند.

در این گیرودار مسئله تشکیل کنگره شوراهای مانده ابر طوفاندهای که برق لامع از آن ساطع شود، روسیه را فراگرفت. تشکیل کنگره نه تنها مورد مخالفت دولت واقع شد بلکه تمامی سوسیالیست‌های "معتدل" با آن به مخالفت برخاستند. کمیته‌های مرکزی ارتش و نیروی دریایی، کمیته‌های مرکزی برخی از اتحادیه‌های کارگری، شوراهای نمایندگان دهقانان و بیش از همه خود کمیته اجرایی مرکزی از هیچ کوششی برای جلوگیری از تشکیل آن خودداری نکردند. روزنامه‌های ایزوستیا و گولوس‌سولداتا (صدای سرباز) که از طرف شورای پتروگراد منتشر شده، ولی اینک به دست کمیته اجرایی مرکزی افتاده بود با شدت به خود شورا حمله می‌کردند. همچنین مجموعه توپخانه مطبوعاتی حزب سوسیالیست‌های انقلابی از قبیل دیلونارودا (هدف خلق) و وولیانارودا (اراده خلق) در این حمله شرکت می‌جستند.

سیل نماینده و پیام‌های تلگرافی به سوی کمیته‌های شوراهای سراسر کشور و به کمیته‌های ارتش سرازیر گردید که به آن‌ها دستور جلوگیری از انتخاب نماینده را برای کنگره و یا حداقل به تأخیر انداختن آن را می‌داد. قطع‌نامه‌های مطمئن علیه کنگره، اعلامیه‌هایی که در آن‌ها گفته می‌شد دمکراسی اجازه نمی‌دهد در آستان تشکیل مجلس مؤسسان کنگره تشکیل شود. اعتراض از طرف نمایندگان جبهه، اتحادیه زمستوها، اتحادیه دهقانان، اتحادیه‌های ارتش‌های کازاک، اتحادیه‌های افسران و سواران سنت‌گنورک و گردان‌های مرگ ...

شورای جمهوری روسیه نیز یک آهنگ نغمه مخالف ساز کرده بود. تمامی دستگاه ماشینی که انقلاب مارس (فوریه) آن را به حرکت در آورده بود اینک علیه گشایش کنگره شوراها عمل می‌کرد.

در سمت دیگر، اراده هنوز شکل نگرفته پرولتاریا، کارگران، سربازان و دهقانان تهی‌دست قرار داشت. بسیاری از شوراهای محلی اینک در دست بلشویک‌ها بود، هم چنین سازمان کارگران صنعتی، کمیته‌های کارخانه‌ها، سازمان قیام ارتش و دریاداری. در بعضی نقاط مردم که از انتخاب نمایندگان شورا ممنوع شده بودند، میتینگ‌های ناحیه‌ای تشکیل داده و نماینده برای پتروگراد از بین خود انتخاب می‌کردند. در نقاط دیگر کمیته‌های موجود را که به عاملین اخلاص تبدیل شده بودند، برهم زده و کمیته‌های تازه تشکیل می‌دادند. تورم درونی عصیان، پیوسته‌ای را که به تدریج سخت و منجمد شده و طی آن چند ماه از فوران شعله انقلاب جلو گرفته بود، بالا می‌آورد و می‌ترکانید. تنها یک انقلاب توده‌ای خود به خودی سراسر روسیه می‌توانست کنگره شوراها را به وجود آورد ...

هر روزه ناطقین بلشویک به سوی سربازخانه‌ها و کارخانه‌ها سرازیر می‌شدند و "حکومت جنگ داخلی" را به شدت مورد حمله قرار می‌دادند. یک روز یکشنبه ما به وسیله تراموایی که سنگین و پرصدا از وسط دریایی از گل‌ولای و از بین کارخانه‌های بدقواره و کلسیاهای پرشکوه می‌گذشت به سوی کارخانه ابوخوف- یک کارخانه مهمات سازی دولتی- که در شلوسلبرگ قرار داشت، رفتیم.

میتینگ در میان یک ساختمان عظیم ناتمام با دیوارهای زشت آجری تشکیل شده بود. ده هزار نفر مرد و زن با لباس‌های کار سیاه رنگ در پیرامون کرسی خطابه که با پارچه‌ای سرخ پوشیده شده بود، گرد آمده بودند. مردم بر روی کومه‌های الوار و آجر تنگ یکدیگر نشسته و در روی تیرهای حمال بغل دست هم چمباته زده بودند. همه مصمم، صداها همه رعدآسا، در آسمان تیره و ابر گرفته گاه‌ب‌گاه خورشید رخساره می‌نمود و امواج نور سرخ‌گون از پنجره‌های بی در و پیکر بر روی صورت‌های ساده‌ای، که به سمت بالا به سوی ما نگران بودند، می‌تافت.

لوناچارسکی با هیکل باریک و هیئت دانشجویی و با قیافه حساس یک هنرمند توضیح می‌داد که به چه دلیل می‌باید قدرت به دست شوراها قبضه شود. وی می‌گفت: در برابر دشمنانی که عامداً و عالماً به ویرانی کشور می‌کوشند، ارتش را مضمحل می‌کنند و زمینه را برای یک کورنیلوف تازه آماده می‌سازند هیچ چیز دیگری نمی‌تواند انقلاب را پاسداری کند.

سربازی از جبهه رومانی، لاغر، مفلوک و به ستوه آمده فریاد کرد: رفقا! ما در جبهه از گرسنگی می‌میریم، از سرما خشک می‌شویم. ما بی‌هیچ علت و سببی از بین می‌رویم. من از رفقای امریکایی تقاضا می‌کنم که به مردم امریکا بگویند که روس‌ها از انقلاب خود دست نخواهند شست تا آن‌گاه که بمیرند. ما با تمام نیروی خود مقاومت می‌کنیم تا آن‌گاه که مردم دنیا بر خیزند و به مدد ما بشتابند. به کارگران امریکایی بگویید قیام کنند و برای انقلاب سوسیالیستی بجنگند!

پس آن‌گاه پتروفسکی بر خاست: باریک اندام، با حرکاتی آرام و بیانی کوبنده:

"حرف بس است. وقت عمل است. وضع اقتصادی بسیار بد است، ولی ما باید به دشواری‌ها عادت کنیم. قصد دارند ما را به گرسنگی و سرما به زانو در آورند. می‌خواهند ما را تحریک کنند. ولی بگذار دشمنان حد و حدود خود را بشناسند. هرگاه آن‌ها جسارت کرده به سازمان‌های پرولتاری ما انگشت بزنند ما آن‌ها را از صفحه روزگار هم چون زباله خواهیم روفت."

مطبوعات بلشویکی با سرعتی ناگهانی گسترش یافت. غیر از دو روزنامه حزبی "رابوچی پوت" (راه کارگر) و "سولدات" (سرباز)، هفته نامه نوینی به نام "درهونسکایا بدناتا" (فقر روستا) با نیم میلیون تیراژ برای دهقانان انتشار یافت. و از روز سیام (هفدهم) اکتبر روزنامه "رابوچی ای سولدات" (کارگر و سرباز) پخش شد. سرمقاله این روز به اجمال نقطه نظر بلشویکها را بیان می کرد:

"چهارمین جنگ زمستانی برای ارتش و کشور هلاکت بار است. در عین حال خطر تسلیم بر روی پطروگراد انقلابی آویخته است. ضد انقلابیون با انتظار فلاکت مردم نشستند... دهقانان به جان آمده راه قیام علنی را در پیش گرفته اند. ملاکان و مأموران دولت به کمک نیروهای مجازات اعزام شده، دهقانان را قلع و قمع می کنند. کارخانه ها تعطیل می شوند. می خواهند کارگران را از راه گرسنگی به تسلیم وادارند. بورژوازی و ژنرال هایش خواستار تدابیر خشن برای احیای انضباط کورکورانه در ارتش اند. هواداران کورنیلوف خوابیده اند. اینان به حمایت بورژوازی می کوشند و علناً برای برهم زدن مجلس مؤسسان تدارک می بینند."

"دولت کرنسکی ... بر ضد کارگران، سربازان و دهقانان است. این دولت کشور را به پرتگاه فنا سوق می دهد ... روزنامه ما در چنین روزهای خوف انگیز پا به عرصه وجود می گذارد. روزنامه "رابوچی ای سولدات" ندای پرولتاریای پتربورگ و پادگان پتربورگ خواهد. "رابوچی ای سولدات" از منافع تهیدستان روستا به نحوی آشتی ناپذیر دفاع خواهد کرد ... خلق می بایست از انهدام نجات یابد. انقلاب می بایست به پایان خود برسد. قدرت حاکمه می بایست از دست جنایت کار بورژوازی به در آید و به دست کارگران و سربازان متشکل و دهقانان انقلابی منتقل شود ... برنامه ما برنامه شورایی نمایندگان کارگران و سربازان پتربورگ است. "تمام حاکمیت به شوراها، هم در مرکز و هم در محل ها!" "متارکه بی درنگ در تمام جبهه ها! صلح دمکراتیک و شرافت مندانانه برای خلق ها! زمین های ملاکان بدون بها برای دهقانان!" "کنترل کارگری بر تولید!" "دعوت شرافت مندانانه مجلس مؤسسان! ..."

در این جا نقل قطعه دیگری از این روزنامه - ارگان بلشویک هایی که تمام جهان آن ها را "عمال آلمان می دانست، جالب خواهد بود:

"قیصر آلمان که دستش آغشته به خون میلیون ها نفر است می خواهد ارتش خود را به پطروگراد گسیل دارد. ما کارگران و سربازان و نوایان و دهقانان آلمانی را، که کمتر از ما تشنه صلح نیستند، علیه قیصر به کمک فرا می خوانیم. مرده باد جنگ لعنتی! چگونه می توان چنین پیشنهادی را مطرح ساخت؟ قدرت حاکمه انقلابی حکومت واقعا "انقلابی متکی بر ارتش و ارکان پرولتاریا و دهقانان ... چنین حکومتی می تواند از فراز سر دیپلمات ها، چه متفق و چه دشمن، بلاواسطه به سربازان آلمانی مراجعه کند. چنین حکومتی می تواند سنگرهای آلمانی را با میلیون ها پیام به زبان آلمانی پر کند ... خلبانان ما می توانند این پیام ها را پخش کنند ..."

اما در شورایی جمهوری پرتگاه بین طرفین روز به روز عمیق تر می شد.

کارملین سوسیالیست انقلابی چپ فریاد بر می آورد:

"طبقات ثروت مند می خواهند برای زنجیر کردن روسیه به عرابه جنگی متفقین از دستگاه انقلابی نیکلای چایکوفسکی سخنگوی سالخورده سوسیالیست های خلقی با واگذاری زمین به دهقانان مخالف ورزید و در صف کادتها قرار گرفت:

"لازم است بی درنگ انضباط سختی در ارتش برقرار شود ... من از همان آغاز جنگ يك نفس تأکید کرده ام که انجام اصلاحات اجتماعی و اقتصادی در دوران جنگ جنایت است. ما این جنایت را مرتکب می شویم. گرچه من دشمن اصلاحات نیستم زیرا من سوسیالیستم ... " (فریادها از چپ: ما شما را باور نداریم، کف زدن های رعدآسا از راست.)

"عجماف" به نام کادتها اعلام می دارد که هیچ لازم نیست به ارتش توضیح داده شود که برای چه می جنگند، زیرا هر سرباز می بایست بفهمد که هدف نزدیک عبارت است از پاک کردن سرزمین روسیه از دشمن.

خودکرنسکی دوبار نطق های هیجان انگیزی درباره وحدت ملی ایراد کرد و در پایان یکی از این سخنرانی ها به گریه افتاد. جلسه نطق او را با سردی تلقی کرد، رشته سخن او را با تمسخر می پریدند.

انستیتوی اسمولنی قرارگاه کمیته اجراییه مرکزی و شورایی پطروگراد به مسافت چند میل از شهر درکنار رود پهناور "نوا" قرار داشت. من به وسیله واگنی پراز جمعیت که با حرکت حلزونی و صدای رعدآسا از میان کوچه های پرگل ولای و قلوه سنگ می گذشت، به آن جا رفتم. در انتهای خط، گنبد کبود رنگ دیر اسمولنی با ترصیع طلایی خود زیبا به نظر می رسید. در کنار آن نمای سربازخانه مانند اسمولنی با دویست یارد طول، دارای سه طبقه بلند، که در مدخل آن نشان امپراطوری به طور برجسته بر روی سنگ حك شده بود، هنوز هم گستاخ و مغرور خودنمایی می کرد ..

در دوران نظام سابق يك مدرسه رهبانی مشهور برای دختران اشراف روسیه تحت سرپرستی شخص ملکه ایجاد شده بود. انستیتو را سازمان انقلابی کارگران و دهقانان قبضه کرده بود. در داخل آن بیش از يك صد اطاق بزرگ و سفید، ولی خالی، قرار داشت که پلاک های روی آن ها برجای بود. کسی که از خارج وارد می شد روی پلاک ها می خواند "اطاق نمره چهار درس بانوان" یا "بوروی معلمین". اما در بالای این پلاک ها آگهی هایی با خطوط ناهموار، که نشان

حیات‌پر به روی نظام نوین بود، به چشم می‌خورد. "کمیته مرکزی شورای پتروگراد"، کمیته اجراییه مرکزی، "بوروی امور خارجی"، "اتحادیه سربازان سوسیالیست"، "شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری سراسری روسیه"، "کمیته کارخانه‌ها"، "کمیته مرکزی ارتش". در همین جا کمیته‌های مرکزی احزاب سیاسی و اطاق جلسات فراکسیونی آن‌ها قرار داشت.

راه روهای دراز طاق‌دار را چراغ‌هایی دور از هم روشن می‌کرد و مملو از سربازان و کارگران که شتاب زده در حرکت بودند و شانه بعضی از آن‌ها در زیر بار دسته‌های روزنامه، اعلامیه و اوراق تبلیغاتی از هر قبیل خم شده بود. صدای مداوم چکمه‌های سنگین آن‌ها در روی کف چوبی همچون رعد طنین می‌افکند ... در همه جا پلاکات‌هایی نصب شده بود: "رفقا! به خاطر حفظ سلامتی خودتان نظافت را مراعات کنید".

در بالای پله‌های هر طبقه و هر پاگرد، میز طولی گذاشته و انواع نشریه‌های متعلق به احزاب مختلف را به فروش می‌رسانیدند.

طاق غذاخوری بزرگ با سقف کوتاه‌اش در طبقه پایین همچنان برای همین کار مورد استفاده قرار داشت. من با دو روبل بلیطی خریدم که می‌توانستم با آن غذا بخورم و با هزاران تن دیگر در کنار میزهای طولی جلو آشپزها به خط ایستادیم. بیست نفر مرد و زن ملاقه در دست از پاتیل‌های بزرگ سوپ کلم و قطعاتی گوشت و مقداری کاشا و چند تکه نان سیاه پخش می‌کردند. بهای هر استکان چای پنج کوپک بود. در میان سبدي قاشق‌های چوبی قرار داشت ... نیمکت‌های دراز کنار میزهای چوبی را سرتاسر پرولترهای گرسنه اشغال کرده بودند و غذای خود را می‌بلعیدند، نقشه می‌چیدند، و از این سوي میز با آن سو شوخی‌های خشن رد و بدل می‌کردند.

در طبقه بالا نیز يك اطاق ناهار خوري مختص کمیته اجراییه مرکزی قرار داشت، گو این که هر کس دیگر هم می‌توانست به آنجا برود. در آنجا به روی نان‌ها قشر ضخیمی کره اضافه می‌شد و چای نیز حد و حسابی نداشت. در جهت جنوبی طبقه دوم تالار بزرگ مخصوص جلسه واقع بود که قبلاً "طاق رقص انستیتو را تشکیل می‌داد. تالاری بود با سقف بلند و سفید که از چهل چراغ‌هایی مزین با صدها چراغ الکتریکی روشنایی می‌گرفت و دو رسته ستون عظیم آن را از وسط تقسیم می‌کرد. در آخر تالار سکویی بود که طرفین آن را شمعدان‌های پرشاخه‌ای گرفته بود. در پشت این سکو قاب عکس زرینی دیده می‌شد که زمانی تمثال امپراطوران را زینت می‌داد، ولی اینک عکس را از آن خارج ساخته بودند. در اینجا در روزهای جشن گراندوشس‌ها اجتماع می‌کردند و افسرها با اونیفورم‌های پر زرق و برق و روحانیون با رده‌های مجلل در اطراف آن‌ها پرسه می‌زدند.

بیرون از آنجا، درست موازی با تالار کمیته رسیدگی به اعتبارنامه‌های نمایندگان کنگره شوراهای قرار داشت. من آنجا ایستاده بودم و ورود نمایندگان را تماشا می‌کردم. سربازان ستبر و ریشو، کارگران با بلوزهای سیاه رنگ، چند دهقان با موهای بلند. دخترکی که برای تنظیم کارها گماشته شده بود و از اعضاء گروه وحدت پلخائف بود از روی استهزاء خنده‌ای کرد:

"این‌ها با نمایندگان که برای کنگره اول آمده بودند خیلی تفاوت دارند. ببینید چقدر خشن و عامی به نظر می‌آیند. مردم تیره ..."

درست می‌گفت. اعماق روسیه به جوش آمده بود و از آن ژرفنا بود که اینک سیلی به طرف بالا راه می‌یافت. کمیته رسیدگی به اعتبارنامه‌ها که از طرف کمیته اجراییه مرکزی قدیم تعیین گردیده بود، هیئت‌های نمایندگی را تحت عنوان این که انتخاب آن‌ها غیر قانونی است یکی بعد از دیگری رد می‌کرد. ولی کارخان عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک خیلی ساده غرشی کرد و گفت: "اهمیت ندارد، چون وقتش برسد ما شماها را به جای خودتان می‌نشانیم."

"رابوچی‌ای سولادات" نوشت:

"توجه نمایندگان کنگره سراسری روسیه را به تلاش بعضی از اعضاء سازمان کمیته معطوف می‌داریم که می‌خواهند تحت این عنوان که کنگره تشکیل نخواهد شد و بهتر است نمایندگان پتروگراد را ترک کنند، می‌کوشند تا کنگره را به هم بزنند ... به این دروغ‌ها توجه نکنید ... روزهای بزرگی در پیش داریم ..."

روشن بود که تا روز دوم نوامبر شماره نمایندگان به حد نصاب نخواهد رسید. به این جهت گشایش کنگره به روز هفتم نوامبر (بیست و پنجم اکتبر) موکول گردید. اما اینک سرتاسر کشور به جوش آمده بود. منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی که خود را در معرض افلاس می‌دیدند، ناگهان تاکتیک خود را تغییر داده و دیوانه‌وار سیل تلگراف به اکناف کشور روانه ساختند و به سازمان‌های محلی دستور دادند که هر قدر ممکن باشد نمایندگان از بین "سوسیالیست‌های معتدل" برگزیده اعزام دارند.

در همین گیرودار کمیته اجراییه شورای دهقانان طی پیام فوق‌العاده‌ای خواستار شد که کنگره دهقانان در روز سیزده دسامبر (سی‌ویک نوامبر) برای مقابله با هر نوع فعالیت کارگران و سربازان تشکیل شود.

بلشویک‌ها در چه کار بودند؟ در شهر شایعاتی پخش شد که کارگران و دهقانان برای عمل مسلح آماده می‌شوند. مطبوعات بورژوازی و ارتجاعی "قیامی" را پیش‌بینی می‌کردند و از دولت می‌خواستند که شورایی پطروگراد را توقیف کند و یا اقلاً مانع تشکیل کنگره شود. روزنامه‌هایی نظیر "نوویاراسیا" علناً قتل عام بلشویک‌ها را تقاضا می‌کردند. روزنامه گورکی موسوم به "نوویاژیزن" نظر بلشویک‌ها را مبنی بر این که ارتجاعیون در صدد نابود کردن انقلاب هستند و اگر لازم آید باید با آن‌ها مسلحانه مقابله شود تأیید می‌کرد، ولی توصیه می‌کرد که تمام احزاب دمکراسی انقلابی باید در یک جبهه گرد آیند:

"مادام که دمکراسی نیروهای اساسی خود را متشکل نساخته است، مادام که مخالفت با سلطه آن هم چنان نیرومند است، دست زدن به حمله بی‌فایده خواهد بود. اما اگر نیروهای متخاصم به قوه قهریه توسل جویند در آن صورت دمکراسی انقلابی باید برای بدست گرفتن قدرت وارد نبرد گردد و در چنان حالتی از طرف وسیع‌ترین قشرهای مردم حمایت خواهد شد ..."

گورکی خاطر نشان می‌ساخت که هم مطبوعات ارتجاعی، و هم مطبوعات دولتی بلشویک‌ها را به اعمال قهر و می‌دارند. و به هر حال قیام راه را برای یک کورنیلوف تازه هموار خواهد ساخت. ولی بلشویک‌ها را ترغیب می‌کرد که این شایعات را تکذیب کنند. پوتره‌سوف در روزنامه بلشویکی موسوم به "دن" (روز) داستان هیجان‌انگیزی به انضمام نقشه‌ای چاپ و منتشر کرد که در آن ادعا شده بود نقشه نهایی مبارزه بلشویک‌ها است که فاش می‌شود.

به نحو سحرانگیزی در دیوار پر شد از هشدارباش‌ها و اعلامیه‌ها و تقاضاها- همه از طرف کمیته‌های مرکزی احزاب "معتدل" و محافظه‌کار و کمیته اجراییه مرکزی که هر گونه تظاهری را به شدت مردود می‌داشت و از کارگران و سربازان مصرانه تقاضا می‌کرد که به آژیتاتورها گوش ندهند. مثلاً از طرف شعبه نظامی حزب سوسیالیست‌های انقلابی اعلامیه انتشار یافت:

"بار دیگر شایعاتی در شهر پخش می‌شود حاکی از تصمیم برای تعرض. سرچشمه این شایعات چیست؟ چه سازمانی آژیتاتورها را مجاز کرده است که دعوت به قیام کنند؟ بلشویک‌ها در مقابل سؤالی که در کمیته اجراییه مرکزی از آن‌ها شد هر گونه شرکتی را در این امر تکذیب کردند ... ولی این شایعات بخودی خود منشاء خطر هستند. بسیار آسان است که افراد بی‌کله بدون توجه به نحوه تفکر اکثریت کارگران، سربازان و دهقانان قسمتی از کارگران و سربازان را به کوچه‌ها بکشانند و آن‌ها را به قیام تحریک کنند... در این لحظات پراضطرابی که روسیه انقلابی از سر می‌گذراند هرگونه قیامی می‌تواند به آسانی مبدل به جنگ داخلی بشود و نتیجه‌ای که از این کار حاصل خواهد شد بر هم خوردن تمام سازمان‌های کارگری می‌باشد که برای ایجاد آن‌ها آن همه نیرو مصرف شده است ... دسیسه کاران ضدانقلابی این نقشه را در سر می‌پروراندند که با استفاده از این قیام انقلاب را نابود سازند، راه جبهه را به روی ویلهم بگشایند و مجلس مؤسسان را بر هم بزنند ... در پست‌های خود استوار باقی بمانید، بیرون نیایید."

در روز بیست‌وهشت اکتبر (پانزده نوامبر) در اسمولنی با کامنیف که مردی کوچک اندام بود، ریشی نوک تیز و حرکات و اطواری فرانسوی مآب داشت به بحث نشستیم. او به هیچ وجه مطمئن نبود که تعداد کافی نماینده بتوانند خود را برسانند. وی می‌گفت:

"اگر کنگره تشکیل بشود نماینده خواست اکثریت شکننده مردم خواهد بود. اگر اکثریت آن با بلشویک‌ها باشد، همان‌طور که من انتظار دارم، ما خواهیم خواست که قدرت به شوراها منتقل شود و حکومت موقت استعفا بدهد ..."

والودارسکی، که جوانی بود بلند بالا، عینکی، با چهره‌ای بی‌رنگ و بیمارگونه، صریح‌تر صحبت کرد: "هوادران" "لیبر-دان" و دیگر سازشکاران علیه کنگره کارشکنی می‌کنند. اگر آن‌ها موفق بشوند که جلو کنگره را بگیرند، خوب، در آن صورت ما آن قدر واقع بین هستیم که کار خودمان را متوقف نسازیم ..."

من در دفترچه یادداشت خودم به تاریخ بیست‌ونه اکتبر (شانزده اکتبر) شرح ذیل را از یکی از روزنامه‌های آن روز استنساخ کرده‌ام:

"موکیلوف- ستاد فرماندهی کل. هنگ‌های وفادار و لشکر وحشی، و قزاق‌ها، و هنگ‌های مرگ در اینجا متمرکز شده‌اند. افسران مدرسه نظام پاولوسک، تزارسکویه‌سولو، و پترهوف دستور یافته‌اند که آماده حرکت به پطروگراد باشند. یونکرهای "اورانین‌باوم" وارد شهر می‌شوند. قسمتی از لشکر زرهی پادگان پطروگراد در قصر زمستانی مستقر شده است. بر طبق فرمانی به امضاء تروتسکی از طرف کارخانه اسلحه سازی دولتی "سستروورسک" چندین هزار قبضه تفنگ به نمایندگان کارگران پطروگراد تحویل شده است. در متینگ نظامی شهری ناحیه "لنتی" سفلا قطع‌نامه‌ای صادر و ضمن آن خواسته شده است که قدرت به شوراها منتقل گردد."

این‌ها نمونه‌هایی است از اوضاع آشفته آن روزهای پرتب و تاب که هرکسی می‌دانست حادثه‌ای در شرف وقوع است، اما هیچ‌کس نمی‌دانست چه نوع حادثه‌ای.

در جریان جلسه شورایی پطروگراد در شب سی‌ام (هفدهم) اکتبر تروتسکی در زمینه خبر شایعه در مطبوعات بورژوازی مبنی بر این که شورایی مزبور هوای قیام در سر دارد، اظهار داشت که این شایعات "تلاشی است از طرف



ارتجاع برای بی‌اعتبار ساختن کنگره شوراهای و کارشکنی و بر هم زدن آن ... شورای پطروگراد دستور هیچ‌گونه تعرضی را نداده است. اگر لازم باشد ما این کار را خواهیم کرد و شورای پطروگراد از ما حمایت خواهد کرد ... آن‌ها (دولت) در صدد تدارک ضدانقلاب هستند و ما این اقدام را با حمله‌ای که بی‌امان و قاطع خواهد بود جواب خواهیم گفت." صحیح است که شورای پطروگراد دستور تظاهرات نداده بود، اما کمیته مرکزی حزب بلشویک در همان وقت مسئله قیام را بررسی می‌کرد. جلسه آن‌ها سراسر شب بیست‌وسه (ده) اکتبر دایر بود. تمام متفکرین حزب و رهبران آن‌ها و نمایندگان کارگران و پادگان پطروگراد در آنجا حضور داشتند. از بین روشن‌فکران تنها لنین و تروتسکی طرفدار قیام بودند. حتی نظامی‌ها با قیام مخالفت می‌کردند. رأی گرفته شد و پیشنهاد قیام شکست خورد.

سپس کارگری خشن و زمخت ازجا برخاست و با چهره در هم فشرده از خشم و با لحنی پر از خشونت گفت: "من از طرف پرولتاریای پطروگراد حرف می‌زنم. ما طرفدار قیام هستیم. شما به راه خودتان بروید. اما از حالا من به شما گوش زد می‌کنم که اگر شما جلو انحلال شوراهای را نگیرید، حساب ما با شما پاک است."

چندین تن از سربازان نیز با او هم‌آهنگ شدند ... پس از آن بار دیگر رأی گرفتند و اندیشه قیام پیروز گردید. با همه این احوال جناح راست بلشویک‌ها که ریازانوف، کامنوف و زینوویف در رأس آن قرار داشتند، همچنان به مبارزه خود علیه قیام مسلحانه ادامه دادند. صبح سی‌ویک (هیجدهم) اکتبر نخستین قسمت "نامه به رفقا" به قلم لنین، یکی از متهوران‌ترین تبلیغات سیاسی که تا آن‌گاه جهان به خود دیده بود، انتشار یافت. در این نامه لنین ایرادات کامنیف و ریازانوف را طرح کرده و دلایل خود را بر له قیام ارائه می‌دهد:

"یا امتناع علنی از شعار "تمامی قدرت به شوراهای" یا قیام، راه وسط وجود ندارد."

در همان روز "پاول میلیوکوف" لیدر کادتها نطق پر آب و تابی در شورای جمهوری ایراد کرد- دستور "اسکوبه‌لف" را مردود و ننگین و هواداری از آلمان خواند و اظهار داشت: "دمکراسی انقلابی روسیه را به فنا سوق می‌دهد." ترشچنکو را به باد مسخره گرفت و صاف و ساده اعلام داشت که دیپلماسی آلمان را بر دیپلماسی روسیه ترجیح می‌دهد. از نیمکت‌های چپ بانگ ننگ و نفرت بلند شد.

در عین حال دولت نمی‌توانست اهمیت کامیابی تبلیغاتی بلشویک‌ها را به حساب نیاورد. روز بیست‌وششم (سیزدهم) اکتبر کمیسیون مشترک دولت و شورای جمهوری معجلاً" دو لایحه قانونی تصویب کرد که در یکی از آن‌ها به طور موقت زمین به دهقانان واگذار می‌شد، و در دیگری سیاست خارجی صلح‌جویانه و مجدانه‌ای را طلب می‌کرد. شب همان روز نخستین جلسه کمیسیون تحکیم نظام جمهوری و مبارزه با هرج و مرج با کر و فر زیادی تشکیل شد که باید گفت کوچک‌ترین اثری از آن در تاریخ باقی نمانده است. صبح فردا من به همراه دو خبرنگار دیگر با کرنسکی مصاحبه‌ای داشتیم و این آخرین بار بود که او روزنامه‌نگاران را پذیرفت.

او با حرارت به ما گفت: "مردم روسیه از در هم شکستگی اقتصادی رنج می‌برند و از متحدین خویش مأیوس شده‌اند. تمام دنیا فکر می‌کنند که انقلاب روسیه پایان یافته است. از این اشتباه بر حذر باشید. انقلاب روسیه تازه شروع شده است ..."- یک پیشگویی صائب‌تر از آنچه خود وی بدان باور داشت!

جلسه شورای پطروگراد در شب سی‌ام (هفدهم) اکتبر، که من در آن حضور داشتم، فوق‌العاده پرهیجان گذشت و تا بامداد ادامه یافت. در آن تمام سوسیالیست‌های روشن‌فکر "معتدل"، افسران، اعضاء کمیته‌های ارتشی و اعضاء کمیته اجرایی مرکزی گرد آمده بودند. کارگران، دهقانان و سربازان با زبانی ساده و پرشور علیه آن‌ها سخن می‌گفتند.

دهقانی از هرج و مرج در "تاوو" حکایت کرد که دلیل آن بنا به گفته وی توقیف کمیته‌های ارضی بود. او فریاد زد: "این کرنسکی کارش فقط حمایت از ملاکان است. آن‌ها می‌دانند که مجلس مؤسسان در هر حال زمین را از آن‌ها خواهد گرفت و به همین دلیل می‌خواهند تشکیل این مجلس را غیر ممکن سازند."

یک کارگر مکانیسین از کارخانه پوتیلوف حکایت کرد که چگونه مدیران، شعب کارخانه را یکی پس از دیگری به بهانه این که سوخت و مواد خام نیست تعطیل کرده‌اند. او گفت کمیته کارخانه به جستجو پرداخت و ذخایر بزرگی کشف کرد که پنهان کرده بودند. آن‌گاه اظهار داشت: "این اقدام تحریک‌آمیز است- آن‌ها می‌خواهند ما را یا از گرسنگی بکشند یا وادار به اعمال قهر کنند."

سربازی چنین آغاز کرد: "رفقا من از جایی برای شما سلام آورده‌ام که در آنجا انسان‌ها برای خود گور می‌کنند و نام آن را سنگر گذارده‌اند."

آن‌گاه سرباز جوان تکیده و بلند قامتی که چشمانی شعله‌بار داشت از جای برخاست. برایش به شدت دست زدند. او همان چودنوفسکی بود که در تهاجم ماه ژوئیه کشته پنداشته شده بود و اینک گویی زندگی دوباره یافته است:

"توده سربازان دیگر به افسران اعتماد ندارند. حتی کمیته‌های ارتشی به ما پشت پا می‌زنند. آن‌ها مانع تشکیل جلسات شورای ما می‌شوند ... توده سرباز طلب می‌کند که مجلس مؤسسان درست سر موعد مقرر گشایش یابد. و هر کس بخواهد آن را به تعویق اندازد، لعنت بر او باد! لعنت نه فقط در لفظ، زیرا ارتش هنوز توپ در اختیار دارد ..."

او حکایت کرد که انتخاب نمایندگان مجلس مؤسسان در ارتش پنجم با چه خشونت‌هایی همراه بوده است: "افسران، به ویژه منشویک‌ها و اس‌ارها عمداً سعی دارند بلشویک‌ها را زیر گلوله بفرستند. آن‌ها روزنامه‌هایی ما را به سنگ‌راه نمی‌دهند. آن‌ها ناطقین ما را توقیف می‌کنند (سربازی فریاد زد: چرا از نبودن نان صحبت نمی‌کنید؟ چودنوفسکی پاسخ داد: "انسان که فقط با نان زندگی نمی‌کند.")

به دنبال وی افسری از منشویک‌ها آبرونتسی نماینده شورای "ویتبسک" سخن گفت:

"حرف بر سر آن نیست که چه کسی قدرت را در دست دارد. بدبختی ما از دولت نیست بلکه از جنگ است. ولی هر چه پیش آید باید جنگ را به پیروزی رساند" (سخن او فریادهای تمسخر آمیز قطع کرد). او ادامه داد: "این آژیتاتورهای بلشویک عوام فریبند" (قهقهه خنده در سالن). "موقتاً باید مبارزه طبقاتی را فراموش کنیم". (دیگر به او مجال ادامه سخن ندادند. یکی فریاد زد: "آری دل شما فقط برای همین لک زده است.")

در آن روزها پطروگراد منظره جالبی داشت. در کارخانه‌ها اطاق‌های کمیته مملو از بسته‌های تفنگ بود، قاصدان می‌آمدند و می‌رفتند، گاردسرخ تمرین می‌کرد. در تمام سربازخانه‌ها هر شب میتینگ و جلسه بود و در تمام مدت روز بحث‌های پایان ناپذیر. در کوچه و خیابان از غروب‌گاه، که هوا رو به تیرگی می‌رفت، دسته‌های انبوه مردم به کوچه‌ها می‌ریختند و همچون امواج در حال جزر و مد بودند؛ از "نوسکی" بالا و پایین می‌رفتند و برای بدست آوردن روزنامه‌ها با هم منازعه می‌کردند ... راه بری به حدی توسعه یافته بود که عبور از کوچه‌های فرعی خطر داشت. یک روز بعد از ظهر در "سادوویا" جمعیتی مرکب از چندین صد تن را دیدم که سربازی را که مرتکب دزدی شده بود، بی‌محابا می‌زدند. افراد مرموز در گوش زنهایی که ساعات طولانی را برای بدست آوردن نان و شیر در سرمای شدید بر خود می‌لرزیدند، چنین زمزمه می‌کردند که یهودی‌ها ذخایر خواربار را اختکار کرده‌اند، که در حالی که مردم از گرسنگی می‌میرند اعضای شوراها در ناز و نعمت غوطه می‌خورند.

در دروازه‌ها و درهای اسمولنی پاسبانانی گماشته شده بودند که از هر عابری جواز عبور می‌خواستند. اطاق‌های کمیته تمام روز و شب پراز همهمه و سر و صدا بود. صدها کارگر و سرباز بر روی زمین و یا هر جا که گیرشان می‌آمد می‌خوابیدند. در تالار طبقه بالا در حدود هزار نفر در جلسه پرغوغای شورای پطروگراد شرکت داشتند.

کلوپ‌های قمار از آغاز ظلمت شب تا طلوع صبح وظایف تباه کننده و ویرانگر خود را اجرا می‌کردند. شامپاین مثل آب به مصرف می‌رسید و دست‌های بیست‌هزار روبلی بازی می‌شد. شبان‌گاه در مرکز شهر زنان فاحشه غرق در زر و زیور و پالتوهای خز گران قیمت بالا و پایین می‌رفتند و درکافه‌ها وول می‌زدند. توطئه‌گران سلطنت‌طلب، جاسوس‌های آلمانی، قاچاقچیان دسیسه‌کار وظایف خود را تدارک می‌دیدند. و در زیر باران، در سرمای سخت و سوزنده، در زیر آسمان تیره، شهر عظیمی نفس نفس‌زنان، تندتر و تندتر پیش می‌رفت- به سوی چه چیز؟

#####

## در آستانه

در مناسبات بین دولتی ناتوان و خلقی طغیان‌گر، دیر یا زود، لحظه‌ای فرا می‌رسد که هر اقدام حکومت، توده‌ها را به خشم می‌آورد و اگر هم این حکومت دست به روی دست بگذارد نفرت مردم را بر می‌انگیزد.

طرح تخلیه پتروگراد غضب طوفان‌آسایی برپا ساخت. اظهارات علنی کرنسکی مبنی بر این‌که دولت ابداً چنین قصدی نداشته است با شلیک خنده استهزاء مواجه شد.

روزنامه "رابوچی پوت" (راه‌کارگر) به غرش در آمد که "دولت بورژواها و ملاکان، که در اثر فشار انقلابی به **شندر** افتاده است، در تلاش جستن مفری برای خود، دعاوی مجعولی را در فضا می‌پراکند که گویا قصد فرار از پتروگراد را نداشته و نخواسته است پایتخت را تسلیم کند."

در "خارکوف" سی هزار کارگر معدن زغال سنگ متشکل شدند و شعار اساسی کارگران صنعتی جهان را که می‌گوید: "طبقه کارگر و طبقه کارفرما هیچ‌گونه وجه مشترکی بین خود ندارند" پذیرفتند. کازاک‌ها این سازمان را سرکوب کردند. بسیاری از کارگران از کار رانده شدند. بقیه آن‌ها اعتصاب عمومی اعلام داشتند. "کونوبالوف" وزیر بازرگانی و صنایع به منظور پایان دادن به اغتشاش به "اورلوف" معاون خویش اختیارات وسیعی داد. کارگران معدنی نسبت به اورلوف نفرت داشتند. کمیته اجرایی مرکزی نه فقط از این انتصاب پشتیبانی کرد، بلکه همچنین حاضر نشد خروج کازاک‌ها را از حوضه دونتس طلب کند.

به دنبال این واقعه شورای کالوزسکی سرکوب شد. بلشویک‌ها که در این شورا اکثریت را به دست آورده بودند، برای آزادی برخی از زندانیان سیاسی به تلاش افتادند. دوماي شهر با موافقت کمیسر دولتی از شهر مینسک نیروی نظامی فراخواند که شورا را به توپ بستند. بلشویک‌ها عقب نشستند و در لحظه‌ای که از ساختمان خارج می‌شدند کازاک‌ها فریادکنان بر آنان تاختند:

"چنین است آن چه بر سر همه شوراهای دیگر بلشویکی و شورای مسکو و پتروگراد خواهیم آورد."

این حادثه سراسر روسیه را دچار هیجان ساخت.

در پتروگراد شوراهای منطقه شمال که صدارت آن را کرینکوی بلشویک عهده‌دار بود پایان یافت. کنگره با اکثریت شکننده آراء قراری دایر به واگذاری تمام حاکمیت به کنگره شوراهای سراسر روسیه تصویب کرد. کنگره پیش از آن که متفرق شود پیام شادباشی به بلشویک‌های بازداشت شده فرستاد و اعلام داشت که ساعت آزادی آن‌ها نزدیک است. در همان زمان نخستین کنگره کمیته‌های کارخانه‌های سراسر روسیه هواداری خود را از شوراهای قاطعانه اعلام نمود و قطع‌نامه زیر را تصویب کرد:

"طبقه کارگر با واژگون ساختن حکومت استبدادی در صحنه سیاسی می‌کوشید تا در عرصه فعالیت تولیدی خود نیز به پیروزی نظام دمکراتیک دست یابد. بیانگر این خواست همانا اندیشه نظارت کارگری است که طبعاً در شرایط از هم پاشیدگی اقتصادی ناشی از سیاست تبهکارانه طبقات حاکمه ایجاد شده است ..."

اتحادیه کارگران راه آهن استعفای لیومروفسکی وزیر مواصلات را مطالبه کرد ...

اسکوبه‌لف از جانب ک. ا. م. (کمیته اجرایی مرکزی - سی ای کا) اصرار داشت که "خواست‌ها" باید در کنفرانس متفقین مطرح گردد و برحسب ظاهر به اعزام ترشچنکو به پاریس اعتراض می‌کرد. ترشچنکو استعفای خود را تقدیم داشت ...

ژنرال ورخوفسکی که قادر نبود تجدید سازمان ارتش را از نظر خویش عملی سازد به ندرت در جلسات شورای وزیران حضور می‌یافت ...

روز سوم نوامبر (بیستویک اکتبر) روزنامه "ابشچیه‌دیلو" (امر عمومی) متعلق به بورتسلف با پیام زیرین، که با حروف درشت چاپ شده بود، انتشار یافت:

## هموطنان! روسیه را نجات دهید!

"همین الآن اطلاع یافتیم که دیشب در جلسه کمیسیون دفاع شورای جمهوری، ژنرال ورخوفسکی وزیر جنگ و یکی از عمده‌ترین مسئولین نابودی ژنرال کورنیلوف پیشنهاد کرده است پنهان از متحدین با آلمان‌ها قرارداد صلح منعقد گردد ... این خیانت به روسیه است. ترشچنکو اعلام داشته است که پیشنهاد ژنرال ورخوفسکی در دولت موقت نیز حتی مورد بحث هم قرار نگرفته است. م. ای. ترشچنکو گفته است این مجمع دیوانگان است. اعضای کمیسیون از سخنان ژنرال ورخوفسکی به وحشت افتادند ... ژنرال الکسیه‌یف گریه کرده است. نه، این مجمع دیوانگان نیست. این بدتر از هر تیمارستان است. این خیانت مستقیم به روسیه است! کرنسکی، ترشچنکو و نکراسوف می‌بایست بی‌درنگ درباره سخنان ورخوفسکی به ما جواب بدهند. هموطنان به پاخیزید! به روسیه خیانت می‌کنند. آن را نجات دهید."

ولی ورخوفسکی در واقع همین‌قدر گفته بود که وقت آن رسیده است که متفقین را برای ارائه پیشنهادات صلح به عجله واداریم، زیرا ارتش روسیه دیگر توانایی جنگیدن ندارد.

هیجان در روسیه و در خارج به اوج رسید. ورخوفسکی یک مرخصی "استعلاجی" برای مدتی نامعلوم دریافت داشت و از هیئت دولت خارج شد. "ابشچیه-دیلو" به قید توقیف در آمد.

میتینگ‌های عظیمی در سراسر شهر برپا شد که روز چهار نوامبر (بیست‌و دو اکتبر) را روز شورای پتروگراد اعلام داشت. بهانه تشکیل این میتینگ‌ها جمع‌آوری اعانه برای سازمان‌های شوروی و مطبوعات شوروی بود. در واقع امر این میتینگ‌ها می‌بایست به تظاهر نیرو تبدیل یابد. ناگهان اطلاع رسید که کازاک‌ها همان روز را برای انجام یک راهپیمایی مذهبی به افتخار شمایل معجزه‌گری، که در سال 1812 مسکو را از دست ناپلئون نجات داد، تعیین کرده‌اند. حالت انفجار به حد کمال خود رسیده بود. کوچک‌ترین جرعه‌ای می‌توانست آتش جنگ داخلی را شعله‌ور سازد. شورای پتروگراد پیام زیرین را انتشار داد:

## برادران کازاک

"شما کازاک‌ها را می‌خواهند علیه ما کارگران و سربازان برانگیزند. این عمل برادرکشی را دشمنان مشترک ما، اشراف زورگو، بانک‌داران، ملاکان، صاحب‌منصبان سابق دولتی، نوکران پیشین تزار ... انجام می‌دهند. تمام رباخواران، ثروتمندان، شاهزادگان، اشراف، ژنرال‌ها و درکنار آن‌ها ژنرال‌های شما چشم دیدن ما را ندارند. آن‌ها حاضرند در هر لحظه شورای پتروگراد را متهم سازند و انقلاب را خفه کنند. شرکت و یا عدم شرکت در این راهپیمایی مذهبی بسته به تشخیص آزادانه وجدان هر کازاک است. ما در این کار مداخله نمی‌کنیم و هیچ‌گونه مانعی برای هیچ‌کس ایجاد نمی‌نماییم. اما ما به شما هشدار می‌دهیم: مواظب باشید که تحت این عنوان مذهبی، "کاله‌دین" شما را علیه کارگران و سربازان برنیا نگیزد!"

در کارخانه‌ها و در برزن‌های کارگری بلشویک‌ها شعار خود را تبلیغ می‌کردند: "تمام حاکمیت به شوراها!"، در حالی که عمال نیروهای سیاه مردم را به قتل عام یهودیان، دکان‌داران و رهبران سوسیالیست تحریک می‌کردند. از یک سو مقالات مطبوعات سلطنت‌طلب که به قلع و قمع دعوت می‌کرد، و از سوی دیگر بانگ رعدآسای لنین که: "قیام! ... بیش از این نباید به انتظار نشست!"

حتی مطبوعات بورژوازی به تلاطم در آمده بود. نشریات "بوس" تبلیغات بلشویکی را "سؤیقت به بنیاد اساسی جامعه، به مصونیت فردی، و به احترام به مالکیت خصوصی" می‌نامید.

ولی کینه‌توزی جراید سوسیالیست‌های "معتدل" بیش از همه بود. "دیلونارودا" (امر خلق) اعلام می‌داشت که "بلشویک‌ها خطرناک‌ترین دشمنان انقلابند". روزنامه منشویکی دن (روز) می‌نوشت: "دولت موظف است خود را و ما را حفظ کند".

روزنامه "یدینستوو (وحدت) متعلق به پلخانوف دقت دولت را به این موضوع جلب کرد که کارگران پتروگراد مسلح شده‌اند، و اتخاذ تدابیر مجدانه علیه بلشویک‌ها را تقاضا داشت.

و دولت هر روز ناتوان‌تر می‌شد. حتی اداره مختار شهرداری از هم می‌پاشید. ستون‌های جراید پر از اخبار مربوط به دزدی و قتل‌های گستاخانه بود، ولی تبهکاران به هیچ‌وجه مجازات نمی‌شدند.

از طرف دیگر گشتی‌های مسلح کارگری شب هنگام در خیابان‌ها پاس می‌دادند؛ تاراج‌گران مسلح را می‌رانند و آنچه اسلحه می‌دیدند مصادره می‌کردند.

روز چهارم (بیست‌و دو اکتبر) سرهنگ پولکونیکوف فرمانده منطقه نظامی پتروگراد فرمان زیر را صادر کرد: "علی‌رغم روزهای دشواری که کشور از سر می‌گذرانند در پتروگراد همچنان دعوت‌های بی‌مسئولیتی برای شورش‌های مسلحانه و قلع و قمع ادامه دارد و در عین حال هر روز دامنه دزدی و اوباش‌گری گسترش می‌یابد."

"چنین وضعی زندگی اهالی را برهم می‌زند و مانع کار هماهنگ ارگان‌های دولتی و اجتماعی می‌شود. با درک مسئولیت و وظیفه درقبال میهن فرمان می‌دهیم:

- 1- هر واحد نظامی طبق اختیارات خاص در محدوده خود باید در پاسداری دولتی و اجتماعی همه‌گونه کمک به ارگان‌های ادارات مختار شهرداری، کمیورها و پلیس مبذول دارد.
- 2- به اتفاق سرکلانتری ناحیه و نمایندگان شهربانی باید گروه‌های گشتی تشکیل دهد و برای توقیف عناصر جنایت‌کار و فراریان تدابیر لازم اتخاذ گردد.
- 3- کلیه کسانی که به سربازخانه‌ها آمده و دعوت به قیام مسلحانه و غارت کنند باید دستگیر شده در اختیار معاون سرکلانتری گذارده شوند.
- 4- از تظاهرات خیابانی و میتینگ و نمایش جلوگیری به عمل آید.
- 5- از تظاهرات مسلح و عملیات مبنی بر قتل و غارت با تمام نیروهای مسلحی که در اختیار هست جلوگیری شود.

6- برای جلوگیری از تفتیش‌های خودسرانه و دستگیری‌های بی‌مسئولیت به کمیورها کمک شود.

7- تمام وقایعی که در منطقه عمل واحدهای نظامی رخ می‌دهد بی‌درنگ به ستاد منطقه گزارش داده شود.

"تمام کمیته‌های واحدها و تمام سازمان‌های نظامی را فرا می‌خوانم که در انجام وظایفی که به فرماندهان محول گردیده به آن‌ها کمک کنند."

کرنسکی در شورای جمهوری اعلام کرد که دولت موقت از تبلیغات بلشویکی کاملاً مطلع و به قدر کافی نیرومند است که از عهده هر گونه تظاهراتی بر آید. وی روزنامه‌های "نوویاواسیا" (روسیه نوین) و "رابوچی پوت" (راه کارگر) را به بزهداری‌های واحدی متهم ساخت. وی افزود: "ولی آزادی مطلق مطبوعات مانع آن است که دولت بتواند علیه اکاذیب مطبوعاتی تدابیری اتخاذ کند." (این اظهارات کاملاً صادقانه نبود. دولت موقت روزنامه‌های بلشویکی را در ماه ژوئیه بسته بود و اینک می‌خواست همان کار را تکرار کند. جان رید)

"من شخصاً آب از سرم گذشته است. برای من فرق نمی‌کند که چه بر سرم بیاید. شجاعت آن را دارم که بگویم مسبب و مایه اصلی تمام حوادث عجیب و بغرنجی که رخ می‌دهد همانا تحریکات غیرقابل تصویری است که بلشویک‌ها در شهر به راه انداخته‌اند."

تا روز دوم نوامبر (بیست اکتبر) فقط پانزده نفر نماینده برای کنگره شوراها حضور یافته بودند. فردای آن روز تعداد آن‌ها به صد نفر رسید و پس از یک شبانه روز این تعداد به صد و هفتاد نفر بالغ گردید که صد و سه تن آن‌ها بلشویک بودند. برای گشایش مجمع چهارصد نفر لازم بود در حالی که تنها سه روز به تشکیل کنگره مانده بود.

من تقریباً همیشه در اسمولنی به سر می‌بردم. راه یافتن بدان‌جا دیگر دشوار بود. دروازه خارجی را دو ردیف نگهبان حفاظت می‌کردند. در برابر در بزرگ صف درازی از مردم در انتظار جواز ورود بودند. از آن‌ها چهار نفر چهار نفر پس از شناسایی هر یک و اطلاع از این که برای چه کاری آمده است به اسمولنی راه داده می‌شدند. به هر یک جواز ورود داده می‌شد. اما هر روز سیستم جواز تغییر می‌یافت، زیرا جاسوسان برای ورود به داخل بنا دائماً متوسل به نیرنگ می‌شدند.

یک بار که به اسمولنی آمدم نزدیک دروازه خارجی پیشاپیش خود تروتسکی را با زنش دیدم. نگهبان آن‌ها را متوقف ساخته بود. تروتسکی جیب‌های خود را کاوش می‌کرد، اما نمی‌توانست جواز را پیدا کند. سرانجام چنین گفت:

"مهم نیست. شما که مرا می‌شناسید. نام خانوادگی من تروتسکی است.

سرباز سرسختانه پاسخ داد:

"جواز شما کو؟ عبور ممنوع است. من هیچ خانواده‌ای را نمی‌شناسم."

"آخرین صدرشورای پطروگراد هستم."

سرباز جواب داد:

"حالا که شما یک چنین شخص مهمی هستید لاف‌ها می‌بایست یک مدرکی نزد خود داشته باشید!

تروتسکی بسیار شکیبا بود. او گفت:

"اجازه بدهید نزد سرنگهبان بروم."

سرباز مردد شد و زیر لب گفت:

نمی‌شود برای خاطر هرکس سرنگهبان را ناراحت کرد."

ولی سرانجام وی سر جوخه نگهبانی را فراخواند. تروتسکی وضع خود را برای او شرح داد و تکرار کرد:

"نام خانوادگی من تروتسکی است."

سر جوخه پشت گردن را خاراند: "تروتسکی؟" و زمزمه کرد:

"مثل این که جایی این اسم را شنیده‌ام. بسیار خوب، رفیق، بفرمایید!

در راهرو با کارخان عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک بر خورد کردم. او برای من از اختصاصات حکومت

نوین سخن گفت:

"سازمانی پر نرمش، نسبت به اراده خلق که بیانگر آن شوراها هستند بس حساس، واگذارنده حد اعلائی آزادی در بروز ابتکارات محلی. حالا دولت موقت درست مانند دوران تزار دمکراسی محلی را به زنجیر کشیده است. در جامعه نوین ابتکارات از پایین منشاء خواهد گرفت. اشکال اداره طبق اساسنامه حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه برقرار خواهد شد. پارلمان، کمیته اجرائیه مرکزی نوین خواهد بود که در برابر کنگره شوراها سراسر روسیه که بایستی زود به زود تشکیل شود مسئولیت خواهد داشت. وزارت‌خانه‌ها را وزرای جداگانه اداره نخواهند کرد، بلکه اداره آن‌ها در دست گروه‌هایی خواهد بود که مستقیماً در برابر شوراها مسئول هستند."

روز سی‌ام اکتبر (هفده اکتبر) من پس از توافق مقدماتی با تروتسکی در اتاق کوچک بی‌مبل و اثاثیه‌ای که در طبقه فوقانی اسمولنی بود نزد وی حضور یافتم. او بر روی یک صندلی چوبی پشت میز لختی در وسط اتاق نشسته بود. لازم بود من سئوالات بسیار معدودی را مطرح سازم. او با سرعت و با لحنی مطمئن بیش از یک ساعت سخن گفت. مهم‌ترین گفته‌های او را با حفظ دقیق بیاناتش بازگو می‌کنم:

"دولت موقت به کلي ناتوان است. قدرت حاکمه در دست بورژوازي است. ولي حاکمیتش در پشت نقاب يك انتلاف تشریفاتى با احزاب طرفدار جنگ (آبورونتسي) پنهان است. در تمام طول انقلاب ما شاهد قيام دهقانان هستیم که در انتظار زمینی که به آن‌ها وعده داده شده است عذاب می‌کشند. همین نارضايي، آشکارا تمام طبقات زحمت‌کش را در سراسر کشور فرا گرفته است. سلطه بورژوازي فقط از طریق جنگ داخلی می‌تواند عملي بشود. بورژوازي تنها به وسیله شیوه‌هاي کورنیلوفي می‌تواند امور را اداره کند ولي نیرويش کافی نیست ... ارتش هوادار ما است. سازشکاران، پاسیفیست‌ها، اس‌ارها و منشویک‌ها تمام اعتبار خود را از دست داده‌اند، زیرا مبارزه بین دهقانان و ملاکان، بین کارگران و فرمان‌روایان، بین سربازان و افسران به درجه خشونت و آشتی‌ناپذیری بی‌سابقه‌اي رسیده است. انقلاب می‌تواند به سرانجام خود برسد و خلق می‌تواند نجات یابد، ولي فقط با پیروزي پرولتري، دیکتاتوري پرولتري."

"شوراها کامل‌ترین شکل نمایندگی مردم هستند که از لحاظ تجارب انقلابي خود و اندیشه‌ها و آرمان‌هاي خود کامل هستند. شوراها با تکیه بلاواسطه به سربازان در سنگر، به کارگران کارخانه‌ها، به دهقانان در روستاها، ستون فقرات انقلاب‌اند."

"ما تا کنون شاهد تشکیل حکومت بدون شوراها بوده‌ایم. این مساعي فقط به فقدان حکومت منتهی شده‌اند. در لحظه حاضر در راه‌روهاي شوراي جمهوري روسیه انواع نقشه‌هاي ضدانقلابي سرهم‌بندی می‌شود. ولي شوراها نمایندگان آرمان خلق‌اند. بین این دو اردوگاه هیچ گروهی وجود ندارد که داراي ارزش جدي باشد."

"این "لوت‌فاتال" (lute fatal) آخرین نبرد تعیین کننده سرنوشت است. ضدانقلاب بورژوازي تمام نیروي خود را متشکل می‌سازد و تنها در انتظار لحظه مساعد براي حمله است. پاسخ ما قاطع خواهد بود. ما کاری را به سرانجام می‌رسانیم که در فوریه آغاز شد، و در دوران کورنیلوفي به پیش رانده شده است."

وي سپس به تشریح سياست خارجي دولت آینده پرداخت:

"نخستین اقدام ما دعوت به ترك مخاصمه فوري در تمام جبهه‌ها و به تشکیل کنفرانس تمام خلق‌ها براي مذاکره درباره شرایط دمکراتیک صلح خواهد بود. درجه دمکراتیک بودن پیمان صلح بستگی به درجه پشتیبانی انقلابي خواهد داشت که ما در اروپا از آن برخوردار گردیم. اگر ما در اینجا حکومت شوراها را ایجاد کنیم این عامل مقتدری به سود استقرار بی‌درنگ صلح در سراسر اروپا خواهد بود، زیرا حکومت شوراها مستقیماً و بلاواسطه از بالای سر دولت‌ها خطاب به تمام خلق‌ها ترك مخاصمه را پیشنهاد خواهد کرد."

"انقلاب روسیه در لحظه انعقاد صلح با تمام نیروي خود از اصل "بدون الحاق غرامت، براساس حق تعیین آزاد سرنوشت ملل" مصرانه دفاع خواهد کرد و براي تشکیل جمهوري فدراتیو اروپا اصرار خواهد ورزید. در پایان جنگ من اروپایی را می‌بینم که نه توسط دیپلمات‌ها، بلکه توسط پرولتاریا تجدید بنا شده است. جمهوري فدراتیو اروپا، ایالات متحده اروپا- این است آن چیزی که باید بشود. گروه بندی‌هاي ملي دیگر کافی نیست. ترقی اقتصادی الغاي مرزهاي ملي را طلب می‌کند. اگر اروپا به صورت گروه بندی‌هاي ملي منقسم بماند، آنگاه امپریالیسم کار خود را ادامه خواهد داد. فقط جمهوري فدراتیو اروپا است که می‌تواند صلح به سراسر جهان بدهد. لبخندی خفیف و تقریباً استهزاء آمیز بر لبانش نشست."

"ولي بدون عمل توده‌هاي اروپا فعلاً" این هدف قابل دسترسي نیست."

همه انتظار داشتند که روزي ناگهان بلشویک‌ها به کوچه‌ها بریزند و همه یقه سفیدها را به گلوله ببندند، ولي قيام در واقع بسیار ساده و کاملاً آشکار انجام گرفت.

دولت موقت قصد داشت پادگان پطروگراد را به جبهه بفرستد.

پادگان پطروگراد شامل قریب شصت هزار نفر بود و نقش برجسته‌اي در انقلاب ایفا کرد. همین پادگان بود که در روزهاي بزرگ فوریه کار را فیصله داد؛ شوراي نمایندگان سربازان را تشکیل داد؛ کورنیلوف را از کنار پطروگراد تاراند.

اکنون در این پادگان تعداد بلشویک‌ها بسیار زیاد بود. هنگامی که دولت موقت براي تخلیه شهر توطئه چید، پادگان پطروگراد بود که به وي پاسخ داد:

"از دو حال خارج نیست. دولت که قادر به دفاع از پایتخت نیست یا باید بی‌درنگ صلح برقرار سازد، و یا چنانچه نتواند صلح برقرار کند باید برکنار بشود و جای خود را به يك دولت واقعي خلقي بدهد."

آشکار بود که هرگونه کوششی براي قيام کاملاً به پادگان پطروگراد بستگی داشت. نقشه دولت عبارت بود از تعویض هنگ‌هاي پادگان با واحدهاي "قابل اعتماد" یعنی کازاک‌ها و "گردان‌هاي مرگ". کمیته‌هاي برخی از ارتش‌ها، سوسیالیست‌هاي "معتدل" و کمیته اجرائیه مرکزی (ک.ا.م) از دولت پشتیبانی می‌کردند. در جبهه و در پطروگراد کارهاي تهیجی وسیعی انجام گرفت. می‌گفتند اینک هشت ماه است که پادگان پطروگراد بیکار نشسته و در سربازخانه‌هاي پایتخت می‌خورد و می‌خوابد. در حالی که در جبهه ارتش گرسنه است و بدون این که تعویض بشود و یا تقویت گردد باید از بین برود.

بدیهی است در سخنان کسانی که پادگان پتروگراد را متهم به عدم تمایل به تعویض راحتی نسبی خود با وحشت کارزار زمستانی می‌کردند هسته حقیقی وجود داشت. اما دلایل دیگر نیز بود که سبب امتناع آن‌ها از رفتن به جبهه می‌شد. شورای پتروگراد از نقشه‌های دولت بیم داشت و ضمناً "صدها نماینده از جبهه از طرف سربازان ساده می‌آمدند و یک صدا اعلام می‌داشتند: "راست است که ما احتیاج به تقویت داریم، اما برای ما لازم‌تر است که مطمئن باشیم این‌جا در پتروگراد، انقلاب دارای سپر قابل اطمینانی است. شما رفقا عقب جبهه را نگاه دارید، ما جبهه را نگاه خواهیم داشت."

روز بیست‌وپنج اکتبر (دوازده اکتبر) کمیته اجرائیه شورای پتروگراد در پشت درهای بسته موضوع تشکیل کمیته نظامی ویژه‌ای را مورد بررسی قرار داد. فردای آن روز شعبه سربازی شورای پتروگراد کمیته‌ای انتخاب کرد که بی‌درنگ تحریم تمام روزنامه‌های بورژوازی را اعلام داشت و سرزنش نامه‌ای خطاب به کمیته اجرائیه مرکزی به علت مبارزه‌اش علیه کنگره شوراها به آن تسلیم کرد. روز بیست‌ونهم اکتبر (شانزده اکتبر) تروتسکی در جلسه محلی شورای پتروگراد پیشنهاد کرد که تشکیل کمیته انقلابی نظامی از نظر تشریفاتی مورد تصویب قرار گیرد. وی گفت: "ما می‌بایست سازمان ویژه‌ای به وجود آوریم که به دنبال آن به میدان جنگ برویم و اگر لازم باشد بمیریم." تصمیم گرفته شد که دو هیئت نمایندگی برای مذاکره با کمیته‌های سربازی و ستاد، یکی از جانب شوراها و دیگری از طرف پادگان به جبهه اعزام گردند.

هیئت نمایندگی شورا در پسکوف از طرف ژنرال چرمیسوف فرمانده جبهه شمال پذیرفته شد. وی به نحو اختصار اعلام داشت که دیگر به پادگان پتروگراد فرمان داده است که در سنگرها مستقر گردند و لذا جای گفتگویی باقی نمی‌ماند. به هیئت نمایندگی پادگان هم که اساساً اجازه خروج از پتروگراد ندادند.

هیئت نمایندگی شعبه سربازی شورای پتروگراد تقاضا کرد که نماینده آن را در ستاد منطقه پتروگراد بپذیرند. امتناع! شورای پتروگراد خواستار شد که بدون تصویب شعبه سربازی هیچ فرمانی صادر نشود. باز هم امتناع! به نمایندگان با خشونت اعلام شد: ما فقط کمیته اجرائیه مرکزی را می‌شناسیم. ما شما را نمی‌شناسیم و چنان‌چه مقررات را نقض کنید شما را توقیف خواهیم کرد.

روز سی‌ام اکتبر (هفده اکتبر) جلسه نمایندگان کلیه هنگ‌های پتروگراد قطع‌نامه زیر را تصویب کرد: "پادگان پتروگراد دیگر دولت موقت را به رسمیت نمی‌شناسد. دولت ما شورای پتروگراد است. ما تنها از فرامین شورای پتروگراد که از طریق کمیته انقلابی نظامی آن صادر گردد تبعیت خواهیم کرد."

به واحدهای نظامی محلی فرمان صادر شده بود که منتظر دستورات شعبه سربازی شورای پتروگراد باشند. فردای آن روز کمیته اجرائیه مرکزی جلسه مخصوص خود را مرکب از اکثریت عظیمی از افسران دعوت کرد و کمیته ویژه‌ای برای کار مشترک با ستاد تشکیل داد و کمیسرها را به کلیه نواحی پتروگراد اعزام داشت. روز سوم نوامبر (بیست‌ویک اکتبر) در یک متینگ عظیم سربازی در اسمولنی قطع‌نامه زیر تصویب گردید:

"پادگان پتروگراد و حومه ضمن تیریک به تشکیل کمیته انقلابی نظامی در جنب شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد، پشتیبانی کامل خود را از تمام اقدامات کمیته انقلابی نظامی که در جهت پیوند فشرده‌تر جبهه با پشت جبهه انجام گیرد، اعلام می‌دارد. در عین حال پادگان پتروگراد اعلام می‌دارد که تمام پادگان در کنار پرولتاریای متشکل به پاسداری از نظام انقلابی پتروگراد ایستاده است. هر اقدام تحریک آمیزی که از جانب کورنیلوفی‌ها و بورژوازی برای ایجاد آشفتگی و سردرگمی در صفوف انقلابی انجام گیرد با مقابله بی‌امانی روبرو خواهد شد."

کمیته انقلابی نظامی که به نیروی خود واقف بود مجدانه می‌طلبید که ستاد منطقه نظامی پتروگراد از دستورات آن تبعیت کند. کمیته به تمام چاپ‌خانه‌ها دستور صادر کرد که بدون تصویب آن هیچ بیانیه و یا شعاری چاپ نکنند. کمیسرها مسلح در زرادخانه "کرامورکسی" حضور یافته مقادیر عظیمی اسلحه و مهمات تصرف کردند و ارسال ده هزار تفنگ را به ستاد فرماندهی کاله‌دین که در "نووچرکاسک" تازه مستقر گردیده بود متوقف ساختند.

دولت که ناگهان خود را در برابر ورطه خطرناک می‌دید به کمیته وعده داد که آن را تحت فشار قرار ندهد به شرطی که کمیته، داوطلبانه خود را منحل کند. دیگر خیلی دیر بود. در نیمه شب پنجم نوامبر (بیست‌وسه اکتبر) خود کرنسکی، مالوسکی را به شورای پتروگراد فرستاد و به وسیله او پیشنهاد کرد که شورا نماینده‌ای به ستاد اعزام دارد. کمیته انقلابی نظامی جواب موافق داد. ولی یک ساعت بعد ژنرال مانیکوفسکی که عهده‌دار کفالت وزارت جنگ بود، این پیشنهاد را پس گرفت.

بامداد روز سه‌شنبه ششم نوامبر (بیست‌وچهار اکتبر) سراسر شهر از پیامی که به امضای "کمیته انقلابی نظامی جنب شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد" در کوچه‌ها و خیابان‌ها پراکنده شده بود به هیجان درآمد:

**"به اهالی پتروگراد"**

"هموطنان! ضد انقلاب سر جنایت‌کار خود را بلند کرده است. کورنیلوفی‌ها نیرو بسیج می‌کنند تا کنگره شوراها را سراسر روسیه را در هم کوبند و جلسه مؤسسان را برهم زنند. همچنین ایلغارگران ممکن است سعی در ایجاد

آشوب و کشتار در کوچه‌های پتروگراد کنند. شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد حفظ نظم انقلابی را در برابر سؤقصد‌های ضدانقلابی و آشوب‌گرانه بر عهده خود می‌گیرد. پادگان پتروگراد به هیچ نوع اعمال زور و لجام‌گسیختگی مجال نخواهد داد. از اهالی دعوت می‌شود که اوباشان و مبلغین چورنوسوتنی را توقیف کنند و آن‌ها را در نزدیک‌ترین واحد نظامی به کمیسرهاي شورا تحویل دهند. به محض این که عناصر سیاه بخواهند در کوچه‌های پتروگراد آشوب و غارت و بلوا به راه انداخته و یا تیراندازی کنند، این جنایت‌کاران از صفحه زمین محو خواهند شد. هموطنان! ما از شما دعوت می‌کنیم کاملاً آرام و خوددار باشید. کار نظم و انقلاب در دست‌های محکمی قرار دارد."

روز سوم نوامبر (بیست و یک اکتبر) رهبران بلشویک در جلسه مشاوره تاریخی خود گرد آمدند. جلسه در پشت درهای بسته برگزار شد. خبر آن را "زالکیند" به من داد و من پشت در راهرو منتظر نتایج مشاوره شدم. وولودارسکی که از اطاق خارج شد آن‌چه را که در آن‌جا می‌گذشت برایم تعریف کرد:

"لنین گفت: بیست و چهار اکتبر برای اقدام خیلی زود است. قیام احتیاج به پایه‌ای در سراسر روسیه دارد، و تا روز بیست و چهار هنوز همه نمایندگان به کنگره نرسیده‌اند. از جانب دیگر بیست و شش اکتبر برای عمل خیلی دیر است. تا این زمان کنگره تشکیل یافته و برای یک جلسه بزرگ متشکل اخذ تصمیمات سریع و قاطع دشوار است. ما باید بیست و پنج اکتبر اقدام کنیم- در روز گشایش کنگره- تا بتوانیم به کنگره بگوییم: "این است قدرت حاکمه! با آن چه خواهید کرد؟"

در یکی از اطاق‌های طبقه فوقانی شخصی نشسته است با چهره‌ای کشیده و موهای دراز، که زمانی افسر ارتش تزاری بوده و سپس انقلابی شده و تبعید شده، نامش "افسه‌ینکو آنتونوف" است. وی ریاضی‌دان و شطرنج‌باز است. او نقشه تصرف پایتخت را طرح‌ریزی کرده است.

دولت نیز به نوبه خود آماده جنگ شده است. مطمئن‌ترین هنگ‌ها که از لشکرهای سراسر جبهه برگزیده شده‌اند، بدون این‌که جلب توجه کنند، به سوی پایتخت روان گشته‌اند. در کاخ زمستانی یونکرها استقرار یافته است. در کوچه‌ها برای نخستین بار پس از روز قیام ژوئیه، گشتی‌های کازاک مشاهده شده‌اند. پولکونیکوف فرمان پشت فرمان صادر کرده تهدید می‌کند که کوچک‌ترین سرپیچی را به شدیدترین وجهی سرکوب خواهد کرد. کیشکین وزیر آموزش ملی-منفورت‌ترین عضو دولت- به عنوان کمیسر فوق‌العاده برای حفظ نظم در پتروگراد تعیین شده است. وی روتنبرگ و پالچینسکی را به سمت معاونین خود منصوب نموده که به قدر خود وی بی‌وجهه‌اند. در پتروگراد، کرونشئات و فنلاند وضع نظامی اعلام شده است. نشریه بورژوایی "نووی‌هوره‌میا" (عصر جدید) در این مورد با تمسخر نوشته است:

"چرا وضع محاصره نظامی؟ دولت که دیگر فاقد قدرت حاکمه است. او دیگر نه اعتبار اخلاقی دارد و نه دستگاہ لازم را که به وی امکان اعمال زور بدهد ... در بهترین حالت او می‌تواند به مذاکره با اشخاصی بپردازد که موافقت دارند با وی مذاکره کنند. او فاقد هرگونه قدرت دیگری است."

روز دوشنبه پنج نوامبر (بیست و سه اکتبر) بامدادان من سری به کاخ مارینسکی زدم تا بدانم در شورای جمهوری روسیه چه می‌گذرد- مباحثات شدید پیرامون سیاست خارجی تره‌شچنکو، واکنش‌هایی نسبت به حادثه بورس- در ورخوفسکی همه دیپلمات‌ها حضور دارند جزء سفیر ایتالیا که می‌گویند در تصادفی نزدیک کارسو به کلی خرد شده است. آن لحظه که من وارد شدم کارملین- اس ار چپ- به صدای بلند سرمقاله تایمز لندن را قرائت می‌کرد که در آن گفته شده بود: "بلشویسم را باید با گلوله علاج کرد."

کارملین به سوی کادتها برگشته فریاد زد: "این همان فکر شماس است." صدا از سمت راست: "بلی، بلی!"

کارملین با حرارت جواب داد: "بلی، من می‌دانم که چنین فکر می‌کنید، اما اگر جرأت دارید عمل کنید!" آن‌گاه اسکوبه‌لف با هیئت یک مرد خوش‌گذران با ریشی بور و آراسته و گیسوانی موج‌دار و روشن با لحنی محجوبانه از فرمان شورا دفاع کرد. پس از او تره‌شچنکو به ایراد نطق پرداخت که از سمت چپ با فریادهای: "استعفا بده!" استقبال شد. او اصرار داشت که در کنفرانس پاریس نمایندگان دولت و کمیته اجرائیه مرکزی همه از نظر مشترکی که عبارت است از نقطه نظر خود او- تره‌شچنکو- دفاع کنند. و سپس چند جمله هم درباره احیاء انضباط در ارتش و درباره جنگ تا حد پیروزی ... جلسه شورای روسیه در بین همهمه و فریادهای اعتراض از چپ و راست وارد دستور شد.

کرسی‌های بلشویک‌ها خالی بود. از همان روز گشایش شورا که بلشویک‌ها جلسه را ترک گفته و بدین سان نیروی حیاتی آن را از آن باز گرفته بودند، این کرسی‌ها خالی مانده بود. من از پلکان‌ها پایین می‌آمدم و با خود فکر می‌کردم که علی‌رغم این مباحثات شدیدالحن، هیچ صدای زنده‌ای از جهان واقعی خارج نمی‌تواند به درون این تالار سرد و دراز نفوذ کند؛ و دولت موقت، هم اکنون دیگر در برخورد با همان صخره جنگ یا صلح که وزارت میلیوکوف را واژگون ساخت، متلاشی شده است. وقتی دربان پالتو را به من می‌داد زیر لب لندلند کنان گفت: "آه، بر سر روسیه بدبخت چه



خواهد آمد؟- منشویک‌ها، بلشویک‌ها، ترودوویک‌ها، اوکرائین، فنلاند، امپریالیست‌های آلمانی، امپریالیست‌های انگلیسی!-  
چهل‌وپنج سال است که در این دنیا زندگی می‌کنم و هیچ‌وقت این همه حرف نشنیده‌ام."  
در راهرو با پرفسور شاتسکی برخوردیم- آقای بسیار ذینفوذ در محافل کادتها- با قیافه‌ای شبیه موش و قبایی  
فاخر. از او پرسیدم: "درباره طغیان بلشویک‌ها که این همه راجع به آن صحبت می‌کنند چه نظری دارید؟" شانه‌هایش را  
بالا انداخت، خندید و پاسخ داد:

"حیوانات رذلی هستند، جرأتش را ندارند، اگر هم جرأت کنند به آن‌ها نشان خواهیم داد. به نظر ما این کار حتی  
بد هم نیست، زیرا خودشان و طعنانشان کارش ساخته شده و دیگر هیچ نیرویی در جلسه مؤسسان نخواهند داشت. ولی  
آقای عزیز، اجازه بدهید مختصراً" برای شما نقشه خودم را درباره تشکیل دولت جدید که از طرف مجلس مؤسسان  
پیشنهاد خواهد شد توضیح دهم. ملاحظه کنید، من صدر کمیسیون تهیه قانون اساسی هستم که مشترکاً" توسط شورایی  
جمهوری و دولت موقت تشکیل خواهد شد. ما یک هیئت قانون‌گذاری مرکب از دو مجلس خواهیم داشت- مانند شما در  
ایالات متحده. مجلس مادون از نمایندگان محل‌ها تشکیل خواهد شد و مجلس مافوق از نمایندگان مشاغل آزاد، زمستوها،  
کنوپراتیوها، اتحادیه‌های صنفی."

در کوچه باد سرد و نمناکی از جانب باختر می‌وزید. گل سرد از کف کفش به داخل نفوذ می‌کرد. دو گروهان از  
یونکرها با گام‌های هماهنگ از خیابان "مورسکایا" به بالا می‌رفتند. صفوف آن‌ها ضمن حرکت نوسان داشت. آن‌ها یک  
سرود سربازی دوران تزار را می‌خواندند... در نخستین چهار راه متوجه شدم که به پلیس‌ها اسب داده‌اند؛ آن‌ها را با  
تپانچه‌هایی در درون جلد‌های نو و براق مسلح کرده‌اند. گروهی کوچک از مردم، ساکت و آرام، به آن‌ها می‌نگریستند. در  
گوشه نوسکی بروشوری خریدم تحت عنوان: "آیا بلشویک‌ها می‌توانند قدرت حاکمه دولتی را نگاه دارند؟" که لنین آن را  
نوشته بود. پول آن را به مارک کاغذی پرداختم که در آن زمان به جای پول نقره مبادله می‌شد. ترامواها مانند همیشه در  
حرکت بودند.

در کنار دیوارها سربازان فراری از جبهه در لباس نظامی صف کشیده بودند و سیگار و تخمه آفتاب‌گردان  
می‌فروختند. در سراسر نوسکی توده مردم در درون مه غلیظی آخرین شماره‌های روزنامه را با جنگ و دعوا بدست  
می‌آوردند و می‌خواندند؛ یا این که در برابر اعلامیه‌ها از دهام می‌کردند و می‌کوشیدند تا از متن پیام‌ها و بیانیه‌هایی که به  
در و دیوار چسبیده بود سر درآورند- بیانیه‌های کمیته اجراییه مرکزی، شورای دهقانان، حزب سوسیالیست‌های "معتدل"،  
کمیته‌های ارتشی- که همه آن‌ها کارگراها و سربازها را تهدید می‌کردند، از آن‌ها خواهش و تمنا می‌کردند، برای‌شان  
افسون می‌خواندند که در خانه‌های خود بنشینند و از دولت پشتیبانی کنند.

یک زره پوش پیوسته آرام آرام می‌آمد و می‌رفت و بوق می‌زد. در هر گوشه‌ای، بر سر هر چهارراهی، توده  
انبوهی مجتمع بودند. سربازان و دانشجویان با حرارت بحث می‌کردند. شب به کنده فرو می‌نشست و فانوس‌های معدود  
چشمک می‌زدند. امواج بی‌پایان توده‌های مردم جریان داشت- پطروگراد همیشه قبل از اغتشاش چنین بوده است.  
شهر حال عصیانی داشت و با هر صدای شدیدی برانگیخته و سراپاگوش می‌شد. اما از بلشویک‌ها هیچ‌گونه اثر  
خارجی مشهود نبود. سربازان در سربازخانه‌ها و کارگران در کارخانه‌ها باقی مانده بودند. در نزدیکی کلیسای کازانسکی  
ما وارد سینمایی شدیم. یک فیلم ایتالیایی نمایش می‌دادند- سراسر خونریزی و دسیسه و شهوت. در ردیف جلو چند ناوی و  
سرباز نشسته بودند و با بهتی کودکانه به پرده سینما می‌نگریستند؛ ابداً" نمی‌توانستند هضم کنند که آن همه دوندگی و آن  
همه خونریزی به چه درد می‌خورد.

از سینما شتابان به اسمولنی رفتیم. در اطاق شماره ده فوقانی کمیته انقلابی نظامی بلاانقطاع جلسه داشت. جلسه  
را جوانی هیجده ساله و مو بور به نام "لازیمیر" اداره می‌کرد. چون از کنار من گذشت متوقف شد و با اندکی حجب  
دست مرا فشار داد. او با لبخندی شادمانه گفت:

دژ پتروپاولوفسک دیگر به ما ملحق شد. هم اکنون این خبر را از هنگی دریافت داشتم که از طرف دولت برای  
آرام کردن پطروگراد اعزام شده است. اما سربازان به شک افتاده‌اند که موضوع نباید صاف و ساده باشد و قطار را در  
"کاجینا" متوقف ساخته‌اند و نمایندگان خود را به نزد ما فرستاده‌اند. آن‌ها از ما پرسیده‌اند: "موضوع چیست؟ شما چه  
می‌گویید؟ ما دیگر قطع‌نامه "تمام حاکمیت به شوراها" را علنی ساخته‌ایم." ما به آن‌ها پاسخ دادیم: "برادران! به نام  
انقلاب به شما تبریک می‌گوییم، در جای خود استوار و منتظر فرمان باشید!" وی همچنین اطلاع داد که: "تمام سیم‌های  
تلفنی ما قطع شده است، ولی تلفن‌چی‌های نظامی برای ایجاد ارتباط با کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها تلفن صحرائی دایر  
کرده‌اند."

مأموران ارتباطی و کمیسرها دائماً" به درون اطاق می‌رفتند و از آن‌جا خارج می‌شدند. در پشت درها دوازده نفر  
داوطلب به نوبه ایستاده و آماده بودند که هر لحظه به دورترین نقاط شهر بشتابند. یکی از آنان- مردی سیه چرده در لباس  
ستوانی- به زبان فرانسه به من گفت: "همه آماده‌اند تا با نخستین اشاره وارد عمل بشوند."

می‌آمدند و می‌رفتند: پودوویسکی؛ غیر نظامی ریشو و لاغر اندامی که نقشه‌های عملی قیام در مغزش پخته می‌شد، آنتونوف؛ با ریش نتراشیده و یقه چرکین که از بی‌خوابی تلوتلو می‌خورد، کرینکو؛ سرباز تتومند و چهارشانه با لبخند دائمی بر لب و حرکاتی پرهیجان و بیانی تند، دی‌بنکو؛ ناوی عظیم‌الجثه ریشو با قیافه‌ای آرام. چنین بودند مردان این نبرد به خاطر حاکمیت شوراها و نبردهای آینده.

در پایین، در اطاق کمیته‌های کارخانه، ساراتوف نشسته بود. او به طور خستگی‌ناپذیر فرمان‌هایی را خطاب به زرادخانه دولتی امضاء می‌کرد: یکصدوپنجاه تفنگ به هر کارخانه! در برابرش چهل نفر نماینده به نوبه ایستاده‌اند. با چند تن از فعالین بلشویک که شهرت کمتری داشتند برخورد کردم. یکی از آنها با چهره‌ای مهتابی رنگ تپانچه‌اش را به من نشان داد و گفت: "شروع شد. چه ما وارد عمل بشویم چه نشویم دشمن دیگر می‌داند که وقت آن رسیده است که کار ما را تمام کند و الا نابود می‌شود."

شورای پتروگراد شب تا صبح بلاانقطاع جلسه داشت. هنگامی که من وارد تالار شدم اتفاقاً تروتسکی نطقش را پایان می‌داد:

"از ما می‌پرسند آیا ما می‌خواهیم قیام کنیم؟ من می‌توانم پاسخ صریح به این پرسش بدهم. شورای پتروگراد توجه دارد که اینک دیگر لحظه‌ای رسیده است که می‌بایست تمام حاکمیت به شوراها منتقل گردد. این انتقال حاکمیت به وسیله کنگره سراسر روسیه انجام خواهد گرفت. آیا قیام مسلحانه لزوم خواهد یافت؟ این امر به آن‌هایی بستگی دارد که می‌خواهند کنگره سراسر روسیه را برهم زنند. برای ما روشن است که دولت ما در هیئت کابینه موقت دولتی است ناتوان و تنها منتظر آن است که جاروی تاریخ به چرخش درآید تا جای خود را به حاکمیت توده‌ای واقعی واگذار کند. ولی ما هنوز هم، حتی امروز هم، کوشش داریم از تصادم بپرهیزیم. ما امیدواریم که کنگره شوراهای سراسر روسیه با تکیه بر آزادی متشکل تمام خلق قدرت حاکمه را بدست خود خواهد گرفت. ولی اگر دولت بخواهد از زمان کوتاه بیست و چهار، یا چهل و هشت و یا هفتاد و دو ساعتی که وی را از مرگ جدا می‌کند برای حمله به ما استفاده کند، ما با حمله متقابل پاسخ خواهیم داد- ضربه را با ضربه، و آهن را با پولاد!"

در میان کف‌زدن‌های رعدآسا تروتسکی اطلاع داد که اس‌ارهای چپ موافقت نموده‌اند نمایندگان خود را به کمیته انقلابی نظامی اعزام دارند.

هنگامی که در ساعت سه از کاخ اسمولنی خارج می‌شدم متوجه شدم که در طرفین در ورودی مسلسل‌ها مستقر شده و دروازه‌ها و چهارراه‌های نزدیک توسط گشتی‌های نیرومند سربازی محافظت می‌شود. بیلساتوف که از پله‌ها بالا می‌دوید فریاد زد: "خوب، ما دیگر شروع کردیم! کرنسکی یونکرها را فرستاد تا روزنامه‌های "سرباز" و "راه‌کارگر" ما را ببندند، ولی گروه ما رسید و مهر دولتی را شکست. و ما حالا مردم را برای تصرف روزنامه‌های بورژوازی می‌فرستیم!"

وی شادمانه بر شانه من کوبید و به دویدن ادامه داد. صبح ششم نوامبر (بیست و چهار اکتبر) من کاری با اداره سانسور داشتم که در بنای وزارت امور خارجه قرار داشت. بردیوارهای خیابان‌ها بیانه‌هایی چسبیده شده بود که با لحنی پر تشنج مردم را به "آرامش" دعوت می‌کردند. پالکونیکوف فرمان پشت فرمان صادر می‌کرد:

"به کلیه واحدها و دسته‌ها فرمان می‌دهم که تا دریافت فرمان از اسناد منطقه، در محل خود در سربازخانه باقی بمانند."

"هرگونه اقدام مستقل را ممنوع می‌کنم."  
"تمام افسرانی که بدون دریافت فرمان از رؤسا خود دست به اقدامی بزنند به اتهام شورش مسلحانه تحویل دادگاه خواهند شد."

"به تمام نظامیان اجراء هر فرمانی را که از سازمانی صادر شده باشد اکیدا" قدغن می‌کنم..."  
روزنامه‌های صبح اطلاع دادند که دولت روزنامه‌های "نوویاراسیا" (روسیه نوین)، "ژیووبه‌اسلووو" (سخن زنده)، "رابوچی‌پوت" (راه کارگر)، و "سولدات" (سرباز) را ممنوع کرده و مقرر داشته است که رهبران شورای پتروگراد و اعضای کمیته انقلابی نظامی را توقیف کنند.

هنگامی که من از میدان کاخ می‌گذشتم چند آشپاز از یونکرها با تاپ تاپ و سروصدای زیاد از زیر طاق ستاد کل گذشتند و در برابر کاخ صف کشیدند. بنای عظیم و سرخ رنگ ستاد کل فوق‌العاده پرهیجان به نظر می‌رسید. چند اتومبیل برابر درها متوقف بودند. لاینقطع اتومبیل‌های جدید حامل افسران می‌آمدند و می‌رفتند. سانسورچی مانند پسرچه‌ای که به سیرک برده باشند دچار هیجان بود. او به من گفت: "کرنسکی همین الان به شورای جمهوری رفت تا استعفا بدهد!" من به سوی کاخ مارینسکی شتافتم و پایان نطق پرالتهاب و تقریباً نامربوط کرنسکی را شنیدم که سراسر تلاش‌هایی بود برای تبرئه خود او و حمله‌های پر جوش و زهر آگین علیه مخالفین سیاسی. کرنسکی گفت:

" برای این که حرف‌هایم بی‌اساس نباشد در این‌جا قطعات مشخص را از تعدادی بیانیه، که توسط اولیانوف لنین جنایت‌کار دولتی تحت پیگرد، ولی متواری، در روزنامه "رابوچی پوت" درج شده است، برای شما بازگو می‌کنم. در یک رشته بیانیه تحت عنوان "نامه به رفقا" این جنایت‌کار دولتی، پرولتاریای پتربورگ و نظامیان را فراخوانده است تا تجربه سوم تا پنجم ژوئیه را تکرار کنند و اثبات کرده است که باید بی‌درنگ دست به قیام مسلحانه زد ... دیگر رهبران حزب بلشویک طی نطق‌هایی که در جلسات و میتینگ‌ها ایراد می‌کنند، همچنین به قیام فوری مسلحانه دعوت می‌کنند. قبل از همه می‌بایست نطق برونشتاین- تروتسکی، صدرشورای نمایندگان کارگران و سربازان پتربورگ را خاطر نشان ساخت. یک سلسله از مطالب مندرج در "رابوچی پوت" و "سولدات" از لحاظ عبارات و شیوه نگارش جزء به جزء با مقالاتی که در "نوویا راسیا" انتشار یافته انطباق دارند. سروکار ما بیشتر از آن که با جنبش فلان حزب سیاسی باشد با موضوع استفاده از جهل سیاسی و غرایز بزهکارانه بخشی از اهالی است. سروکار ما با سازمان خاصی است که هدف خود را این می‌داند که به هر قیمت که شده موج بی‌بندوبار ویرانگری و قلع و قمع را در روسیه برانگیزد. با روحیه کنونی توده‌ها یک جنبش علنی در پتروگراد به ناچار با فجیع‌ترین غارت و کشتار همراه خواهد بود و نام روسیه آزاد را برای همیشه ننگین خواهد ساخت ... بسیار نمونه وار است که بنا به اعتراف خود سازمان دهنده عصیان یعنی اولیانوف لنین "وضع چپ‌ترین جناح‌های سوسیال‌دمکرات‌های روس به ویژه مساعد است."

در این‌جا کرنسکی به قرائت قطعه زیرین از مقاله لنین پرداخت:

"فکرش را بکنید! در شرایط سخت جهانی، با داشتن فقط یک لیکنشت (که او هم در تبعید است) بدون روزنامه، بدون آزادی تشکیل جلسات، بدون شوراها، و با حاداعلای خصومت تمام طبقات اهالی تا آخرین دهقان مرفه علیه اندیشه انترناسیونالیسم با وجود تشکل عالی گروه امپریالیستی و بورژوازی متوسط و کوچک، آلمان‌ها یعنی انقلابیون انترناسیونالیست آلمانی، کارگرانی را در لباس ناوی در ناوگان قیام برپا کرده‌اند. در حالی که آن‌ها به زحمت حتی یک احتمال برد از صد احتمال را داشتند. ولی ما با داشتن ده‌ها روزنامه، با آزادی جلسات، بابرخورداری از اکثریت در شوراها، با انترناسیونالیست پرولتاری که بهترین موقعیت را در جهان داریم، ما امتناع می‌کنیم که با قیام خویش از انقلابیون آلمانی پشتیبانی به عمل آوریم."

کرنسکی ادامه داد:

"بدین‌سان خود سازمان دهندگان اعتراف دارند که در حال حاضر کامل‌ترین شرایط برای آزادی فعالیت کلیه احزاب سیاسی در روسیه موجود است که اداره آن بدست دولت موقت کنونی با نخست‌وزیری کرنسکی است که به عقیده، بلشویک‌ها مردی است غاصب که خود را به بورژوازی فروخته است ... " ... سازمان دهندگان قیام به پرولتاریای آلمان کمک نمی‌کنند بلکه به طبقات حاکمه آلمان کمک می‌کنند؛ جبهه دولت روسیه را به روی مشت پولادین ویلهلم و دوستانش می‌کشایند ... برای دولت موقت دلایل و انگیزه‌ها تفاوت ندارند؛ همچنین فرق نمی‌کند که این کار دانسته یا ندانسته انجام می‌گیرد، ولی به هر حال من از پشت این کرسی خطاب به آگاهی به مسئولیت خود، این عمل حزب سیاسی روسیه را وطن‌فروشی و خیانت به دولت روسیه نام می‌گذارم ... من در موقع قضایی قرار می‌گیرم. من پیشنهاد کرده‌ام که بی‌درنگ پیگردهای محاکماتی مربوطه انجام گیرد؛ و نیز پیشنهاد کرده‌ام دستگیری‌های مربوطه انجام گیرد (سروصدا از جناح چپ به کرنسکی مجال ادامه سخن نمی‌دهد). اکنون که دولت با یک خیانت آگاهانه یا غیر آگاهانه از بین می‌رود و در لب پرتگاه عدم قرار گرفته است، دولت موقت و من از آن جمله ترجیح می‌دهیم کشته شویم و منهدم گردیم، ولی ما به حیات، شرف، و استقلال دولت خیانت نخواهیم کرد."

در این لحظه ورقه‌ای به دست کرنسکی دادند.

"هم اکنون نسخه‌ای از مدرکی را که در هنگ‌ها پخش می‌شود به من دادند." و به صدای بلند شروع به قرائت کرد:

"شورای پتروگراد را خطر تهدید می‌کند ... دستور می‌دهم که هنگ به حال آماده‌باش جنگی کامل در آورده شود و منتظر دستور ثانوی باشد. هرگونه اهمال و یا عدم اجرای فرمان خیانت به انقلاب محسوب خواهد شد."

"به جای صدر: پودوویسکی، منشی: آنتونوف"

کرنسکی ادامه داد:

"درواقع این کوششی است برای شوراندن عوام‌الناس علیه نظام موجود، علیه تشکیل جلسه مؤسسان، و گشودن جبهه روسیه به روی هنگ‌های فشرده مشت پولادین ویلهلم. من کاملاً دانسته و فهمیده می‌گویم "عوام‌الناس"، زیرا تمام دمکراسی آگاه و کمیته اجرائیه مرکزی و سازمان‌های ارتشی، تمام انسان‌هایی که روسیه آزاد بدان‌ها افتخار دارد و باید افتخار کند، خرد و وجدان و شرف دمکراسی بزرگ روسیه به این معترض است."

"من برای خواهش به این‌جا نیامده‌ام، بلکه با این اطمینان آمده‌ام که دولت موقت، مدافع کنونی این آزادی نوین، با پشتیبانی متحدالرأی همه روبرو خواهد شد- به استثناء افرادی که هیچ‌گاه تصمیم نمی‌گیرند جسورانه حقیقت را توی چشم طرف بگویند ... دولت موقت هیچ‌گاه آزادی هموطنان را در کشور و حقوق سیاسی آن‌ها را قطع نکرده است ... ولی در

حال حاضر دولت موقت اعلام می‌دارد که آن عناصری از جامعه روس، آن گروه‌ها و احزابی که به خود جرأت دهند دست به روی اراده خلق روس بلند کنند، و در عین حال با این عمل خود ما را در معرض تهدید گشودن جبهه به روی آلمان قرار دهند، بی‌درنگ، قاطعانه و بطور کامل در معرض انهدام قرار خواهند گرفت. بگذار اهلای پطروگراد بدانند که با حکومتی قاطع روبرو خواهند شد و شاید عقل و شرف و وجدان در قلب هرکس باقی باشد، در این ساعت آخر بر وجود او غلبه کند ..."

در تمام طول مدت این نطق تالار پر از سروصدا و جوش و خروش بود. هنگامی که نخست وزیر رنگ پریده، نفس گرفته، خاموش شد، و با تمام افسرانی که در التزام او بودند، تالار را ترک گفت، آن‌گاه ناطقین چپ یکی پس از دیگری پشت کرسی خطاب قرار گرفتند. آن‌ها با خشم و خشونت راست‌ها را مورد حمله قرار دادند. حتی سوسیالیست‌های انقلابی (اس ار) به زبان گوتس اعلام داشتند:

"سیاست بلشویک‌ها که نارضایی مردم را به بازی گرفته‌اند عوام‌فریبانه و جنایت‌کارانه است. ولی تردید مربوط به صلح، به زمین، به دمکراتیزه کردن ارتش می‌بایست به چنان شکلی مطرح گردد که برای هیچ سربازی، هیچ کارگری و یا دهقانی جای هیچ تردید نماند که دولت با قاطعیت و بلاانحراف برای حل واقعی این مسائل کوشش به عمل می‌آورد ... ما و منشویک‌ها میل نداریم بحران در کابینه به وجود بیاوریم. ما حاضریم با تمام قوا و تا آخرین قطره خون خود از دولت موقت دفاع می‌کنیم تنها بدان شرط که دولت موقت با بیانی دقیق و روشن نظر خود را نسبت به این مسائل مبرم که مردم بی‌صبرانه در انتظار آن‌ها هستند توضیح دهد ..."

سپس مارتوف، یک‌پارچه خشم، به ایراد نطق پرداخت:

"سخنان نخست وزیر که به خود اجازه داد تا از جنبش "عوام‌الناس" سخن گوید، در حالی که سخن بر سر جنبش بخش بزرگی از پرولتاریا و ارتش در میان است، ولو این جنبش متوجه هدف خطایی هم باشد، سخنانی است که به جنگ داخلی فرا می‌خواند."

- کف زدن‌ها از چپ -

قطع‌نامه پیشنهادی چپ‌ها به شرح زیر تصویب شد. این قطع‌نامه در واقع بیان عدم اعتماد به دولت بود:

"1- قیام مسلحانه‌ای که در روزهای اخیر تدارک دیده می‌شود و هدفش تصرف قدرت حاکمه است خطر افروختن جنگ داخلی را در بر دارد، شرایط مساعدی برای سرکوب جنبش و بسیج نیروهای ضدانقلاب چرنوسوتنی را فراهم می‌سازد و بطور قطع بر هم خوردن جلسه مؤسسان، فجایع نوین جنگی، و انهدام انقلاب را در شرایط فلج زندگی اقتصادی و از هم پاشیدگی کامل کشور را بدنبال دارد."

"2- زمینه برای موفقیت تبلیغات نامبرده، علاوه بر شرایط عینی جنگ و ویرانی، به سبب اهمال در انجام تدابیر مبرم ایجاد گردیده است، و از این رو ضرور است که قبل از هر چیز بی‌درنگ فرمان واگذاری زمین در اختیار کمیته‌های ارضی صادر شود و در سیاست خارجی اقدام فوری از طریق ارائه پیشنهاد به متفقین به منظور اعلام شرایط صلح و آغاز مذاکرات صلح به عمل آید."

"3- برای مبارزه با مظاهر فعال هرج و مرج و برای جلوگیری از سرکوب جنبش ضرور است برای از میان برداشتن آن‌ها تدابیر فوری اتخاذ گردد و کمیته نجات اجتماعی مرکب از نمایندگان اداره مختار شهرداری و ارگان‌های دمکراسی انقلابی که در تماس با دولت موقت عمل کنند ایجاد گردد ..."

جالب است تذکر داده شود که منشویک‌ها و اس‌ارها نیز به این قطع‌نامه رأی دادند.

وقتی کرنسکی از این قطع‌نامه اطلاع حاصل کرد، اوکسنتیف را برای ادای توضیح به کاخ زمستانی فراخواند. او به اوکسنتیف گفت: "اگر این قطع‌نامه، ابراز عدم اعتماد به دولت موقت است، در آن صورت من به شما پیشنهاد می‌کنم کابینه جدیدی تشکیل دهید." آن‌گاه رهبران سازشکار - دان، گوتس، و اوکسنتیف "آخرین سازش خود را انجام دادند." آنان به کرنسکی توضیح دادند که این قطع‌نامه به معنای انتقاد از اعمال دولت نیست.

در زاویه ملتقای خیابان "مورسکایا" و "نوسکی" دسته‌های سرباز مسلح به تفنگ‌های سرنیزه‌دار تمام اتومبیل‌های شخصی را متوقف می‌ساختند، سرنشینان آن‌ها را پیاده می‌کردند و ماشین‌ها را به کاخ زمستانی روانه می‌ساختند. جمعیت زیادی به تماشا ایستاده بود. هیچ‌کس نمی‌دانست این سربازان طرفدار کی هستند - طرفدار دولت موقت یا طرفدار کمیته انقلابی نظامی؟ نزدیک کلیسای کازان نیز همین وضع جریان داشت. اتومبیل‌ها از خیابان نوسکی به بالا روانه می‌شدند. ناگهان پنج شش تن ناوی مسلح به تفنگ ظاهر شدند. آن‌ها خندان با دو سرباز به گفتگو پرداختند. روی نوار کلاه بی‌لبه ملوانی آن‌ها نوشته شده بود: "آورورا" و "زاریا سوابودی" - اسامی مشهورترین نبرد ناوهای بلشویکی در ناوگان بالتیک. یکی از ناویان گفت: "کرونشتاتی‌ها می‌آیند." این سخنان مفهوم سخنانی را داشت که در سال 1792 در پاریس ادا می‌شد: "مارسیه‌ها می‌آیند." زیرا کرونشتات شامل بیست و پنج هزار ناوی بود همه از بلشویک‌های معتقدی که آماده استقبال مرگ بودند.

روزنامه "رابوچي اي سولداټ" (سرباز و کارگر) انتشار يافت. نخستين صفحه اش را پيامي اشغال کرده بود که با حروف درشت چاپ شده بود:

## "سربازان، کارگران، هموطنان"

"دشمنان خلق شب هنگام به حمله دست زده اند. افسران ستاد کورنیلوفي مي کوشند که يونکرها و گردان هاي ضربه اي را از اطراف در مرکز متمرکز سازند. يونکرهاي "اورانين باوم" و واحدهاي ضربه اي "تزارسکويه سه لو" از اطاعت آن ها سرپيچي کردند. توطئه اي براي ايراد يک ضربه خائنه بر شوراي نمايندگان کارگران و سربازان پتربورگ که چيده مي شود ... حمله توطئه کنندگان ضدانقلابي، بر ضد کنگره شوراهاي سراسر روسيه در آستانه گشايش آن، و عليه جلسه مؤسسان، عليه خلق متوجه است. شوراي نمايندگان کارگران و سربازان پتروگراد به پاسداري انقلاب ايستاده است. کمیته انقلابي نظامي مقابله با فشار توطئه گران را رهبري مي کند. تمام پادگان و تمام پرولتارياي پتروگراد براي ايراد ضربه خردکننده بردشمنان خلق آماده اند. کمیته نظامي انقلابي مقرر مي دارد:"

"1- تمام کمیته هاي هنگ ها، گردان ها و دسته ها همراه با کميسر هاي شورا و تمام سازمان هاي انقلابي مي بايست بلاانقطاع در حال اجلاس باشند و تمام اطلاعات مربوط به نقشه ها و اعمال توطئه گران را در دست خود متمرکز سازند."

"2- هيچ سربازي نبايد بدون اجازه کمیته از واحد خود دور شود."

"3- بي درنگ از هر واحد دو نفر نماينده و از هر شوراي برزن پنج نفر نماينده به اسمولني اعزام شود."

"4- درباره تمام اعمال توطئه گران بي درنگ به انستيتوي اسمولني اطلاع داده شود."

"5- تمام اعضاي شوراي پتروگراد و همه نمايندگان کنگره شوراهاي سراسر روسيه دعوت مي شوند که فوراً"

براي جلسه فوق العاده به انستيتوي اسمولني حضور يابند."

"ضد انقلاب سر جنایت کار خود را بلند کرده است."

"تمام دست آوردها و اميدهاي سربازان، کارگران و دهقانان را خطر بزرگي تهديد مي کند. ولي نيروي انقلاب بسي برتر از نيروي دشمنان انقلاب است."

"امر خلق در دست هاي محکمي قرار دارد. توطئه گران منکوب خواهند شد."

"بي هيچ گونه تزلزل و ترديد، با سرسختي، استواري، خودداري، قاطعيت!"

"زنده باد انقلاب!"

## "کمیته انقلابي نظامي"

شوراي پتروگراد در اسمولني که مرکز طوفان بود بلاانقطاع جلسه داشت. نمايندگان در همان جا روي زمين کف اتاق مي خوابيدند و سپس بيدار مي شدند تا فوراً در مذاکرات جلسه شرکت جويند. تروتسکي، کامنيف، و والودارسکي هريک شش، هشت يا دوازده ساعت در روز سخن مي گفتند. من به طبقه اول فرود آمده به اطاق شماره هيچده رفتم که در آن جا مشاوره نمايندگان بلشويک ها جريان داشت. صدای برنده ناطق با اعتماد تأکيد مي کرد: "سازشکاران مي گویند ما منفرد شده ایم، به آن ها توجه نکنید. سرانجام آن ها مجبور خواهند بود يا به دنبال ما بيایند و يا بدون پيروان خویش باقي بمانند."

ناطق ورقه اي را بلند کرد. "ما هم اکنون آن ها را به دنبال خود مي کشانيم. همين الان نمايندگاني از طرف منشويک ها و اسارها آمده اند. آن ها مي گویند که اعمال ما را محکوم مي کنند، معهذاً چنان چه دولت بر ما حمله برد، آن ها عليه امر پرولتاريا به مبارزه دست نخواهند زد." (صدای هلهله رعدآسا)

با فرارسيدن شب جمعيت انبوهي از سربازان و کارگران، تالار بزرگ را، که همه مه مهيم آن با دود آبي رنگ توتون به هم مي آميخت، پرکرد. کمیته اجرائيه مرکزي قديم سرانجام تصميم گرفت به نمايندگان کنگره نوين تبريک گوید که براي آن و شايد براي مجموع نظام انقلابي که وي به وجود آورده بود مرگ با خود داشت. ضمناً بايد گفت که در اين جلسه فقط اعضاي کمیته اجرائيه مرکزي حق رأي داشتند.

شب از نيمه گذشته بود که "گوتس" در محل صدارت جلسه قرار گرفت. "دان" در ميان سکوتي سنگين که به نظر بسيار تهديد کننده مي نمود پشت ميز خطابه رفت. وي گفت:

"لحظه اي که ما از سر مي گذرانيم با فاجعه انگيزترين رنگ ها ملون است. دشمن در راه به سوي پتروگراد قرار دارد. نيروهاي دمکراسي براي تشکيل مقاومت مي کوشند؛ و در چنين حالي ما در انتظار خونريزي در خيابان هاي پايتخت نشسته ایم و گرسنگي نه فقط دولت، بلکه انقلاب را تهديد به نابودي مي کند. توده هاي رنج کشيده و عذاب ديده اند و به روحيه بيمارگونه اي مبتلا گشته اند. آن ها علاقه خود را به انقلاب از دست داده اند. اگر بلشويک ها، به هر ترتيب که باشد، شروع کنند، اين نابودي انقلاب خواهد بود ... (صداها: "دروغ است")." ضدانقلابيون فقط منتظر بلشويک ها هستند تا به غارت و کشتار دست بزنند. اگر هر گونه خروجي رخ دهد جلسه مؤسسان ديگر نخواهد بود. (فريادها دروغ است، افتضاح!"). "به هيچ وجه قابل قبول نيست که پادگان پتروگراد در منطقه عمليات نظامي از اجراي فرامين ستاد سر باز زند ... شما بايست از ستاد و از کمیته اجرائيه مرکزي منتخب خودتان تبعيت کنید. "تمام حاکميت به شوراها" يعني

مرگ. راهزنان و تازجگران تنها در انتظار لحظه‌ای هستند که به چپاول‌گری و آتش سوزی دست بزنند ... وقتی شعارهایی داده می‌شود از این قبیل که "به خانه‌ها بریزید، لباس و کفش بورژواها را از تن‌شان در آورید ... (همیشه: "چنین شعارهایی نبوده است! دروغ! دروغ!")". "فرق نمی‌کند. هر چیزی ممکن است شروع بشود، ولی به همین‌جا خاتمه خواهد یافت! کمیته اجرائیه مرکزی قدرت حاکمه دارد، حق دارد عمل کند ... و همگی موظفند از آن اطاعت کنند ... ما از سرنیزه نمی‌ترسیم ... کمیته اجرائیه مرکزی با تن خویش انقلاب را در پناه خواهد گرفت ... (فریادها: این تن مدت‌ها است که مرده است.)"

"دان" که در میان سروصدای وحشتناک بدون انقطاع، صدایش به زحمت به گوش می‌رسید، در عین این که با مشت به کنار کرسی خطابه می‌کوبید. با تمام نیرویش فریاد می‌کشید: "هرکس به چنین کاری تحریک کند، این چنین کس مرتکب جنایت شده است ... صدایی: "شما مدت‌ها است مرتکب جنایت شده‌اید؛ شما حکومت را گرفتید و آن را به بورژوازی دادید!"

"گوتس" زنگ ریاست را به شدت تکان می‌دهد: "ساکت! و الا شما را بیرون می‌کنم." صدایی: "اگر جرأت دارید بیرون کنید." (کف زدن‌ها - سوت!). "دان" ادامه می‌دهد:

"اکنون درباره سیاست مسالمت‌آمیز" (قهقهه خنده). "متأسفانه روسیه دیگر نمی‌تواند بجنگد. صلح خواهد شد، ولی صلح غیردائمی و غیردمکراتیک ... ما امروز در شورای جمهوری به منظور گریز از خونریزی قطع‌نامه‌ای تصویب کردیم که واگذاری زمین را به کمیته‌های ارضی و آغاز فوری مذاکرات صلح را طلب می‌کنند ... (خنده، فریادها - دیگر دیر است!)"

از میان بلشویک‌ها تروتسکی در میان کف‌زدن‌های رعدآسا پشت کرسی خطابه قرار گرفت. تمام جلسه به پا خاست و برایش هلله سرداد. بر چهره لاغر و استخوانی تروتسکی زهرخندی مفیستوفلی (مفیستوفل - قهرمان کتاب فاوست تألیف گوته؛ یعنی لبخندی شیطانی، زهر آگین، تمسخر آمیز. م) مشاهده می‌شد:

"تاکتیک "دان" اثبات می‌کند توده‌ها - توده‌های وسیع، بله و بی‌اعتنا، همه به دنبال می‌روند!"

ناطق با حرکاتی تراژیک بر می‌گردد و خطاب به صدر جلسه می‌گوید:

"وقتی ما راجع به واگذاری زمین به دهقانان سخن می‌گفتیم شما با ما مخالف بودید. ما به دهقانان مراجعه کردیم و گفتیم: اگر به شما زمین نمی‌دهند، خودتان آن را بگیرید. حالا دهقانان به توصیه ما عمل کرده‌اند و شما به چیزی دعوت می‌کنید که ما آن را شش ماه پیش مطرح ساختیم! به نظر من اگر کرنسکی اعدام را در جبهه‌ها لغو کرده است، این روش او ناشی از اندیشه‌های او نبوده است. به گمان من کرنسکی را پادگان پتروگراد که از اطاعت وی سرباز زده اقناع کرده است. امروز "دان" را متهم می‌کنند که در شورای جمهوری نطقی ایراد داشته که وی را به مثابه یک بلشویک مخفی فاش ساخته است ... روزی خواهد رسید که خود "دان" بگوید که در قیام روزهای سوم تا پنجم ژوئیه، گل انقلاب، شرکت داشته است ... در قطع‌نامه پیشنهادی "دان" که امروز به تصویب شورای جمهوری رسید، هیچ اشاره‌ای به تشدید انضباط در ارتش نشده است و حال این که این نکته در تبلیغات منشویک‌ها جای بس مهمی دارد. نه، تاریخ هفت ماهه اخیر نشان می‌دهد که توده‌ها منشویک‌ها را طرد کرده‌اند! منشویک‌ها و اس‌ارها بر کادتها پیروز شدند، اما چون قدرت حاکمه را بدست گرفتند آن را به همان کادتها تقدیم داشتند. "دان" به ما می‌گوید که شما حق ندارید قیام کنید؛ قیام حق مسلم هر انقلابی است. وقتی توده‌های ستم‌دیده قیام می‌کنند همیشه حق با آنها است."

سپس "لیبر" پوزه باریک و تلخ زبان، در میان هو و خنده تمسخر آمیز رشته سخن را بدست گرفت: "مارکس و انگلس گفته‌اند که پرولتاریا حق ندارد حکومت را تصرف کند تا آن گاه که برای چنین کاری پخته نشده باشد. در انقلاب بورژوازی، نظیر انقلاب ما، تصرف حکومت از طرف توده‌ها به معنی پایان فاجعه‌انگیز انقلاب است. تروتسکی، به عنوان تئوریسین سوسیال‌دمکرات، خودش باید با آنچه هم اکنون ما را بدان فرا می‌خواند، مبارزه کند" (فریادها: بس است، برو کنار!)"

سپس مارتف سخن گفت که هر لحظه گفته‌هایش را فریادها قطع می‌کردند: "انترناسیونالیست‌ها با واگذاری حکومت به دمکراسی مخالف نیستند، ولی آنها شیوه‌های بلشویک‌ها را محکوم می‌کنند. حالا وقت تصرف حکومت نیست." مجدداً "دان" پشت تریبون رفت و خشم‌آگین به عملیات کمیته انقلابی نظامی، که کمیسر‌ها را برای تصرف روزنامه ایزوستیا و برقراری سانسور این روزنامه فرستاده بود، اعتراض کرد. سخنانش سروصدای مهیبی به دنبال داشت. مارتف تلاش می‌کرد به سخن ادامه دهد، ولی دیگر صدایش شنیده نمی‌شد. نمایندگان ارتش و نوایان بالتیک از جای خود برخاسته فریاد می‌زدند که دولت آنها شوراهاست.

"ارلیچ" در میان جنجال و قیل‌وقال قطع‌نامه‌ای را پیشنهاد کرد که کارگران و سربازان را به حفظ آرامش و گوش ندادن به پرووکاتورهای خواهان تظاهرات دعوت می‌کرد، و در عین حال معترف بود به لزوم ایجاد فوری کمیته نجات اجتماعی و همچنین اعلام بی‌درنگ قانون واگذاری زمین به دهقانان و آغاز مذاکرات صلح توسط دولت موقت.

آن‌گاه "والودارسکی" از جای خود پرید و با صدای گرفته فریاد برآورد که کمیته اجرائیه مرکزی حق ندارد در آستانه کنگره شوراها وظایف این کنگره را بر عهده بگیرد. والودارسکی گفت که کمیته اجرائیه مرکزی عملاً "مرده است، و این قطع‌نامه تنها نیرنگی است به خاطر حفظ حکومت میرنده‌اش." ما بلشویک‌ها به این قطع‌نامه رأی نخواهیم داد!" و سپس تمام بلشویک‌ها تالار جلسه را ترک گفتند و آن‌گاه قطع‌نامه به تصویب رسید. نزدیک ساعت چهار صبح در میان راهرو به "زورین" برخوردم که تفنگی بر دوش داشت.

"ما به قیام دست زدیم" - این سخن را آرام و با فراغ خاطر به من گفت - ما هم اینک وزیران دادگستری و امور مذهبی را توقیف کردیم. آن‌ها هم اکنون در زیر زمین‌اند. یک هنگ برای تصرف ایستگاه تلفن روان شده است، هنگ دیگری تلگراف‌خانه و هنگ دیگری بانک دولتی را متصرف خواهند شد. گارد سرخ به خیابان آمده است."

از روی پله‌های اسمولنی، در تاریکی سردی، ما برای نخستین بار گارد سرخ را دیدیم. گارد سرخ - متشکل از گروه جوانانی در لباس کارگری - آن‌ها تفنگ سرنیزه‌دار به دست داشتند و نا آرام با هم صحبت می‌کردند. از دور از سمت باختر، از بالای شیروانی‌های ساکت، صدای زودگذر تیراندازی‌های متقابل به گوش می‌رسید. این‌ها یونکرها بودند که می‌کوشیدند پل‌های روی رود "نوا" را از هم باز کنند تا کارگران و سربازان ناحیه ویبورگ نتوانند به نیروهای مسلح شوراها که در آن سمت رودخانه بودند بپیوندند. ولی ناویان کرونشات مجدداً پل‌ها را وصل کردند. در پشت سر ما از بنای عظیم اسمولنی که چراغ‌هایش می‌درخشید غلغله‌ای شبیه به همهمه کندوی زنبور عسل به گوش می‌رسید.

### فصل چهارم سقوط دولت موقت

روز چهارشنبه هفت نوامبر (بیست‌وپنج اکتبر) خیلی دیر از خواب بیدار شدم. آن‌گاه که به سوی نوسکی می‌رفتم توپ ظهر از دژ "پترپاولوفسکی" شلیک شد. روزی بود گرفته و سرد. در جلو بانک چند سرباز مسلح با تفنگ‌های سرنیزه‌دار در کنار درهای بسته کشیک می‌دادند. من پرسیدم: "شما کدام طرفی هستید؟ دولتی؟" یکی از آن‌ها غرغش‌کنان جواب داد: "دیگر دولتی در کار نیست، خوش‌بختانه". این تنها چیزی بود که توانستم از او بفهمم.

ترامواها در خیابان نوسکی در رفت و آمد بودند. زن‌ها و پسر بچه‌ها خود را به هر جا که دست‌شان می‌رسید آویخته بودند. مغازه‌ها باز بود. چنین می‌نمود که اضطراب توده‌های توی کوچه از روز پیش کمتر است. موجی از دعوت‌های تازه برای مقاومت علیه قیام برخاسته و همان شبانه در و دیوار شهر از اوراق تبلیغاتی مبنی بر دعوت مردم به مبارزه با قیام پر شده بود. دهقانان، سربازان جبهه، کارگران پتروگراد، همه به مخالفت با قیام دعوت شده بودند. یکی از این اوراق بدین مضمون بود:

### از طرف دومای شهر پتروگراد

"دومای شهر به اطلاع می‌رساند که دوما در جلسه فوق‌العاده ششم نوامبر (بیست‌وچهار اکتبر) خود کمیته‌ای به عنوان کمیته نجات عمومی از اعضای دوماهای مرکزی و محلی و نمایندگان سازمان‌های دمکراتیک انقلابی زیر تشکیل داد: کمیته اجرائیه شورای نمایندگان کارگران و سربازان، کمیته اجرائیه نمایندگان دهقانان سراسری روسیه، نمایندگان سازمان‌های نظامی، ناوگان مرکزی، نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان پتروگراد، شورای اتحادیه‌های کارگری و غیره."

"اعضای کمیته نجات عمومی در ساختمان دومای شهرداری اجرای وظیفه خواهد کرد. تلفن شماره 40 - 15  
77 - 223 و 36 - 138. تاریخ هفت نوامبر (بیست‌وپنج اکتبر) 1917"

گرچه من در آن لحظه متوجه واقعیت نشدم، اما این آگهی در حکم اعلان جنگ علیه بلشویک‌ها بود. نسخه‌ای از روزنامه "رابوچی پوت" - تنها روزنامه‌ای که برای فروش عرضه می‌شد - خریدم. کمی پس از آن پنجاه کویک به یک

سرباز دادم و يك نسخه دست دوم از روزنامه "دين" (روز) را از او گرفتم. روزنامه بلشويكي در چاپخانه متعلق به "روسكاياوليا"، كه اينك مصادره شده بود، با قطع بزرگ و عناوين درشت به چاپ رسیده بود. از اين قبيل: تمامی قدرت به شوراي كارگران، سربازان و دهقانان - صلح - نان - زمين. "مقاله اساسي آن به امضاي زينوويوف بود كه به همراه لنين در مخفيگاه به سر مي برد. مقاله چنين شروع مي شد:

"هرسرباز، هركارگر، هر سوسياليست واقعي، هر دمكرات شرافتمند تشخيص مي دهد كه در برابر وضع موجود دو راه بيشتر وجود ندارد: يا تمامی قدرت در دست ملاكان بورژوا باقي خواهد ماند و مفهوم آن سرکوب كارگران، سربازان، و دهقانان، ادامه جنگ، گرسنگي و مرگ اجتنابناپذير خواهد بود؛ و يا اين كه قدرت به كارگران، سربازان و دهقانان انقلابي منتقل مي شود و معنای آن الغاي كامل ستم مالكان، لگام زدن به سرمايه داران، و پيشنهاده فوري صلح عادلانه خواهد بود و آن گاه است كه دهقانان صاحب زمين خواهند شد؛ آن گاه است كه حق نظارت كارگران بر كارخانه ها تضمين خواهد گرديد؛ آن گاه است كه براي گرسنگان نان تأمين خواهد شد؛ آن گاه است كه جنگ نابخردانه پايان خواهد يافت."

روزنامه "دين" (روز) شامل اخبار متفرقه شب هيجان انگيز گذشته بود. از اين قبيل: "تصرف مراکز تلفن، ايستگاه بالتيك و تلگرافخانه ها، ناتواني يونكرهاي "پطرهوف" در اين كه خود را به پطروگراد برسانند، ترديد قزاق ها، توقيف بعضي از وزراء، تير خوردن رئيس پليس شهر، توقيف متقابل، برخورد سربازان گشتي و يونكرها و گارد سرخ." در گوشه ميدان "مورسكاييا" به سروان "گامبرگ" - منشويك آبرونتسي و دبير شعبه نظامي حزب مزبور - برخورد و چون از او پرسيدم آيا در واقع قيامي رخ داده است، او در يك حالت خستگي شان را بالا افكند و جواب داد: "كي مي دانند؟ خوب، اين امكان هست كه بلشويك ها قدرت را بدست آورده باشند، اما بيش از سه روز قادر به حفظ آن نخواهند بود. كسي را ندارند كه بتواند دولت را اداره كند. شايد همان بهتر كه آزمايش كنند. با اين كار فاتحه آن ها خوانده خواهد شد ..."

هتل نظامي واقع در كنج ميدان "سنت ايزاك" از طرف ناويان مسلح تصرف شده بود. در اطلاق انتظار عده زيادي افسران جوان و خوش پوش و پرزرق و برق ديده مي شدند كه به اين سو و آن سو مي رفتند و با هم نجوا مي كردند. ناويان به آن ها اجازه خروج نمي دادند.

ناگهان از بيرون صداي تيري به گوش رسيد و متعاقب آن در گوشه و كنار تيراندازي شروع شد. من دويدم بيرون. در پيرامون قصر مارينسكي، مقر شوراي جمهوري روسيه، وضع غير عادي جريان داشت. در سراسر ميدان سربازان به طور **اريب** صف بسته و همه حاضر به آتش بودند و بام مهمانخانه را نگاه مي كردند. يكي فرياد كشيده: "پرووكاسيون! به طرف ما تيراندازي كردند" و سرباز ديگري به سوي وي دويد.

در كنج غربي كاخ يك اتومبيل زره پوش ديده مي شد كه پرچم سرخي در بالاي آن در اهتزاز بود و روي پرچم نوشته شده بود: "SRSD" - شوراي نمايندگان كارگران و سربازان. لوله هاي تفنگ همه به سوي "سنت ايزاك" قراول مي رفت. در دهانه خيابان "نووايا" از چندين جبعه، بشكه، يك تختخواب كهنه و يك واگن، سنگري تعبيه شده بود. يك توده الوار انتهاي اسكله "مورسكاييا" را سد کرده بود. مقداري الوار کوتاه از يك انبار چوب به عنوان سنگر موقتي در جلو در ساختمان روي هم چيده بود. من پرسيدم: "مگر جنگي در پيش خواهد بود؟"

سربازي با عصبانيت جواب داد: "به همين زودي، به همين زودي رفيق. برو از اين جا، صدمه مي بيني!" و در حالي كه به سوي اداره نيروي دريابي اشاره مي كرد ادامه داد:

"از آن طرف خواهند آمد."

"كي مي آيد؟"

سرباز جواب داد: "برادر جان، اين را ديگر نمي دانم." و آن گاه تفي بر روي زمين افكند.

در جلو در كاخ گروهی سرباز و ناوي جمع بودند. يك ناوي از فرجام كار شوراي جمهوري صحبت مي كرد و مي گفت: "ما رفتيم آن جا. جلو درها را از رفقاي خودمان گذاشتيم. من به طرف ضدانقلابي كورنيلوفاي رفتم كه روي صندلي رياست نشسته بود. آن وقت گفتم: شوراي جمهوري تمام شد. زود بساطتان را جمع كنيد و برويد خانه."

قهقهه خنده بلند شد. من در حالي كه مدارك خود را نشان مي دادم كوشيدم كه از در تالار مطبوعات بگذرم. آن جا يك ناوي تنومند متبسم مرا نگاه داشت و چون جواز خود را نشان دادم گفت: "اگر شما ميكائيل مقدس هم باشيد نمي توانيد از اين جا عبور كنيد." از شيشه در، صورت يك سرباز فرانسوي را ديدم كه موج شيشه آن را بريده بريده نشان مي داد. حرکات دستش هم همچنان بريده بريده، مشاهده مي شد. او هم در داخل مانده بود و راه خروج نداشت ...

آن طرف تر مردی کوچک اندام با سبيل خاکستري در لباس ژنرالي بين گروهی سرباز ايستاده با صورت بر افروخته فریاد می زد: "من ژنرال آلکسیهيف هستم، به عنوان افسر فرمانده تو و به عنوان عضو شوراي جمهوري طلب مي كنم به من راه داده شود." نگهبان سر خود را خاراند. از گوشه چشمان مضطرب نگاهي به بيرون افكند و به افسري



که به آنجا نزدیک می‌شد اشاره کرد. افسر چون متوجه شد با چه کسی سروکار دارد دست و پای خود را گم کرد و پیش از این که آگاهانه بدانند چه می‌کند با همان عادت قدیمی سلامی نظامی داده و گفت:

"حضرت اجل! ورود به قصر اکیدا ممنوع است. من حق ندارم."

اتومبیلی به آنجا رسید و "گوتس" را دیدم در درون آن نشسته و ظاهراً با نشاط تمام قاهقه می‌خندد. چند دقیقه بعد اتومبیل دیگری رسید که در جلو آن چند سرباز مسلح قرار داشتند و درون آن پر بود از اعضاء توقیف شده دولت موقت. "پترز" - عضو کمیته انقلابی نظامی، از اهل لتونی - با عجله به این سوی میدان آمد. من در حالی که اشاره به افراد توقیف شده می‌کردم به او گفتم:

"من گمان می‌کردم دیشب همه این‌ها را شما به تور انداخته باشید."

وی مانند پسر بچه‌ای که از چیزی مأیوس شده باشد جواب داد:

"آه، احمق‌ها پیش از این که ما تصمیم بگیریم به بسیاری از آن‌ها مجال دادند که فرار کنند ..."

پایین‌تر در سمت خیابان "واسکره‌سینسکی" انبوهی از ناویان و به دنبال آن‌ها ستون بی‌انتهای سربازان، تا آنجا که چشم کار می‌کرد، در حرکت بودند.

ما از خیابان "آدمیرالتیسکی" به سوی کاخ زمستانی رفتیم. تمام مدخل‌های میدان قصر را سربازان نگهبان سد کرده بودند. صفی از سربازان از یک سو تا سوی دیگر جهت غربی را در میان گرفته و انبوهی از مردم با نگرانی در پیرامون آن‌ها گرد آمده بودند. همه چیز آرام و ساکت می‌نمود جز این که عده‌ای از سربازان از داخل قصر چوب به خارج می‌بردند و در جلو دروازه اصلی می‌چیدند.

هیچ نمی‌دانستم که نگهبانان از دولتی‌ها هستند یا از شوراهای سفارش‌نامه‌ای که از اسمولنی داشتیم اثری نمی‌بخشید. با این جهت ما در حالی که باد به غبغب انداخته بودیم و پاسپورت امریکایی خود را نشان می‌دادیم و پیوسته می‌گفتیم "کار اداری داریم" در سمت دیگر راه خود را از میان جمعیت می‌بریدیم. بر دروازه کاخ همان دربانان قدیمی در اونیفورم‌های آبی رنگ با دکمه‌های برنجی و یقه‌های سرخ ملبله دوزی و زرین با کمال ادب پالتو و کلاه ما را گرفتند و ما از پله‌ها بالا رفتیم. در سرسرای تاریک و غم‌انگیز که از پرده‌های قالی‌چه‌ای آن اثری بر جا نمانده بود چند تن خدمت‌گزاران سال‌خورده بی‌حال یله داده بودند. در جلو اطاق کرنسکی افسر جوانی بالا و پایین می‌رفت و سبیل خود را می‌جوید. ما سؤال کردیم که آیا مصاحبه با نخست‌وزیر ممکن است؟ وی سری فرود آورد، پاشنه‌ها را به هم کوبید و به زبان فرانسوی گفت:

"نه، متأسفم. الکساندر فیوروویچ فعلاً فوق‌العاده گرفتار است ..." سپس لحظه‌ای به ما خیره شد و افزود: "حقیقت امر این است که او این‌جا نیست .."

"پس کجاست؟"

"به طرف جبهه رفته است. اما می‌دانید؟ اتومبیل او به قدر کافی گازولین نداشت. ما مجبور شدیم بفرستیم گازولین از بیمارستان انگلیسی‌ها بگیریم."

"آقایان وزراء این‌جا هستند؟"

"آن‌ها در یکی از اطاق‌ها جلسه دارند - درست نمی‌دانم."

"بلشویک‌ها خواهند آمد؟"

"البته! شك نیست که خواهند آمد. من هر لحظه منتظر تلفن هستم که آمدن آن‌ها را خبر بدهد. اما ما هم آماده هستیم. جلو در کاخ یونکرها را گماشته‌ایم. پشت آن در."

"می‌توانم داخل بشوم؟"

"خیر به هیچ‌وجه اجازه نیست." ناگهان با همه دست داد و از آنجا دور شد. ما به طرف در ممنوع‌الورود رفتیم که آن را موقتاً کار گذاشته بودند و سرسرا را به دو نیمه می‌کرد و از بیرون چفت شده بود. از آن سوی در صداهایی شنیدیم. کسی می‌خندید. ساحت وسیع کاخ مانند گورستان خاموش بود و تنها این صداها سکوت را به هم می‌زد. یک پیش‌خدمت سال‌خورده از جلو ما دوید و گفت: "نه، بارین. نباید بروید."

"چرا در چفت است؟"

وی جواب داد: "برای این که سربازها را آنجا نگه داریم." پس از چند دقیقه عنوان کرد که می‌خواهد استکانی چای بنوشد و به آن سوی سرسرا بازگشت. ما چفت در را باز کردیم. در سمت داخل یک جفت سرباز پاس می‌دادند، اما به ما چیزی نگفتند. سرسرا به اطاق بزرگ مزینی منتهی می‌شد با گچ‌بری‌های زرانود و چهل چراغ بزرگ کریستال. پشت آن چند اطاق کوچک‌تر قرار داشت که با چوب‌های تیره رنگ فرش شده بود. روی پارکت در دو سمت کومه‌های تشک و پتوی کثیف توده شده بود و روی بعضی از آن‌ها سربازها دراز کشیده بودند. در هر گوشه مقداری ته سیگار، تکه‌های نان، لباس، شیشه‌های خالی با علامت مشروبات گران‌بهای فرانسوی دیده می‌شد. تعداد بیشتر و بیشتری از سربازان با سردوش‌های سرخ مدرسه یونکرها در محیطی آکنده از بوی زنده توتون و بدن‌های نشسته، می‌آمدند و می‌رفتند. یکی از

آن‌ها بطري بورگاندی سفید در دست داشت که ظاهرًا از کاخ ربوده شده بود. آن‌گاه که از کنار آن‌ها می‌گذشتیم و از اطای به اطاق دیگر می‌رفتیم حیرت زده به ما می‌نگریستند. سرانجام به ردیف تالارهای پذیرایی تشریفاتی رسیدیم که پنجره‌های بزرگ و گردو خاک گرفته آن‌ها به میدان باز می‌شد. دیوارها با پرده‌های بزرگ نقاشی در درون چهارچوب‌های بزرگ و **مذهب**، که صحنه‌های تاریخی و جنگی را نشان می‌دادند، مزین شده بود: "دوازده اکتبر 1812"، "شش نوامبر 1812" و "شانزده-بیست و هشت اوت 1813". یکی از آن‌ها گوشه سمت راستش پاره شده بود.

کاخ صورت سربازخانه بزرگی را پیدا کرده بود. در و دیوار نشان می‌داد که هفته‌هاست که به این صورت درآمده است. در آستانه هر پنجره مسلسل نصب کرده بودند. در بین تشک‌ها تفنگ روی هم چیده شده بود.

هنگامی که مشغول تماشای عکس‌ها بودیم صدای نفس آلوده با بوی الکل از سمت چپ من مرا متوجه خود کرد. شخصی با لهجه بد ولی روان فرانسوی گفت: "توجه زیاد شما به این نقاشی‌ها نشان می‌دهد که خارجی هستید." وی مردی بود کوتاه و چاق و آن‌گاه که کلاه از سر برگرفت معلوم شد سرش طاس است. وی ادامه داد:

"امریکایی هستید؟ بسیار مسرورم. من سروان ستاد ولادیمیر آرتزی باشف هستم. کاملاً" در خدمت شما. "مثل آن بود که پرسه زدن چهار نفر خارجی، و یکی از آن‌ها زن، در مقر دفاع ارتشی که هر لحظه در انتظار حمله به سر می‌برد، هیچ غرابتی برایش نداشت. وی شروع به شکایت از اوضاع روسیه کرد و گفت:

"تنها حرف بر سر بلشویک‌ها نیست. بلکه سنت‌های عالی به کلی منسوخ شده است. به اطراف خودتان نگاه کنید. آن‌ها همه شاگردان مدرسه افسری هستند، اما آیا مردم محترمی هستند؟ کرنسکی در مدرسه افسری را بر روی هر داوطلب و سربازی که توانست امتحان بدهد باز گذاشت. طبعاً" عده زیادی دچار بیماری مسری انقلاب شده‌اند ..."

بدون این که از حرف‌های خود نتیجه‌ای گرفته باشد موضوع صحبت را تغییر داد: "من خیلی مایلم از روسیه بروم. تصمیم گرفته‌ام وارد ارتش آمریکا بشوم. ممکن است خواهش کنم پیش کنسول خودتان ترتیب کار مرا بدهید؟ من آدرس خودم را به شما خواهم داد." علی‌رغم اعتراض ما آدرس خودش را روی تکه کاغذی نوشت و آن وقت مثل آن بود که باری از دوشش برداشته شده است. من هنوز این آدرس را در اختیار دارم: "اورانین بائومسکایا یا شکولا-2 - استارایپتروف." سپس در حالی که اطاق‌ها را به ما نشان می‌داد به سخنان خود افزود: "ما امروز صبح زود سان دیدیم. فوج زن‌ها تصمیم گرفت نسبت به دولت وفادار بماند."

"آیا این سربازان زن در درون قصر هستند؟"

"بلی، آن‌ها در اطاق عقب مستقر شده‌اند که اگر حادثه‌ای رخ دهد آسیبی به آن‌ها نرسد."

آهی کشید و ادامه داد: "مسئولیت سنگینی است!"

لحظه‌ای کنار پنجره ایستاده به میدان جلو کاخ خیره شدیم که سه گروهان از یونکرها با شل‌های خاکستری دراز، و مسلح، به فرماندهی یک افسر بلند قامت و زبر و زرنگ صف می‌کشیدند. او را شناختم. وی استانکه‌ویچ نام داشت، کمیسر نظامی حکومت موقت بود. پس از چند لحظه دو گروهان از این جمع دوش‌فنگ کردند و سه بار فریاد کشیدند، با قدم‌های فشرده از میدان گذشتند و از زیر طاق‌نصرت سرخ به سوی شهر رفته از نظر ناپدید گردیدند. یک نفر گفت: "آن‌ها می‌روند خط تلفن را تصرف کنند."

سه تن از یونکرها در کنار ما ایستاده بودند و ما با آن‌ها وارد صحبت شدیم. به ما گفتند که از سربازان و درجه‌دارانی هستند که وارد مدرسه نظام شده‌اند. اسامی آن‌ها روبرت‌اولف، الکسی واسیلنکو و ارنی زاکس از اهل لتونی-ولی حالا دیگر نمی‌خواهند افسر بشوند، زیرا افسرها هیچ وجه‌ای ندارند. در واقع معلوم بود که به کار خودشان درمانده هستند و وضع و حال رضایت‌بخشی ندارند.

با این همه زود به گرافه گویی پرداختند: "اگر بلشویک‌ها بیایند به آن‌ها نشان خواهیم داد که چطور باید جنگید. آن‌ها جرأت جنگیدن ندارند، ترسو هستند. اما اگر ما مغلوب شویم، خوب، هر کدام یک گلوله برای خودمان نگه می‌داریم ..."

در همین لحظه صدای تیراندازی از نقطه‌ای نه چندان دور بگوش رسید. در میان میدان، مردم شروع به دویدن کردند. بعضی خود را روی زمین می‌انداختند. درشکه‌چی‌ها که در گوشه‌ای ایستاده بودند به هر سو به حرکت درآمدند. از همه جا فریاد و غوغا بلند بود. سربازها این سو و آن سو می‌دویدند و تفنگ‌ها را برمی‌داشتند و فریاد می‌کردند: "از این‌جا می‌آیند، از این‌جا می‌آیند!" اما پس از چند دقیقه بار دیگر آرامش برقرار شد. درشکه‌چی‌ها بازگشتند. آن‌ها که به روی در افتاده بودند بلند شدند. سر و کله یونکرها از زیر طاق سرخ نمایان شد که با قدم‌های موزون پیش می‌آمدند و یکی از آن‌ها به دو تن از همکاران خود تکیه داده بود.

آن‌گاه که کاخ را ترک گفتم دیگر دیروقت شده بود. نگهبانان میدان همه ناپدید شده بودند. ساختمان بزرگ و نیمه مدور دولتی متروک به نظر می‌رسید. ما برای صرف غذا به هتل فرانس رفتیم و درست موقعی که نیمی از سوپ خود را خورده بودیم پیش‌خدمت که رنگ از رویش پریده بود به سوی ما آمد و با اصرار از ما خواست که به اطاق غذاخوری سمت عقب برویم، زیرا می‌خواستند چراغ‌های کافه را خاموش کنند. وی گفت: "تیراندازی خواهد شد."

هنگامی که بار دیگر وارد "مورسکایا" می‌شدیم هوا به کلی تاریک بود و تنها در گوشه "نوسکی" کور سویی چراغی خیابان را اندکی روشن کرده بود. در زیر چراغ اتومبیل زره‌پوشی ایستاده بود و دود از آن خارج می‌شد. پسر بچه‌ای از آن بالا رفته و به لوله مسلسل آن خیره شده بود. سربازها و ناوی‌ها در آنجا مستقر شده و ظاهرًا در انتظار به سر می‌بردند. ما به سویی طاق سرخ بازگشتیم که گروهی سرباز آنجا جمع شده و به کاخ زمستانی که کاملاً روشن بود می‌نگریستند و با صدای بلند صحبت می‌کردند. یکی از آن‌ها می‌گفت: "کمیتة می‌گوید صبر کنیم. چطور می‌توانیم به آن‌ها تیراندازی کنیم؟ فوج زن‌ها آنجا است، آن وقت به ما خواهند گفت زن‌های روسی را به گلوله بسته‌ایم." چون به "نوسکی" رسیدیم یک اتومبیل زره‌پوش دیگر از گوشه میدان پیدا شد. مردی سر خود را از برجک آن خارج کرد و فریاد کشید: "بیایید برویم حمله کنیم!"

راننده زره‌پوش اولی جلو آمد و با صدای بلندی که در میان تلق‌تلق ماشین بتواند به گوش طرف برسد گفت: "کمیتة می‌گوید صبر کنیم. آنجا پشت کومه‌های چوب توپ کار گذاشته‌اند.

اینجا ترامواها متوقف و عابرین انگشت شمار بودند. روشنایی وجود نداشت. اما به فاصله چند ساختمان آن‌طرف‌تر ترامواها، انبوه مردم، پنجره‌های روشن مغازه‌ها، و اعلانات الکتریکی سینماها جلب نظر می‌کرد. زندگی مسیر عادی خود را می‌پیمود. ما برای تاتر "مارینسکی" بلیط داشتیم. همه تاترها دایر بودند، اما هیجان و حرکت بیرون جالب‌تر بود ...

در تاریکی پای ما به توده‌های الوار، که در پل پلیتسیسکی از آن‌ها سنگر تعبیه شده بود، بر می‌خورد. در جلو قصر استراکانوف چند سرباز توپ صحرائی سه اینچی را کار می‌گذاشتند. سربازها با اونیفورم‌های مختلف بدون مقصد می‌آمدند و می‌رفتند و خیلی زیاد حرف می‌زدند ..

در سمت "نوسکی" چنان بود که گفتم تمام مردم شهر آنجا گرد آمده قدم می‌زنند. در هر گوشه انبوه کثیری گرد آمده و به بحث‌های آتشین گوش می‌دادند. عده دوازده نفری سرباز با تفنگ‌های سرنیزه‌دار در چهار راه‌ها پاسداری می‌کردند. پیرمردانی با صورت‌های سرخ در درون پالتوهای خز گران‌بها مشت‌های بسته خود را به آن‌ها حواله می‌دادند. زن‌های شیک‌پوش هیاهوکنان به آن‌ها ناسزا می‌گفتند. سربازها محجوب و ناراحت نیشخند می‌زدند و با بی‌میلی استدلال می‌کردند ... زره‌پوش‌ها که به نام تزارهای نخستین- اولک، روریک و اسویاتوسلاو- نامیده می‌شدند نشیب و فراز خیابان را می‌پیمودند و بر روی آن‌ها حروف درشت سرخ‌رنگ RSDRP (حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه) خوانده می‌شد. در خیابان میخائیلوفسکی مردی پدیدار شد که زیر بغلش پر از روزنامه بود. انبوه مردم یورش بردند و دور او را گرفتند و با پرداخت یک، پنج و ده روبل به بهای یک روزنامه روی دست هم بلند می‌شدند و روزنامه را می‌قاپیدند. این روزنامه "رابوچی‌ای‌سولدات" بود که پیروزی انقلاب پرولتری و آزادی بلشویک‌هایی را که هنوز در زندان بودند بشارت می‌داد و از ارتش، چه در جبهه و چه در عقب جبهه، طلب حمایت می‌کرد. این شماره فقط دارای چهار صفحه با حروف درشت بود و فاقد هرگونه خبر.

در گوشه خیابان "سادوویا" قریب دو هزار نفر گرد آمده بودند. جمعیت به پشت‌بام بنای مرتفعی می‌نگریست که در آنجا روشنایی سرخ رنگ کوچکی روشن و خاموش می‌شد.

دهقان بلند قامتی بدان اشاره کرد و گفت: "نگاه کنید! آنجا پرووکاتور نشسته است و الآن تیراندازی خواهد

کرد ... " ولی گویی کسی مایل نبود به آنجا برود و ببیند موضوع از چه ..... ص 67

**کتاب** ..... عظیم خاکستری رنگی که دو پرچم سرخ بر روی برجک آن در اهتزاز بود سوت‌کشان از دروازه خارج شد. هوا سرد بود. افراد گارد سرخ که دروازه را پاسداری می‌کردند برای گرم کردن خود به گرد کومه‌های آتش حلقه زده بودند. در دروازه‌های داخلی نیز کومه‌های آتش روشن شده بود و در پرتو نور آن‌ها نگهبانان آرام جواز‌های ما را می‌خواندند و ما را ورنانداز می‌کردند. در طرفین در ورودی مسلسل‌ها آماده به جنگ مستقر و از درون جعبه‌های فشنگ آن‌ها نوارهای فشنگ هم‌چون مار دراز شده بود. درون حیاط در زیر درختان چندین زره‌پوش ایستاده بود و موتورهای آن‌ها کار می‌کرد. در تالارهای عظیم کم‌روشنایی از صدای چکمه‌های سنگین، فریادها و گفتگوها، غوغا برپا بود. همه روحیه‌ای مصمم داشتند. انبوه کارگران با پیراهن‌ها و کلاه‌های پوستی سیاه که اکثراً "تفنگی بردوش داشتند، و سربازان با شنل‌های خشن زردرنگ و کلاه‌های پوستی خاکستری پلکان‌ها را اشغال کرده بودند. لوناچارسکی و کامنیف با عجله برای خود راه باز می‌کردند و جایی می‌رفتند. آن‌ها با چهره‌های متفکر با هم حرف می‌زدند و هر یک از آن‌ها کیفی مملو از کاغذ زیر بغل داشت. جلسه شورای پتروگراد پایان پذیرفته بود. من کامنیف را متوقف ساختم. مردی بود کوتاه قد، با حرکتی تند، صورت پهن و سری نزدیک شانه‌ها. او بی هیچ مقدمه قطع‌نامه‌ای را که همان لحظه تصویب شده بود برای من به زبان فرانسه ترجمه کرد:

"شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد انقلاب پیروزمند پرولتاریا و پادگان پتروگراد را تبریک می‌گوید. شورا به ویژه آن همبستگی، تشکل، انضباط و آن اتحاد کاملی را که توده‌ها در این قیام- که از لحاظ پیروزمندی بدون خونریزی استثنایی بوده است- از خود نشان دادند خاطر نشان می‌سازد. شورا ابراز اطمینان بی‌تزلزل می‌کند که

دولت کارگری- دهقانی که انقلاب در هیئت حکومت شوروی تأسیس خواهد کرد، حمایت تمام توده‌های دهقانان تهنی‌دست را برای پرولتاریای شهری تأمین خواهد نمود، و این دولت با استواری به سوی سوسیالیسم پیش خواهد رفت که یگانه وسیله نجات کشور از فلاکت‌ها و مصیبت‌های بی‌مانند جنگ می‌باشد.

"دولت نوین کارگری- دهقانی، بی‌درنگ به تمام خلق‌های رزمنده، صلح دمکراتیک و عادلانه پیشنهاد خواهد کرد. این دولت بی‌درنگ مالکیت ملاکان را بر زمین ملغی و زمین را به دهقانان واگذار خواهد کرد. او نظارت کارگری را بر تولید و توزیع فرآورده‌ها برقرار کرده و کنترل همه خلقی را بر بانک‌ها، ضمن تبدیل تمام آن‌ها به یک بانک واحد، مستقر خواهد ساخت."

"شورای نمایندگان کارگران و سربازان پطروگراد تمام کارگران و تمام دهقانان را فرا می‌خواند که با تمام نیروی خود به حمایت از انقلاب کارگری-دهقانی برخیزند. شورا ابراز اطمینان می‌کند که کارگران شهری در اتحاد با دهقانان تهنی‌دست، انضباط رفیقانه بی‌تزلزلی از خود نشان داده، نظم انقلابی سختی را که برای پیروزی سوسیالیسم ضرور است ایجاد خواهند کرد."

"شورا معتقد است که پرولتاریای کشورهای اروپای غربی ما را یاری خواهند کرد تا امر سوسیالیسم را به پیروزی کامل و استوار برسانیم."

من پرسیدم: "یعنی شما خیال می‌کنید پیروزی حاصل شده است؟ ..."  
او شانه‌ها را بالا افکند. "هنوز کارهای انجام دادنی خیلی زیاد است، به طور وحشتناکی زیاد است. کار تازه دارد شروع می‌شود ..."

..... ص 68 کتاب ..... های کارگری را دیدم او با خاطر افسرده جلو

پایش را نگاه می‌کرد و ریش خاکستریش را گاز می‌گرفت. او فریاد برآورد: "دیوانگی است، دیوانگی!" "پرولتاریای اروپا بر نمی‌خیزد .. تمامی روسیه ...". وی با پریشان‌خاطری دست خود را تکان داد و با سرعت دور شد. ریزانوف و کامنیف با قیام مخالف بودند، ولی نیروی دهشتناک استدلال‌ات لنینی را بر گرده خود حس می‌کردند.

جلسه بسیار مهمی گذشته بود. تروتسکی از طرف کمیته انقلابی نظامی اعلام داشت دیگر دولت موقت وجود ندارد. وی اظهار داشت که: خصیصه دولت‌های بورژوایی و خرده‌بورژوایی آن است که آن‌ها توده‌ها را فریب می‌دهند. اکنون بر عهده ما- شورای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان- است که سرمشق بی‌سابقه تاریخ یعنی حاکمیتی را که هدفش جز برآوردن نیاز سربازان، کارگران و دهقانان نباشد، ایجاد کنیم."

لنین پشت میز خطابه ظاهر شد. هلهله رعده‌آسایی وی را استقبال کرد. او به پیشگویی از انقلاب سوسیالیستی پرداخت ... پس از او نوبت ایراد نطق به زینوویف رسید. وی گفت: "امروز ما وام خود را در قبال پرولتاریای بین‌المللی ادا کردیم و ضربه دهشتناکی به جنگ، ضربه‌ای بر تمام امپریالیست‌ها و از جمله به ویلهلم دژخیم وارد آوردیم."

پس از آن تروتسکی اطلاع داد که: "تلگراف‌هایی مشعر بر پیروزی قیام به جبهه ارسال گردیده ولی هنوز پاسخ دریافت نشده است. شایع است که نیروهای نظامی به سوی پطروگراد در حرکتند. لازم است یک هیئت نمایندگی به سوی آن‌ها اعزام شود تا تمام حقیقت را برای آن‌ها بازگو کند. (صدایی): "شما قبل از موعد اراده کنگره و شوراهای سراسر روسیه را بیان می‌کنید!"

"تروتسکی با لحنی سرد گفت: "اراده کنگره شوراهای سراسر روسیه قبل از موعد به وسیله عمل قیام بزرگ کارگران و سربازان پطروگراد اعلام شده است."

ما از میان انبوه جوشان جمعیتی که کنار در به یکدیگر فشار وارد می‌آوردند راه باز کرده وارد تالار بزرگ شدیم. تالار با چهل چراغ‌های درخشانی روشن بود. بر روی نیمکت‌ها و صندلی‌ها، در معبرها و طاقچه‌ها، حتی بر لبه سکویی که برای هیئت رئیسه تدارک شده بود، نمایندگان و کارگران و سربازان از تمام روسیه نشسته بودند. آن‌ها گاه در سکوت تشویق‌آمیز و گاه با سروصدای وحشت‌انگیزی منتظر زنگ رئیس بودند. بخاری‌ها در تالار خاموش بودند. اما بخار بدن‌های نشسته آن را گرم کرده بود. دود آبی رنگ ناخوش‌آیند توتون بلند می‌شد و در هوا معلق می‌ماند. گاه‌گاه فردی از رهبران پشت کرسی خطابه می‌رفت و از رفقا خواهش می‌کرد سیگار نکشند. آن‌گاه تمام حضار از جمله آن‌هایی که سیگار می‌کشیدند فریاد برمی‌آوردند: "رفقا! سیگار نکشید!" و کشیدن سیگار ادامه می‌یافت. "پتروفسکی انارشویست و نماینده کارخانه "ابوخوفسکی" مرا در کنار خود جای داد. ریش او نتراشیده و صورتش نشسته بود و از بی‌خوابی به زحمت خود را روی پا نگه می‌داشت. او سه شبانه روز بلاوقفه در کمیته انقلابی نظامی کار کرده بود.

بر روی سکوی تعبیه شده رهبران کمیته اجرائیه مرکزی سابق نشسته بودند و برای آخرین بار بر عهده داشتند که جلسه شوراهای نامطمیع را که از نخستین روزهای انقلاب اداره می‌کردند، برگزار نمایند. اکنون شوراهای علیه آن‌ها قیام کرده‌اند. نخستین مرحله انقلاب روسیه که این افراد سعی در متوقف ساختن آن کردند پایان پذیرفته بود. سه نفر از مهم‌ترین آن‌ها در هیئت رئیسه دیده می‌شد. کرنسکی از میان شهرها و قصباتی که به جنبش درآمده بودند به جبهه فرار

کرده بود. چخیزه - عقاب پیر - نیز نبود. او با نفرت به موطنش در کوه‌های گرجستان رفته و در آنجا به علت بیماری سل بستری شده بود. تسره‌تلی بی‌غم نیز حضور نداشت. او هم سخت بیمار بود. ولی سرانجام آمد و تمام هنر گویندگی خود را برای دفاع از آنچه که دیگر کارش از کار گذشته بود، بکار برد. در پشت میز هیئت رئیسه "گوتس"، "دان"، "باگدانف"، "برویدو" و "فیلیپوسکی" - همه با چهره‌های رنگ‌پریده، قیافه‌های ناراضی، چشم‌ها به زیر افکنده نشسته بودند. در پایین پای آن‌ها دومین کنگره شوراهای روسیه می‌جوشید و بالای سر آن‌ها کمیته انقلابی نظامی که تمام رشته‌های قیام را در دست داشت و ضربات دقیق و شدید وارد می‌آورد و پر تبوتاب کار می‌کرد. ساعت ده و چهل دقیقه شب بود.

"دان" که اونیفورم کیسه مانند سرهنگ نظامی برتن داشت زنگ را به حرکت درآورد. بی‌درنگ سکوت سنگینی، که آن را فقط جروبخت و ازدحام کنار در می‌شکست، حکم‌فرما شد. "دان" با لحنی غم‌انگیز سخن آغاز کرد: "حاکمیت در دست ما است". کمی درنگ کرد و ادامه داد:

"رفقا! کنگره شوراهای در چنان لحظه‌ای استثنایی و در چنان اوضاع و احوال استثنایی گرد آمده است که فکر می‌کنم شما می‌فهمید چرا کمیته اجرائیه مرکزی کاری اضافی می‌داند که جلسه حاضر را با یک نطق سیاسی افتتاح کند. این امر برای شما بخصوص مفهوم خواهد شد، اگر بیاد آورید که من عضو هیئت اجرائیه مرکزی هستم و در این لحظه رفقای حزبی ما در کاخ زمستانی زیر آتش قرار دارند و فداکارانه وظایف خود را در وزارتخانه‌هایی که اداره آن‌ها را کمیته اجرائیه مرکزی برعهده آن‌ها گذارده است انجام می‌دهند. (همهمه) نخستین جلسه کنگره دوم شورایی نمایندگان کارگران و سربازان را مفتوح اعلام می‌دارم."

در میان جنب‌وجوش و سروصدای عمومی انتخاب هیئت‌رئیس شروع شد. "اوانه‌سوف" اظهار داشت: بنا به موافقتی که بین بلشویک‌ها و اس‌ارهای چپ و منشویک‌های انترناسیونالیست حاصل گردید، تصمیم گرفته شده است که هیئت رئیسه بر مبنای تناسب نمایندگان ترکیب شود. چند نفر منشویک از جا پریدند و فریاد اعتراض برآوردند. یک سرباز ریشو سر آن‌ها داد زد: "بیاد بیاورید، بیاد بیاورید که شما بر سرما بلشویک‌ها، آن‌گاه که در اقلیت بودیم، چه آوردید!" نتیجه انتخابات: چهارده نفر بلشویک، هفت نفر اس‌ار، سه نفر منشویک و یک نفر انترناسیونالیست از گروه گورکی. "گندلمان" از جانب اس‌ارهای راست و اس‌ارهای مرکز اعلام داشت که آن‌ها از شرکت در هیئت رئیسه خودداری می‌کنند. چینگوک گفته او را از جانب منشویک‌ها تکرار کرد. منشویک‌های انترناسیونالیست نیز گفتند که تا برخی مسائل روشن نشود نمی‌توانند وارد هیئت رئیسه بشوند (دست‌زدن‌های بی‌رمق!، فریادها!). صدایی از حضار:

"مرتداها! شماها خود را ناسیونالیست هم می‌نامید؟" رئیس نمایندگان اوکرائین تقاضای کرسی در هیئت رئیسه کرد و آن را بدست آورد. پس از آن کمیته اجرائیه قدیم محل هیئت رئیسه را ترک گفتند و به جای آن‌ها تروتسکی، کامنیف، لوناچارسکی، خانم کولونتای، نوگین و دیگران نشستند. تمام تالار برمی‌خیزد و کف‌زدن‌های رعدآسا طنین می‌افکند. چه مقام منیعی را بدست آورده‌اند این بلشویک‌ها! از فرقه‌ای که فقط چهار ماه پیش دایماً مورد تعقیب بودند و به حساب نمی‌آمدند رسیده‌اند به مقام والای سکانداری روسیه بزرگ که طوفان قیام آن را در بر گرفته است!

کامنیف اطلاع داد که در دستور روز مطالب زیر قرار دارد: اول مسئله تشکیل حاکمیت؛ دوم مسئله صلح و جنگ؛ و سوم مسئله مجلس مؤسسان. لوزوفسکی از جای برخاست و اعلام داشت که بنا به موافقت تمام فراکسیون‌ها پیشنهاد می‌شود که ابتدا گزارش پتروگراد استماع شود و مورد مذاکره قرار گیرد، سپس به اعضای کمیته اجرائیه مرکزی و نمایندگان احزاب اجازه سخن داده شود و سرانجام وارد دستور روز گردد.

ولی ناگهان صدای تازه‌ای شنیده شد سنگین‌تر از همهمه ازدحام، صدایی پی‌گیر و اضطراب‌انگیز - صدای غرش عمیق و بم توپ. همه با هیجان سر به سمت پنجره‌های تیره برگرداندند و جلسه تکانی خورد. مارتف اجازه سخن خواست و با صدایی گرفته گفت: "جنگ داخلی شروع شد رفقا! نخستین مسئله‌ای که می‌بایست مذاکره شود حل‌مسالمت‌آمیز بحران است. ماچه از نظر اصولی و چه تاکتیکی موظفیم با شتاب طرق پیشگیری از جنگ داخلی را بررسی کنیم. آنجا تویی کوچه برادران ما را به گلوله می‌بندند. در لحظه‌ای که درست مقارن است با گشایش کنگره شوراهای، مسئله حاکمیت را با یک توطئه نظامی، که از طرف یکی از احزاب انقلابی سازمان یافته، می‌خواهند حل کنند" ... (فریاد و همهمه صدای او را محو می‌کند). "تمام احزاب انقلابی وظیفه دارند به واقعیت‌ها چشم بدوزند. وظیفه کنگره پیش از هر چیز آن است که مسئله حاکمیت را حل کند، ولی این مسئله در کوچه مطرح شده و به زور اسلحه حل می‌شود ... ما باید حاکمیتی بسازیم که از شناسایی مجموعه دمکراسی بهره‌مند باشد. کنگره اگر بخواهد بیانگر دمکراسی انقلابی باشد نباید دست گذاشته تماشاگر جنگ داخلی، که دارد درمی‌گیرد و احتمالاً می‌تواند منجر به انفجار ضدانقلابی شود، باشد ... امکان برون رفت مسالمت‌آمیز از بحران را باید در ایجاد یک حاکمیت دمکراتیک واحد جستجو کرد ... لازم است یک هیئت نمایندگی برای مذاکره با دیگر احزاب سوسیالیست و دیگر سازمان‌ها انتخاب گردد ..."

در این اثنا صدای غرش تهدید کننده توپ قطع نمی‌شد؛ نمایندگان بر سر هم داد می‌زدند و بدین ترتیب، در محیطی آغشته به تیرگی و نفرت و هراس وحشتناک و جسارت فداکارانه، روسیه نوین تولد یافت.

اسارهاي چپ و سوسيالدمكراتهاي متحد از پيشنهادهار ترف پشتيباني كردند. پيشنهادهار تصويب شد. سربازي اعلام داشت كه كميته اجرائيه شوراهاي دهقاني سراسر روسيه از اعزام نمايندگان خود به كنگره امتناع ورزيده است. او پيشنهادهار كرد كميسيوني يا يك دعوتنامه به آنجا فرستاده شود و افزود كه چندين نماينده دهقاني حضور دارند به آنها حق رأي داده شود. رأي گرفتند و پيشنهادهار تصويب شد.

سروان خارايش اجازه سخن خواست. او از محل خود با هيجان فرياد كرد: "رياكاران سياسي كه بر اين كنگره تسلط دارند به ما ميگويند كه ميبايست مسئله حاكميت مطرح شود، در حالي كه اين مسئله هنوز قبل از افتتاح كنگره در پشت سر ما مطرح شده است. كاخ زمستاني را به آتش ميبنند، ولي ضرباتي كه بر آن وارد مي شود ميخهاي تابوت آن حزب سياسي را ميكويد كه تصميم به انجام چنين ماجرايي گرفته است! (هممه حضار). خارايش در ادامه سخن چنين گفت: "در حالي كه در اينجا پيشنهادهار حل و فصل مسالمتآمیز اختلاف را مطرح ميكنند در كوچهها جنگ جريان دارد. اسارها و منشويكها لازم مي دانند كه از هر آنچه در اينجا ميگذرد كناره گيرند و تمام نيروهاي اجتماعي را به مقاومت در برابر تلاش براي تصرف حاكميت فرا ميخوانند. "كوچين" از ترودوويكها و نماينده سپاه دوازدهم: "من فقط به منظور كسب اطلاع به اينجا اعزام شدهام. من فوراً" به جبهه باز ميگردم و در آنجا تمام كميتههاي ارتشي اعتقاد راسخ دارند كه غصب حاكميت توسط شوراهها سه هفته قبل از افتتاح مجلس مؤسسان دشناهي است كه از پشت بر ارتش وارد آمده و جنايتي است نسبت به تمام مردم" (فريادهاي خشنناك: دروغ! دروغ ميگويي!). مجدداً" صدائي ناطق شنيده مي شود: "بايد به اين ماجراجويي كه در پطروگراد ميگذرد پايان داد. به نام نجات ميهن و انقلاب من تمام نمايندگان را به ترك تالار دعوت ميكنم!" او از پشت كرسي خطابه پايين مي آيد. غرش و نفرت، عدهاي با چهرههاي برافروخته تهديدآمیز برخاسته به استقبالش ميروند. - چينچوك، افسري با ريش بزي حنائي رنگ و صدائي نرم و دلنشين به نطق ميپردازند:

"من به نام نمايندگان جبهه سخن ميگويم. ارتش به قدر كافي در اين كنگره نماينده ندارد. علاوه بر اين، ارتش در لحظه حاضر يعني فقط سه هفته پيش از گشايش مجلس مؤسسان، تشكيل كنگره شوراهها را لازم نمي شمارد." (فريادهاي و پاكوبيدن هاي طولاني) "به عقیده ارتش كنگره شوراهها قدرت حاكمه لازم را دارا نيست." سربازاني كه در تالار بودند از جا پريده و فرياد زدند:

"شما از طرف كي صحبت ميكنيد؟ شما نماينده كي هستيد؟"

"من نماينده كميته اجرائيه شوراي مركزي سپاه پنجم، از هنگ تيرانداز شماره سه، تيپ شماره ... لشكر شماره ..."

"چه وقت شما را انتخاب کرده اند؟ شما نماينده سربازان نيستيد. نماينده افسرانيد. پس سربازها چه ميگفتند؟" (فريادهاي اعتراض) ناطق به گفتار خود ادامه ميدهد:

"ما گروه جبهه از هر آنچه ميگذرد و در آينده خواهد گذشت از خود سلب مسئوليت ميكنيم و لازم مي دانيم كه براي نجات انقلاب تمام نيروهاي انقلابي آگاه آماده شوند. گروه جبهه كنگره را ترك مي كند. جاي نبرد در خيابان است." (باز هم هممه)

"شما از طرف ستاد سخن ميگويد نه از طرف ارتش!"

"همه سربازان هوشمند را دعوت ميكنيم كه كنگره را ترك كنند." (صداهايي در تالار: عامل كورنيلوف! ضد انقلابي! پرووكاتور!)

و سپس چينچوك به نام منشويكها اعلام داشت: "يگانه امكام برون رفت مسالمتآمیز از بحران آن است كه كنگره با دولت موقت درباره تشكيل كابينه جديد كه متكي بر تمام اقشار اجتماع باشد شروع به مذاكره كند." (چند دقيقه هممه كرکنندهاي سخن او را قطع كرد). او صدا را به فرياد بلند كرد و بيانيه منشويكها را خواند: "نظر به اين كه بلشويكها با تكيه بر شوراي پطروگراد و بدون مشورت با ديگر فراكسيونها و احزاب يك توطئه نظامي تدوين کرده اند، ما بر آنيم كه باقيماندن در كنگره امكان ندارد و از اين رو آن را ترك ميكنيم و همه گروهها و احزاب ديگر را دعوت ميكنيم كه با ما بيايند و براي بررسي اوضاعي كه پيش آمده است گرد آيند." (فريادهاي فراريها!)

"گندلمان" در حالي كه دمبه دم سخنش با هممه و غوغا عمومي قطع مي شد، با صدائي كه به زحمت شنيده مي شد از طرف اسارها به بمباران كاخ زمستاني اعتراض كرد: "ما تن به يك چنين هرجومرجي نمي دهيم."

هنوز او نفس تازه نكرده بود كه سربازي با چهره استخواني و چشمان شعله بار به پشت ميز خطابه دويد، دستهاي خود را با حركاتي تند تكان مي داد و فرياد مي كرد: "رفقا! (سكوت برقرار مي شود)، نام خانوادگي من پطرسون است. من از طرف هنگ تيرانداز شماره دو لتوني صحبت ميكنم. شما اظهارات دو نماينده از كميتههاي ارتشي را شنيديد. اين اظهارات ارزشكي مي داشتند اگر چنانچه گويندگان آنها واقعا نمايندگان ارتش مي بودند." (دست زدن هاي شديد!) "آنها نماينده سربازان نيستند" (ناطق مشت گره کرده خود را تكان مي داد.) "سپاه دوازدهم ديرزمانه است اصرار دارد كه شورا و كميته اجرائيه سربازان تجديد انتخاب شود. ولي كميته ما درست مانند كميته مركزي شما از



دعوت نمایندگان توده‌ها تا اواخر سپتامبر امتناع کرده است و بدین‌سان این مرتجعین توانسته‌اند نمایندگان دروغین را به این کنگره اعزام دارند. ولی من به شما می‌گویم که هنگ تیراندازان لتونی به کرات اعلام داشته است: قطع‌نامه بس است، حرف کافی است، باید عمل کرد. ما باید حاکمیت را بدست خود بگیریم. بگذار این نمایندگان خود ساخته بروند! ارتش با آن‌ها نخواهد بود."

صدای دست‌زدن‌های طوفان آسا تالار را فراگرفت.

در نخستین دقایق جلسه نمایندگان که از سیر سریع و برق‌آسای حوادث و شلیک توپ‌خانه مبهوت شده بودند، دچار تردید گردیدند. در ظرف یک ساعت تمام از پشت میز خطابه متوالیا "ضرباتی همچون چکش بر آن‌ها وارد می‌آمد که آن‌ها را حتی به هم نزدیک می‌کرد، ولی در عین حال تحت فشار قرار می‌داد. آیا آن‌ها تنها نخواهند ماند؟ آیا روسیه علیه آن‌ها بر نخواهند خاست؟ آیا راست است که هم اکنون ارتش به سوی پطروگراد روان است؟ اما اینک در بیانات این سرباز جوان که با چشمان صاف و روشن سخن می‌گفت حقیقت را همچون برق لامع در تلالو و درخشش می‌دیدند. صدایش صدای سربازان بود، صدای میلیون‌ها کارگر و دهقانی بود که لباس سربازی به تن داشتند و وجودشان از همان شور، از همان اندیشه، از همان احساس سرشار بود که خود نمایندگان از آن اشباع بودند.

باز هم در پشت کرسی خطابه سربازان قرار می‌گیرند ... گژلشچاک از جانب نمایندگان جبهه‌ها اظهار می‌دارد که یک اکثریت بسیار ناچیز ارتش‌یان است که تصمیم به ترک کنگره گرفته است و در رأی‌گیری اصلاً "نمایندگان بلشویک شرکت نداشتند. او گفت: "صدها نماینده از جبهه بدون شرکت سربازان انتخاب شده‌اند، زیرا کمیته‌های ارتشی مدت‌ها است که دیگر نمایندگان واقعی توده سربازان نیستند ..."

لویکیانوف فریاد می‌زند که "افسرانی از نوع خاراوش و چینچوک نمایندگان سرفرماندهی در کنگره بوده‌اند نه نماینده سربازان." "آن‌ها که در سنگر زندگی می‌کنند با بی‌صبری منتظرند که قدرت حاکمه در دست شوراها قرار گیرد و آن‌ها به این موضوع امیدهای فراوان بسته‌اند": ورق بر خواهد گشت. ورق برگشت و اینک دیگر روحیه‌ها شروع به تغییر یافتن کرد.

سپس آبرامویچ از جانب "بوند" (حزب سوسیال‌دمکرات یهودیان) به سخن پرداخت. او از شدت خشم می‌لرزید و چشمانش از زیر شیشه ضخیم عینک می‌درخشید.

"حوادثی که اکنون در پطروگراد جریان دارد بدبختی عظیمی است. گروه "بوند" به بیانیه منشویک‌ها و اس‌ارها می‌پیوندد و کنگره را ترک می‌گوید! "آنگاه دستش و صدایش را بلند کرد و گفت: "وظیفه ما در قبال پرولتاریای روسیه به ما اجازه نمی‌دهد که این‌جا بمانیم و مسئولیت این جنایت را به عهده بگیریم. از آن‌جا که شلیک بر کاخ زمستانی متوقف نمی‌شود، دوماي شهر به همراه منشویک‌ها و اس‌ارها، و کمیته اجرائیه شورای دهقانان مقرر داشته است که یک‌جا با حکومت موقت از بین برود. ما نیز به آن‌ها می‌پیوندیم. ما که مسلح نیستیم سینه خود را در برابر مسلسل تروریست‌ها می‌کشاییم ... ما از همه نمایندگان دعوت می‌کنیم ...". بقیه سخنانش در میان طوفان و غریو فریادها، تهدیدها، لعنت‌ها گم شد و هنگامی که پنجاه نماینده "بوند" از جای برخاسته به سمت در روان شدند فریادها به غرش مهیبي مبدل گردید. کامنیف زنگ ریاست را به صدا در آورد و فریاد زد: "به جای خود بنشینید، وارد دستور شویم ...". تروتسکی از جای برخاست. چهره‌اش پریده رنگ و خشن بود. در صدای نیرومند او نفرت سردی جوش می‌زد: "بگذار تمام سوسیال‌سازش‌کاران، تمام این منشویک‌ها و اس‌ارهای سردرگم و این آقایان به اصطلاح "بوندیست" بروند. همه این‌ها زباله‌هایی هستند که به زباله‌دان تاریخ ریخته خواهند شد!"

ریزانوف از جانب بلشویک‌ها اطلاع داد که کمیته انقلابی نظامی بنا به خواهش دوماي شهر یک هیئت نمایندگی برای مذاکره به کاخ زمستانی اعزام داشت. "بدین‌سان ما هر آنچه که ممکن بود برای جلوگیری از خونریزی انجام دادیم ..."

وقت آن رسید که ما از آن‌جا برویم. لحظه کوتاهی در اطاقی متوقف شدیم که در آن‌جا کمیته انقلابی نظامی مشغول کار بود. هنگ‌های از نفس افتاده‌ای را می‌پذیرفت و یا اعزام می‌داشت و کمیسرهایی را با اختیارات فوق‌العاده به نقاط مختلف شهر می‌فرستاد. تلفن‌های صحرائی بلاوقفه کار می‌کرد. آنگاه که در باز شد هوای پردودی که بوی عرق می‌داد به مشام ما خورد و ما افرادی را دیدیم با موهای پریشان که بر روی نقشه‌ای که زیر آباژور چراغ برق گسترده بود خم شده بودند. رفیق "یوزه‌فوف‌دوخوینسکی" - جوانی خندان با موهای پرپشت‌بور - به ما جواز عبور داد.

ما خارج شدیم. شب سردی بود. در برابر اسمولنی اتومبیل‌های زیادی می‌آمدند و می‌رفتند. در میان سروصدای آن‌ها شلیک خفه توپ‌خانه از دور شنیده می‌شد. کامیون عظیم‌الجثه‌ای که موتورش می‌گرید سراسر در لرزش بود. افرادی بسته‌های اوراق چاپی به داخل کامیون می‌دادند و دیگران آن‌ها را گرفته به روی هم می‌چیدند و در همه حال تفنگ‌های خود را بردوش داشتند.

من پرسیدم: "شما کجا می‌روید؟"

کارگری کوچک اندام لبخند زنان جواب داد: "به دور تمام شهر" و دست خود را وسیع و پیروزمندانه بلند کرد. ما جواز خود را نشان دادیم. او ما را دعوت کرد: "با ما بیایید، ولی ممکن است به روی ما تیراندازی کنند". ما جست زدیم و سوار کامیون شدیم. اهرم دنده با صدایی خشک به حرکت در آمد، کامیون بزرگ به جلو پرید و ما به روی افرادی که می‌کوشیدند خود را به داخل کامیون بکشانند، افتادیم. کامیون از جنب کومه‌های آتش که در کنار دروازه‌های درونی و برونی روشن بودند و با نور سرخ‌فام خود چهره کارگران تفنگداری را که به روی آتش خم شده بودند روشن می‌ساختند، گذشت و با جست‌وخیز و چپ و راست شدن، شتابان وارد خیابان سووروفسکی شد. یکی از همراهان ما طناب یکی از بسته‌ها را برید و دسته دسته شروع به پخش اوراق کرد. ما به کمک او شتافتیم. بدین‌سان از کوچه‌های تاریک گذشتیم و به دنبال خود رشته‌ای کاغذ سفید پران باقی گذاشتیم. عابریں دیرمانده متوقف می‌شدند و آن‌ها را برمی‌داشتند. در چهار راه‌ها سربازان گشتی کومه آتش را رها می‌کردند و اوراق را در فضا می‌قاپیدند. گاه سواران مسلح با ما روبرو می‌شدند، تفنگ‌ها را از دوش فرود می‌آوردند و فریاد می‌زدند "ایست! ولی راننده ما کلمات نامفهومی می‌پرانید و همان کافی بود که ما به پیش برویم. من یکی از پیام‌ها را گرفتم و زیر نور بریده بریده چراغ‌های خیابان به زحمت خواندم:

### به اهالی روسیه

"حکومت موقت واژگون گردیده است. قدرت حاکمه دولتی به دست ارگان شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتربورگ یعنی کمیته انقلابی نظامی افتاده است که در رأس پرولتاریا و کارگران پتروگراد قرار دارد." اموری که خلق در راه آن‌ها مبارزه می‌کرد، یعنی پیشنهاد فوری صلح دمکراتیک، الغاء حاکمیت مالکان بر زمین، نظارت کارگری بر تولید و ایجاد حکومت شوروی تأمین گشته است."

زنده باد انقلاب کارگران، سربازان و دهقانان!

کمیته انقلابی نظامی- جنب شورای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان

مردی که در کنار من بود و چشمانی مورب و چهره‌ای با خطوط مغولی داشت و کلاه قفقازی از پوست بز بر سر نهاده بود گفت: "مواظب باشید! پروکاتورها همیشه از پنجره تیراندازی می‌کنند." ما به میدان تاریک و تقریباً خالی "از نامنسکی" پیچیدیم و شتابان وارد خیابان نوسکی شدیم- در حالی که سه نفر از ما تفنگ‌ها را حاضر برای تیراندازی در دست داشتند و پنجره‌ها را زیر نظر گرفته بودند. خیابان مملو از جمعیت بود. انبوه عظیمی خمیده به این سو و آن سو حرکت می‌کردند. ما دیگر صدای توپ را نمی‌شنیدیم و هر قدر به کاخ زمستانی نزدیک‌تر می‌شدیم کوچه‌ها را ساکت‌تر و خالی‌تر می‌دیدیم. تمام پنجره‌های دوماي شهر از روشنایی می‌درخشید. دورتر، توده‌های متراکمی از مردم و زنجیره‌ای از ناویان دیده شدند که خشمگینانه به ما نهیب می‌زدند و ما را امر به توقف می‌دادند. کامیون از سرعت خود کاست و ما بیرون پریدیم.

این‌جا منظره حیرت‌انگیزی بود- درست از سوک ترعه "یکاترینسکی" زیر نور چراغ خیابان زنجیره‌ای از ناویان مسلح، خیابان نوسکی را قطع کرده بود و راه برستونی از مردمی که با صفوف چهار به چهار جلو می‌آمدند بسته بود. تعداد این مردم به سیصد تن می‌رسید. مردها با فرآک، زن‌ها با لباس‌های فاخر، افسران ارتش- خلاصه مردمی از هر قبیل. در بین آن‌ها عده‌ای از نمایندگان کنگره و رهبران منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی را شناختیم. اوکسنتیف رئیس باریک اندام و ریش قرمز شورای دهقانان، زوروکین سخنگوی کرنسکی، خینچوک، آبرامویچ و در جلو همه "شرایدر" شهردار سالخورده و ریش سفید پتروگراد و پروکوپویچ وزیر خواربار حکومت موقت که صبح آن روز توقیف و سپس آزاد شده بود، قرار داشتند. "مالکین" خبرنگار دیلی نیوز، که به زبان روسی صحبت می‌کند، را دیدم که شادمانه فریاد می‌زد: "می‌رویم به سوی کاخ زمستانی برای استقبال مرگ." صف برجای ایستاد. از سمت جلو صدای جروبختی شنیده شد. "شرایدر" و "پروکوپویچ" ناوی تنومندی را که فرمانده گروه بود مورد عتاب خطاب قرار دادند: "ما از شما راه عبور می‌خواهیم. ببینید این رفقا از کنگره شماها هستند. به اجازه نامه آن‌ها نگاه کنید. ما به کاخ زمستانی می‌رویم."

از وجنات ناوی بلاتکلیفی نمایان بود. با دست‌های ستبرش سر خود را خاراند و خمیازه‌کشان گفت: "من از کمیته دستور اکید دارم که نگذارم هیچ‌کس به کاخ زمستانی برود، اما یکی از رفقا می‌فرستم به اسمولنی تلفن کند..." "شرایدر" سالخورده که خیلی به هیجان آمده بود فریاد کرد: "ما مؤکدا" از شما می‌خواهیم به ما راه بدهید. ما مسلح نیستیم. شما به ما اجازه بدهید یا ندهید ما به راه خود ادامه خواهیم داد.

ناوی با لحن تلخی تکرار کرد: "من دستور دارم..." از اطراف صدا بلند شد: "خوب، اگر می‌خواهید به ما تیراندازی کنید بفرمایید! ما خواهیم رفت! به پیش!" "ما برای مردن آماده‌ایم. اگر دل آن را دارید که به رفقای روسی تیراندازی کنید بفرما! ما سینه خودمان را جلو تفنگ‌های شما برهنه می‌کنیم."

ناوی با سرسختی جواب داد: "خیر، من نمی‌توانم اجازه عبور بدهم."

"اگر ما برویم چه خواهید کرد؟ تیراندازی خواهید کرد؟"



"خیر . من به مردمی که اسلحه ندارند شلیک نمی‌کنم. ما به روس‌های غیر مسلح تیراندازی نخواهیم کرد."  
"ما جلو خواهیم رفت، آن وقت شما چه می‌کنید؟"  
ناوی با لحنی مردد گفت: "بالاخره کاری خواهیم کرد. ما نمی‌توانیم اجازه عبور بدهیم. بالاخره کاری خواهیم کرد."

"چه خواهید کرد؟ هان؟ چه خواهید کرد؟"  
ناوی دیگر با حال برافروخته جلو دوید و گفت:  
"شما را اردنگی خواهیم کرد. اگر لازم بشود شلیک خواهیم کرد، زود به خانه‌هایتان بروید، بگذارید راحت باشیم."

این حرف فریاد خشم آلود جمعیت را برانگیخت. پروکوپویچ به روی چیزی مانند جعبه رفت و در حالی که چتر خود را تکان می‌داد شروع به حرف زدن کرد:

"رفقا! مردم! علیه ما قوه قهریه بکار می‌رود. ما نمی‌توانیم اجازه بدهیم خون پاکمان به دست افراد جاهل ریخته شود. این دون شأن ماست که خونمان در کوچه بدست سوزن‌بان‌ها ریخته شود. (منظور او از استعمال کلمه سوزن‌بان چه بود، من هیچ‌گاه نتوانستم بفهمم) برگردیم برویم دوما ببینیم چطور و از چه راه می‌توانیم کشور و انقلاب را نجات بدهیم!"  
و پس آن‌گاه ستون‌ها با سکوت شکوه‌مندی چرخ زده در همان صفوف چهارنفری به "توسکی" باز گشتند. ما از این شلوغی استفاده کرده چشم نگهبانان را دزدیده به سوی کاخ زمستانی پیش رفتیم.

این طرف بکلی تاریک بود و بجز گروه‌های سرباز و گارد سرخ که با حرکاتی مصمم و پرهیبت پیش می‌رفتند، جنبنده‌ای وجود نداشت. در برابر کلیسای کازان یک توپ صحرایی سه اینچی در وسط خیابان موضع گرفته و در اثر واکنش شلیک آخرین گلوله به سوی بام‌ها اندکی یکوری شده بود. در آستانه هر در سربازان ایستاده با صدایی آهسته صحبت می‌کردند و به سوی پل "پلیتسایسکی" سرک می‌کشیدند. صدایی را شنیدم که می‌گفت "بعید نیست ما کار خطایی کرده باشیم ...". در سر هر پیچ نگهبانان همه عابرین را متوقف می‌ساختند. ترکیب این نگهبانان جالب بود: بدون استثناء در رأس هر گروه نظامی یک گارد سرخ قرار داشت.

تیراندازی متوقف شده بود. در همان لحظه که به "مورسکایا" رسیدیم یک نفر فریاد کرد: "یونکرها پیغام داده‌اند که منتظرند برویم آن‌ها را بیرون بیندازیم". همه در حال سکوت، تنها صدای پاها و جرنج‌جنگ اسلحه سکوت را به هم می‌زد. ما خود را داخل اولین صف کردیم.

هم‌چون سیلابی تیره رنگ که سراسر خیابان را فراگرفته باشد، بدون سرود، بدون شور و هیجان، از اطاق سرخ گذشتیم و در آن‌جا مردی که در جلو من بود با صدایی آهسته گفت: "رفقا! متوجه باشید! به آن‌ها اعتماد نکنید، آن‌ها حتماً شلیک خواهند کرد." چون به فضایی باز رسیدیم در حالی که خم شده و تنگ هم قرار گرفته بودیم شروع به دویدن کردیم تا آن‌گاه که ناگهان به مجسمه الکساندر برخوردیم و پشت پایه مجسمه دور هم جمع شدیم. من پرسیدم:

"آن‌ها چند نفر از شما را کشتند؟"

"نمی‌دانم، در حدود ده نفر."

این گروه چند صد نفری چند دقیقه به همان حال ماند. سپس مثل آن بود که طمینان خاطری پیدا شود. بدون این که فرمانی داده شده باشد به سوی جلو به حرکت درآمد. در این موقع در روشنایی نوری که از قصر زمستانی به خارج می‌تابید توانستیم تشخیص بدهیم که دویست سیصد نفر اولی همه گارد سرخ هستند و فقط معدودی سرباز جسته جسته بین آن‌ها پیدا می‌شود. از سنگری که با چوب هیزم ساخته شده بود با دست و پا بالا رفتیم و آن‌گاه که به داخل سنگر جستیم فریاد پیروزی برآوردیم و پاهایمان به کومه‌های تفنگی، که یونکرها جلو پای ما انداخته بودند، خورد. در دو سوی دروازه اصلی درها چهار طاق باز بود. از آن‌جا روشنایی به بیرون می‌تابید و از آن بنای عظیم هیچ صدایی شنیده نمی‌شد.

ما به همراه موج پر اشتیاق افراد به مدخل سمت راست، که به یک اتاق خالی با سقف گنبدی باز می‌شد، کشانیده شدیم. این‌جا زیر زمین جبهه شرقی قصر بود که چندین پله و سرسرای پیچ در پیچ از آن منشعب می‌شد. تعدادی صندوق بزرگ بسته در آن‌جا دیدیم. گارد سرخ‌ها و سربازان با خشم زیاد به سوی آن‌ها حمله برده با ته تفنگ شروع به شکستن آن‌ها کردند و محتویات آن‌ها را بیرون کشیدند که عبارت بود از قالی، پرده، پارچه کتانی، بشقاب‌های چینی، ظروف بلور ... یکی ساعت برونزی بزرگی را به دوش گرفت. دیگری چند پر شترمرغ بدست آورده زینت کلاه خود ساخت. تازه دست‌ها به تاراج باز شده بود که یکی از آن میان فریاد کشید: "رفقا! به هیچ چیز دست نزنید! هیچ چیز برنارید! این‌ها اموال خلق است." ناگهان یک گروه بیست نفری فریاد برآورد: "دست نزنید! همه چیز را به جای خود بگذارید! این‌ها اموال خلق است." دست‌های زیادی آن‌چه را که ربوده شده بود به جای خود گذاشت. پارچه‌های حریر، پرده‌های دیواری از دست کسانی که آن‌ها را ربوده بودند گرفته شد. دو نفر ساعت برونزی دیواری را پس گرفتند. همه چیز با شتابزدگی در سر جای خود قرار گرفت. چند تن به ابتکار خود به نگهبانی ایستادند. همه این کارها خود به خود انجام

پذیرفت. از سرسرا و پله‌ها صدایی که رفته‌رفته دور و ضعیف می‌شد به گوش می‌رسید: "انضباط انقلابی، اموال خلق ..."

ما به سمت مدخل در جهت غربی بازگشتیم. در اینجا نیز نظم و انضباط برقرار شده بود. یک گارد سرخ سر خود را داخل کرد و گفت: "رفقا! خلوت کنید! بگذارید نشان بدهیم که ما دزد و راهزن نیستیم. بجز کمی‌سرها همه بیرون تا وقتی که نگهبان بگذاریم!"

دوگارد سرخ، یک سرباز و یک افسر رولور بدست به نگهبانی ایستادند. سرباز دیگری پشت سر آنها با قلم و کاغذ کنار میزی نشست. از دور و نزدیک صدای "همه کس بیرون" به گوش می‌رسید. نظامی‌ها به سوی در خروجی هجوم بردند: دست‌ها را تکان می‌دادند، عتاب و خطاب می‌کردند، بحث و مشاجره می‌کردند. هرکس که فرا می‌رسید کمیته‌ای که خودبخود تشکیل شده بود جیب و بغل او را وارسی می‌کرد و آنچه را که بطور قطع متعلق به خود او نمی‌توانست باشد از او گرفته می‌شد و آن‌که در پشت میز نشسته بود همه را یادداشت می‌کرد و سپس آنچه که از او گرفته شده بود به اطاق کوچک منتقل می‌کردند. عجیب‌ترین آمیزه‌ای از اشیاء به غارت رفته بود: مجسمه‌های کوچک، شیشه‌های جوهر، روتخت‌خوابی با علامت امپراطوری، شمعدانی، یک پرده نقاشی کوچک رنگ روغنی، خشک‌کن، شمشیر دسته طلایی، قطعات صابون، پارچه از هر قبیل، پتو. یک گارد سرخ سه تفنگ داشت که دوتایی آن‌ها را از یونکرها گرفته بود. دیگری چهار کیف مملو از اسناد و مدارک با خود می‌برد. مقصرین یا با ملال خاطر اموال تاراج شده را تسلیم می‌کردند یا مانند کودکان با عجز و لابه عفو می‌طلبیدند. افراد کمیته خاطر نشان می‌ساختند که دزدی شایسته شأن دوستان مردم نیست. غالباً آن‌ها که گیر می‌افتادند کمک می‌کردند تا دیگر رفقای خود را تفتیش کنند.

یونکرها در دسته‌های سه یا چهار نفری بیرون آمدند. کمیته با حرارت و هیجان زیاد با آن‌ها برخورد می‌کرد و به هنگام تفتیش آن‌ها این عبارات را هم نثار آن‌ها می‌کرد: پروکاتورها! کورنیلوفیست‌ها! ضدانقلابی‌ها! قاتلین مردم! اما به هیچ‌وجه شدت عمل به کار برده نمی‌شد. معهذاً یونکرها بسیار وحشت‌زده بودند. آن‌ها هم جیب‌هایشان پر بود از اشیاء کوچک غارتی. کاتب مزبور با کمال دقت ریز آن‌ها را ثبت می‌کرد و همه در یک گوشه اطاق کوچک به روی هم توده می‌شد. یونکرها خلع سلاح شدند و صداهایی از اطراف پرخاش‌کنان به آن‌ها می‌گفت: "خوب، بعد از این دیگر علیه مردم اسلحه بدست می‌گیرید؟" آن‌ها یکی‌یکی جواب می‌دادند: "نه" و به یک‌یک آن‌ها اجازه خروج داده می‌شد.

ما سؤال کردیم آیا اجازه هست داخل بشویم؟ کمیته مردد ماند. اما گارد سرخ تنومندی با قطعیت جواب داد که ورود ممنوع است و از ما پرسید: "اصلاً شما کی هستید؟ ما از کجا بدانیم از طرف‌داران کرنسکی نیستید؟" (ما پنج تن بودیم و دو نفرمان زن.)

یک سرباز و یک گارد سرخ از در وارد شدند و در حالی که جمعیت را کنار می‌زدند می‌گفتند: "رفقا! اجازه، اجازه!" افراد دیگری با تفنگ‌های سرنیزه‌دار داخل شدند. به دنبال آن‌ها صفی مرکب از نیم دوجین افراد در لباس کشوری- همه اعضای حکومت موقت- به درون آمدند. "کیشکین" در جلو همه- چهره‌اش دژم و زرد، بعد از او "روتنبرگ"- عبوس و ترش‌رو و سرش پایین، بعد از او "تره‌شچنکو" وارد شد که با غضب پیرامون خود را می‌نگریست. نگاه خشک و عبوس او به روی ما خیره ماند ... همه در حال سکوت می‌گذشتند. توده‌های قیام‌کننده، پیروزمند برای دیدن آن‌ها اجتماع کردند. اما تنها معدودی آن‌ها را مورد پرخاش قرار دادند. فقط بعدها بود که ما فهمیدیم در میان کوچه مردم خشمگین در صدد قتل آن‌ها برآمده بودند و تیرهایی هم خالی شده بود، اما ناوایی آن‌ها را صحیح و سالم به زندان پتروپاولسکی رسانیده بودند.

در این گیرودار ما بدون مانع در داخل قصر به گردش پرداختیم. هنوز آمد و شد و جستجوی عمارات تازه‌ساز در این بنای غول‌آسا به منظور کشف افراد یونکر زیاد بود- در حالی که دیگر یونکری آنجا وجود نداشت. ما از پله‌ها بالا رفتیم و اطاق به اطاق شروع به پرسه زدن کردیم. به این قسمت از کاخ نیز گروه دیگری از طرف "نوا" آمده دست یافته بودند. نقاشی‌ها، مجسمه‌ها، پرده‌های دیواری و فرش‌های تالار عظیم تشریفات به هیچ‌وجه دست نه خورده بود. در اطاق‌های مسکونی همه روکش‌های تخت‌خواب‌ها کنده و همه اشکاف‌ها چهارطاق باز بود. گران‌بهاترین غنیمت‌ها عبارت بود از لباس که کارگران احتیاج مبرم بدان داشتند. در اطاقی که مبل‌ها نگهداری می‌شد ما دو سرباز را مشغول شکافتن رویه صندلی‌ها که استادانه از چرم اسپانیایی ساخته شده بودند، دیدیم. آن‌ها توضیح دادند که این چرم‌ها را برای ساختن بوتین می‌خواهند ...

خدمت‌کاران سالخورده با لباس‌های متحدالشکل آبی و قرمز و طلایی خود با بی‌حوصلگی این گوشه و آن گوشه خزیده و تنها برحسب عادت پیوسته تکرار می‌کردند: "نمی‌توانید داخل شوید، بارین، ورود ممنوع است!" ما سرانجام به اطاق تذهیب‌کاری که مرمر سبز در آن بکار رفته و پرده‌های زربفت از آن آویخته بود- اطاقی که شورای وزیران یک روز و یک شب تمام در آنجا جلسه داشت و پیش‌خدمت‌ها جای آن‌ها را به گارد سرخ‌ها نشان داده بودند- رسیدیم. میز دراز با رومیزی کتانی سبزرنگ به همان حالتی که وزیران دور آن نشسته و همان‌جا توقیف شده بودند، باقی بود. در مقابل هر صندلی قلم و جوهر و کاغذ قرار داشت. بر روی کاغذها یادداشت‌هایی ناتمام درباره نقشه عمل، طرح‌های اولیه

اعلامیه و مانیفست دیده می‌شد. اما چون معلوم شده بود که همه این کارها دیگر بیهوده است، اکثر یادداشت‌ها را قلم زده و پاک کرده بودند. اوراق دیگر مشحون بود از نقوش هندسی که ظاهراً نویسنده در لحظاتی که افسرده و بی‌حوصله به نظریات واهی درباره نقشه عمل غیرعملی وزیر پس از وزیر دیگر گوش می‌داده، آن‌ها را بطور ناخودآگاه بر روی این اوراق ترسیم کرده بود. من یکی از یادداشت‌ها را به خط "کونوالف"، که خیلی سردستی و با خطوط کج و معوج نوشته شده و شامل عبارات زیر بود، برداشتیم: "دولت موقت از تمام طبقات استمداد می‌جوید که به پشتیبانی آن برخیزند ..."

باید خاطر نشان ساخت که در تمام مدتی که کاخ تحت محاصره بود، دولت موقت با جبهه و با ایالات روسیه تماس دائمی داشت. بلشویک‌ها صبح خیلی زود وزارت جنگ را اشغال کرده، اما متوجه نشده بودند که دستگاه تلگراف نظامی در اطاق زیر شیروانی قرار دارد و همچنین به خط تلفن سریع بین آنجا و کاخ زمستانی پی‌نبرده بودند. یک افسر جوان تمام مدت روز در اطاق مزبور نشسته و سیلی از اعلامیه‌ها و بیانیه‌های استمدادی را به سوی سراسر کشور جاری ساخته و آن‌گاه که از سقوط کاخ زمستانی مطلع شده بود کلاه خود را به سر گذاشته و آرام از عمارت خارج گردیده بود ...

ما به قدری در بحر این مسائل فرورفته بودیم که تا مدتی متوجه تغییر روش سربازها و گارد سرخ پیرامون خود نشدیم. هنگامی که از افرادی به ..... **ص 78 کتاب** ..... می‌رفتیم گروه کوچکی ما را دنبال می‌کردند تا این‌که به تالار بزرگ نقاشی محلی که بعدازظهر در آنجا با یونکرها حرف زده بودیم، رسیدیم. در این موقع تعداد تعاقب کنندگان ما به یکصد نفر بالغ می‌شد. آنجا سرباز غول‌پیکری در جلو راه ما ایستاده و در حالی که آثار سؤطن شدید از سیمایش پدیدار بود غرش کنان پرسید: "شما کی هستید؟ این‌جا چه می‌کنید؟" دیگران هم به تدریج پیرامون ما حلقه زده به ما خیره شده شروع به فرقر کردند. یک نفر را شنیدم که گفت: "پرووکاتورها" و دیگری: "غارتورها". من اجازه نامه‌های خودمان را که به امضاء کمیته انقلابی نظامی بود نشان دادم. سرباز تند و تیز آن‌ها را گرفت، زیوررو کرد و بدون این که چیزی بفهمد به آن‌ها خیره شد. ظاهراً سواد خواندن نداشت. آن‌ها را پس داد. تقی به روی زمین افکند و با لحن تحقیرآمیزی گفت: "کاغذ پاره". انبوه جمعیت مانند گله اسب‌های وحشی که صیادی را دوره کنند حلقه خود را به دور ما تنگتر کردند. من از فراز سر آن‌ها منظره افسری را تشخیص دادم که آثار درماندگی در قیافه‌اش پدیدار بود. او را پیش خواندم. وی با شانه‌ها راه را به سوی من گشود و گفت: "من کمیسر این‌جا هستم. شما کی هستید؟ چه شده؟" من مدارک خودمان را نشان دادم. وی شتابزده با زبان فرانسه سلیس گفت: "شما خارجی هستید؟ بسیار خطرناک است." آن‌گاه رو به جمعیت کرد، مدارک ما را نشان داد و گفت:

"رفقا! این‌ها از رفقای خارجی ما هستند- امریکایی هستند. آمده‌اند این‌جا که بتوانند هموطنان خودشان را از دلیری و انضباط انقلابی ارتش پرولتاریایی آگاه کنند."

سرباز تنومند پرسید:

"شما از کجا می‌دانید؟ پس من به شما بگویم: این‌ها پرووکاتور هستند، آن‌ها می‌گویند آمده‌اند تا با چشم خودشان انضباط انقلابی ارتش پرولتاریا را ببینند، آن وقت آزادانه اتاق به اتاق کاخ را می‌گردند. ما از کجا بدانیم جیب آن‌ها پر از اموال غارتی نیست؟"

دیگران به طرف جلو فشار آورده فریاد زدند: "درست است!"

افسر مزبور در حالی که عرق روی پیشانی‌اش نشسته بود با لحن الحاح آمیزی گفت:

"رفقا! رفقا! من کمیسر کمیته انقلابی نظامی هستم. به من اعتماد کنید! خوب! من باید به شما بگویم که گذرنامه این‌ها عین همان امضایی را دارد که مدارک و احکام خود من."

وی ما را از قصر به بیرون برد و تا دروازه‌ای که به اسکله "نوا" منتهی می‌شد و در جلو آن کمیته تفنیش قرار داشت راهنمایی کرد و در حالی که صورت خود را پاک می‌کرد گفت: "جان مفتی به در بردید!"

من پرسیدم: "به سر فوج زن‌ها چه آمد؟"

او خنده‌ای کرد و گفت:

"آه، زن‌ها! آن‌ها همه‌شان در یک پستو جمع شده بودند. ما برای این که درباره آن‌ها تصمیمی بگیریم وضع وحشتناکی داشتیم. عده زیادی از آن‌ها به حالت غش افتاده بودند و از این قبیل. به این جهت ما سرانجام آن‌ها را به ایستگاه فنلاند بردیم و با قطار به شهر "لهواشورز" فرستادیم، آن‌ها در آنجا اردوگاهی دارند ..."

ما به آغوش شبی سرد و عصیانی که حرکت دسته‌های ناشناخت ارتشی آن را پرغوغا و آمد و شد کشتی‌ها آن را ملتهب کرده بود خزیدیم. از حوالی رودخانه که سمت تاریک پتروپاولوفسکی در آنجا مانند هیولایی سایه افکنده بود صداهای درشتی به گوش می‌رسید ... زیرپای ما روی کف پیاده‌رو خرده تکه‌های گچ‌بری کتیبه قصر، که دو گلوله از کشتی "اورورا" به آن اصابت کرده آن را در هم شکسته بود، پخش و پلا شده و این تنها خسارتی بود که بمباران کاخ مزبور ببار آورده بود ...

اینک در حدود سه ساعت از نیمه شب می‌گذشت. در "نوسکی" بار دیگر تمام چراغ‌های خیابان نور می‌پاشیدند. توپ‌ها از آنجا رفته بودند. تنها نشان باقیمانده از جنگ، دسته‌های کوچک گارد سرخ و سرباز بود که در کنار کوره‌های آتش کز کرده بودند. شهر در آرامش به سر می‌برد- آرامشی که شاید در تاریخ آن نظیر نداشت. در آن شب نه کسی را لخت کردند و نه دست‌بردی به جایی زده شد.

بنای دومای شهر غرق در نور بود. ما وارد تالار الکساندروفسکی شدیم که دور تا دور آن گالری‌هایی بود با عکس‌های امپراطور بر روی پارچه‌های سرخ‌فام درون چهارچوب‌های زرین سنگین. اطراف میز خطابه قریب صد نفر گردآمده بودند. اسکوبه‌لف سخن می‌گفت. او اصرار داشت که کمیته نجات اجتماعی به قصد متحد ساختن تمام عناصر بلشویکی در یک سازمان واحد به نام "کمیته نجات میهن و انقلاب" توسعه یابد. در همام هنگامی که ما در تالار بودیم کمیته تشکیل شد. این همان کمیته‌ای است که بعدها نیرومندترین دشمن بلشویک‌ها شد و طی هفته‌ها گاه به نام خودش و گاه به عنوان "کمیته غیر حزبی امنیت اجتماعی" عمل کرد.

در این‌جا "دان"، "گوتس"، "اوکسنیتف"، چند نماینده برکنار شده کنگره، اعضای کمیته اجرائیه شورای دهقانان، "پروکوپوویچ" سالخورده و حتی اعضای شورای جمهوری- از جمله "ویناور" و کادتهای دیگر حضور داشتند. "لیبر" فریاد می‌زد که کنگره شوراها غیرقانونی است، و کمیته اجرائیه مرکزی قدیم هنوز اختیارات خود را داراست. همان‌جا پیامی خطاب به کشور آماده شد.

ما خارج شدیم و درشکه فراخواندیم، "کجا برویم؟" وقتی ما گفتیم به "اسمولنی"، درشکه‌چی به علامت نفی سر تکان داد و گفت: "نه، آنجا شیاطین...". فقط پس از جستجوی زیاد و خسته کننده‌ای ما توانستیم سرانجام درشکه‌ای بیابیم که حاضر باشد ما را به مقصد برساند. او سی روبل گرفت و به فاصله دو خیابان از اسمولنی ما را پیاده کرد.

پنجره‌های اسمولنی هنوز می‌درخشید. اتوبوس‌ها می‌آمدند و می‌رفتند. در اطراف کومه‌های آتش که همچنان شعله‌ور بودند نگهبانان گرد آمده و با عطش از هرکس جویای آخرین اخبار می‌شدند. راهروها از مردمی که با چشم‌های خسته شتابان در رفت و آمد بودند، پر بود. در برخی اتاق‌های کمیته افراد روی زمین خوابیده و تفنگ‌های خود را کنار خود گرفته بودند. گرچه نمایندگان مستعفی از آنجا رفته بودند، اما تالار همچنان پر بود و مانند دریا همهمه داشت. هنگامی که ما وارد شدیم کامنیف فهرست اسامی وزیران توقیف شده را قرائت می‌کرد. چون به نام "تره‌شچنکو" رسید صدای دست زدن‌های رعدآسا توأم با فریادهای شادی و خنده فضا را پر کرد. نام "روتنبرگ" تأثیر کم تری داشت، ولی نام "پالچینسکی" با فریادها و کف‌زدن‌های طوفان‌آسای روبرو شد... اعلام گردید که "چودنوسکی" به مقام کمیسر کاخ زمستانی منصوب گردیده است.

در این‌جا حادثه‌ای واقعا "دراماتیک" رخ داد. دهقان بلند بالایی به پشت میز خطابه رفت. صورت ریشویش از شدت خشم منقبض شده بود. او مشت خود را بر روی میز هیئت رئیسه کوفت:

"ما سوسیالیست‌های انقلابی مصرانه می‌طلبیم که وزیران سوسیالیستی که در کاخ زمستانی توقیف شده‌اند بی‌درنگ آزاد گردند. رفقا! آیا می‌دانید که چهار نفر از ما که زندگی و آزادی خود را وقف مبارزه علیه استبداد تزاری کرده‌اند به دژ پتروپاولوفسکی که گورستان تاریخی آزادی روسیه است افکنده شده‌اند؟" همهمه عمومی- دهقان همچنان فریاد می‌زد و مشت می‌کوبید. نماینده دیگری خود را به کرسی خطابه رساند و در کنار او قرار گرفت و با اشاره دست به سوی هیئت رئیسه فریاد زد:

"آیا نمایندگان توده‌های انقلابی می‌توانند در این‌جا آسوده جلسه تشکیل دهند در حالی که مأموران بلشویک رهبران‌شان را شکنجه می‌دهند؟"

تروتسکی با اشاره دست تقاضای سکوت کرد: "ما این به اصطلاح "رفقا" را در لحظه‌ای گرفتیم که آن‌ها با کرنسکی ماجراجو سرگرم طرح دسیسه‌ای به قصد سرکوب شوراها بودند. به چه مناسبت ما می‌بایست با آن‌ها تعارف بکنیم؟ مگر آن‌ها پس از شانزده و هیجده ژوئیه با ما با نزاکت رفتار کردند؟"- در صدای ش لحن پیروزمندانه‌ای انعکاس یافت- "اکنون که آبورونتسی‌ها و بزدلان رفتند و وظیفه پاسداری و نجات انقلاب تماما" بر عهده ما قرار گرفته، به ویژه لازم است کارکرد و کارکرد. ما تصمیم داریم بمیریم و تسلیم نشویم..."

کمیسری از "تزارسکویه‌سملو" غرق در گل و نفس زنان وارد شد و پشت تریبون قرار گرفت:

"پادگان "تزارسکویه‌سملو" در کنار پتروگراد استقرار یافته و کاملا" آماده است از کمیته شوراها و کمیته انقلابی نظامی دفاع کند (غرش کف زدن‌ها). تیپ سواری که از جبهه اعزام گشته و وارد "تزارسکویه‌سملو" شده تماما" به ما ملحق گردیده است. این تیپ حاکمیت شوراها را قبول دارد و بر آن است که می‌بایست بی‌درنگ زمین به دهقانان واگذار گردد و کنترل کارگری برقرار شود. گردان پنجم سوار که در "تزارسکویه‌سملو" مستقر می‌باشد با ما است."

نماینده‌ای از گردان سوم سوار سخن گفت و گفتارش با فریادهای رعدآسای شادی استقبال شد. او نقل کرد که تیپ سوار سه روز پیش فرمان حرکت به جبهه جنوب غربی را برای "دفاع" از پتروگراد دریافت داشت، ولی سربازان بدگمان شدند که معنای واقعی این فرمان چه می‌تواند باشد. در ایستگاه "پهره‌دولسک" نمایندگان گردان سوار از پادگان

"تزارسکویه" از آن‌ها استقبال کردند. یک میتینگ عمومی تشکیل شد و در این میتینگ معلوم گردید که "بین سواران هیچ‌کس وجود ندارد که بخواهد خون برادر بریزد و یا از حکومت ملاکان و سرمایه‌داران پشتیبانی کند."

"کاپلینسکی" از جانب منشویک‌های انترناسیونالیست پیشنهاد کرد برای جستجوی راه برون رفت مسالمت‌آمیز و جلوگیری از جنگ داخلی کمیسیون خاصی تشکیل گردد. تمام تالار به غرش درآمد: "هیچ راه حل مسالمت‌آمیز وجود ندارد، یگانه راه حل پیروزی است." پیشنهاد با اکثریت شکننده‌ای رد شد و منشویک انترناسیونالیست زیر رگبار تمسخر و اهانت جلسه را ترک گفت. در بین نمایندگان سایه‌ای هم از ترس وجود نداشت. کامنیف از پشت کرسی خطاب به دنبال نماینده منشویکی که خارج می‌شد فریاد زد: "منشویک‌های انترناسیونالیست پیشنهاد خود را درباره حل مسالمت‌آمیز، بر خلاف نظم جلسه و بدون رعایت نوبت، مطرح ساختند. ولی آخر آن‌ها همیشه طرفدار نقض دستور جلسه بوده‌اند تا مطالب آن فراکسیون‌هایی را بیان دارند که خواسته‌اند کنگره را ترک کنند. کاملاً" واضح است که خروج تمام این مرتدین امری است که قبلاً" تصمیم آن گرفته شده است."

جلسه تصمیم گرفت که خروج تعدادی از فراکسیون‌ها را به حساب نیاورد و پیام خطاب به کارگران و سربازان و دهقانان سراسر روسیه را استماع کرد.

## "به کارگران، سربازان و دهقانان"

"دومین کنگره شورایی نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه گشایش یافت. در آن اکثریت عظیم شوراهای نمایندگی دارند. در کنگره همچنین تعدادی از نمایندگان شوراهای دهقانی حضور یافته‌اند. کنگره با اتکاء بر اراده عظیم اکثریت کارگران، سربازان و دهقانان و با اتکاء به قیام پیروزمندانه کارگران و پادگان نظامی پتروگراد قدرت حاکمه را بدست می‌گیرد."

"حکومت موقت واژگون شده است. اکثریت اعضاء حکومت موقت توقیف گردیده‌اند."

"حاکمیت شوروی به تمام خلق‌های صلح‌بی‌درنگ و دمکراتیک و متارکه‌بی‌درنگ در تمام جبهه‌ها را پیشنهاد می‌کند. حاکمیت شوروی واگذاری بلاعوض اراضی ملاکان و اراضی اختصاصی و موقوفات را به کمیته‌های دهقانی، تأمین می‌نماید. با دمکراتیزه کردن کامل ارتش، حقوق سربازان را حفاظت می‌کند، کنترل کارگری بر تولید برقرار می‌نماید، دعوت مجلس مؤسسان را در موعد مقرر تأمین می‌کند، برای رساندن نان به شهرها و کالاهای مورد نیاز به دهات بذل مساعی می‌کند. حق کامل تعیین سرنوشت تمام ملل ساکن روسیه را تضمین می‌کند."

"کنگره مقرر می‌دارد: تمام قدرت حاکمه در محل به شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان که می‌بایست نظم واقعی انقلابی را تأمین کند، منتقل شود."

"کنگره سربازان را در سنگرها به هوشیاری و استقامت فرا می‌خواند. کنگره شوراهای اطمینان دارد که ارتش انقلابی توانایی دفاع از انقلاب را در قبال هر نوع دسیسه امپریالیستی داراست تا آن‌که حکومت نوین به صلح دمکراتیک که به تمام خلق‌ها مستقیماً" پیشنهاد گردیده دست یابد. حکومت نوین تمام تدابیر را برای تأمین کلیه مایحتاج ارتش انقلابی از طریق سیاست مجدانه صادره و مالیات‌بندی بر طبقات توانگر و نیز بهبود وضع خانواده سربازان اتخاذ می‌نماید."

"کورنیلوفیست‌ها، کرنسکی‌ها، کالهدین‌ها و دیگران سعی دارند ارتش به پتروگراد گسیل دارند. واحدهای چندی که از راه فریب توسط کرنسکی به حرکت درآمده بودند به صف خلق قیام‌کننده پیوسته‌اند."

"سربازان! با کرنسکی کورنیلوفیست فعالانه مقابله کنید، هوشیار باشید!"

"کارگران راه آهن! تمام قطارهایی را که کرنسکی به پتروگراد می‌فرستد متوقف سازید!"

"سربازان! کارگران! کارمندان! سرنوشت انقلاب و سرنوشت صلح دمکراتیک در دست شماست. زنده باد

انقلاب!"

"کنگره شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان سراسر روسیه"

"نمایندگان شوراهای دهقانی"

درست ساعت پنج و هفده دقیقه صبح بود که کریلنکو، که از شدت خستگی تلوتلو می‌خورد، از پلکان کرسی خطاب به بالا رفت و تلگرافی را به جلسه عرضه کرد:

"رفقا! از جبهه شمال است! ارتش دوازدهم به کنگره شوراهای تبریک می‌گوید و اطلاع می‌دهد که کمیته انقلابی نظامی تشکیل یافته و فرماندهی جبهه شمال را بدست گرفته است." (هنگامه‌ای برپا شد که تصویر کردن آن مقدور نیست. افراد می‌گریستند و یکدیگر را در آغوش می‌گرفتند.) "ژنرال چهره‌میسوف" کمیته را به رسمیت شناخته است و "وی‌تینسکی" کمیسر حکومت موقت استعفا داده است!"

کار به سرانجام رسید ...

لنین و کارگران پتروگراد تصمیم به قیام گرفتند. شورایی پتروگراد حکومت موقت را واژگون ساخت و کنگره شوراهای را در برابر واقعه تعویض قدرت قرار داد. اکنون می‌بایست تمام روسیه عظیم را، و پس از آن تمام جهان را به

سوي خود جلب کرد! آیا روسیه پاسخ خواهد داد؟ آیا قیام خواهد کرد؟ و جهان؟ جهان چه خواهد کرد؟ آیا خلق‌ها به پیام روسیه پاسخ خواهند داد؟ آیا موج جهانی سرخ به تلاطم در خواهد آمد؟ ساعت شش بود و هنوز سنگینی شب سرد باقی. تنها نور بی‌رنگ و ضعیف صبحگاهی که وهم و خیال را می‌مانست محجوبانه در کوچه‌ها می‌گذشت و چراغ‌ها را مجبور به خاموشی می‌کرد. سایه بامداد مخوف بر روی روسیه گسترده می‌شد.

## فصل پنجم

### با تمام قدرت به پیش!

صبحگاه پنجشنبه هشتم نوامبر (بیست‌وشش اکتبر) شهر را در هیجان شورانگیزی یافت. تمام مردم با صدای غرنده طوفان برخاسته بودند. در سطح همه چیز آرام می‌نمود. صدها هزار نفر که مانند همیشه به خواب رفته بودند، بامدادان برخاسته و به سرکارهای خود روان بودند. در پطروگراد ترامواها حرکت می‌کردند، مغازه‌ها و رستوران‌ها باز بودند، تاترها کار می‌کردند، نمایشگاه‌های عکس، مردم را به تماشا فرا می‌خواندند. چرخ یکنواخت زندگی بگردن روزمره که در شرایط جنگ نیز مختل نشده بود به گردش معمولی خود ادامه می‌داد. هیچ چیز از این قابلیت زیست ارگانیسم اجتماعی حیرت‌بخش‌تر نیست که حتی در دوران مصائب عظیم نیز بکار خود ادامه می‌دهد، تغذیه می‌کند، می‌پوشد، تفریح می‌کند ...

شایعات درباره کرنسکی در شهر پر بود. می‌گفتند او خود را به جبهه رسانده و با ارتش عظیمی به سوی پایتخت روان است.

"ولیانارودا" (اراده خلق) فرمان "اورادرسکوف" بدین شرح انتشار داده است:

"اغتشاشی که در نتیجه دیوانگی بلشویک‌ها ایجاد گشته کشور ما را در لبه پرتگاه نیستی قرار داده است. تمرکز تمامی نیروی اراده، جسارت و وظیفه‌شناسی هر فرد لازم است تا بتوانیم میهن خود را از این آزمایش هلاکت‌بار بدر ببریم ... در حال حاضر تا اعلام ترکیب نوین حکومت موقت - چنانچه چنین حکومتی تشکیل گردد - هر فرد می‌بایست بر سر پست خود بماند و وظیفه خویش را در برابر میهن مثله شده انجام دهد. باید خاطر داشت که کوچک‌ترین اختلال در سازمان موجود ارتش می‌تواند موجب فلاکت‌های جبران‌ناپذیری شده جبهه را زیر ضربات نوین دشمن قرار دهد. از این رو باید به هر قیمتی شده قدرت تدافعی ارتش را حفظ کرد، نظم کامل را در آن نگه داشت، از سرایت لرزش‌های نوین در آن جلوگیری کرد و نگذاشت که در اعتماد کامل متقابل بین رؤسا و مرئوسین تزلزلی ایجاد گردد. به تمام فرماندهان و کمیسرها به نام نجات میهن فرمان می‌دهم که بر سر پست‌های خویش بمانند، همچنان که من پست خود را در سرفرماندهی ارتش حفظ کرده‌ام تا آن‌گاه که اراده حکومت موقت جمهوری اعلام گردد."

در پاسخ پیام زیرین بر در و دیوار ظاهر شد:

"از طرف کنگره شوراهای سراسر روسیه:"

"وزیران پیشین - کونوالف، کیشکین، تره‌شچنکو، مالیانتوویچ، نیکیتین و دیگران توسط کمیته انقلابی توقیف شده‌اند! کرنسکی فرار کرده است! تمام سازمان‌های ارتش موظفند برای توقیف بی‌درنگ کرنسکی و انتقال او به پطروگراد تدابیری اتخاذ کنند. هرگونه یاری به کرنسکی به مثابه خیانت سنگین دولتی مجازات خواهد شد."

کمیته انقلابی نظامی که آزادی عمل بدست آورده بود، دستورها و پیام‌ها و فرامین را همچون اخگرهای سوزان به هر سو پراکنده می‌کرد. فرمان صادر شد که کورنیلوف را به پطروگراد منتقل سازند. اعضاء کمیته‌های ارضی دهقانی که توسط حکومت موقت توقیف شده بودند آزاد گردیدند. اعدام در جبهه‌ها ملغی گردید. به کارمندان دولت فرمان صادر شد که به کار ادامه دهند و در صورت تخلف تهدید به مجازات سخت شدند. اغتشاشات و احتکار با تهدید به مجازات اعدام ممنوع گردید. در تمام وزارتخانه‌ها کمیسرها می‌نصب گردیدند. در وزارت خارجه "اویتسکی" و

تروتسکي، در وزارت داخله و دادگستري "روکف"، شلیپانیکوف"، در وزارت دارایی "منژینسکي"، در وزارت تأمین اجتماعی "کولنتاي" در وزارت بازرگانی و طرق و موصلات "ریزانوف"، در اداره دریاداری ناوي "کوربیر"، در وزارت پست و تلگراف "اسپیرو"، در اداره تاترها "موراویوف"، در اداره چاپخانه‌های دولتي "دربیشف"، کمیسر پطروگراد ستوان "نستهروف"، و کمیسر جبهه شمال "پوزرن".

به ارتش توصیه شده که کمیته‌های انقلابی نظامی انتخاب کنند. به کارگران راه‌آهن توصیه شد که نظم را حفظ کرده به ویژه حمل خواربار به شهرها و جبهه‌ها را بدون وقفه انجام دهند. در مقابل به آن‌ها وعده داده شد که نمایندگان آن‌ها به وزارت طرق راه خواهند یافت.

در یکی از اعلامیه‌ها خطاب به کازاک‌ها گفته می‌شد:

"برادران کازاک!"

"شما را به پطروگراد اعزام می‌دارند. می‌خواهند شما را با سربازان و کارگران انقلابی پایتخت درگیر سازند. به هیچ‌یک از سخنان دشمن مشترک ما یعنی ملاکان و سرمایه‌داران باور نکنید. در کنگره، تمام سازمان‌های کارگران و سربازان و دهقانان آزاد روسیه نمایندگی داشته‌اند. کنگره می‌خواهد در خانواده خود کازاک‌های زحمت‌کش را نیز ببیند. ژنرال‌های سیاه، نوکران ملاکان، نوکران نیکلای خونخوار دشمنان همگی ما هستند."

"آن‌ها به شما می‌گویند که شوراها قصد دارند زمین را از کازاک‌ها بگیرند. این دروغ است. انقلاب فقط از ملاکان کازاک زمین می‌گیرد و به خلق واگذار می‌نماید."

"شورای نمایندگان کازاک‌ها را تشکیل دهید! به شورای کارگران و سربازان و دهقانان ببینید. به ارتجاع سیاه نشان دهید که شما به خلق خیانت نمی‌کنید نمی‌خواهید لعنت تمام روسیه انقلابی را بر خود فرود آورید ..."

"برادران کازاک، هیچ‌یک از فرامین دشمنان خلق را اجرا نکنید! نمایندگان خود را برای مذاکره و موافقت با ما به پطروگراد بفرستید ... کازاک‌های پادگان پطروگراد افتخار آن را یافته‌اند که امید دشمنان خلق را بر باد دهند..."

"برادران کازاک، کنگره شوراهای سراسر روسیه دست برادری به سوی شما دراز می‌کند. زنده باد اتحاد کازاک‌ها با سربازان، کارگران و دهقانان سراسر روسیه!"

و از سوی دیگر امواج سیل‌آسا پیام‌ها و اعلانات بود که همه‌جا پخش می‌شد، به در و دیوار چسبانده می‌شد، و تلاطم روزنامه‌ها که اعتراض می‌کردند و لعنت می‌فرستادند و انهدام و مصیبت پیشگویی می‌کردند. دوران جنگ بین دستگاه‌های چاب فرا رسیده بود - تمام دیگر حربه‌ها در دست شوراها بود.

نخست پیام "کمیته نجات میهن و انقلاب" وسیعاً در سراسر روسیه و اروپا انتشار یافت:

"هموطنان جمهوری روسیه"

"در بیست و پنج اکتبر بلشویک‌های پطروگراد علیرغم اراده انقلابی خلق، جنایت‌کارانه بخشی از حکومت موقت را توقیف کردند. شورای موقت جمهوری روسیه را منحل کردند و یک حکومت غیرقانونی اعلام داشتند. اعمال قهر علیه حکومت انقلابی روسیه که در روزهای خطرات عظیم دشمن خارجی انجام یافت جنایت بی‌سابقه‌ای است نسبت به میهن. "شورش بلشویک‌ها ضربه مهلکی بر امر دفاع وارد ساخته و صلحی را که همه خواستار آنند به تعویق می‌افکند. جنگ داخلی که بلشویک‌ها آغاز کرده‌اند می‌تواند کشور را به مصائب غیرقابل‌تصویر و هرج و مرج و ضدانقلاب بکشاند و تشکیل مجلس مؤسسان را که می‌بایست نظام جمهوری را تثبیت و زمین را برای همیشه در اختیار خلق قرار دهد، برهم زند."

"کمیته نجات میهن و انقلاب" که در شب هفت نوامبر تشکیل شد، ابتکار تشکیل مجدد حکومت موقت را به عهده می‌گیرد- حکومتی که با تکیه بر نیروهای دمکراسی، کشور را تا تشکیل مجلس مؤسسان هدایت می‌کند و آن را از ضدانقلاب و هرج و مرج نجات می‌دهد. "کمیته نجات میهن و انقلاب" شما هموطنان را فرا می‌خواند تا حکومت زورگویان را به رسمیت نشناسید و دستورهای آن را اجرا نکنید."

"برای دفاع از کشور و انقلاب بپاخیزید!"

از "کمیته نجات میهن و انقلاب" پشتیبانی کنید!"

امضاء: شورای جمهوری روسیه، دوماي پطروگراد، کمیته اجرائیه مرکزی (کنگره اول)، کمیته اجرائیه شورای دهقانان، و از کنگره دوم شوراها: گروه سربازان جبهه، سوسیالیست‌های انقلابی، منشویک‌ها، سوسیالیست‌های خلقی، اتحاد سوسیال‌دمکرات‌ها و گروه "یدینستوو."

حزب اس‌ار و منشویک‌های آبورونتسی، شورای دهقانان، کمیته‌های ارتشی و ناوگان مرکزی همه فریاد می‌زدند: "...گرسنگی پطروگراد را خفه می‌کند! ارتش آلمان آزادی ما را لگدکوب می‌کند، یورش‌های دسته‌های ارتجاع روسیه را لگدمال خواهد کرد- اگر چنانچه کارگران، سربازان و هموطنان آگاه با یکدیگر متحد نشویم ..."

"به وعده‌های بلشویک‌ها باور نکنید. وعده صلح بی‌درنگ دروغ است. وعده نان فریب‌کاری است. وعده زمین افسانه است ...!"

و باز در همین مضمون:

"رفقا! شما را وقیحانه و تبهکارانه فریب داده‌اند! تصرف دولت فقط به وسیله بلشویک‌ها انجام گرفته است... بلشویک‌ها نقشه خود را از دیگر احزاب سوسیالیستی که در شورا بوده‌اند پنهان داشته‌اند... آن‌ها به شما وعده زمین و آزادی داده‌اند، ولی ضدانقلاب با استفاده از هر جرمی که بلشویک‌ها ایجاد کرده‌اند شما را از زمین و آزادی محروم خواهد کرد..."

روزنامه‌ها نیز به همین درجه شدیدالحن بودند. "دیلونارودا" فریاد بر می‌آورد: "وظیفه ما افشاء این خائنان به طبقه کارگر است. ما وظیفه داریم که تمام نیروها را بسیج کرده به دفاع از انقلاب برخیزیم..."

"ایزوستیا" در آخرین شماره خود از طرف کمیته اجرائیه سابق تهدید به انتقامجویی وحشتناک می‌کرد: "اما درباره کنگره‌شوراها! ما تأکید می‌کنیم که کنگره که شوراهایی در کار نبوده است. ما تصریح می‌کنیم که فقط یک مشاوره خصوصی فراکسیون بلشویکی بوده است و بدین مناسبت آن‌ها حق نداشته‌اند از کمیته اجرائیه مرکزی سلب اختیار کنند..."

"نوویاژیزن" خواهان تشکیل حکومت نوینی بود که کلیه احزاب سوسیالیستی را در خود گردآورد. از عوامل اس‌ارها و منشویک‌ها که کنگره را ترک کرده بودند، به شدت انتقاد می‌کرد و بر آن بود که قیام بلشویک‌ها با نهایت وضوح یک پدیده عمده‌ای را نشان می‌دهد و آن این که همه توهمات مربوط به همکاری با بورژوازی فاقد هرگونه پایه است... "رابوچی‌پوت" نام خود را به "پراودا"- روزنامه لنینی که در ماه ژوئیه توقیف گردیده بود- تغییر داده و با لحن شدیدی اعلام می‌داشت:

"کارگران، سربازان، دهقانان! در فوریه شما دارودسته اشراف سلطنت استبدادی را در هم شکستید و دیروز دارودسته بورژوازی استبدادی را."

"نخستین وظیفه کنونی ما محافظت تمام طرق عبور به سوی پتروگراد است؛"

"دومین وظیفه خلع سلاح و بی‌زیان ساختن کامل عناصر ضد انقلابی پتروگراد است،"

"سومین وظیفه سازمان‌دهی نهایی حاکمیت انقلابی و تأمین اجرای برنامه خلق است..."

آن چند روزنامه کادتی و بطور کلی مطبوعات بورژوازی که هنوز انتشار می‌یافتند وقایع را با فراغ بال به تمسخر می‌گرفتند و با نفرت به تمام احزاب خاطرنشان می‌ساختند: "مگر ما به شما نگفتیم؟" اعضاء ذی‌نفوذ حزب کادتها دائماً در اطراف دوماي شهر و "کمیته نجات میهن و انقلاب" پرسه می‌زدند. بطور کلی بورژوازی سکوت اختیار کرده بود و در انتظار ساعت و لحظه خود بود که به نظرش بزودی می‌بایست فرا رسد. شاید بجز لنین و تروتسکی و کارگران پتروگراد و سربازان ساده هیچ‌کس دیگر تصور آن را هم نمی‌کرد که بلشویک‌ها بتوانند بیش از سه روز حاکمیت را در دست نگه دارند.

در همان روز من در آمفی‌تاتر تالار نیکلایفسکی شاهد جلسه پرشور دوماي شهر بودم که بدون تنفس بکار پرداخته بود. در این‌جا تمام نمایندگان ضد بلشویکی گردآمده بودند. "شرایدر" شهردار پر جبروت ریش‌سفید و موسفید برای حضار حکایت می‌کرد که چگونه شب گذشته به اسمولنی رهسپار شده تا از جانب اداره شهر اعتراض کند و به تروتسکی اعلام داشته که "دوما که در حال حاضر یگانه حکومت قانونی در شهر است و بر اساس رأی گیری همگانی، مستقیم و مخفی ایجاد گشته است حکومت نوین را نمی‌شناسد و در پاسخ تروتسکی گفته است مهم نیست، برای این کار طبق قانون اساسی وسیله وجود دارد. دوما را می‌توان منحل ساخت و مجدداً انتخاب کرد..."

داستان "شرایدر" طوفانی از خشم برانگیخت. پیرمرد خطاب به دوما سخنان خود را ادامه داد:

"اگر بطور کلی بتوان حکومتی را که به زور سرنیزه تشکیل یافته به رسمیت شناخت، هم اکنون ما چنین حکومتی داریم. ولی من فقط حکومتی را قانونی می‌شمارم که مورد پذیرش اکثریت خلق باشد و نه حکومتی که توسط مشت‌غاصب ایجاد شده باشد." (کف زدن‌های شدید از تمام نیمکت‌ها بجز از جایگاه بلشویک‌ها) شهردار در میان همه‌ها و فریاد اطلاع می‌دهد که بلشویک‌ها با انتصاب کمیسرهاي خود در تعدادی از شعبات، حقوق اداره مختار شهری را نقض کرده‌اند.

ناطق بلشویک که سعی دارد بر همه‌ها غلبه کند فریاد می‌زند که پشتیبانی کنگره شوراها از بلشویک‌ها پشتیبانی تمام روسیه است. او می‌گوید: "شما نمایندگان واقعی اهالی پتروگراد نیستید."

صدایی از یک گوشه بلند می‌شود: "اهانت، اهانت!" شهردار موقرانه خاطرنشان می‌سازد که دوما بر اساس آزادترین حقوق انتخاباتی ممکن برگزیده شده بود و ناطق بلشویک پاسخ می‌دهد: "درست است، ولی دوما دیر زمانی است که انتخاب شده و به همان اندازه کهنه است که کمیته اجرائیه مرکزی و کمیته‌های ارتشی." و در پاسخ به وی فریاد می‌زدند: "کنگره جدید شوراها هنوز نبود!" او می‌گوید: "فراکسیون بلشویک‌ها از باقی‌ماندن در این آشپخانه ضدانقلاب امتناع دارد" (همه‌ها) "و ما خواستار تجدید انتخابات دوما هستیم." بلشویک‌ها از تالار خارج می‌شوند. به دنبال آن‌ها فریاد بلند می‌شود: "جاسوس‌های آلمان! مرده باد خائنین!"



شینگار یوف کادت طلب می‌کرد که تمام کارمندان اداره خودمختار شهر که موافقت کرده‌اند به عنوان کمیسرهاي کمیته انقلابي نظامي منصوب شوند از کاربرکنار گردند و به دادگاه تحویل شوند. "شرایدر" به پا خاست و طی پیشنهادي نسبت به تهدید بلشویک‌ها دایر به انحلال دوما اعتراض کرد. دوما به عنوان نمایندگان قانوني اهالي می‌بایست از ترك پست خود امتناع ورزد.

درتالار "الکساندروفسکی" نیز جای سوزن نبود. جلسه "کمیته نجات" جریان داشت. اسکوبه‌لف سخن می‌راند. او گفت: "هیچ‌گاه وضع انقلاب چنین وخیم نبوده و هیچ‌گاه خود مسئله موجودیت کشور روسیه چنین نگرانی برنیا نگیخته است. هیچ‌گاه تا کنون تاریخ مسئله بود و نبود را این گونه شدید و قاطع در برابر روسیه مطرح نساخته است. ساعت پر عظمت نجات انقلاب فرارسیده و ما با درک این امر وحدت فشرده تمام نیروهاي زنده دمکراسي انقلابي را که اراده متشکل آن مرکز نجات میهن و انقلاب را به وجود آورده است، حفظ می‌کنیم. ما خواهیم مرد، ولی پست پرافتخار خود را ترك نخواهیم کرد..." و الي آخر از این قبیل!

در میان کف‌زدن‌هاي رعدآسا اطلاع داده شد که اتحادیه کارگران راه‌آهن به "کمیته نجات" پیوسته است. پس از چند دقیقه کارمندان پست و تلگراف حضور یافتند و سپس چند منشویک بین‌المللي وارد شدند و با کف‌زدن‌ها استقبال کردند. نمایندگان اتحادیه راه‌آهن اعلام داشتند که آن‌ها بلشویک‌ها را نمی‌شناسند، و تمام دستگاه راه‌آهن را بدست خود گرفته‌اند و از تحویل آن به حکومت غاصبین امتناع می‌ورزند. نمایندگان کارمندان تلگراف اظهار داشتند که تا آن‌گاه که کمیسرها بلشویک‌ها در وزارتخانه هست، رفقایشان بطور قطع از کار خودداری می‌کنند. کارمندان پست از تحویل پست اسمولني سرباز زده‌اند... تمام ارتباطات تلفني اسمولني قطع شده است. جلسه با رضامندی زيادي استماع این داستان پرداخت که اوریتسکی چگونه به وزارت خارجه آمده و قراردادهای سري را مطالبه کرده "ونراتوف" چگونه عذر او را خواسته است. کارمندان دولتي همه جا دست از کار کشیده بودند.

این جنگ بود- جنگ آگاهانه، اندیشیده، از نوع خالص روسي، جنگي از راه اعتصاب و خراب‌کاري. صدر جلسه در حضور ما فهرست مأموریت‌ها را قرائت کرد. فلان آدم باید به تمام وزارتخانه‌ها سر بزند، فلان کس به بانک برود، ده دوازده نفر مأمور شدند به سربازخانه‌ها رفته سربازان را وادار به حفظ بی‌طرفي کنند: "سربازان روس! خون برادران خود را نریزید!". کمیسیون خاصی برای مشاوره با کرنسکی تشکیل شد. چند تن به منظور سازمان دادن شعبه هاي محلي کمیته نجات و متحد ساختن تمام عناصر ضدبلشویک به شهرها و ولایات اعزام شدند.

روحیه‌ها بالا بود. این بلشویک‌ها می‌خواهند اراده خود را به روشن‌فکران تحمیل کنند؟ به آن‌ها نشان خواهیم داد، نشان خواهیم داد! "تناقض بین این جلسه و کمیته شوراها حیرت‌بخش بود. در آن‌جا انبوه بزرگی از سربازان ژنده پوش و کارگران و دهقانان سرا پا روغني و کثیف، تمام تهیدستان - آن‌هایی که در جنگ خشن برای بقاء خود رنج و عذاب کشیده‌اند؛ و در این‌جا رهبران منشویک و اس‌ار-ا. کسنتیف‌ها، دان‌ها، لیبرها، وزیران سابق سوسیالیست نظیر اسکوبه‌لف‌ها و در ردیف آن‌ها کادت‌ها از نوع "ویناور" اتو کشیده و "شاتسکی" عطر زده؛ و در کنار آن‌ها روزنامه‌نگاران، دانشجویان، روشن‌فکران، از هر قبیل و قماش، جمعیت دومايي خورده و خوابیده و خوب پوشیده. من در بین آن‌ها بیش از سه تن پرولتر ندیدم...

خبرهاي تازه‌اي دریافت شد: ته‌کینسی‌هاي کورنیلوفي در بوخوف به نگهبانان حمله کرده و کورنیلوف توانسته است فرار کند. شوراي مسکو کمیته انقلابي تشکیل داده و با اداره دژباني شهر وارد مذاکره شده و خواسته است که زرادخانه را برای مسلح کردن کارگران تحویل بگیرد.

این وقایع با انواع و اقسام شایعات، سخن‌چینی‌ها و دروغ‌هاي آشکار مخلوط بود. به عنوان نمونه، يك روشن‌فکر جوان کادت که سابقاً "منشي میلیوکف" و سپس تره‌شچنکو بود ما را به کناري کشید و برای ما جزئیات ساخته و پرداخته حکایت کرد که کاخ زمستانی چگونه تصرف شده است. وي گفت: "بلشویک‌ها را افسران آلماني و اتریشي هدایت می‌کردند.

ما به نزاکت پرسیدیم: عجب! واقعا" چنین است؟ از کجا می‌دانید؟

"یکی از دوستان من آن‌جا بوده و برای من نقل کرده است."

"او چگونه توانست تشخیص بدهد که آن‌ها افسران آلماني بوده‌اند؟"

"آخر آن‌ها اونیفورم آلماني به تن داشته‌اند!"

صدها از این گونه شایعات بی‌سروته پخش می‌شد. این اکاذیب را نه تنها مطبوعات ضد بلشویکي چاپ می‌کردند، بلکه حتي افرادی مانند منشویک‌ها و اس‌ارها که بطور کلي با احتیاط بیشتری به وقایع می‌نگریستند، آن‌ها را باور می‌کردند.

ولی داستان‌هاي مربوط به زورگویی‌ها و خشونت‌هاي بلشویک‌ها به مراتب جدي‌تر بود! مثلاً همه جا می‌گفتند و می‌نوشتند که گویا افراد گارد سرخ نه فقط کاخ زمستانی را تماماً غارت کرده‌اند، بلکه یونکرهاي غير مسلح را به قتل رسانیده و با خونسردی تمام سر چند وزیر را بریده‌اند! یا این که گویا به اغلب زن‌هاي "هنگ بانوان" تجاوز شده و آن‌ها

طافت این عذاب را نیاورده و خودکشی کرده‌اند! جمعیت دومايي به سهولت تمام نظاير این داستان‌ها را مي‌بلعید. بدتر این بود که در این داستان‌هاي وحشت‌زايي که پدران و مادران يونکرها در روزنامه‌ها مي‌خواندند غالباً حتي نام قربانيان نیز ذکر مي‌شد! در نتیجه دوما را انبوهي از مردمي که از غم و وحشت از خود بي‌خود شده بودند احاطه کردند.

حادثه مربوط به کنياز "تومانوف" که بنا به ادعای بسياري از روزنامه‌ها جسدش را از آب‌هاي "مويکا" گرفته بودند بسیار نمونه‌وار است. در ظرف چند ساعت این خبر توسط خانواده خود کنياز تکذيب شد و اعلام گرديد که وي توقيف شده است. آن‌گاه روزنامه‌ها نوشتند که مغروق کنياز "تومانوف" نبوده، بلکه ژنرال "دنیسوف" بوده است. ولي سپس معلوم شد که ژنرال نیز صحيح و سالم و زنده است. ما به تحقيق پرداختيم، ولي از جسد کسی که در "مويکا" غرق شده باشد اثری بدست نیاوردیم. هنگامی که ما از دوما خارج می‌شدیم دو نفر پيشاهنگ را مشغول پخش اعلامیه‌اي يافتيم بين انبوهي که در "نوسکي" گرد آمده بودند. این جمعیت تقريباً "تماماً" از دلال‌ها، دکان‌دارها، کارمندان دولت، سوداگران و کارکنان تجارت‌خانه‌ها تشکيل شده بود. در اعلامیه چنين گفته می‌شد:

"از جانب دومايي شهر"

"دومايي شهر در جلسه بيست‌وشش اکتبر خود با در نظر گرفتن حوادثي که جريان دارد مقرر داشته است که منازل مسكوني مصون اعلام گردد؛ و از طريق کمیته‌هاي خانه‌ها اهالي پطروگراد را فرا می‌خواند که در برابر هرگونه قصد ورود به خانه‌هاي شخصي مجدانه مقابله کنند و بنا به مصالح دفاع شخصي از استعمال اسلحه خودداري نورزند."

در گوشه خيابان "لي‌تي‌ني" پنج نفر گارد سرخ با دو نفر ناوي روزنامه فروشي را احاطه کرده بودند و از او مي‌خواستند بسته روزنامه‌هاي منشويکي- "روزنامه‌کارگر" - را به آن‌ها تحويل دهد. آن‌گاه که سرانجام يکي از ناوي‌ها روزنامه‌ها را گرفت، روزنامه فروش از حنجره شروع به فریاد کشیدن و مشت حواله دادن کرد. جمعیت بزرگی به گرد آن‌ها جمع شد و باراني از ناسزا بر سربازان گشتي باریدن گرفت. کارگر کوچک‌اندامي مصرانه سعی داشت روزنامه فروش و جمعیت را قانع کند و يك نفس تکرار می‌کرد: "این‌جا اعلامیه کرنسکي چاپ شده است. او می‌گوید که مردم روس را ما به گلوله می‌بندیم، خونريزي خواهد شد."

در اسمولني محیط از گذشته تب آلودتر بود- اگر بتوان از آنچه که بود حالی تب آلودتر تصوير کرد. باز هم همان فرادي که در راهروهاي تاريخ مي‌دويدند، همان گروه‌هاي کارگران مسلح به تفنگ، همان رهبراني که بحث می‌کردند و توضيح می‌دادند و این‌جا و آن‌جا فراميني صادر می‌کردند، دائماً شتابان بجايي می‌رفتند و به دنبال آن‌ها دوستان و معاونان‌شان می‌دويدند. آن‌ها همه از خود بي‌خود بودند، همچون مجسمه‌هاي زنده بي‌خوابي و کار طاقت‌فرسا به نظر می‌رسيدند: ژولیده، ريش‌هاي نتراشيده و چشمان سرخ. آن‌ها در آتش شور و هیجان می‌سوختند و به سوي هدف تعيين شده شتاب می‌کردند. کار آن‌ها زیاد، بي‌نهایت زياد بود. می‌بايست حکومت را تشکيل داد، در شهر نظم برقرار کرد، پادگان‌ها را همچنان در حال هواداري نگه‌داشت، بر "کمیته نجات" غالب آمد، در برابر آلمان‌ها مقاومت ورزید، براي جنگ با کرنسکي آماده شد، ولايات را در جريان گذشت و در سراسر روسيه از ارخانگلسک تا ولادي‌ووستوک همه جا تبليغ کرد. کارمندان دولتي و شهري سر از اطاعت کميسرها پيچیده بودند. کارکنان پست‌وتلگراف ارتباط اسمولني را با جهان خارج قطع کرده بودند. کارکنان راه‌آهن به تمام خواست‌هايی که براي حرکت قطارها می‌شد جواب رد می‌دادند. کرنسکي پيش می‌آمد. تکیه کامل بر پادگان‌ها امکان پذیر نبود. کازاک‌ها براي حمله آماده می‌شدند. پشتيبان دشمن، نه فقط بورژوازي متشکل، بلکه تمام احزاب سوسياليست بودند - به استثناء اس‌ارهاي چپ و بعضي منشويک‌هاي بين‌المللي و هواداران "نووايژين" که آن‌ها هم مردد بودند و نمی‌دانستند چه تصميم بگیرند! این راست است که توده‌هاي وسيع کارگران و سربازان با بلشويک‌ها بودند، راست است که مناسبات دهقانان هنوز به قدرکافي روشن نبود، ولي آخر در هر حال بلشويک‌ها از لحاظ افراد تحصيل کرده و تعليم يافته به هيچ‌وجه غني نبودند.

ريزانوف که از پله‌ها بالا می‌رفت با وحشت تمسخرآمیزی می‌گفت که او کميسر بازرگاني و صنايع است در حالی که از امور بازرگاني هيچ نمی‌داند. در طبقه بالا در ناهار خوري مردی کلاه پوستي برسر در گوشه‌اي کز کرده بود در همان لباسی که - خواستيم بگويم در لباسی که شب با آن خوابیده بود- اما نه، شب را بي‌خواب گذرانده بود. ريش سه روزه صورتش را می‌پوشانید. برروي پاکت کثيفي چیزی می‌نوشت و به هنگام تفکر مدادش را می‌جوید. او "منزینسکي" کميسر دارايی بود که تمام بار و بنه اطلاعاتش بدان انحصار داشت که زمانی در بانک فرانسه محاسب بوده است ... آن چهار رفيقي که در راهرو بناي کمیته انقلابي نظامي می‌دوند و در عين حال چیزهايی برروي تکه‌هاي کاغذ يادداشت می‌کنند از جمله کميسر‌هايی هستند که در تمام روسيه متفرق شده‌اند تا مردم را از تمام وقایع آگاه سازند و آن‌ها را قانع کنند و با استفاده از هر استدلال و وسیله‌اي که بيايند مبارزه کنند ...

جلسه کنگره می‌بايست در ساعت يك گشایش يافته باشد. تالار وسيع مدت‌هاست از نمايندگان پر شده است. ساعت نزديک به هفت است و هیئت رئیسه هنوز حضور نیافته است. بلشويک‌ها و اس‌ارهاي چپ در اطاق‌هاي خود جلسات فراکسيوني داشتند. تام وقت لنين و تروتسکي در این روز بي‌انتها در مبارزه با هواداران سازش گذشته بود. بخش بزرگی از بلشويک‌ها متمایل به ايجاد حکومتی به اشتراك تمام احزاب سوسياليست بودند. آن‌ها فریاد می‌زدند: "ما نخواهيم توانست

ایستادگی کنیم، نیروهای مخالف ما بی‌حد زیاد است، تعداد ما کم است، ما منفرد خواهیم شد و همه چیز از بین خواهد رفت ... " چنین می‌گفتند کامنیف، ریزانوف و دیگران.

ولی لنین که از طرف تروتسکی پشتیبانی می‌شد تزلزل‌ناپذیر همچون صخره ایستاده بود: "بگذار سازش‌کاران برنامه ما را بپذیرند و وارد حکومت بشوند. ما یک‌وجوب هم عقب‌نشینی نخواهیم کرد. اگر این‌جا رفقای هستند که در آن‌ها جسارت و اراده کافی برای مقابله با خطری که ما با آن روبرو هستیم وجود ندارد، بگذار بروند و به دیگر ترسوها و سازشکاران بپیوندند. کارگران و سربازان با ما هستند. ما وظیفه داریم کار را ادامه بدهیم."

ساعت هشت و پنج دقیقه اس‌ارهای چپ پیام فرستادند که آن‌ها در کمیته انقلابی نظامی باقی خواهند ماند. لنین گفت: "چنین است- آن‌ها به دنبال ما کشیده می‌شوند!" چندی گذشت و هنگامی که در تالار بزرگ پشت میز مخصوص مطبوعات نشسته بودم یک‌نفر آنارشویست که در روزنامه‌های بورژوازی کار می‌کرد، به من پیشنهاد کرد برویم ببینیم هیئت رئیسه در چه حال است. در اطاق کمیته اجرائیه مرکزی و نیز در دفتر شورای پطروگراد هیچ‌کس نبود. ما تمام اسمولنی را جستجو کردیم معلوم شد که هیچ‌کس اصلاً نمی‌داند که رهبران کنگره کجا هستند. همراه من در بین راه برایم داستان فعالیت انقلابی گذشته خود را نقل کرد. وی بیان کرد که چگونه مجبور شده است از روسیه فرار کند، با چه رضامندی مدت درازی در فرانسه گذرانیده است ... این مرد بلشویک‌ها را مردمی عامی، خشن، جاهل و فاقد هرگونه حس زیباشناسی می‌دانست. او یک نسخه تمام‌عیار روشن‌فکر روس بود. سرانجام ما به اطاق شماره هفده رسیدیم که کمیته انقلابی در آن‌جا قرار داشت. ما در مقابل در ایستادیم. از کنار ما بدون انقطاع افرادی می‌رفتند و می‌آمدند. در باز شد و از اطاق مردی خپله و چهارشانه در لباس نظامی بدون سردوشی خارج شد. به نظر می‌رسید که لبخند می‌زند، اما با دقت بیشتری می‌شد حدس زد که آن‌چه لبخند می‌نماید فقط شکلکی است که از غایت خستگی بر چهره‌اش نشسته است. او کرینکو بود.

همراه من که مردی بود جوان و خوش‌پوش، شادمانه فریاد زد، بطرف او دوید و دستش را به جلو دراز کرد: "نیکلای واسیلیویچ! مگر شما مرا فراموش کرده‌اید؟ ما با هم در زندان بودیم."

کرینکو به مغز خود فشاری آورد، فکر خود را تمرکز داد، به او دقیق شد و سرانجام دوستانه‌ترین نگاه‌ها را به مصاحب خود افکند و گفت: "آه، بلی. شما س ... هستید! سلام علیکم." آن‌ها یکدیگر را بوسیدند. کرینکو ضمن این که دست او را چرخ بزرگی داد گفت: "خوب! شما این‌جا چکار می‌کنید؟"

"آه! من فقط مشاهده می‌کنم ... شما مثل این که از کامیابی بزرگی برخوردارید!" کرینکو با لحنی قاطع پاسخ داد: "بلی، انقلاب پرولتری کامیابی بزرگی است - لبخندی زد- وانگهی، شاید ما یکدیگر را مجدداً در زندان ملاقات کنیم!"

درکریدور به راه افتادیم. دوست من به توضیح موضوع پرداخت: "ببینید! من طرفدار کراپوتکین هستم. از نظر ما انقلاب با یک ناکامی عظیمی پایان یافته است. انقلاب میهن پرستی توده‌ها را برنیا نگیخته است. البته این فقط ثابت می‌کند که هنوز مردم ما برای انقلاب پخته نشده‌اند ..."

#####

ساعت هشت و چهل دقیقه بود که موجی طوفان‌آسا از غریو شادی و کف زدن، ورود هیئت رئیسه را به همراه لنین- لنین بزرگ- اعلام داشت: مردی کوتاه قامت، چهارشانه، با سری بزرگ و فرورفته در میان شانه‌ها، طاس، با پیشانی برجسته، چشمان کوچک، بینی‌ای پهن و کوتاه، دهانی گشاد و نجیب و چانه‌ای محکم. در آن لحظه صورتش از ته تراشیده شده بود ولی در عین حال همان ریش معهود که پیش از آن و بعد از آن مشخص وی شمرده می‌شد، در این صورت جوانه می‌زد. لباسش مندرس و شلواری که برایش بلند بود به پا داشت. بدون جاذبه خاص - کسی که می‌بایست بت توده‌ها باشد و از آن‌چنان محبت و احترامی برخوردار گردد که شاید تنها معدودی از رهبران در تاریخ از آن بهره‌مند بوده‌اند. پیشوایی عجیب و شهره در نزد همه، رهبری که این شایستگی را در پرتو هوش‌مندی و قدرت فکری کسب کرده بود، بیگانه از هرگونه زرق‌وبرق، عاری از وسواس، آشتی‌ناپذیر و بی‌تزلزل و بدون جلوه فروشی ولی دارای قدرتی شگرف در بیان اندیشه‌های ژرف ضمن عبارات ساده و توانا در تجزیه و تحلیل هر وضع مشخص - و همه این‌ها آمیخته با زیرکی و جسارت روشن‌فکری.

کامنیف مشغول قرائت گزارش فعالیت کمیته انقلابی نظامی بود: الغاء مجازات اعدام در ارتش، احیاء حق آزادی تبلیغات، آزاد کردن افسران و سربازانی که به اتهام جرائم سیاسی بازداشت شده بودند، فرمان توقیف کرنسکی، مصادره کردن ذخایر خواربار در انبارهای شخصی- غرض عظیم شادباش‌ها.

و باز هم یک نماینده از "بوند": روش آشتی‌ناپذیر بلشویک‌ها یعنی در هم شکستن انقلاب؛ و به این جهت نمایندگان "بوند" ناگزیر از باقی‌ماندن در کنگره خودداری کنند" (فریاد حاضرین): "ما گمان می‌کردیم شما همان دیشب بیرون رفتید! چند دفعه دیگر می‌خواهید از کنگره خارج شوید؟"

سپس نمایندگان منشویک‌های بین‌المللی. فریادها: "چطور؟ شماها هم هنوز این‌جا هستید؟" ناطق توضیح داد که فقط معدودی از منشویک‌های بین‌المللی کنگره را ترک گفته‌اند. بقیه قصد دارند بمانند. و افزود:

"ما انتقال قدرت به شوراهای را خطرناک و حتی برای انقلاب مرگبار می‌دانیم -همه- ولی ما وظیفه خود می‌دانیم که در کنگره بمانیم و این‌جا علیه انتقال قدرت رأی بدهیم."

ناطقین دیگر بدون نظم و ترتیب سخن گفتند. نماینده‌ای از کارگران معادن "دون" از کنگره تقاضا کردند که علیه "کالهدین" که ممکن بود از فرستادن زغال سنگ و خواربار به پایتخت جلوگیری کند اقداماتی به عمل آورد. چند سرباز تازه از جبهه رسیده پیام شادباش پر شور افواج خود را اعلام داشتند. سپس لنین در حالی که دست به گوشه میز گرفته بود و چشمان کوچک کنجکاویش پیوسته بهم می‌خورد، ظاهر را "بی‌توجه به استقبال ستایش آمیز طولانی که تا چند دقیقه به طول انجامید، به انتظار ایستاد و چون شور و هیجان فرونشست با بیانی ساده گفت: "اینک ما با استقرار نظام سوسیالیستی می‌پردازیم." بار دیگر غریو رعدآسای شادی مردم.

"نخستین کار ما اتخاذ تدابیر عملی برای تحقق بخشیدن به امر صلح است. ما بر مبنای شرایط شوروی، یعنی نه غرامت و نه الحاق، و براساس حق ملل در تعیین سرنوشت خود، صلح را به مردم همه کشورهای متخاصم عرضه می‌داریم. در عین حال به همان گونه که وعده داده‌ایم موظفیم همه قراردادهای سری را منتشر و ملغی کنیم. مسئله جنگ و صلح به حدی روشن است که گمان دارم بدون مقدمه‌پردازی طرح اعلامیه خطاب به همه ملت‌ها را بخوانم."

به هنگام حرف زدن دهان بزرگش چنان از هم باز می‌شد که گفتمی دارد تبسم می‌کند. صدایش خشن بود اما نه ناخوش آیند. مثل این بود که در اثر سال‌ها و سال‌ها تمرین در سخنوری بدانگونه سخت و خشن شده است؛ بطور یکنواخت حرف می‌زد و این اثر را تلقین می‌کرد که گوینده قادر است مدام همان طور حرف بزند. به هنگام تأکید اندکی به جلو خم می‌شد- بدون حرکات پریچ و خم- و روبروی او هزار چهره ساده با احساس پرستش سراپاگوش شده بود.

"پیام به خلق‌ها و به دولت‌های ملل در حال جنگ"

"دولت کارگران و دهقانان روسیه، که در پرتو انقلاب ششم و هفتم نوامبر (بیست و چهار و بیست و پنج اکتبر) زمام امور را به دست گرفته و متکی به شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان است، به همه خلق‌های در حال جنگ و به همه دولت‌های مربوطه آن‌ها پیشنهاد می‌کند که برای صلح عادلانه و دمکراتیک عاجلانه وارد مذاکره شوند. منظور دولت از صلح عادلانه و دمکراتیک که مطلوب اکثریت عظیم کارگران و مردم زحمتکش است که در اثر جنگ ناتوان شده و از پای درآمده‌اند، صلحی که کارگران و دهقانان روسیه پس از سرنگون ساختن سلطنت تزاری هیچ‌گاه از مطالبه مصرانه آن باز نه‌ایستاده‌اند، عبارت است از صلح فوری بدون الحاق (یعنی بدون استیلاء بر سرزمین‌های دیگران، بدون ملحق ساختن اجباری ملت‌ها) و بدون غرامت. دولت روسیه به همه خلق‌های در حال جنگ پیشنهاد می‌کند با ابراز آمادگی برای داشتن قدم‌های مؤثر در راه مذاکره به قصد استقرار صلح، فوراً و بدون تأخیر، بدون این که منتظر تصویب شرایط تفصیلی صلح باشند این چنین قرارداد صلحی را به وسیله مجامع مختار همه خلق‌های کلیه کشورها و همه ملیت‌ها منعقد سازند. استنباط دولت از الحاق و یا استیلاء بر سرزمین‌های دیگران طبق مفهوم حقوق دمکراتیک بطور اعم و حقوق طبقه زحمتکش بطور اخص چنین است: هرگونه پیوستن یک ملیت کوچک و ضعیف به یک دولت نیرومند و بزرگ در حالی که آن ملت کوچک بطور روشن و صریح و داوطلبانه تن به چنین وحدتی نداده باشد- قطع نظر از هر موقعیتی که سبب این چنین الحاق اجباری شده باشد، قطع نظر از درجه رشد تمدن ملتی که به زور الحاق شده، قطع نظر از این که این الحاق اجباری در اروپا صورت گرفته باشد یا در کشورهای ماوراء دریاها."

"هرگاه ملتی با زور در قلمرو دولت دیگر باقی‌مانده باشد، اگر علیرغم تمایل صریحاً بیان شده آن ملت (این چندان مهم نیست که این تمایل از طریق مطبوعات، از طریق میتینگ‌های عمومی و یا به موجب تصمیم احزاب سیاسی و یا از طریق خشم و عصیان علیه ستم ملی ابراز شده باشد) به آن حق داده نشود که از طریق اخذ آراء آزاد، بدون کوچک‌ترین فشار، بعد از خروج کامل قوای مسلح ملتی که آن را به خود ملحق ساخته و یا در صدد الحاق آن است و یا بطور کلی نیرومندتر است، درباره شکل سازمان ملی و سیاسی خود تصمیم بگیرد- این چنین وحدتی جنبه الحاق دارد، یعنی عبارت است از غلبه و استیلاء و عملی است قهرآمیز."

"ادامه این جنگ بدین منظور که به ملل زورمند و ثروتمند مجال داده شود تا ملیت‌های ناتوان و مغلوب را بین خود تقسیم کنند، به نظر دولت بزرگ‌ترین جنایت ممکن علیه بشریت است و دولت رسماً و جداً" تصمیم خود را مبنی بر امضاء قرارداد صلحی که بر طبق شرایط فوق و به نحوی که برای ملت‌ها بدون استثناء عادلانه باشد، اعلام می‌دارد."

"در عین حال دولت اعلام می‌کند که شرایط نامبرده صلح را به هیچ وجه به مثابه اولتیماتوم تلقی نمی‌کند یعنی موافق است که هرگونه شرایط دیگری را برای صلح مورد بررسی قرار دهد و فقط اصرار می‌ورزد که هر پیشنهاد از طرف هر کشور در حال جنگ هر قدر ممکن باشد سریع‌تر، کاملاً واضح و عاری از هرگونه ابهام و مطالب کشنده و دوپهلوی باشد."

"دولت دیپلماسی سري را ملغي مي سازد و در برابر تمامی کشور عزم خود را مبني بر این که هرگونه مذاکراتی را همانند روز روشن در برابر خلق قرار دهد، اعلام مي دارد و عاجلاً" به چاپ و نشر کامل تمام قراردادهای محرمانه‌ای که به وسیله دولت زمین‌داران و سرمایه‌داران از ماه مارس تا روز هفتم نوامبر (از فوریه تا بیست و پنج اکتبر) 1917 منعقد گردیده است، مبادرت مي ورزد. تمام مواد قراردادهای محرمانه که معمولاً "مبتنی بر تحلیل منافع و امتیازاتی برای سرمایه‌داران روسی می‌باشد و یا منظور از آن‌ها حفظ سرزمین‌های الحاق شده و یا توسعه آن‌ها به سود امپریالیست‌های روسی بوده است، فوراً" و بدون هیچ‌گونه بحثی از طرف دولت ملغي شده اعلام مي گردد."

"دولت با عرضه داشت پیشنهاد خود به تمام دولت‌ها و تمام خلق‌ها که به نیت اسقرار صلح وارد مذاکرات علنی شوند، آمادگی خود را برای آغاز این مذاکرات به وسیله تلگراف یا پست و یا از طریق مذاکره بین نمایندگان کشورهای مختلف و یا در کنفرانسی مرکب از این نمایندگان اعلام مي دارد. دولت به منظور تسهیل این مذاکرات، نمایندگان مختار خود را در کشورهای بی‌طرف تعیین مي کند."

"دولت به تمام دولت‌ها و همه خلق‌های در حال جنگ پیشنهاد مي کند که بلادرنگ قرارداد آتش‌بس منعقد سازند و پیشنهاد مي کند که این آتش‌بس برای مدت سه ماه باشد و این مدت کافی خواهد بود برای این که نه تنها مذاکرات لازم بدون استثناء بین تمام نمایندگان ملت‌ها و ملیت‌هایی که به جنگ کشانده شده‌اند و یا جنگ به زور به آن‌ها تحمیل گردیده است، آغاز شود، بلکه مجامعی از نمایندگان مختار خلق‌های همه کشورها به منظور تأیید نهایی شرایط صلح به وجود آید. دولت موقت کارگران و دهقانان روسیه ضمن عرضه داشت این پیشنهاد به دولت‌ها و خلق‌های همه کشورهای در حال جنگ، بطور اخص کارگران آگاه سه کشور پیشرو که بزرگترین شرکت‌کنندگان در جنگ هستند، یعنی ملل انگلستان، فرانسه و آلمان را مورد خطاب قرار مي دهد. کارگران این کشورها بزرگترین خدمت را به امر ترقی و سوسیالیسم انجام داده‌اند. نمونه عالی نهضت چارتیست در انگلستان، يك رشته انقلابات دارای اهمیت جهانی و تاریخی که توسط پرولتاریای فرانسه انجام شد و بالاخره در آلمان نبرد تاریخی علیه قوانین استثنایی و کار دراز مدت سرسختانه و با انضباط برای ایجاد سازمان‌های توده‌ای پرولتاری آلمان که برای تمام کارگران سراسر جهان سرمشق و نمونه است، همه این نمونه‌های قهرمانی پرولتاری، این آفرینندگی عظیم تاریخی برای ما و ثایق اطمینان بخشی است در این که کارگران کشورهای مزبور وظیفه‌ای را که برای آزاد کردن بشریت از وحشت و نتایج جنگ به عهده دارند، درک خواهند کرد و با فعالیت همه جانبه، قاطع و جوشان خود به ما کمک خواهند کرد تا امر صلح و به همراه آن امر نجات زحمت‌کشان و توده‌های استثمار شونده را از هرگونه بردگی و هرگونه بهره‌کشی به سرانجام برسانیم."

آن‌گاه که طوفان هلهله فرونشست، لنین بار دیگر به سخن درآمد.

"ما به کنگره پیشنهاد مي کنیم که این اعلامیه را تصویب کند. ما دولت‌ها را هم مانند خلق‌ها مورد خطاب قرار مي دهیم، زیرا اعلامیه‌ای که فقط خطاب به مردم کشورهای در حال جنگ باشد، ممکن است عقد قرارداد صلح را به تأخیر اندازد. شرایط صلح که در ایام متارکه تدوین مي شود به تصویب مجلس مؤسسان خواهد رسید. هدف ما از تعیین سه ماه مدت متارکه آن است که پس از این همه قتل‌عام خونین دوران آرامش را برای مردم، تا آن‌جا که ممکن است، طولانی‌تر کنیم و به آن‌ها وقت کافی برای انتخاب نمایندگان نشان بدهیم. این پیشنهاد صلح مورد مخالفت دولت‌های امپریالیستی قرار خواهد گرفت. در این محاسبه ما نباید خودمان را فریب بدهیم. اما ما امید آن را داریم که عنقریب در همه کشورهای در حال جنگ انقلاب درگیرد. به این جهت است که ما بطور اخص کارگران فرانسه و انگلستان و آلمان را مورد خطاب قرار مي دهیم."

وي بیانات خود را چنین به پایان رسانید:

"انقلاب ششم و هفتم نوامبر (بیست و چهار و بیست و پنج اکتبر) سرآغاز دوران انقلاب سوسیالیستی است ... انقلاب کارگری به نام صلح و سوسیالیسم پیروز خواهد شد و سرنوشت خود را به سرانجام خواهد رسانید ..."

در همه این بیانات چیزی آرام و نیرومند نهفته بود که روح شنونده را تکان مي داد. قابل فهم بود که چرا مردم آن‌گاه که لنین حرف مي‌زند او را باور دارند.

برطبق رأی حاضرین خیلی زود تصمیم گرفته شد که تنها نمایندگان گروه‌های سیاسی در این زمینه صحبت کنند و به ناطقین تا پانزده دقیقه وقت داده شود.

ابتدا "کارلین" از طرف جناح چپ سوسیالیست‌های انقلابی:

"فراکسیون ما فرصت آن را نداشت تا اصلاحاتی را در متن اعلامیه پیشنهاد کند. این يك سند خصوصی بلشویکی است، اما ما به آن رأی مي‌دهیم، زیرا با جهت عمومی مطلب موافقیم ..."

کماروف نماینده سوسیال‌دمکرات‌های بین‌المللی - مردی بلند قامت با شانه‌های خمیده، چشمانی نزدیک‌بین، که مقدر بود عنوان دل‌فک اپوزیسیون به او اطلاق شود، چنین عقیده داشت که تنها دولتی مرکب از تمام احزاب سوسیالیست می‌تواند واجد آن چنان اختیاری باشد که به چنین اقدام خطیری مبادرت ورزد. اگر يك دولت مؤتلف سوسیالیستی به وجود

آید گروه وی به تمام برنامه دولت رأی خواهد داد و گر نه تنها با قسمت‌هایی از آن موافقت خواهد کرد. درباره اعلامیه حاضر گروه بین‌المللی با نکات اساسی آن موافقت دارد ...

سپس نمایندگان ذیل یکی پس از دیگری در میان هلله و شور رو به تزايد به صحبت پرداختند:

"سوسیال‌دمکراسی اوکراین موافق، سوسیال‌دمکراسی لیتوانی موافق، سوسیالیست‌های خلقی موافق، سوسیال‌دمکراسی لهستان موافق، ولی در عین حال يك حکومت ائتلافی را ترجیح می‌دهد. سوسیال‌دمکراسی لتونی موافق ... چیزی در درون این افراد شعله می‌زد: یکی از آن‌ها از انقلاب جهانی آینده که ما گارد پیشاهنگ آن هستیم" صحبت می‌کرد، دیگری از دوران نوین برادری که تمامی بشریت يك خانواده بزرگ را تشکیل دهد" حرف می‌زد. یکی از اعضاء منفرد درخواست صحبت کرد و گفت: "این‌جا تضادی وجود دارد. ابتدا شما پیشنهاد صلح بدون الحاق و بدون غرامت می‌کنید. اما بعد می‌گویید پیشنهادات دیگران را برای صلح مورد بررسی قرار می‌دهید. بررسی کردن قبول کردن ..."

لنین به پای خاست:

"ما خواستار صلحی عادلانه هستیم. اما از جنگ انقلابی باک نداریم ... یحتمل دولت‌های امپریالیست اساساً به درخواست ما جواب ندهند. اما ما برای آن‌ها اولتیماتوم نمی‌فرستیم که آسان بتوانند آن را رد کنند. اگر پرولتاریای آلمان بداند که ما آماده‌ایم تا هر پیشنهاد صلحی را مورد بررسی قرار دهیم شاید این خود به منزله آخرین قطره‌ای باشد که کاسه را پر می‌کند، و در آلمان انقلاب درگیرد."

"ما بررسی تمام پیشنهادهای صلح را قبول می‌کنیم. اما این بدان معنی نیست که آن‌ها را می‌پذیریم. عمده این است که ما می‌خواهیم به جنگ پایان دهیم ..."

درست ساعت ده و سی‌وپنج دقیقه بود که کامنیف درخواست کرد تمامی کسانی که با اعلامیه موافقت دارند اعتبارنامه‌های خود را بلند کنند. تنها يك نفر جرأت کرد که دست به مخالفت برافرازد. اما همه ناگهانی پیرامون وی اورا مجبور کرد که دست خود را پایین آورد- اتفاق آراء!

ناگهان تحت تأثیر يك انگیزه درونی همه به پا خاستند و ما مشاهده کردیم که به اتفاق هم با آهنگ يك دست که هر لحظه اوج می‌گرفت، سرود انترناسیونال را می‌سراییم. سربازی سالخورده با موهای خاکستری مانند کودکی بغض کرده بود. الکساندر کولونتای تند تند می‌کوشید تا با بهم زدن چشم‌ها جلو اشک‌های خود را بگیرد. هلله عظیمی سراسر تالار مملو ساخته بود که پنجره و درها را می‌شکافت و آرام و ضعیف در آسمان محو می‌شد. کارگر جوانی در کنار من، در حالی که چهره‌اش می‌درخشید، فریاد کرد: "جنگ تمام شد، جنگ تمام شد!" و در پایان سرود، آن لحظه که در میان سکوت ناراحت کننده سرپای ایستاده بودیم یکی از پشت سر فریاد زد: "رفقا! آن‌هایی را به خاطر بیاوریم که در راه آزادی جان باختند." و آن‌گاه شروع به خواندن مارش عزا کردیم- سرودی آرام با آهنگ اندوه‌بار و در عین حال پیروزمند، خالص و خلص روسی و بس هیجان‌انگیز. سرود انترناسیونال به هر حال يك رنگ خارجی دارد. مثل آن بود که این مارش عزا انعکاس دهنده ژرفای روح توده‌های گمنامی است که نمایندگان آن‌ها در تالار نشسته‌اند و با رؤیاهای مبهم خویش روسیه نوینی را در نظر مجسم می‌کنند و شاید هم بیش از این‌ها:

در نبردی ناگزیر جان باختید

به خاطر آزادی انسان، به خاطر شرف انسان

جان باختید و همه آن‌چه را که در نزد شما گرامی بود.

در زندان‌های مخوف رنج کشیدید

زنجیر در پای به تبعیدگاه‌ها رفتید

زنجیرها را بی‌شکوه با خود کشیدید زیرا نمی‌توانستید فراموش کنید

برادران زجر کشیده‌تان را

ز آن رو که ایمان داشتید نیروی عدالت از نیروی شمشیر برنده‌تر است

آن روز نزدیک است که آن‌گاه که کاخ ستم فرو ریزد و مردم آزاده

بر پای خواهند ایستاد

بدرود رفا!

راهی نجیبانه برگزیدید

به دنبال شما ارتش تازه نفس آماده است برای مردن و رنج بردن

بدرود رفا!

راهی نجیبانه برگزیدید.

در کنار مزار شما سوگند می‌خوریم که نبرد کنیم بکوشیم برای آزادی

و نیک‌بختی انسان‌ها

تاریخ رهایی طبقه ما  
پرولتاریای جهانی با آتش و خون نوشته می‌شود  
شما نه اولین نسل و نه آخرین نسل زندانیان و قربانیان طبقه کارگر  
در راه رهایی خواهید بود.  
از دیوار تیرباران کموناردها در پاریس  
تا سنگفرش‌های خونین پترزبورگ  
راهی است

که طبقه کارگر برای رهایی خویش پیموده است.

به همین خاطر آن‌ها- جان‌باختگان ماه مارس- آن‌جا در گورستان سرد رفقا میدان مارس آرام غنوده بودند. به همین خاطر هزاران و ده‌ها هزار در سلول زندان‌ها و در تبعیدگاه‌ها و در معادن سیبری جان باخته بودند. این آزادی بدان شکل که آن‌ها منتظر فرا رسیدنش بودند و آن‌گونه که روشن‌فکران انتظار داشتند، فرا نرسید- آزادی‌ای فرا رسیده بود طوفان‌آسا، قاطع، جسور، خسته از فرمول‌ها، بی‌اعتنا به هرگونه برخورد احساساتی، بطور واقعی!

لنین فرمان راجع به زمین را قرائت کرد:

"1- مالکیت ملاکان بر زمین بی‌درنگ بدون هرگونه بازخریدی ملغی می‌شود."

"2- املاک مالکان مانند تمام زمین‌های خالصه دیگر، موقوفه‌ها و اراضی متعلق به کلیسا با تمام وسائل زراعتی، اعم از جاندار و بی‌جان و تمام اعیانی و متعلقات آن تا تشکیل مجلس مؤسسان در اختیار کمیته‌های ارضی، ناحیه‌ای و شوراهای نمایندگان دهقانان منطقه‌ای قرار داده می‌شود."

"3- هرگونه اقدام برای زیان رساندن به دارایی‌های مصادره شده که از این پس متعلق به خلق است به مثابه **بزه** سنگینی اعلام می‌گردد که دادگاه نظامی مجازات آن را تعیین خواهد کرد. شوراهای منطقه‌ای نمایندگان دهقانان برای رعایت نظم دقیق به هنگام مصادره دارایی ملاکان و برای تعیین مساحت زمین‌ها و این‌که کدام بخش قابل مصادره است و نیز برای تهیه صورت دقیق تمام دارایی مصادره شده و برای حفظ دقیق انقلابی آن‌چه که به خلق تعلق گیرد، اعم از ارضی، اعیانی، اغنام و احشام و ذخایر خواربار و غیره تمام تدابیر ضرور را اتخاذ خواهد کرد."

"4- به منظور رهبری اجرای تحولات بزرگ ارضی تا زمانی که مجلس مؤسسان نسبت به آن‌ها تصمیم اتخاذ کند، همه جا دستورالعمل دهقانی زیرین که از ترکیب دویست و چهل و دو سفارش‌نامه دهقانان محل‌ها که توسط هیئت تحریریه "اخبار شورای نمایندگان سراسر روسیه" تدوین گردیده و در شماره هشتاد و هشت این "اخبار" انتشار یافته است. (پتروگراد، شماره 88، مورخ 19 اوت 1917) می‌بایست نصب‌العین قرار گیرد."

"5- اراضی دهقانان عادی و کازاک‌های عادی مصادره نمی‌شود."

لنین افزود:

"این طرح چرنوف وزیر سابق نیست که می‌گفت "باید جنگل‌ها را ساخت" و سعی داشت اصلاحاتی از بالا انجام دهد. مسئله تقسیم اراضی از پایین در محل‌ها حل خواهد شد. مقدار زمینی که به دهقانان واگذار می‌گردد برحسب شرایط محل متغییر خواهد بود ... به هنگام دولت موقت ملاکان از اجرای فرامین کمیته‌های ارضی مطلقاً سرباز می‌زدند- همان کمیته‌های ارضی که "الوف" طرح آن‌ها را ریخت، شینگاریوف آن‌ها را به وجود آورد و کرنسکی آن‌ها را اداره می‌کرد."

هنوز بحث آغاز نشده بود که مردی از میان جمعیت به زور برای خود راه باز کرد و شتابان خود را به کرسی خطاب رسانید. وی "پیانچ" عضو کمیته اجرایی شوراهای دهقانی بود. تمام وجودش یک‌پارچه خشم شده بود. با لحنی شدید این سخنان را به چهره نمایندگان پرتاب کرد:

"کمیته اجرایی شوراهای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه به توقیف رفقا "سالازکین" و "ماسلوف" که از وزیران هستند، اعتراض می‌کند. ما طلب می‌کنیم که بی‌درنگ آن‌ها آزاد شوند. آن‌ها در دژ "پتروپاولوفسک" زندانی هستند. می‌بایست فوراً دست به عمل زده شود. یک لحظه درنگ جایز نیست."

پشت سر او سربازی با ریش آشفته و چشمانی آتشین ظاهر شد:

"شما این‌جا ایستاده‌اید و درباره واگذاری زمین به دهقانان گفتگو می‌کنید و آن‌گاه خود شما در عین حال با نمایندگان منتخب همین دهقانان رفتار مستبدین ستمگر را اعمال می‌کنید. من به شما بگویم- او در این‌جا مشت خود را بلند کرد- من به شما بگویم که اگر مویی از سر آن‌ها کم بشود سروکار شما با قیام خواهد بود!" همه‌همه هیجان انگیزی در میان جمعیت پیچید.

تروتسکی آرام و زهرکین با اعتماد به نیروی خود پشت میز خطاب قرار گرفت. جلسه با غریو شادی او را استقبال کرد:

"دیروز کمیته انقلابی نظامی تصمیم کلی دایر به آزاد کردن وزیران اس‌ار و منشویک- ماسلوف، سالازکین، گووزدوف و مالیاننویچ اتخاذ کرد. اگر هنوز آن‌ها در دژ پتروپاولوفسک هستند فقط به آن دلیل است که مشغله‌ها بی‌حد زیاد است ... البته آن‌ها توقیف در منزل خواهند بود تا آن که جریان شرکت آن‌ها در عملیات خائنانه کرنسکی به هنگام شورش کورنیلوف کاملاً روشن شود."

پیانچ فریاد برآورد: "هیچ‌گاه در هیچ زمان در هیچ انقلابی چیزی که ما اکنون شاهد آنیم وجود نداشته است." تروتسکی پاسخ داد:

"اشتباه می‌کنید. این گونه چیزها را حتی انقلاب ما هم دیده است. در روزهای ژوئیه صدها نفر از رفقای ما توقیف شدند .. حتی رفیق کولونتای بنا به درخواست پزشک از زندان آزاد گردید. اوکسنیتف دو مأمور از نگهبانان سابق تزاری به در خانه او گماشت!"

نمایندگان دهقانان ناسزا گویان خارج شدند. جلسه با استهزاء آن‌ها را بدرقه کرد.

نماینده اس‌ارهای چپ به تشریح نظریات خود درباره فرمان راجع به زمین پرداخت: اس‌ارهای چپ با وجود موافقت کامل و اصولی نسبت به فرمان فقط بعد از انجام بحث و مذاکره بدان رأی خواهند داد. می‌بایست از عقیده شوراهای دهقانی اطلاع پیدا کرد.

منشویک‌های بین‌المللی نیز اصرار داشتند که موضوع را در داخل حزب خود مورد بحث قرار دهند.

سپس پیشوای ماکزیمالیست‌های جناح آنارشویست دهقانی به ایراد نطق پرداخت: "ما نمی‌توانیم از آن حزب سیاسی که در نخستین روز بدون هرگونه پرگویی چنین امری را به موقع اجرا می‌گذارد قدردانی نکنیم .."

در پشت تریبون یک دهقان تمام عیار با موهای دراز، چکمه‌های بلند برپا و پوستینی برتن ظاهر شد. نگاهی به اطراف افکند و گفت: "سلام بر شما رفقا و هموطنان! این‌جا دور و بر ما کادتها پرسه می‌زنند. شما دهقانان سوسیالیست ما را توقیف می‌کنید پس چرا این کادتها را توقیف نمی‌کنید!"

این حرف سبب درگیری بحث دهقانی پرهیجانی شد. شب گذشته نیز سربازان درست به همین گونه بحث و جدالی داشتند. در این‌جا پروتترهای واقعی دهقانی بحث می‌کردند ...

"اعضای کمیته اجرائیه ما اوکسنیتف و دیگران که ما آن‌ها را مدافعین دهقانان حساب می‌کردیم، این‌ها همان کادتها هستند. آن‌ها را توقیف کنید، آن‌ها را توقیف کنید!"

صدای دیگر شنیده شد: "کی هستند این اکسنیتف‌ها و پیانچ‌ها؟ - آن‌ها ابداً دهقان نیستند. آن‌ها فقط زبان‌شان را در دهان می‌چرخانند و پر حرفی می‌کنند!"

انبوه نمایندگان که ناطقین را از رفقای خود احساس کردند به سوی آن‌ها توجه نمودند.

اس‌ارهای چپ یک تنفس نیم‌ساعته پیشنهاد کردند. هنگامی که نمایندگان می‌خواستند تالار را ترک کنند، لنین به پا خاست: "رفقا! ما نمی‌توانیم وقت خود را هدر دهیم. فردا صبح تمام روسیه می‌بایست از خبری که دارای اهمیتی عظیم است مطلع گردد. هیچ‌گونه تأخیر جایز نیست!"

در بحبوحه بحث و مجادله پرهیجان و با صدای پای صدها نفر، ناگهان صدای فریاد صدر کمیته انقلابی نظامی شنیده شد: "در اطاق شماره هفده به پانزده نفر مبلغ برای اعزام به جبهه احتیاج داریم!"

دو ساعت و نیم بعد نمایندگان در گروه‌های جداگانه به تالار بازگشتند. هیئت رئیسه جای خود را اشغال کرد و جلسه به کار خود ادامه داد. خواندن تلگراف‌های واصله از هنگ‌های مختلف که پشتیبانی خود را از کمیته انقلابی نظامی اعلام می‌داشتند آغاز شد. جلسه به تدریج به جنب‌وجوش افتاد. نماینده‌ای از سربازان روسی جبهه مقدونی با حرارت از وضع آن‌جا سخن گفت: "ما از دوستی "متحدین" خود بیشتر صدمه می‌بینیم تا از دشمن." نمایندگان ارتش‌های دهم و دوازدهم هم که در همان لحظه معجلاً از جبهه رسیده بودند اظهار داشتند: "ما به شما قول می‌دهیم که در هر زمینه از شما پشتیبانی کنیم!" سربازی از دهقانان نسبت به آزاد کردن "سوسیال‌خائنین" یعنی ماسلوف و سالازکین اعتراض کرد. کمیته اجرائیه شورای دهقانان را می‌بایست یک‌جا توقیف کرد! این سخنان واقعا انقلابی بود. نماینده‌ای از سربازان روسی مقیم ایران اظهار داشت که به وی مأموریت داده شده است که به نام سربازان طلب کند تا تمام قدرت به شوراهای منتقل گردد. افسری اوکرائینی به زبان مادری خود فریاد زد: "در این لحظه بحرانی هیچ‌گونه تصمیمی از لحاظ ملیت نباید گرفته شود ... زنده باد دیکتاتوری پرولتاریا در تمام کشورها!" این چنین می‌جوشید سیل اندیشه‌های داغ و ملتهب؛ و روشن بود که روسیه دیگر هیچ‌گاه لال نخواهد شد.

کامنیف اظهار داشت که نیروهای ضد بلشویکی همه جا سعی دارند ایجاد بی‌نظمی کنند، و آن‌گاه پیام‌کنگره را خطاب به تمام شوراهای محلی قرائت کرد:

"کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه به شوراهای محلی مأموریت می‌دهد که بی‌درنگ برای جلوگیری از تعرضات ضد انقلابی ضد یهود و هرگونه کشتار و چپاول دیگر مجدانه‌ترین تدابیر را اتخاذ کند. شرف انقلاب کارگری، دهقانی و سربازی اقتضاء می‌کند که هر گونه کشتار و چپاول جلوگیری به عمل آید."



"گاردسرخ پطروگراد، پادگان انقلابی و ناویان پطروگراد نظام کامل در پایتخت برقرار کردند. کارگران، سربازان و دهقانان می‌بایست در همه جا مانند کارگران و سربازان پطروگراد عمل کنند. رفقای سرباز و کازاک! شما در درجه اول وظیفه دارید که نظم انقلابی واقعی را تأمین نمایید."

"تمام روسیه انقلابی و سراسر جهان چشم به شما دوخته است!"

ساعت دو بعد از نیمه شب فرمان زمین به رأی گذاشته شد و به اتفاق آراء به استثنای یک رأی تصویب گردید. شرف و شادمانی نمایندگان دهقانان از حد فزون بود ...

بدین‌سان بلشویک‌ها در حالی که هرگونه تردید را از خود دور ساخته و تمام موانع را از پیش پای خود برمی‌داشتند، بدون وقفه به پیش می‌تاختند. آن‌ها یگانه مردمی در روسیه بودند مجهز به برنامه عمل مشخص، در حالی که دیگران همه هشت ماه تمام بود که بجز پرگویی کار دیگری انجام نداده بودند. سربازی نحیف، ژنده، ولی خوش‌بین پشت کرسی خطابه قرار گرفت. او به ماده‌ای از دستورالعمل که در آن گفته می‌شد: "فراریان از دریافت سهمیه زمین محرومند" اعتراض کرد. ابتدا او را با سوت و هو استقبال کردند، ولی سرانجام سخنان ساده و مؤثر وی همه را به سکوت وا داشت:

"سرباز بدبختی که به زور به غسل‌خانه جنگ و به تمام مصائب بی‌معنایی که خود شما در فرمان صلح بدان اعتراف دارید کشانده شده، انقلاب را به مثابه خبر صلح و آزادی تلقی کرد. صلح؟ دولت کرنسکی او را مجدداً به تعرض واداشت، مجبورش کرد که به کالیستی برود، بکشد و بمیرد. او ملت‌سازانه درخواست صلح کرد، ولی تره‌شچنکو به ریش او خندید ... آزادی؟ در دوران کرنسکی او ناظر بود که کمیته‌هایش را منحل می‌سازند، روزنامه‌هایش را توقیف می‌کنند، ناطقین حزبش را به زندان می‌افکنند ... و اما در خانه‌اش - در دهی که آنجا تولد یافته - ملاکان با کمیته‌های ارضی پیکار می‌کنند و رفقایش را پشت میله‌های آهنین می‌نشانند ... در پطروگراد، بورژوازی دست در دست آلمان‌ها در تهیه مایحتاج ارتش از قبیل خواربار، لباس، مهمات خراب‌کاری کرد. سرباز در سنگرها لخت و پا برهنه نشست. چه کسی او را مجبور کرد فرار کند؟ دولت کرنسکی که شما او را ساقط کردید."

سرانجام حتی برای او دست زدند!

و آن‌گاه سرباز دیگری به نطق آتشی پرداخت: "دولت کرنسکی پرده‌ای نیست که در پشت آن یک چنین عمل قبیحی مانند فرار بتواند مستور بماند. فراری آدم پستی است که به خانه‌اش بر می‌گردد و رفقایش را که در سنگرها می‌میرند رها می‌کند. هر فراری خائن است و می‌باید مجازات شود ... "(همهمه، فریادها: "بس است، ساکت شو!")

کامنیف معجلاً پیشنهاد می‌کند که مسئله برای بررسی به دولت ارجاع گردد.

ساعت دو و سی دقیقه بعد از نیمه شب سکوت سنگینی حکم فرما شد. کامنیف فرمان تشکیل دولت را قرائت کرد:

"برای ادراه کشور، تا زمان دعوت مجلس مؤسسان، یک حکومت موقت کارگری-دهقانی به نام شورای کامیسه‌های خلق تشکیل می‌شود."

"اداره عرصه‌های مختلف کشور به کمیسیون‌هایی محول می‌گردد که مجموع آن‌ها می‌بایست تحقق پذیر شدن برنامه اعلام شده از طرف کنگره را، در وحدت فشرده با سازمان‌های توده‌ای کارگران، زنان کارگر، ناویان، سربازان، دهقانان و کارمندان تأمین کند. حاکمیت دولتی در قبضه هیئت عمومی رؤسای این کمیسیون‌ها و یا به عبارت دیگر در قبضه شورای کامیسه‌های خلق خواهد بود."

"نظارت بر فعالیت کامیسه‌های خلق و حق تعویض آن‌ها در اختیار کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و سربازان سراسر روسیه و کمیته اجرایی مرکزی آن می‌باشد ..."

تالار ساکت است. اما به هنگام خواندن فهرست نام کامیسه‌های خلق، به دنبال هر نام، به ویژه نام لنین و تروتسکی غرش رعدآسای کف‌زدن‌ها بلند می‌شود.

صدر شورا: ولادیمیر اولیانوف (لنین)

کمیسه خلق در امور داخلی: آ.ای. ریکوف

کشاورزی: و.پ. میلیوتین

کار: آ.ک. شلیاپنیکوف

امور جنگی و دریاداری: کمیته‌ای مرکب از و.آ. اوفسه‌ینکو (آنتونوف)، ن.و. کریلنکو و و.پ.ا. دینکو

امور بازرگانی و صنایع: و.پ. نوگین

فرهنگ خلقی: آ.و. لوناچارسکی

دارایی: آ.ای. اسکورتسوف (استیانوف)

امور خارجی: ل.د. برونشئین (تروتسکی)

دادگستری: ک.ای. اوپوکوف (لوموف)

پست‌وتلگراف: ان.پ. اوپوکوف (گلهیف)

صدر امور ملي: اي. و. جوگاشويلي (استالين)

پست کميسر خلق در امور راه آهن موقتاً خالي مي ماند.

در طول ديوار تالار خطي از سرنيزه ها کشيده شده بود. سرنيزه ها برروي صندلي نمايندگان ايستاده بودند. کميته انقلابي نظامي همه را مسلح ساخته بود. بلشويسم براي نبرد قاطع با کرنسكي که صدای شيورش اکنون ديگر از سمت جنوب خاوري شنیده مي شد، مسلح گرديده بود. هيچکس حاضر نبود به خانه برود. برعکس، صدها نفر افراد جديد راه گشوده به درون تالار مي آمدند. بناي عظيم به حد اشباع از سربازان با چهره هاي سخت و از کارگران پر شده بود. ساعت هاي درازي آن ها اين جا ايستاده و بدون خستگي به سخنان ناطقين گوش مي دادند. هواي سنگين و خفه پر از دود توتون بود. بوي عرق تنفس انسان و البسه کثيف به مشام مي خورد.

اويلوف عضو هيئت تحريري "نووايازين" از جانب سوسيال دمکرات هاي بين المللي و منشويک هاي بين المللي باقي مانده در کنگره سخن گفت: صورت باريک جواني داشت. سرداري فاخر او با وضع محيط بشدت ناهماهنگ بود.

"ما مي بايست به وضوح بدانيم که کجا مي رويم. اگر واژگون ساختن حکومت ائتلافي با اين سهولت انجام گرفت، به سبب آن نبود که دمکراسي چپ بسيار نيرومند است، بلکه فقط بدین سبب بود که حکومت به مردم نه نان توانست بدهد و نه صلح. و بخش چپ دمکراسي فقط در صورتي مي تواند حکومت را در دست خود نگاهدارد که قادر به حل اين دو وظيفه باشد. آیا مي توانيد به مردم نان بدهيد؟ گندم در کشور بسيار کم است. اکثریت توده هاي دهقاني به دنبال شما خواهند آمد، به دليل آن که شما مي توانيد به دهقانان نان و ماشين که مورد احتياج مبرم آن ها است بدهيد. سوخت و ديگر کالاهاي مورد احتياج اوليه تقريباً غير قابل دسترسي است... دسترسي به صلح به همين گونه دشوار و حتي دشوارتر است. حکومت هاي کشورهاي متحد حتي از گفتگو با اسکوبلف امتناع کرده اند و پيشنهاده کنفرانس صلحي که ما داده ايم به هيچ وجه از طرف آن ها پذيرفته نخواهد شد. شما را نه لندن، نه پاریس و نه برلن خواهند شناخت. فعلاً" نمي توان برروي پشنيباني فعال پرولتاريای کشورهاي متحد حساب کرد، زيرا اکثریت پرولتاريا هنوز از مبارزه انقلابي بسيار دور است. بخاطر بياوريد که دمکراسي متحد ما حتي کنفرانس استکهلم را نتوانست تشکيل دهد. و اما درباره سوسيال دمکراسي آلمان: من اين اواخر با رفيق گلدنبرگ نماينده استکهلمي خودمان صحبت کردم. نمايندگان جناح چپ به او گفته اند که انقلاب در آلمان به هنگام جنگ غير ممکن است (صدهاي فریاد همواره در تالار بيشتتر و خشمگين تر مي شد، ولي اويلوف ادامه داد). آیا ارتش روسيه، در صورتي که ائتلاف هاي اتریش و آلمان با فرانسه و انگلستان به حساب ما با هم آشتي کنند، بدست آلمان ها سرکوب خواهد شد؟ و يا ما با آلمان صلح جداگانه اي منعقد خواهيم ساخت که در نتيجه آن در هر حال روسيه منفرد خواهد گرديد. من همين الان اطلاع يافتم که سفيران متفقين مي خواهند بروند و در تمام شهرهاي روسيه کميته نجات ميهن و انقلاب تشکيل يافته است... هيچ حزبي نمي تواند به تنهائي از عهده چنين دشواري هاي غير قابل تصور برآيد. فقط اکثریت واقعي خلق که حامی دولت ائتلافي سوسياليستي باشد مي تواند امر انقلاب را به سرانجام برساند..."

سپس وي قرار دو فراکسيون را قرائت کرد:

"با در نظر گرفتن اين که براي نجات دستاوردهاي انقلاب تشکيل فوري حکومتي ضرورت دارد که متکي باشد به دمکراسي انقلابي که در شوراهاي نمايندگان کارگران، سربازان و دهقانان تشکيل يافته است، و نيز نظر به اين که وظيفه چنين حکومتي عبارت است از دست يابي سريع صلح دمکراتيک، واگذاري زمين به کميته هاي ارضي، سازماندهي نظارت بر توليد و دعوت مجلس مؤسسان در موعد مقرر، لذا کنگره مقرر مي دار: کميته اجرائيه موقت براي تاسيس حکومت با موافقت آن گروه هاي دمکراسي انقلابي انتخاب گردد که در کنگره عمل مي کند"

استدلالات آرام و خون سردانه اويلوف، نمايندگان را عليرغم شور انقلابي آن ها قدرتي مردد ساخت. در آخر نطق او فریادها و سوت زدن ها آرام گرفته بود و هنگامی که وي بيانات خود را تمام کرد حتي از برخي نقاط صدای کف زدن ها شنیده شد.

کاره لين به دنبال اويلوف به سخن درآمد. او نيز جوان بود و بي باک و در صداقتش هيچکس ترديد نداشت. مضافاً اين که نماينده حزب اسارهاي چپ يعني حزب "ماريا اسپيري دونووا" بود - يگانه حزبي که به دنبال بلشويک ها مي رفت و دهقان انقلابي را به دنبال خود مي کشانيد:

"حزب ما از ورود به شوراي کميسر هاي خلق امتناع ورزيده است، زيرا ما نمي خواهيم براي هميشه از آن بخش ارتش انقلابي جدا شويم که کنگره را ترک گفت. چنين گسستي ما را از امکان ميانجیگري بين بلشويک ها و ديگر گروه هاي دمکراتيک محروم مي دارد، و حال اين که اين ميانجیگري است که در لحظه حاضر وظيفه اساسي ما است. ما نمي توانيم هيچ حکومتي را مورد پشنيباني خود قرار دهيم جز حکومت ائتلاف سوسياليستي. علاوه بر اين ما به رفتار مستبدانه بلشويک ها معترضيم. کميسر هاي ما از پست هاي خود رانده شده اند. ديروز يگانه ارگان مطبوعاتي ما "از نامايات رودا" (پرچم کار) ممنوع گرديد. دوماي شهر براي مبارزه با شما کميته پرتوان نجات ميهن و انقلاب تشکيل مي دهد. شما هم اکنون منفرد هستيد. هيچکس از گروه هاي دمکراتيک از حکومت شما حمايت نمي کند."

تروتسکی مطمئن و مسلط به خود پشت کرسی خطابه قرار گرفت. زهرخندی تقریباً استهزاء آمیز بر لبانش نقش بسته بود. او با صدای زنگ داری به سخن پرداخت. جمعیت انبوه به طرف جلو خم شد تا هر کلمه اش را بشنود:

"هیچیک از این دعاوی درباره خطر افراد حزب ما تازگی ندارد. در آستانه قیام نیز برای ما شکست محتوم پیش بینی می کردند. همه یکجا مخالف ما بودند. فقط فراکسیون اس‌ار‌های چپ از کمیته نظامی انقلابی پشتیبانی می کرد. پس ما با وجود تمام این احوال چگونه توانستیم حکومت را بدون خونریزی و ازگونی سازیم. این واقعیت درخشان ترین گواه آن است که ما منفرد نبودیم. در واقع این حکومت موقت بود که منفرد شده بود. احزاب دمکراتیک مخالف ما بودند که منفرد بودند و آن‌ها هم اکنون هم منفرد هستند و برای همیشه از پرولتاریا بریده اند."

"با ما از ضرورت ائتلاف سخن می گویند. فقط یک ائتلاف امکان پذیر است و آن ائتلاف با کارگران، سربازان و تهیدست ترین دهقانان است و افتخار تحقق بخشیدن به این ائتلاف از آن حزب ما است. اما آویلوف کدام را در نظر دارد؟ ائتلاف با آن‌هایی که پشتیبان حکومت خائن برمیهن ما بودند؟ ائتلاف در تمام موارد عامل افزایش نیرو نیست. مثلاً آیا سازماندهی قیام ممکن می بود اگر در صفوف ما "دان" و "اوکسنیتف" قرار داشتند؟ (شلیک خنده). اوکسنیتف نان کم می داد، اما آیا ائتلاف با آبرونتسی‌ها نان بیشتری خواهد داد؟ وقتی می‌بایست بین دهقانان و اوکسنیتف که کمیته‌های ارضی را توقیف می کرد یکی را انتخاب نمود، ما دهقانان را برمی‌گزینیم. انقلاب ما یک انقلاب کلاسیک در صفحات تاریخ باقی خواهد ماند ..."

"ما را متهم می‌سازند که از سازش با دیگر احزاب دمکراتیک امتناع می‌ورزیم. ولی آیا ما در این امر گناهکاریم؟ یا شاید چنان که "کارملین" گمان می‌برد تقصیر با "سو تفاهم" است؟ نه، رفقا! هنگامی که در بحبوحه انقلاب، حزب ما که هنوز با دود باروت احاطه شده بود، می‌آید و می‌گوید: "این حاکمیت! آن را دست بگیرد!" و آن‌هایی که حکومت به آن‌ها عرضه شده است به صف دشمنان می‌پیوندند، این دیگر "سو تفاهم" نیست. این اعلام جنگ بی‌امان است، و این جنگ را ما اعلام نکردیم."

"آویلوف تهدید می‌کند که اگر ما "منفرد" بمانیم آن‌گاه مساعی ما برای دسترسی به صلح عقیم می‌ماند. تکرار می‌کنم که من نمی‌توانم بفهمم ائتلاف با اسکوبلف و یا حتی تره‌شچنکو چگونه می‌تواند برای دستیابی به صلح به ما کمک کند. آویلوف سعی دارد که ما را از خطر صلح به حساب روسیه بترساند. در این باره من باید بگویم که اگر زمام اروپا همچنان در دست بورژوازی امپریالیستی باقی‌ماند، در آن صورت روسیه انقلابی در هر حال به ناچار معدوم خواهد شد. از دو حال خارج نیست: یا انقلاب روسیه جنبش انقلابی را در اروپا برمی‌انگیزد، یا دول اروپایی انقلاب روسیه را خفه می‌کند." (لنین معتقد بود که پیروزی انقلاب با اتکاء به نیروی کارگران و دهقانان و طبقات تهیدست در یک کشور واحد امکان پذیر است. مترجم)

نمایندگان به شدت کف زدند و احساس این که پیشاهنگان نبرد تمامی بشریت‌اند در آتش شوق می‌سوختند؛ و از این که نوعی تصمیم و قاطعیت آگاهانه و سخت تمام عملیات توده‌های قیام‌کننده را فراگرفت و برای همیشه باقی‌ماند. ولی طرف مقابل دیگر به مبارزه دست زده بود. کامنیف به نمایندگی اتحادیه کارگران راه‌آهن اجازه سخن داد. او مردی بود چهارشانه با چهره‌ای خشن، که خصومت آشتی‌ناپذیر خود را پنهان نمی‌داشت. اثر نطقش در جلسه همچون انفجار بمب بود:

"من از طرف نیرومندترین سازمان در روسیه اجازه سخن خواسته‌ام و به شما اعلام می‌دارم: کمیته اجرائیه مرکزی اتحادیه کارکنان راه‌آهن سراسری روسیه به من مأموریت داده است که تصمیم اتحادیه را درباره مسئله تشکیل حکومت به اطلاع شما برسانم. کمیته مرکزی بی‌تردید از پشتیبانی بلشویک‌ها، در صورتی که آن‌ها همچنان در حال خصومت با تمام دمکراسی روسیه باقی‌مانند، امتناع می‌ورزد."

همه وحشت‌انگیزی در تالار پیچید. ناطق ادامه داد:

"در سال 1905 و در روزهای کورنیلوف‌گری کارگران راه‌آهن خود را بهترین مدافعان انقلاب نشان دادند، ولی شما ما را به کنگره دعوت نکردید. (فریادها: شما را کمیته سابق دعوت نکرد.)"

ناطق بدون اعتناء ادامه داد:

"ما این کنگره را قانونی نمی‌شماریم. پس از خروج منشویک‌ها و اس‌ار‌ها اکثریت لازم برای تشکیل جلسه باقی نمانده است ... اتحادیه ما از کمیته اجرائیه سابق پشتیبانی می‌کند و اعلام می‌دارد که کنگره فاقد حق انتخاب کمیته اجرائیه نوین است."

"حاکمیت می‌بایست حاکمیتی سوسیالیستی و انقلابی و در برابر ارگان‌های معتبر تمام دمکراسی انقلابی مسئول باشد. مادام که چنین حاکمیتی ایجاد نشده است اتحادیه کارگران راه‌آهن از حمل و نقل دستجات ضدانقلابی به پطروگراد خودداری خواهد کرد و در عین حال به اعضای خود دستور خواهد داد که بدون تأیید اتحادیه هیچ دستوری را انجام ندهند. کمیته اجرائیه اتحادیه، تمام اداره راه‌آهن‌های روسیه را بدست خود می‌گیرد."

واخر این نطق در میان طوفان شدید خشم عمومی تقریباً خفه شد. معذالک این ضربه سختی بود. برای پی بردن به تأثیر درآوردن آن کافی بود به چهره درهم اعضایی هیئت رئیسه نگریست. کامنیف با اختصار پاسخ داد که هیچ‌گونه تردیدی درباره اختیار قانونی کنگره مورد ندارد، زیرا قطع نظر از خروج منشویک‌ها و اس‌ارها تعداد باقی‌مانده نمایندگان در جلسه حتی بیش از حد نصابی است که کمیته اجرائیه مرکزی سابق مقرر داشته است.

سپس شورایی کمیسرهای خلق با اکثریت شکننده آراء انتخاب گردید. انتخاب کمیته اجرائیه و پارلمان جدید جمهوری روسیه بیش از یک ربع ساعت وقت نگرفت. تروتسکی نتیجه را اعلام داشت: یک‌صد عضو از جمله هفتاد نفر از بلشویک‌ها. اما درباره دهقانان و احزابی که کنگره را ترک گفته‌اند برای آنها کرسی‌های آزاد باقی گذاشته شده بود. "ما با خرسندی تمام احزاب و گروه‌هایی را که برنامه ما را قبول کنند، می‌پذیریم." و با این جمله تروتسکی گزارش را به پایان رسانید.

بلافاصله دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه نیز به پایان خود رسید تا نمایندگان بتوانند سریعاً به اطراف و اکناف روسیه رهسپار شوند و جریان حوادث بزرگی را که رخ داده است به اطلاع مردم برسانند.

تقریباً ساعت هفت صبح بود که ما بلیط فروش‌ها و رانندگان تراموایی را که در برابر اسمولنی ایستاده بودند از خواب بیدار کردیم. این ترامواها را اتحادیه کارگران تراموا برای رسانیدن نمایندگان به خانه‌هایشان فرستاده بود. محیط درون ترامواها به اندازه محیط کنگره در شب گذشته پرهیجان و شاداب نبود. چهره‌ها بسیار نگران می‌نمود. یحتمل آن‌ها بخود می‌گفتند: "خوب، حالا ما حاکم شدیم، اما چگونه خواهیم توانست خواست‌های خود را پیش ببریم؟" نزدیک خانه یک گشتی مسلح از افراد عادی ما را نگاه داشت و دقیقاً مورد بازرسی قرار داد. اعلامیه دوما تأثیر خودش را می‌بخشید.

بانوی صاحب‌خانه، چون صدای ما را شنید، با شال ابریشمی گلی رنگی که به دوش خود انداخته بود، دوان دوان به استقبال ما آمد:

"کمیته خانه طلب می‌کند که شما مردها کشیک بدهید."

"کشیک چه لزومی دارد؟"

"آخر باید زن‌ها و کودکان را حفظ کرد!"

"در مقابل کی؟"

"در مقابل دزدها و چپاول‌چیان!"

"پس اگر کسی از کمیته انقلابی نظامی بیاید و در جستجوی اسلحه برآید چی؟"

"بلی، آن‌ها همه خود را این‌طور می‌نامند. وانگهی، مگر فرقی دارد؟"

من رسماً اعلام داشتم که کنسول به تمام اتباع امریکا قدغن کرده است که در مناطقی که روشن‌فکران روسی زندگی می‌کنند با خود اسلحه برندارند.

#####

## فصل شش

### کمیته نجات میهن و انقلاب

جمعه نهم نوامبر (بیست و هفتم اکتبر)

"نووچرکاسک: هشت نوامبر (بیست و شش اکتبر) با در نظر گرفتن اقدام بلشویک‌ها به قصد واژگون ساختن حکومت موقت و تصرف قدرت حاکمه در پتروگراد و دیگر نواحی، حکومت نظامی که غصب قدرت حاکمه را توسط بلشویک‌ها جنایت و امری به کلی غیرمجاز می‌شمرد، ضمن اتحاد فشرده با دیگر حکومت‌های نظامی کازاک، از حکومت موقت ائتلافی موجود کاملاً پشتیبانی می‌کند. نظر به وضع فوق‌العاده و قطع ارتباط با دولت مرکزی، حکومت نظامی موقتاً و تا احیاء قدرت حاکمه حکومت موقت و برقراری نظم مجدد در روسیه، از روز بیست و پنج اکتبر اختیارات کامل حاکمیت دولتی در منطقه "دون" را بر عهده می‌گیرد."

"رئیس حکومت نظامی کازاک: آتامان کالهدین"

فرمان نخست وزیر کرنسکی که در کاپینا امضاء شده است:

"اعلام می‌دارم که من نخست‌وزیر حکومت موقت و سرفرماندهی عالی تمام نیروهای مسلح جمهوری روسیه امروز در رأس جبهه نظامیان وفادار به میهن، وارد شده‌ام. به تمام واحدهای منطقه نظامی پتروگراد که بدون تعقل و از روی گمراهی به دارودسته خائنین به میهن و انقلاب پیوسته‌اند امر می‌دهم که بدون ساعتی درنگ برای اجرای وظایف خود بازگشت کنند. این فرمان در تمام گروهان‌ها، اسواران‌ها و اسکادران‌ها خوانده شود."

"نخست وزیر حکومت موقت و سرفرماندهی عالی: آ. کرنسکی"

تلگرام کرنسکی به فرمانده جبهه شمال:

"کاپینا توسط نظامیان وفادار به دولت تصرف شده و بدون خونریزی اشغال شده است. گروه‌های ناپویان کرونشئات و سربازان هنگ‌های سه میونوف و ایسمائیلوف بی‌چون و چرا اسلحه خود را تسلیم داشته به ارتش دولتی پیوسته‌اند. به تمام ستون‌هایی که در راه هستند دستور می‌دهم که به سرعت پیشروی کنند. واحدهای نظامی از کمیته انقلابی فرمان عقب‌نشینی دریافت داشته‌اند ..."

کاپینا، که در حدود سی کیلومتر در جنوب باختری پتروگراد واقع است، شبانه به تصرف درآمده بود. واحدهای دو هنگ نامبرده (غیر از ناپویان) که بدون فرمانده در آن حوالی پرسه می‌زدند واقعاً هم در محاصره کازاک‌ها افتاده و اسلحه خود را تسلیم کرده بودند، اما به ارتش نپیوسته بودند. در این گیرودار گروه انبوهی از سربازان در اسمولنی دچار بلاتکلیفی بودند و می‌خواستند وضع خود را روشن کنند. آن‌ها نمی‌دانستند کازاک‌ها تا این اندازه نزدیک‌اند. بعداً سعی داشتند با آن‌ها وارد مذاکره شوند.

در جبهه انقلابی بطور مشهود سردرگمی حکم‌فرما بود. پادگان‌های شهرهای کوچک جنوب پتروگراد به دو و یا دقیق‌تر بگوییم به سه قسمت تقسیم شده بودند و هر یک بین خودشان نزاع داشتند. فرماندهان عالی‌رتبه از زور کسی به طرف‌داری کرنسکی گرویده بودند. اکثریت سربازان هوادار شوراهای، مابقی در عذاب تردید و تزلزل.

کمیته انقلابی نظامی معجلاً سروان مورایف- افسر جاه طلب گارد را به فرماندهی دفاع از پتروگراد تعیین کرد- همان مورایف که در تابستان گذشته "گروهان مرگ" تشکیل داده بود و می‌گویند روزی به دولت اعلام کرد که "خیلی با بلشویک‌ها تعارف می‌کنید. آن‌ها را بایست خرد و خاکشیر کرد." وی مردی بود دارای جنم نظامی که در برابر زور و جسارت سر فرود می‌آورد- شاید این سر فرود آوردن تماماً صادقانه بود.

اینک سی‌وشش ساعت بود که رابطه بلشویک‌ها با استان‌های روسیه و با تمامی جهان خارج قطع بود. کارکنان راه‌آهن و تلگراف‌چی‌ها از مخابره و ارسال تلگراف‌های آن‌ها امتناع می‌کردند. کارمندان پست مکاتیب آن‌ها را نمی‌پذیرفتند. فقط ایستگاه رادیو دولتی واقع در "تزارسکویه‌سلو" هر نیم ساعت یکبار بولتن اخبار و اعلامیه آن‌ها را در تمام نقاط کشور پخش می‌کرد. کمیسرهای کمیته انقلابی نظامی در مسابقه با کمیسرهای دوماي شهری، در قطارها با شتاب تمام به اطراف و اکناف کشور می‌شتافتند. در جبهه دو هواپیما شامل اوراق تهیجی پرواز می‌کردند.

ولی سریع‌تر از هر وسیله ارتباطی امواج قیام بود که به سرعت در روسیه گسترده می‌شد. شورای هلسینگفور قطع‌نامه‌ای دایر به پشتیبانی از انقلاب صادر کرد. در شهر کیف بلشویک‌ها زرادخانه و تلگراف‌خانه را به تصرف درآوردند، اما نمایندگان کنگره کازاک‌ها که در آن شهر جلسه تشکیل داده بودند، آن‌ها را بیرون راندند. در کازان، کمیته انقلابی نظامی، افسران ستاد پادگان محل و کمیسر حکومت موقت را توقیف کرد. از "کراسنوبارسک" خبر رسید که شوراهای ارگان‌های اداره مختار شهری را تصرف کرده‌اند. در مسکو، که وضع در اثر اعتصاب چرم‌سازها از یکسو و خطر اخراج دسته جمعی کارگران از سوی دیگر، بغرنج شده بود، شوراهای با اکثریت شکننده آراء به پشتیبانی از اقدام بلشویک‌ها در پتروگراد رأی دادند. در این‌جا دیگر کمیته انقلابی نظامی تشکیل شده و وارد عمل شده بود.

در همه جا جریان وقایع بدین نحو بود که سربازان صفي(104) و کارگران صنایع همگی از شوراهای پشتیبانی می‌کردند. افسران و یونکرها و بورژوازی کوچک- همانند نمایندگان بورژوازی یعنی کادتها و سوسیالیست‌های معتدل- در صف حکومت موقت قرار داشتند. در همه شهرها کمیته‌های نجات میهن و انقلاب تشکیل شده و خود را برای جنگ داخلی آماده می‌کردند.

روسیه پهناور از هم می‌پاشید. این پویش از سال 1905 آغاز شده بود. انقلاب مارس (فوریه)، آن را تسریع کرد و در اوائل موجد امیدواری مبهمی نسبت به نظام نوین گردید، ولی سرانجام کارش بدان منتهی شد که شکل‌های نظام کهنه را که از مدت‌ها پیش منحل شده بود، حفظ کرد. و اکنون دیگر بلشویک‌ها در طی یک شب تمامی این شکل را متلاشی کرده و مانند دود به هوا فرستاده بودند. روسیه کهنه بر باد رفت. جامعه بی‌شکل ذوب شد و تحت تأثیر حرارت‌های نخستین همچون ماده مذاب به جریان درآمد. از میان شعله‌های دریایی از آتش، موج نبرد طبقاتی پرتوان و بی‌امانی برخاست و همراه با آن هسته‌های نوسازی‌های نوینی که هنوز ترد و زودشکن بود، ولی به تدریج سخت و صلب می‌شد، به وجود می‌آمد.

در پرتو و گراد، در شانزده وزارتخانه که زیر رهبری دو وزارتخانه- کار و خواربار- قرار داشتند و حکومت سوسیالیستی متجانسی تشکیل داده بودند، کارمندان دست به اعتصاب زدند.

در این بامداد سرد و مرطوب به نظر می‌رسید که "مشتی بلشویک" چنان تنها مانده‌اند که دست‌شان از زمین آسمان کوتاه است. دریایی از خصومت جوشان آن‌ها را احاطه کرده بود. کمیته انقلابی نظامی، در تنگنا ضربات متقابل وارد می‌آورد و با تمام نیرو از موجودیت خود دفاع می‌کرد. "جسارت، باز هم جسارت، همیشه جسارت!" ساعت پنج صبح گاردهای سرخ به چاپخانه متعلق به اداره مختار شهر وارد شدند و هزاران نسخه پیام اعتراضی دوما را ضبط کردند. و "روزنامه اداره خودمختار شهر" ارگان رسمی دوما را بستند. تمام روزنامه‌های بورژوازی از ماشین‌های چاپ بیرون ریخته شد- از جمله روزنامه ارگان کمیته اجرائیه مرکزی سابق به نام "گولوس سولداتا" (صدای سرباز)- تعطیل شد، ولی با تغییر عنوان و به نام "سولداتسکی گولوس" (صدای سربازی) به تعداد صد هزار نسخه انتشار یافت و بذر خشم و نفرت پیرامون خویش پاشیدن گرفت.

"افرادی که شبانه ضربه خائنه خود را وارد ساختند، افرادی که روزنامه را بستند، نخواهند توانست مدت زیادی کشور را در تاریکی نگه‌دارند. کشور از واقعیت آگاه خواهد شد و حق شما- آقایان بلشویک‌ها - را کف دستتان خواهد گذاشت. همه ما این را خواهیم دید ..."

ساعت یک ما از خیابان "نوسکی" پایین می‌رفتیم. در برابر ما سراسر خیابان مملو از جمعیت بود. گاه‌گاه یک گارد سرخ و یا یک ناوی با تفنگ سرنیزه‌دار از آن‌جا می‌گذشت و به گیر جمعیت می‌افتاد و در حلقه تنگ فشار قریب به صد نفر مرد و زن دکان‌دار، دانشجو، کارمند و اداری قرار می‌گرفت. این‌ها همه مشت‌های خود را تکان می‌دادند، لعنت می‌فرستادند و تهدید می‌کردند. در روی پله‌ها پیشاهنگ‌ها و افسران نسخه‌های "سولداتسکی گولوس" را پخش می‌کردند. کارگری با بازو بند سرخ و تپانچه در دست در میان ازدحام خصمانه ایستاده بود، از شدت خشم بر خود می‌لرزید و می‌خواست که نسخه‌های روزنامه را به او تحویل دهند ...

به نظر من تاریخ هیچ‌گاه پدیده مشابهی بخود ندیده است. در یک طرف مشت‌های کارگر و سرباز مسلح که تجسم قیام پیروزمند بودند- سخت بی‌پناه و از طرف دیگر ازدحامی به شدت خشمگین مرکب از همان افرادی که ظهرها پیاده‌روهای خیابان پنجم را پر می‌کنند- جمعیتی که مسخره می‌کنند، لعنت می‌فرستند و فریاد می‌زنند: "خائنین، پرووکاتورها!"

درها را دانشجویان و افسران حفظ می‌کردند- بازوبندهای سفیدی داشتند که با خط سرخ بر روی آن‌ها نوشته شده بود: "میلیس کمیته امنیت اجتماعی." نیم دوجین پیشاهنگ می‌آمدند و می‌رفتند. داخل بنا از مردم می‌جوشید. سروان گومبرگ از پله‌ها پایین آمد و گفت: "آن‌ها می‌خواهند دوما را منحل کنند. اکنون کمیتر بلشویک‌ها در دوما نشسته است ... وقتی ما بالا رفتیم "ریزانف" را دیدیم که به سرعت دور می‌شود. او این‌جا آمده بود تا از دوما بخواد شورای کمیترهای خلق را به رسمیت بشناسد؛ و رئیس شهر با قاطعیت به او جواب رد داده بود. در تمام بناهای دوما ازدحامی بزرگ از کارمندان، روشن‌فکران، روزنامه‌نگاران خارجی، افسران فرانسوی و انگلیسی و غیره فریاد می‌زدند، همه می‌کردند و دست و سر و پا تکان می‌دادند. مهندس شهر با قیافه‌ای پیروزمند به آن‌ها اشاره می‌کرد و می‌گفت: "تمام سفارت‌خانه‌ها دوما را یگانه حکومت قانونی می‌شناسند، اما این بلشویک دزدان و غارت‌گرانی بیش نیستند و اساساً کارشان ساخته شده است. موضوع بیش از چند ساعت طول نخواهد کشید. تمام روسیه با ما است."

در تالار "الکساندرروفسکی" جلسه وسیع و پر جمعیت "کمیته‌نجات" جریان داشت. فیلیپوفسکی بر جلسه ریاست می‌کرد و در پشت کرسی خطاب به همان اسکوبه‌لف سخن می‌راند. در میان صدای کف زدن‌ها، وی نام سازمان‌هایی را که تازه به "کمیته‌نجات" پیوسته بودند، بر می‌شمرد: کمیته اجرائیه شوراهای دهقانی، کمیته اجرائیه مرکزی سابق، کمیته مرکزی ارتش، کمیته مرکزی ناوگان، منشویک‌های بین‌المللی، سوسیالیست‌های انقلابی، گروه نمایندگان جبهه از کنگره شوراهای، کمیته‌های مرکزی منشویک‌ها و اس‌ارها و سوسیالیست‌های خلق، گروه "بدینسترو (وحدت) اتحادیه دهقانان، کنویراتیوها، زمستوها، ..... ص 105 کتاب ..... اتحادیه اتحادیه‌ها، ویکژال (کمیته اجرائیه اتحادیه راه‌آهن‌های سراسری) اتحادیه بازرگانی- صنعتی ... وی می‌گفت:

"... حاکمیت شوراها حاکمیت دموکراسی نیست، بلکه دیکتاتوری است و آن هم نه دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه دیکتاتوری علیه پرولتاریا. هرکس زندگی‌اش ملهم از انقلاب بوده و هست، می‌باید اکنون همراه با ما بخاطر دفاع از انقلاب بپاخیزد..."

"وظیفه روز نه فقط بی‌زیان ساختن عوام‌فریبان غیرمسئول است، بلکه همچنین مبارزه با ضد انقلاب می‌باشد... اگر این شایعات صحیح است که در استان‌ها ژنرال‌هایی هستند که می‌خواهند از جریان وقایع بهره‌برداری کنند و با مقاصد ضدانقلابی به سوی پطروگراد روان گردند، این امر بار دیگر ثابت می‌کند که ما وظیفه داریم يك حکومت دموکراتیک بتواند به وجود آوریم؛ و در غیر این صورت به دنبال هرج و مرج از چپ، هرج و مرجی از راست خواهد آمد. پادگان پطروگراد نمی‌تواند به هنگامی که در کوچه‌ها خریداران "گولوس‌سولداتا" و پسر بچه‌های فروشنده "رابوچایاگازتا" را توقیف می‌کنند، بی‌تفاوت باقی‌ماند. زمان انقلاب سپری شده است... بگذار هرکس که اعتقاد خود را به انقلاب از دست داده است کنار برود... برای این که حاکمیت دموکراتیک واحدی احیاء شود لازم است مجدداً اعتبار انقلاب را بالا برد... پس سوگند یاد کنیم، رفقا، که یا انقلاب نجات یابد و یا ما نیز با آن از بین برویم."

جلسه به پای خاست و این سخن در میان صدای رعدآسای کف زدن‌ها گم شد. تمام چشم‌ها می‌درخشیدند. در تالار يك نفر پرولتر دیده نمی‌شد...

رشته سخن را "و این‌شتاین" بدست گرفت:

"ما می‌بایست آرامش را حفظ کنیم، و تا زمانی که افکار عمومی مجدانه به گرد کمیته نجات حلقه نزده است از هر اقدامی خودداری کنیم. فقط آن‌گاه است که ما می‌توانیم به حمله دست بزنیم."

نماینده "ویکژال" اظهار داشت که سازمانی که وی را فرستاده است ابتکار ایجاد حکومت نوینی را به عهده می‌گیرد. هیئت نمایندگی آن برای مذاکرات مربوط به اسمولنی رهسپار شده است... بحث پر حرارتی آغاز شد. آیا باید بلشویک‌ها را در حکومت جدید راه داد؟ مارتوف عقیده داشت که باید آن‌ها را راه داد. او استدلال کرد که بالاخره بلشویک‌ها حزب سیاسی بسیار مهمی هستند. اختلاف عقیده بروز کرد. جناح راست منشویک‌ها و اس‌ارها و نیز سوسیالیست‌های خلقی، نمایندگان مؤسسات تعاونی و بورژوازی شدیداً مخالفت کردند... یکی از ناطقین آن‌ها گفت:

"آن‌ها به روسیه خیانت کرده‌اند. آن‌ها جنگ داخلی را آغاز کرده‌اند و جبهه را در برابر آلمان‌ها شکسته‌اند. بلشویک‌ها باید بی‌رحمانه قلع و قمع شوند..."

اسکوبه‌لف نظر داد که هم بلشویک‌ها اخراج شوند و هم کادت‌ها.

ما با يك اس‌ار جوان به صحبت پرداختیم که در موقع خود همراه بلشویک‌ها جلسه مشاوره دموکراتیک را ترک گفته بود. واقعه در آن شبی اتفاق افتاد که تسره‌تلی و دیگر سازشکاران سیاست ائتلافی را به دموکراسی روسیه تحمیل کردند. من از او پرسدم:

"شما این‌جا هستید؟"

آتشی از چشمانش شعله ور شد و فریاد زد: "بلی، من نیمه شب همراه رفقای حزبیم کنگره را ترک گفتیم. من بیست سال زندگی خودم را برای این به خطر نینداختم که حالا زیر **دگنک** افراد جاهل از آن‌ها تبعیت کنم. شیوه عمل آن‌ها غیرقابل تحمل است. ولی آن‌ها حساب دهقانان را نکرده‌اند... وقتی دهقانان بپاخیزند، پایان کار آن‌ها مسئله يك دقیقه خواهد بود."

"مگر دهقانان بپا خواهند خاست؟ مگر فرمان **راجع**.....**دهقانان**.....**ص 106 کتاب**..... مگر آن‌ها بیش از این چه می‌خواهند؟"

او با عصبانیت دیوانه‌واری فریاد زد: "آها! فرمان زمین! شما می‌دانید که این فرمان زمین چیست؟ این فرمان ما است. تمام و کمال برنامه اس‌ارها است. حزب من پس از تحقیق دقیق مطالبات دهقانی این سیاست را طرح ریزی کرده است. این يك دزدی است!"

"خوب، اگر این سیاست مخصوص شما است، پس ایراد شما به چه چیز است؟ اگر خواست دهقانان چنین است، پس به چه مناسبت آن‌ها قیام کنند؟"

"چطور شما نمی‌فهمید؟ مگر برای شما روشن نیست که دهقانان فوراً خواهند فهمید که تمام این‌ها صاف و ساده يك فریبکاری است؟ آن‌ها خواهند فهمید که این غاصبین برنامه اس‌اری ما را دزدیده‌اند."

من از او پرسیدم: "آیا راست است که "کاله‌دین" به سمت شمال حرکت می‌کند؟"

اوسرش را به علامت تأیید تکان داد، دست‌هایش را از شدت رضامندی بهم مالید و گفت:

"کاملاً" راست است. حالا شما می‌بینید که این بلشویک‌ها چه آشی پخته‌اند! آن‌ها ضد انقلاب را علیه ما به حرکت

در آورده‌اند. انقلاب معدوم شد!"

"ولی آیا شما از انقلاب دفاع خواهید کرد؟"

"البته، ما تا آخرین قطره خون خود از آن دفاع خواهیم کرد، ولی به هیچ وجه با بلشویک ها همکاری نخواهیم کرد." "خوب، اگر "کالهدین" به پطروگراد برسد و بلشویک ها به دفاع از شهر برخیزند مگر شما به آن ها ملحق نخواهید شد؟" "البته که خیر. ما نیز از شهر دفاع خواهیم کرد، ولی نه همراه بلشویک ها. "کالهدین" دشمن انقلاب است، ولی بلشویک ها نیز دشمن انقلاب اند."

"چه کسی را شما ترجیح می دهید؟ کالهدین را یا بلشویک ها را؟" "صحبت بر سر این موضوع نیست. من به شما می گویم انقلاب معدوم شده است و گناه آن بر گردن بلشویک ها است. ولی گوش کنید! چرا ما در این باره صحبت می کنیم؟ کرنسکی می آید ... پس فردا ما دست به تعرض خواهیم زد ... اسمولنی هم اکنون نمایندگان فرستاده به ما پیشنهاد می کند که حکومت نوینی تشکیل دهیم. ولی حالا آن ها در چنگ ما هستند. آن ها مطلقاً ناتوانند ... ما با آن ها همکاری نخواهیم کرد ..."

صدای تیري از کوچه برخاست. ما به سوی پنجره شتافتیم. گارد سرخ که در نتیجه حملات جمعیت بکلی از خود بدر شده بود تیري خالی کرده دست دختری را مجروح ساخته بود. ما دیدیم که چگونه مجروح را روی تخته روانی خواباندند در حالی که جمعیت پیرامون وی به هیجان آمده بود. فریادهای مجروح به گوش ما می رسید. ناگهان از گوشه خیابان میخائیلوفسکی زره پوشی هویدا شد. مسلسل هایش از سویی به سوی دیگر می چرخید. جمعیت بی درنگ پای به فرار نهاد. همان گونه که در موارد مشابه عمل می شود، افرادی روی زمین دراز کشیدند یا در جویبار کنار خیابان و پشت ستون های تلفن پناه بردند. زره پوش تا مقابل در دوما پیش آمد. از برجک آن مردی خارج گردید و مطالبه کرد که نسخه های "سولداتسکی گولوس" را به او بدهند. پیشاهنگان به او خندیدند و به هشتی روان شدند. زره دار لاقیدانه به دور بنا چرخي زد و از "نوسکی" به سوی بالا روان شد. افرادی که در خیابان دراز کشیده بودند برخاستند و لباس های خود را تکان دادند ...

درداخل، ولوله غیرقابل تصویری پیچید. هرکس با دسته ای از روزنامه "سولداتسکی گولوس" شتابان در جستجوی جایی برای پنهان کردن آن ها می دوید ...

روزنامه نگاری به دو وارد اطاق شد. در دست کاغذی داشت. آن را در هوا تکان می داد و فریاد می زد: "اعلامیه کراسنوف". همه به سویش دویدند: به چاپ بدهید، زودتر به چاپ بدهید و فوراً" به سربازخانه ها بفرستید!" "بنا به اراده سرفرماندهی عالی، من به فرماندهی نیروهای متمرکز کنار پطروگراد تعیین شده ام. هموطنان! سربازان! کازاک های شجاع "دون" "کوبان" "زابایکال" "امور" و "ینی سی"! شماها که به سوگند سربازی خویش وفادار مانده اید، شما که وفاداری به سوگند کازاکی را با اراده ای استوار و خلل ناپذیر حفظ کرده اید، من به شما خطاب می کنم و شما را فرا می خوانم که بروید و پطروگراد را از هرج و مرج و زورگویی و قحطی نجات بدهید و این لکه ننگ زائل نشدنی را، که مشتی بداندیش از مردمان جاهل با رهنمایی، اراده و پول امپراطور ویلهلم بر دامن روسیه زده اند، پاک کنید. حکومت موقت که در روزهای کبیر مارس بر پا داشتیم و از گون نشده است، بلکه از طریق اعمال قهر از بنای خود رانده شده و در کنار ارتش کبیر جبهه، که به وظیفه خود وفادار مانده است، گرد می آید. شورای اتحادیه نظامیان کازاک تمام سلحشوران کازاک را متحد ساخته و آن ها با روحیه شاداب کازاکی و با تکیه به اراده تمامی خلق روس سوگند یاد کرده اند که به خدمت میهن کمر بر بندند، به همان گونه که اجداد ما در دوران اغتشاش وحشتناک سال 1612، آن هنگام که مردان "دون" مسکو را از خطر سوئدی ها و لهستانی ها و لتونی ها و از اغتشاشات داخلی نجات دادند. (حکومت شما هنوز وجود دارد) جبهه رزمنده باکین و نفرت بیان نشدنی به دشمنان و خائنین می نگرند. غارت گری، کشتار، زورگویی آن ها، روش های خالص و خلص آلمانی آن ها نسبت به مغلوبین ولی تسلیم نشدگان، تمامی روسیه را از آن ها روی گردان ساخته است. هموطنان! سربازان! کازاک های شجاع پادگان پطروگراد! بی درنگ نمایندگان خود را به نزد من بفرستید تا من بتوانم بدانم چه کسی خائن به آزادی و میهن است و چه کسی نیست؛ میاذا تصادفاً" خون بی گناهی ریخته شود..." "تقریباً" در همین حین شایعه ای پیچید که گاردهای سرخ بنا را محاصره کرده اند. افسری با بازوبند سرخ وارد شد و سراغ رئیس شهر را گرفت. پس از چند دقیقه بازگشت. شرایدر سالخورده به سرعت از اطاق خود خارج شد و در حالی که رنگ می داد و رنگ می گرفت فریاد زد:

"جلسه فوق العاده دوما فوراً!" جلسه ای که در تالار بزرگ جریان داشت بهم خورد. "تمام اعضاء دوما به جلسه فوق العاده!"

"چه خبر است؟"

"نمی دانم- می خواهند ما را توقیف کنند- می خواهند دوما را منحل کنند - تمام اعضاء دوما را دم در توقیف میکنند." چنین بود تفسیرهایی که با نگرانی بیان می شد.



درتالار "نیکلایوسکی" حتی جا ی ایستادن نبود" رئیس شهر اعلام داشت که نظامیان دم تمام درها استقرار یافته‌اند و اجازه نمی‌دهند که کسی وارد یا خارج گردد. کمیسر تهدید می‌کند- تهدید به توقیف و انحلال دوما. نطق‌های شدید اللحني نه تنها از پشت کرسی خطابه، بلکه از میان جمعیت پاشیده می‌شد: اداره مختار شهر را که آزادانه انتخاب شده هیچ قدرتی نمی‌تواند منحل سازد شخص رئیس شهر و تمامی اعضای دوما مصونیت دارند. آن‌ها هیچ‌گاه زورگویان و پرووکاتورها و عمال آلمان را نخواهند شناخت. ما را تهدید به انحلال می‌کنند؟ بگذار بیایند - آن‌ها تنها از روی نعش ما به این تالار خواهند آمد؛ و ما در این‌جا با همان شایستگی سناتورهای روم باستان در انتظار ورود "واندال‌ها" هستیم ...

قرار: وقایع فوراً "تلگرافی به اطلاع دوماهای شهر و مستوها در سراسر روسیه برسد.

قرار: نه رئیس شهر و نه صدر دوما نمی‌توانند هیچ‌گونه رابطه‌ای با نمایندگان کمیته انقلابی نظامی و یا باصطلاح شورای کمیسرهای خلق بگیرند.

قرار: بی‌درنگ طی پیامی اهالی پتروگراد برای دفاع از اداره مختار شهری منتخب خویش فرا خوانده شوند.

قرار: جلسه دوما بلا انقطاع اعلام میشود...

در حال یکی از اعضای دوما وارد تالار شد و به جلسه اطلاع داد که وی به اسمولنی تلفن کرده و کمیته انقلابی نظامی اعلام داشته که درباره محاصره دوما فرامینی صادر نکرده است و نظامیان برچیده خواهند شد.

هنگامی که ما از پله‌ها پایین می‌رفتیم "ریزانوف" بسیار ملتهب و شتابان وارد هشتی شد. من پرسیدم: شما قصد دارید دوما را منحل سازید؟" وی پاسخ داد:

"نه خیر، نه خیر!- عجب داستانی است! لابد سوءتفاهمی رخ داده است، من صبح امروز به رئیس شهر اعلام کردم که هیچ‌کس دست به ترکیب دوما نخواهد زد..."

در خیابان "نوسکی" به هنگام فرا رسیدن غروب گروهی سواره نظام در ستون دو نفری تفنگ بر دوش اسب می‌تاختند. آن‌ها ایستادند. جمعیت آن‌ها را محاصره کرد و به سؤال بست. پیرمردی فربه با سیگاری میان دندان‌ها از آن‌ها پرسید:

"شما کیستید؟ از کجا می‌آیید؟"

"از ارتش دوازدهم. از جبهه. ما آمده‌ایم از شوراها در برابر بورژوازی لعنتی دفاع کنیم."

فریادهای خشمگین برخاست:

"آها! ژاندارم‌های بلشویکی! کازاک‌های بلشویکی!"

افسر کوچک اندامی که کتی چرمی در بر داشت و از پلکان رو به پایین می‌دوید، بیخ گوش من گفت:

"پادگان مردد است. این آغاز پایان کار بلشویک‌ها است. می‌خواهید ببینید. چگونه روحیه عوض می‌شود؟ برویم."

وی تقریباً در حال دویدن خیابان "نوسکی" را در پیش گرفت و ما به دنبال او.

"این کدام هنگ است؟"

"هنگ زرهی."

درواقع هم وضع جدا "بغرنج می‌شد. زرهی‌ها کلید اوضاع را در دست خود گرفته بودند. آن‌ها از هرکس طرف‌داری می‌کردند او می‌توانست بر شهر مسلط شود. "کمیسر‌هایی از کمیته نجات و از دوما به منظور مذاکره به نزد آن‌ها اعزام شده بودند و آن‌ها میتینگی تشکیل داده بودند که می‌بایست مسئله را حل کند."

"چه تصمیمی باید گرفت؟ به طرف‌داری از چه کسی باید جنگید؟"

"نه خیر! به این جور کارها نمی‌توان دست زد! آن‌ها هیچ‌گاه علیه بلشویک‌ها نخواهند جنگید. حداکثر آن‌ها تصمیم خواهند گرفت که بی‌طرف بمانند- اما بعد وقتی یونکرها و کازاک‌ها ..."

دروازه مانژ عظیم و سرپوشیده میخائیلوفسکی با دهان سیاه خود خمیازه می‌کشید. دو سرباز نگهبان خواستند ما را متوقف سازند، ولی ما به سرعت از کنار آن‌ها رد شدیم بدون این که به فریادهای اعتراض آن‌ها اعتنا کنیم. مانژ با نور ضعیف یگانه فانوسی که از سقف آویزان بود روشن می‌شد و در تیرگی مبهم، ستون‌های بلند چهارگوش و دریچه‌ها از آن روشنایی می‌گرفتند. در پیرامون، اشباح غول‌آسای اتومبیل‌های زره‌پوش به نظر می‌رسید. یکی از آن‌ها در وسط بنا و درست در زیر فانوس ایستاده بود. به گرد آن دو هزار سرباز با اونیفورم‌های خاکستری-قهوه‌ای اجتماع کرده و در فضای عظیم آن بنای پر ابهت تقریباً گم بودند. یک عده ده نفری در روی زره‌پوش دیده می‌شدند- افسران صدر کمیته سربازی و سخن‌رانان. یک نظامی در بالای برج مرکزی زره‌پوش سخن می‌راند- او خانژونوف صدر کنگره واحدهای زرهی روسیه بود که در تابستان قبل تشکیل یافته بود؛ اندامی ترکه و خوش‌تراش داشت، کتی چرمین دربر و سردوشی‌های ستوانی بردوش؛ خوش بیان بود و به نحوی قانع‌کننده به طرف‌داری از بی‌طرفی سخن می‌راند. او می‌گفت:

"برای مرد روس امری است وحشتناک که برادران خود - روس‌ها - را بکشند. بین سربازانی که دوش به دوش یکدیگر علیه تزار برخاستند و دوش به دوش هم دشمن خارجی را در جنگ زده‌اند - جنگ‌هایی که تاریخ ثبت خواهد کرد - نمی‌بایست جنگ داخلی درگیرد. ما سربازان را چه کار به این مشت‌های زباله احزاب سیاسی. من نمی‌خواهم به شما بگویم که دولت موقت حکومتی دمکراتیک بوده است. ما ائتلاف با بورژوازی را نمی‌خواهیم، نه نمی‌خواهیم. ولی ما به حکومت متحده دمکراسی احتیاج داریم. در غیر این صورت روسیه فنا می‌شود. و در صورتی که چنین حکومتی به روی کار بیاید، آنگاه دیگر جنگ داخلی و برادرکشی ضرورت نخواهد داشت."

سخنانش بسیار قانع‌کننده به نظر می‌رسید. صدای کف‌زدن‌ها و فریادهای تأیید بلند شد و در بنای عظیم پیچید. سربازی رنگ پریده و ملتهب بر روی برج زره‌پوش قرار گرفت. او فریاد برآورد:

"رفقا! من از جبهه رومانی آمده‌ام تا مصرانه به شما بگویم که انعقاد صلح ضرورت دارد - صلح بی‌درنگ. هر آن‌کس که به ما صلح بدهد ما به دنبال او خواهیم رفت، اعم از این که بلشویک‌ها باشند و یا حکومت نوینی. به ما صلح بدهید! دیگر نمی‌توانیم بجنگیم. ما نمی‌توانیم بجنگیم - نه با آلمان‌ها و نه با روس‌ها." این‌ها را گفت و به پایین جست.

از توده انبوه مستمعین مهمه مبهمی برخاست. این مهمه آن‌گاه که ناطق بعدی، یک منشویک آبورونتسی کوشید بگوید جنگ می‌بایست تا پیروزی متفقین ادامه یابد، به چیزی شبیه ابراز خشم بدل گردید. صدایی قاطع به رویش فریاد زد. شما مانند کرنسکی حرف می‌زنید!"

سپس نماینده دوما به نطق پرداخت. او به سربازان توصیه کرد که بی‌طرف بمانند. به سخنانش با نوعی بی‌اعتمادی گوش دادند - بیخ گوش هم پیچ کردند، با این احساس که او خودی نیست. برای من هیچ‌گاه اتفاق نیفتاده بود افرادی را ببینیم که با چنین سماجی سعی دارند بفهمند و تصمیم بگیرند - بکلی ساکت ایستاده بودند - با توجهی رنج‌دهنده و بی‌نهایت متمرکز به سخنان ناطق گوش می‌دادند، در حالی که ابروان آن‌ها از شدت فشار فکری گره خورده بود و بر پیشانی‌ها عرق می‌نشست. آن‌ها پهلوانانی بودند با چشمان بی‌گناه کودکان و با قیافه‌های سربازان حماسی.

اکنون بلشویکی از سربازان این واحد سخن می‌گوید: بیانش سراسر خشم آلود و سرشار از کین بود. گو این‌که اظهارات او با روحیه مستمعین توافق نداشت، اما حاضرین به سخنان او با احساس همدردی کمتری نسبت به دیگران گوش نمی‌دادند. در این لحظه آن‌ها همگی از گردونه محدود اندیشه روزانه عادی خویش خارج شده بودند و اکنون آن‌ها می‌بایست درباره روسیه، درباره سوسیالیسم، درباره سراسر جهان فکر کنند - چنان‌که گفتی زندگی و مرگ انقلاب با زره‌پوش‌های آن‌ها بستگی یافته است.

در میان سکوت سنگین، ناطقین یکی پس از دیگری سخن می‌گفتند. فریادهای خشمگین جای فریادهای تأیید را می‌گرفت: آیا باید برای رزم به پای خواست یا نه؟ دوباره خانژونوف خوش سیما و خوش‌بیان به سخن پرداخت. ولی هر قدر هم او درباره صلح سخن گوید مگر خودش افسر آبورونتسی نیست؟ کارگری از واسیلی اوستروفسکی رشته سخن را بدست گرفت. او را با این جمله استقبال کردند:

"پس شما کارگران چکار می‌کنید؟ به ما صلح می‌دهید؟" در نزدیکی ما چند نفری که بیشتر آن‌ها افسر بودند گرد آمده بودند. آن‌ها با هیاهوی تمام طرفداران بی‌طرفی را تأیید می‌کردند، با هم فریاد می‌زدند: "خانژونوف، خانژونوف!" برای ناطقین بلشویک سوت می‌کشیدند.

ناگهان بین کمیته‌ای‌ها و افسرانی که روی زره‌پوش قرار داشتند بحث پرحرارتی در گرفت. آن‌ها با هیجان سر و دست خود را تکان می‌دادند و به نظر می‌رسید که نمی‌توانند به هیچ‌گونه موافقتی برسند. جمعیت متوجه این مجادله گردید و مهمه آغاز کرد و به هیجان آمد؛ می‌خواست بداند موضوع چیست. سربازی که افسران او را نگاه داشته بودند خود را رهانید، دست خود را بالا برد و فریاد زد:

"رفقا! رفیق کرینکو این‌جا است، و می‌خواهد صحبت کند."

فریادهای تأیید و کف‌زدن‌ها، صدای سوت و هو: "خواهش می‌کنیم! بفرمایید!" "مرده باد!" در میان مهمه و غریب‌ها فریادهای غیرقابل توصیف، کمیسر خلقی امور نظامی در حالی که از اطراف او را به جلو می‌رانند و بلند می‌کردند، خود را به زره‌پوش رسانید و بر روی آن قرار گرفت. دقیقه‌ای ساکت ایستاد، سپس به روی رادیاتور رفت و لبخند زنان به اطراف نگریست - چهارشانه، با پاهای کوتاه، در لباس نظامی بدون سردوشی، با سر برهنه.

افسرانی که نزدیک من ایستاده بودند به شدت جیغ می‌کشیدند: "خانژونوف، خانژونوف بیاید! برو گمشو! دهانت را ببند، مرده باد خائن!" جمعیت می‌جوشید و می‌گریه. ناگهان جنبشی در گرفت. یک گروه ده پانزده نفری سرباز ابرو سیاه هم‌چون بهمن به سوی ما آمدند؛ با فشار از بین جمعیت راه می‌گشودند: "چه کسی این‌جا جلسه را بهم می‌زند؟ چه کسی این‌جا سروصدا راه انداخته است؟ افسران پراکنده شدند و دیگر گرد نیامدند. کرینکو با صدایی که از شدت خستگی دورگه شده بود، سخن آغاز کرد:

"رفقای سرباز! من چنان که باید نمی‌توانم صحبت کنم. خواهش می‌کنم مرا ببخشید. چهار شبانه روز تمام است خوابیده‌ام. لازم نیست به شما بگویم من سربازم. لازم نیست به شما بگویم من صلح می‌خواهم. ولی باید این را به شما

بگویم: حزب بلشویک- همان حزبی که شما و تمام دیگر رفقای شجاع شما که برای همیشه یوغ حکومت خونخوار بورژوازی را به دور افکنده‌اند و به وی در انجام انقلاب کارگری و سربازی کمک کرده‌اند- این حزب وعده داده است که به تمام خلق‌های جهان صلح پیشنهاد کند. امروز دیگر این وعده اجراء شده است (کف‌زدن‌های رعدآسا). به شما تلقین می‌کنند که بی‌طرف بمانید. بی‌طرف باقی بمانید در لحظه‌ای که یونکرها و واحدهای ضربتی که هیچ‌گاه با بی‌طرفی آشنا نبوده‌اند بر روی شما در کوچه‌ها تیر خالی می‌کنند و کرنسکی و یا کسی دیگر از این باند را به پطروگراد می‌خوانند. "کالهدین" از: "دون" به تعرض پرداخته است. کرنسکی از جبهه پیش می‌آید. کورنیلوف‌تکین‌ها را شورانده و می‌خواهد ماجرای اوت را تکرار کند. منشویک‌ها و اس‌ارها از ما می‌خواهند که به جنگ داخلی راه ندهیم، ولی آخر چه چیز جز جنگ داخلی به خود آن‌ها امکان داد که در رأس حاکمیت قرار گیرند؟- همان جنگ داخلی که از ماه ژوئیه آغاز شده است و در طی این جنگ آن‌ها دائماً" در صف بورژوازی قرار گرفته‌اند چنان‌که هنوز هم قرار دارند. من چگونه می‌توانم شما را اقناع کنم هرگاه شما دیگر تصمیم خود را گرفته باشید. موضوع بکلی روشن است. در یک سو کرنسکی، کالهدین، کورنیلوف، منشویک‌ها، اس‌ارها، کادت‌ها، دوماهای شهری، هیئت افسری. آن‌ها به ما می‌گویند که نیاتشان بسیار خوب است. در سوی دیگر کارگران، سربازان، نوایان، دهقانان فقیر. حکومت در دست شما است. شما بر اوضاع مسلط می‌باشید. روسیه بزرگ متعلق به شما است. آیا شما آن را پس خواهید زد؟"

کرلینکو از شدت خستگی خود را به زحمت روی پا نگاه می‌داشت. ولی هر قدر بیشتر صحبت می‌کرد همان قدر در صدایش صداقت عمیقی که در پشت این سخنان قرار داشت آشکارتر می‌شد. وقتی نطقش را پایان داد تلوتلو خورد و کم مانده بود به زمین بی‌افتد. صدها دست او را نگاه می‌داشتند. مانتر مرتفع و تیره رنگ از غرش کف‌زدن‌ها و فریادهای پر هیجان می‌لرزید.

111

ص.....

کتاب.....

"هنگ زرهی نمایندگان خود را از کمیته انقلابی نظامی فرا می‌خواند و خود را در جنگ داخلی که در گرفته بی‌طرف اعلام می‌دارد." پیشنهاد شد هرکس طرفدار قطع‌نامه است به سمت راست و هرکس مخالف است به سمت چپ برود. ابتدا یک لحظه تردید همچون حالت انتظار مشاهده شد، ولی سپس جمعیت سریع و سریع‌تر به سمت چپ تغییر مکان داد. صدها سرباز قوی هیکل در حالی که گل کف زمین مانتر را، که به زحمت روشنایی می‌گرفت، با پاهای خود لگد می‌کردند و به یکدیگر فشار می‌آوردند به حرکت درآمدند. فقط در حدود پنجاه نفری از آن‌ها در حول و حوش ما باقی ماندند. آن‌ها با سماجت طرفدار قطع‌نامه بودند و آن‌گاه که زیر سقف مرتفع فریادهای ظفر غریبن گرفت آن‌ها برگشته و به سرعت از بنا خارج گردیدند- بسیاری از آن‌ها از انقلاب کناره گرفتند.

بخاطر بسیاری که نظیر این نبرد در هر سربازخانه، در تمام شهرها، در تمام مناطق، در سراسر جبهه، در پهنه تمام روسیه جریان داشت. در نظر خود مجسم کنید این کرلینکوهایی بی‌خواب را که در هر هنگ بیدار بودند، از مکانی به مکان دیگر می‌شتافتند، اقناع می‌کردند، بحث می‌کردند، تهدید می‌کردند؛ سپس بیاد داشته باشید که عین همین اوضاع در تمام ابنیه، تمام اتحادیه‌های کارگری کارخانه‌ها، در تمام دهات، در همه ناوهای جنگی روسیه که در مناطق دور پراکنده بودند، جریان داشت. بیندیشید که صدها هزار مردم روسیه در تمامی پهنه روسیه عظیم ناطقین را با چشمان خود می‌بلعیدند؛ مجسم کنید همه این کارگران، دهقانان، سربازان و نوایان را که با زحمت می‌کوشیدند بفهمند و تصمیم بگیرند و پس از دقت اندیشمندانه رنج‌آور، با چنین اتحاد بی‌سابقه‌ای تصمیم می‌گرفتند. چنین بود انقلاب روسیه!

#####

در آن‌جا در اسمولنی شوراهای کمیسرهای خلق چرت نمی‌زد. دیگر اکنون نخستین فرمان زیر ماشین‌های چاپ بود و می‌بایست در همان شب در هزاران نسخه در کوچه‌های شهر منتشر گردد و به وسیله راه‌آهن در سراسر کشور تا جنوب و شرق ارسال شود:

"شوراهای کمیسرهای خلق که توسط کنگره نمایندگان کارگران، و سربازان سراسر روسیه با شرکت نمایندگان دهقانان برگزیده شده است به نام دولت جمهوری مقرر می‌دارد:

"1- انتخابات مجلس مؤسسان می‌بایست در موعد مقرر- دوازده نوامبر- انجام گیرد."

"2- تمام کمیسیون‌های انتخاباتی، ادارات خودمختار محلی، شورای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان و

سازمان‌های سربازان در جبهه می‌بایست تمام مساعی خود را برای تأمین انجام انتخابات آزاد و صحیح مجلس مؤسسان در موعد مقرر مصروف بدارند."

"به نام دولت جمهوری روسیه"

"صدر شوراهای کمیسرهای خلق - ولادیمیر اولیانوف لنین"

دربنای دوماي شهري همه چیز مي جوشيد و مي غريد. هنگامي که ما وارد تالار شديد يکي از اعضاي شوراي جمهوري سخن مي راند. او اظهار مي داشت که شورا خود را منحل نمي داند، بلکه تنها موقتا" تا پيدا کردن بناي نويني امکان ادامه کار از او سلب شده است. کمیته ريش سفيدان شورا در هيئت کامل خود چنين قرار داد که به "کمیته نجات" ملحق گردد. اين آخرين آثار حيات شوراي جمهوري روسيه در تاريخ بود.

سپس نمايندگان بتوالي معمول سخن رانند: از طرف وزارتخانه ها، از طرف ويکژال، از طرف اتحاديه کارمندان پست و تلگراف... آن ها براي ..... اعلام مي داشتند که تصميم راسخ ..... ص

**کتاب 112** ..... ، افسانه پر زرق و برقي درباره دلاوري خودش و رفقايش و هم چنين درباره رفتار بيشرمانه گاردهاي سرخ حکايت کرد. جلسه بي ترديد هريك از کلمات او را باور مي داشت. يک نفر گزارش مندرجه در روزنامه "نارود" (خلق) متعلق به اسارها را قرائت کرد که در آن به تفصيل درباره تخریب و تاراج کاخ زمستاني و اين که خسارت وارده بالغ بر پانصد ميليون روبل مي باشد سخن رفته بود.

گاهگاه بيک هاي ارتباطي سر مي رسيدند و اخباري را که تلفني دريافت داشته بودند گزارش مي دادند: بلشويک ها چهارتن از وزيران سوسياليست را از زندان آزاد ساخته اند. کريلنکو به دژ پتروپاولوفسک رهسپار شده و به درياسالار "وردرهوسکي" گفته است که وزير درياداري فرار کرده و او، يعني کريلنکو، از جانب شوراي کميسر هاي خلق مأموريت يافته که از درياسالار تقاضا کند بخاطر نجات روسيه اداره وزارتخانه را بدست گيرد، و ناوي سالخورده موافقت کرده است. کرنسکي به سوي شمال کاپينا تعرض مي کند و پادگان هاي بلشويکي از برابر او عقب مي نشينند. اسمولني فرمان نويني صادر کرده است دایر به تحديد اختيارات دوماي شهري در عرصه خواربار.

خبر اخير به مثابه يک گستاخي تلقي گرديد و موجب انفجار خشمي فوق العاده شد. او- لنين - غاصب است و زورگو که کميسر هایش گاراژ شهري را متصرف شده اند، به انبارهاي شهر هجوم برده اند، در امور مربوط به کمیته تدارک و توزيع خواربار مداخله کرده اند، به خود جرأت داده است حدود اختيارات براي اداره خودمختار و آزاد و مستقل شهري تعيين کند! يکي از اعضاي دوما در حالي که مشت هاي گره کرده خود را تکان مي داد پيشنهاده کرد چنانچه بلشويک ها به خود جرأت مداخله در امور کمیته تدارکات را بدهند حمل و نقل خواربار بکلي متوقف گردد ... نماينده ديگري از کمیته مخصوص تدارکات اطلاع داد که وضع خواربار بسيار دشوار است و تقاضا کرد کميسر هايي براي تسريع حمل و نقل اعزام گردند.

"ودونکو" با اعتماد زيادي به گفته خود اظهار داشت که پادگان متزلزل است و هنگ سميونوفسکي ديگر تصميم گرفته است از تمام دستورهاي حزب اسار تبعيت کند. ناوي هاي کشتي هاي مين انداز که در "نوا" قرار دارند، بي درنگ هفت تن از اعضاي کمیته براي ادامه کار تبليغات تعيين شدند ...

آن گاه رئيس سالخورده شهر پشت ميز خطابه قرار گرفت: "رفقا! هموطنان! هم اکنون من اطلاع يافتم که تمام زندانيان پتروپاولوفسک در معرض بزرگترين خطر ها قرار دارند. زندان بانان بلشويک چهارده نفر از يونکرهاي آموزشگاه پاولوفسکي را مادرزاد برهنه کرده و شکنجه داده اند. يکي از آن ها ديوانه شده است. زندان بانان تهديد کرده اند که وزيران را بدون محاکمه به قتل خواهند رسانيد. فريادهاي خشم و نفرت بلند و باز هم بلندتر شد. زني کوتاه و چهارشانه در لباس خاکستري اجازه سخن خواست. او "وراسلوتسکايا" انقلابي سابقه دار، عضو دوما و از بلشويک ها بود: "اين دروغ است! پرووکاسيون است! صدای خشک فلزي اش بي اعتنا به سيل اهانت ها بلندتر شد: "دولت کارگري- دهقاني، که حکم اعدام را ملغي ساخته نمي تواند چنين اعمال را مجاز بداند. ما مي طلبيم اين خبر بي درنگ مورد تحقيق قرار گيرد. اگر در آن کوچکترين ذره اي هم از حقيقت باشد، دولت مجدانه ترين تدابير را اتخاذ خواهد کرد."

همان لحظه کميسيون خاصي مرکب از نمايندگان تمام احزاب به رياست رئيس شهر تعيين شد. کميسيون به دژ پتروپاولوفسک رهسپار گرديد. ما به دنبال کميسيون روانه شديد و در همان مواقع دوما کميسيون ديگري براي ملاقات با کرنسکي انتخاب کرد. کميسيون اخير مي بايست سعی کند که به هنگام ورود کرنسکي به شهر از خونريزي جلوگيري به عمل آورد.

ديگر شب به نيمه رسیده بود که ما خود را آهسته از کنار نگهبانان دروازه پتروپاولوفسک گذرانديم و وارد حياط عظيمي شديد که به زحمت با چند چراغ الکتریکي روشن شده بود. از کنار کلیسايي گذشتيم که در زیر سایه برج نوک تيز طلايي آن و ساعت هایش که هنوز هم هر ظهر آهنگ "خدا نگهدار تزار باد" را پخش مي کند، قبور امپراتوران روس قرار دارد. اطراف خالي بود. اکثر پنجره ها چراغ نداشت. گاه و بي گاه ما با هيکل تنومندي برخورد مي کرديم که آرام در تاريخي مي گذشت و به پرسش هاي ما جواب متداول "نمي دانم" را مي داد. طرف چپ شبح کوتاه و تيره قلعه تروبتسکوي نمايان بود - همان گورستان انسان هاي زنده به گور که در زمان رژيم تزاری در درون آن رزمندگان فداکار بي حد و حساب يا مردند و يا ديوانه شدند. دولت موقت در روزهاي مارس در اينجا وزيران تزار را زنداني کرد و اکنون بلشويک ها وزيران دولت موقت را آنجا نشانند.

يك ناوي با خوشرويي ما را به پاسگاهي كه در خانه كوچكي نزديك ضرابخانه قرار داشت راهنمايي كرد. در اطاق گرم مملو از دود به دور سماوري كه قلقل كنان مي جوشيد، دوازده تن گارد سرخ، ناوي و سرباز بازنشسته بودند. آن ها بسيار صميمانه ما را استقبال كردند و به ما چاي تعارف كردند. سرنگهبان نبود. او به همراه كميسيون خرابكاران دومايي رفته بود كه مدعي بودند يونكرها شكنجه شده اند. سربازان و ناويان اين داستان را مضحك تلقي كردند. در كنج اطاق مرد کوتاه اندامي با سر طاس نشسته بود كه قبا و پوستين فاخري در برداشت. سبيل هاش را مي جويد و همچون جانوري كه به تنگنا افتاده باشد از زير چشم نگاه مي كرد. او را تازه توقيف کرده بودند. يكي از سربازان با بي عتيايي نگاهي به او كرد و گفت "اين يك وزير يا چيزي از همين قبيل است". مردك گويي اين سخنان را نشنيد. آشكار بود كه سخت ترسيده است، گو اين كه كسي نسبت به او ابراز خصومتي نمي كرد.

من به او نزديك شدم و به زبان فرانسه با او به گفتگو پرداختم. او از روي تكلف و تعارف تعظيمي كرد و به من پاسخ داد: "من گراف تولستوي. سر در نمي آورم كه چرا مرا توقيف کرده اند. من آرام از روي پل تروئيتسكي به منزل مي رفتم كه دو نفر از اين آ... آ... آقاين مرا توقيف كردند. من كميسر دولت موقت در ستاد كل بوده ام، ولي به هيچ وجه وزير نبوده ام..."

يكي از ناويان گفت: "ولش كنيد برو، از او باكي نيست..."  
سربازي كه توقيفي را آورده بود پاسخ داد: "نه، بايد از سر نگهبان بپرسم."  
ناوي خنديد: "سر نگهبان؟ پس ما براي چه انقلاب كرديم؟ مگر نه براي اين كه ديگر گوش به حرف افسرها ندهيم؟"

ستواني از هنگ پاولوفسكي چگونگي آغاز قيام را براي ما حكاييت كرد:  
"شب ششم نوامبر (بيست و چهار اكتوبر) هنگ ما در ستاد كل مأمور نگهباني بود. من با چند نفر از رفقايم در نگهبانخانه بوديم. ايوان پاولويچ و يك رفيق ديگري كه نامش را فراموش کرده ام پشت پرده هاي پنجره در اطاقي كه ستاد جلسه داشت خود را پنهان كردند و چيزهاي بسيار مهمي شنيدند. مثلاً آن ها شنيدند كه فرمان داده مي شود همان شب يونكرهاي كاپينا به پطروگراد گسيل شوند و نيز فرمان داده مي شود كه كازاك ها براي صبح آن شب آماده شوند تا وارد عمل گردند... و اين كه تمام نقاط شهر مي بايست تا سپيده دم اشغال گردد. سپس آنها تصميم داشتند پل ها را برچينند. اما آن گاه كه گفتند اسمولني را بايد محاصره كرد ديگر ايوان پاولويچ طاقت نياورد. در اين هنگام خيلي ها مي آمدند و مي رفتند و بدين سبب او توانست از اطاق آهسته خارج شود و خود را به اتاق نگهباني برساند. ولي رفيق او به استراق سمع ادامه داد. من ديگر شك مي بردم كه آنجا دارد توطئه اي سر هم بندي مي شود. هر آن اتومبيل هايي با افسران ستاد مي آمدند. همه وزيران آنجا بودند. ايوان پاولويچ هر آن چه را كه شنيده بود به من باز گفت. از نيمه شب دو ساعت ونيم گذشته بود. ديبر كميته هنگ نيز با ما بود، ما همه چيز را به او گفتيم و از او پرسيديم چه بايد كرد. او به ما پاسخ داد كه تمام آيندگان و روندگان را بايد توقيف كرد. ما همين كار را كرديم. ساعتی گذشت و ما چند تن افسر و دو وزير را گرفته بوديم و آن ها را يكر است به اسمولني فرستاديم. ولي كميته انقلابي نظامي هنوز آماده نبود، نمي دانست چه بايد كرد. تمام راه را دويديم تا به آن ها فهمانديم كه جنگ ديگر شروع شده است. به نظرم از يك ساعت كمتر نگذشت، ماتنها ساعت پنج توانستيم به ستاد باز گرديم. اما تا اين زمان ديگر تقريباً تمام توقيف شدگان متفرق شده بودند. با اين همه ما عده اي را گرفتيم و ديگر تمام پادگان در راه بود..."

يكي از گارد سرخ ها از جزيره واسيلوسكي به تفصيل تمام حكاييت كرد كه روز بزرگ قيام در ناحيه او چگونه برگزار شده است. او لبخند زان گفت:

ما هيچ "حتي يك مسلسل هم" نداشتيم و از اسمولني هم نمي توانستيم مسلسل بدست بياوريم. رفيق زالكين، كه عضو اوپراو (بوروي مركزي) دومايي محلي بود "ناگهان بيداش آمد كه در اطاق جلسه بورويك مسلسل وجود دارد كه اصلاً از آلمان ها به غنيمت گرفته شده است. بنا بر اين او و من به اتفاق يك رفيق ديگر به آنجا رفتيم. آنجا منشويك ها و سوسياليست هاي انقلابي جلسه داشتند. خوب، ما در را باز كرديم و همان طور كه آن ها کنار ميز نشسته بودند پيش رفتيم. عده آن ها دوازده نفر بود در مقابل عده سه نفري ما. وقتي ما را ديدند سكوت كردند و فقط به ما خيره شدند. ما اطاق را تا آخر پيموديم. مسلسل را پياده كرديم. رفيق زالكين يك قطعه را برداشت و من قطعه ديگر را - آنها را روي دشمن گذاشتيم و بيرون آمديم. حتي يك نفرشان هم به ما حرفي نزد!"

يك ناوي پرسيد: "مي دانيد قصر زمستاني چطور تصرف شد؟"  
"در حدود ساعت يازده ما فهميديم كه در سمت "نوا" ديگر خبري از يونكرها نيست. از در به درون ريختيم و يك نفر يك نفر يا در گروه هاي كوچك از پله ها يكي يكي بالا رفتيم. وقتي به بالاي پله ها رسيديم يونكرها ما را متوقف ساختند و تفنگ هاي ما را گرفتند. با وجود اين رفقا ي ما همين طور مي آمدند تا كم كم عده ما از آن ها بيشتتر شد. آن وقت نوبه ما بود كه تفنگ هاي يونكرها را بگيريم..."

در همین لحظه سر نگهبان وارد شد - استواری جوان و خندان، بازویش پیچیده و به گردن بسته، حلقه‌های ناشی از بی‌خوابی در زیر چشمانش. چشم او قبل از همه به یک زندانی افتاد که در صدد برآمد به او توضیحاتی بدهد. اما او به میان حرف زندانی دوید و گفت:

"آه، بله، شما جزو کمیته‌ای بودید که بعد از ظهر چهارشنبه از تسلیم شدن خودداری کردید. به هر حال، هموطن، ما را با شما کاری نیست. معذرت می‌خواهم." و سپس در را باز کرد و با دست به گراف‌تولستوی اشاره کرد که می‌تواند از آنجا برود. چند تن از حاضرین جلسه، خاصه گارد سرخ‌ها شروع به غرولند و اعتراض کردند و ناوی نامبرده پیروزمندانه به آن‌ها گفت: "بفرمایید! به شما عرض نکردم؟"

و اینک دو سرباز می‌خواستند با سرنگهبان صحبت کنند. آن‌ها از طرف پادگان به سمت کمیته اعتراض انتخاب شده بودند. آن‌ها گفتند که به زندانی‌ها عیناً همان غذایی داده می‌شود که به افراد پادگان، در حالی که غذا به اندازه‌ای وجود ندارد که شکم‌ها را سیر کند. "چرا باید از ضدانقلابی‌ها به این خوبی پذیرایی شود؟"

سرنگهبان جواب داد: "رفقا! ما انقلابی هستیم نه راهزن" و آن‌گاه رو به من کرد. ما توضیح دادیم که شایع شده یونکرها مورد شکنجه قرار می‌گیرند و زندگی وزیران در خطر است، و پرسیدم آیا می‌شود با زندانی‌ها ملاقات کنیم بطوری که بتوانیم به دنیا نشان بدهیم...؟

سرباز جوان با عصانیت جواب داد:

"نه، من دیگر نمی‌خواهم مزاحم زندانی‌ها بشوم. من همین الآن مجبور بودم آن‌ها را از خواب بیدار کنم، آن‌ها حتم داشتند که ما می‌خواهیم قتل عامشان کنیم... اکثر یونکرها مرخص شده‌اند، بقیه هم فردا آزاد خواهند شد. این‌را گفت و شتابان از آنجا دور شد.

"اگر این‌طور است، پس اجازه بدهید با کمیسیون دوما ملاقات کنیم!"

سرنگهبان که برای خود چایی می‌ریخت سری فرود آورد و بی‌قیدی گفت: "آن‌ها هنوز هم در تالار هستند." و درحقیقت هم آن‌ها آنجا بودند در بیرون در. در میان نور ضعیف چراغ نفتی به دور شهردار حلقه زده بودند و با هیجان صحبت می‌کردند. من گفتم:

آقای شهردار! ما خبرنگاران آمریکایی هستیم. آیا شما لطفاً رسماً نتیجه تحقیقات خود را در اختیار ما خواهید گذاشت؟"

چهره موقر و متین خود را به سوی ما برگردانید و با صدایی آرام گفت:

"این شایعات به هیچ‌وجه حقیقت ندارد. اگر از حادثه‌ای که موقع انتقال وزراء به این‌جا رخ داد بگذریم، از هر

جهت وضع آن‌ها رعایت می‌شود. درباره یونکرها- هیچکس کوچک‌ترین آسیبی ندیده است."

در سمت "نوسکی" در تیرگی شهر نیمه شب ستونی پایان ناپذیر از سربازان با سکوت و آرامش در حرکت بودند-

برای جنگیدن با کرنسکی می‌رفتند. در پس کوچه‌های تاریک اتومبیل‌ها بدون چراغ می‌آمدند و می‌گذشتند. در "فونتانکا"

شماره شش - ستاد شورای نمایندگان دهقانان و در آپارتمان‌های خصوصی عمارت بزرگی در نوسکی و در کاخ مدرسه

مهندسی فعالیت‌های نهانی جریان داشت. دوما غرق در روشنایی بود...

و در داخل اسمولنی کمیته انقلابی نظامی کار می‌کرد و همچون ماشین دیناموی اشباع از برق، اخگر به اطراف

می‌پراکند.

## فصل هفتم جبهه انقلابی

شنبه دهم نوامبر (بیست‌وهشت اکتبر).

"هموطنان! کمیته انقلابی نظامی اعلام می‌دارد که هیچ‌گونه عملی را که ناقض نظم انقلابی باشد تحمل نخواهد

کرد. دزدی، غارت، تجاوز و یا کوشش برای تاراج و کشتار به سختی مجازات خواهد شد. کمیته، به پیروی از نمونه

کمون پاریس، تمام غارت‌گران و موجدین هرچو مرج را بی‌امان معدوم خواهد کرد."

در شهر آرامش حکم‌فرما بود. نه هرج و مرجی، نه دزدی و تاراجی و نه حتی دعوای مستانه. شب هنگام در

کوچه‌های ساکت گشتی‌های مسلح پرسه می‌زدند و در سر هر چهار راه سربازان و گاردهای سرخ به گرد کومه‌های

آتش، خندان و آواز خوانان، پاس می‌دادند. در روز گروه‌های بزرگی از مردم در پیاده‌روها جمع می‌شدند و به مباحثات

دائمی که بین دانشجویان و سربازان، بین بازرگانان و کارگران، جریان داشت گوش می‌دادند.

افراد در کوچه‌ها و خیابان‌ها یکدیگر را متوقف می‌ساختند:

"آیا کازاک‌ها خواهند آمد؟"

"نه..."

"خبرهای تازه؟"

"هیچ نمی‌دانم. کرنسکی کجا است؟"

"می‌گویند فقط در هشت ورستی پطروگراد. راست است که بلشویک‌ها با "آرورا" فرار کرده‌اند؟"  
"می‌گویند ..."

بر روی تمام دیوارها اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها و فرمان‌ها چسبانده شده، ولی روزنامه کم است ... بر روی پلاکات عظیمی بیانیه خشم آلود کمیته اجرائیه شورای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه دیده می‌شود: "... آن‌ها (بلشویک‌ها) به خود اجازه داده‌اند که بگویند گویا بر شورای نمایندگان و دهقانان تکیه دارند. بدون این که هیچ اختیاری داشته باشند به نام شورای نمایندگان دهقانان سخن می‌گویند. بگذار تمام روسیه زحمت‌کش بداند که این دروغ است و تمام دهقانان زحمت‌کش و کمیته اجرائیه شورای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه هرگونه شرکت دهقانان متشکل را در این اعمال زور تبهکارانه بر اراده همه زحمت‌کشان، با نفرت تکذیب می‌کند ..."

یک بیانیه از طرف شعبه نظامی حزب سوسیالیست‌های انقلابی-اس‌ار:

"تلاش مذبحانه بلشویک‌ها در آستانه شکست است؛ پادگان دچار تفرقه و افسردگی است؛ وزارت‌خانه‌ها کار نمی‌کنند؛ نان دارد تمام می‌شود؛ تمام فراکسیون‌ها غیر از مشت‌های ماگزیالیست‌کنگره را ترک گفته‌اند؛ حزب بلشویک منفرد گشته است ... پیشنهاد می‌کنیم به گرد کمیته نجات میهن و انقلاب متحد گردید ... و آماده باشید تا در لحظه لازم به دعوت کمیته مرکزی به مقابله فعال دست زینید ..."

شورای جمهوری موارد رنجش خود را در بیانیه زیر بر می‌شمرد:

"شورای موقت جمهوری روسیه در برابر فشار سرنیزه مجبور شد روز بیست‌وپنج اکتبر متفرق گردد و کار خود را موقتاً تعطیل کند. غاصبان حکومت با سخنان "آزادی و سوسیالیسم" که در دهان دارند به زورگویی و خودسری مشغول‌اند. آن‌ها اعضای حکومت موقت و از جمله وزرای سوسیالیست را دست‌گیر کرده و در دوستاق‌خانه‌های تزاری زندانی ساخته‌اند. آن‌ها روزنامه‌ها را تعطیل و چاپ‌خانه‌ها را تصرف کرده‌اند ... چنین حکومتی باید دشمن خلق و انقلاب شناخته شود و می‌بایست علیه آن به مبارزه برخاست، می‌بایست آن را واژگون ساخت ... شورای موقت جمهوری تا تجدید کار خود، هموطنان جمهوری روسیه را فرا می‌خواند که به دور کمیته‌های محلی نجات میهن و انقلاب، که زمینه سقوط حکومت بلشویک‌ها و احیاء دولت را سازمان می‌دهند که تا تشکیل مجلس مؤسسان قادر به هدایت کشور باشد، گرد آیند."

دیئونارودا (امر خلق) می‌نوشت:

"انقلاب قیام تمام مردم است ... چه کسی "دومین انقلاب" آقایان لنین و تروتسکی و نظایر آن‌ها را قبول دارد؟- گروه کوچکی از کارگران، سربازان و ناویان فریب خورده- و دیگر هیچ‌کس ...  
و روزنامه "نارودنویه‌اسلوو" (سخن خلق)- ارگان سوسیالیست‌های خلقی:  
"دولت کارگری و دهقانی؟ - خیالبافی! این دولت را هیچ‌کس، نه در روسیه، نه نزد متفقین، نه حتی در کشورهای دشمن به رسمیت نمی‌شناسند! ..."

مطبوعات بورژوازی موقتاً ناپدید شده‌اند.

"پراودا" درباره نخستین جلسه کمیته اجرائیه مرکزی نوین- پارلمان جمهوری روسیه - گزارشی درج کرد: "میلیونین" کمیسر ملی کشاورزی متذکر شد که کمیته اجرائیه دهقانی روز سیزدهم دسامبر را برای گشایش کنگره دهقانی سراسر روسیه تعیین کرده است. او گفت: "ولی ما نمی‌توانیم منتظر بمانیم. برای ما لازم است که از پشتیبانی دهقانان برخوردار گردیم. من پیشنهاد می‌کنم که کنگره دهقانی را گرد آوریم و بی‌درنگ ... اس‌ارهای چپ این پیشنهاد را پذیرفتند. معجلاً" خطاب به دهقانان تهیه شد و کمیسیون مرکب از پنج نفر برای اجرای طرح انتخاب گردید.

جزئیات قانون نوین تقسیم اراضی و مسئله نظارت کارگری بر تولید تا ارائه گزارش از جانب کمیسیون کارشناسان به تعویق افتاد. طرح سه فرمان استماع و تصویب شد:

نخست طرح پیشنهادی لنین درباره "وضع عمومی مطبوعات که طبق آن می‌بایست تمام روزنامه‌هایی که به مقاومت دعوت می‌کنند و یا از حکومت نوین سرپیچی کرده به اعمال تبهکارانه تحریک می‌کنند و یا عمداً" واقعیت‌ها را تحریف می‌کنند تعطیل شوند. دوم فرمان امهال اجاره‌بهای منازل مسکونی و سوم فرمان تشکیل میلیتس کارگری. و نیز امریه‌های چندی صادر شد که یکی از آن‌ها به دوماي شهر اختیار می‌داد خانه‌ها و بناهای خالی مصادره کند؛ دیگری به امر تسهیل تخلیه تمام واگن‌های باری در نقاط انتهایی خطوط راه‌آهن اختصاص داشت تا حمل مایحتاج اولیه تسریع گردد و قطارهایی که بی اندازه مورد لزومند آزاد شوند ...

پس از دو ساعت کمیته اجرائیه نمایندگان دهقانان تلگرام زیر را به سراسر روسیه مخابره کرد:

"کمیته اجرائیه شورای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه اعلام می‌دارد که چون انتخابات مجلس مؤسسان، که اکنون یگانه راه نجات دهقانان و کشور می‌باشد، در پیش است، لذا کمافی‌السابق دور شدن نیروهای محلی را در لحظه کنونی زیان‌انگیز و خطرناک می‌داند. دعوت کنگره را برای سی‌ام دسامبر تأیید می‌کنیم."



در دوما جنب و جوش بی سابقه‌ای حکم فرما بود. افسرانی می‌آمدند و می‌رفتند. رئیس شهر با رهبران کمیته نجات مشاوره می‌کرد. یک عضو شهرداری با نسخه‌ای از بیانیه کرنسکی دوان دوان وارد می‌شد. صدها نسخه از این بیانیه از هواپیمایی که در ارتفاع کم روی "نوسکی" پرواز کرده بود، پخش شده بود. در این بیانیه تمام کسانی که سر از اطاعت پیچیده بودند به انتقام وحشتناکی تهدید می‌شدند و به سربازان دستور داده می‌شد اسلحه را بر زمین گذارده و بی‌درنگ در میدان "مارس" گرد آیند.

به من گفتند نخست‌وزیر هم اکنون "تزارسکویه‌سلو" را تصرف کرده و در فاصله فقط پنج مایلی پتروگراد قرار دارد. او فردا یعنی چند ساعت دیگر وارد شهر خواهد شد. قوای شوروی که با کازاک‌ها تماس گرفته‌اند به صف دولت موقت پیوسته‌اند. چرنوف این وسط‌ها می‌چرخد و سعی دارد واحدهای نظامی بی‌طرف را به نیرویی مبدل سازد که بتواند جنگ داخلی را متوقف گرداند.

بنا به گفته رجال دوما نشین، در شهر هنگ‌های پادگان، بلشویک‌ها را ترک می‌کنند. اسمولنی هم اکنون رها شده است. تمام دستگاه دولتی اعتصاب کرده است. کارمندان بانک دولتی از ادامه کار تحت رهبری کمیسرهای اسمولنی سر باز زده و از تحویل پول بدانان امتناع ورزیده‌اند. تمام بانک‌های خصوصی بسته شده است. وزارتخانه‌ها در حال اعتصابند. کمیته‌ای از دوما به تمام اطاق‌های بازرگانی مراجعه می‌کند و برای صندوق کمک به اعتصابیون پول جمع می‌آورد.

تروتسکی به وزارت امور خارجه رفت و به کارمندان دستور داد فرمان صلح را به زبان‌های خارجی ترجمه کنند. شش صد نفر کارمند استعفا نامه خود را جلو او پرتاب کردند ... شلیاپنیکوف کمیسر کار به کارکنان وزارتخانه خود فرمان که در ظرف بیست و چهار ساعت به سرکار خود باز گردند و آن‌ها را تهدید کرد که در غیر این صورت اخراج خواهند شد. فقط دربانان به حرف او گوش دادند ... یک دسته از شعب کمیته ویژه تدارکات کار را متوقف ساختند تا از بلشویک‌ها تبعیت نکرده باشند ... تلفن‌چی‌ها علیرغم وعده سخاوتمندانه افزایش حقوق و بهبود شرایط کار از خدمت به مؤسسات شوروی امتناع ورزیدند ... حزب سوسیالیست‌های انقلابی (اس‌ار) مقرر داشت که تمام اعضاء خود را، که در کنگره شوراها مانده‌اند و یا در قیام شرکت کرده بودند، اخراج کنند ...

اخبار استان‌ها: موگیلیوف علیه بلشویک‌ها برخاست. در کیف کازاک‌ها شوراها را تارومار کردند و تمام رهبران شورشی را توقیف کردند. شورا و پادگان سی‌هزار نفری "لوگا" قطع‌نامه‌هایی در وفاداری به دولت موقت تصویب کردند و تمام روسیه را فراخواندند تا به آن‌ها ملحق شود. "کاله‌دین" تمام شوراها و اتحادیه‌های حرفه‌ای حوزه "دون" را متفرق ساخت. ارتش وی به سوی شمال به حرکت درآمده است.

نمایندگان کارگران راه‌آهن اعلام داشت: "دیروز ما تلگرافی به سراسر روسیه مخابره کردیم و خواستیم بی‌درنگ جنگ بین احزاب سیاسی قطع گردد و یک دولت ائتلافی سوسیالیستی تشکیل شود و الا همین فردا شب اعلام اعتصاب خواهیم کرد ... بامداد مشاوره تمام فراکسیون‌ها برای مذاکره در این مسئله تشکیل می‌شود. به نظر می‌رسد که بلشویک‌ها در پی سازش هستند ..."

یک مهندس شهرداری قوی هیکل و سرخ‌گونه با خنده گفت: "به شرطی که تا آن موقع زنده بمانند." به هنگامی که وارد اسمولنی شدیم آن را فقط خالی نیافتیم بلکه پرهیجان و پرکارتر از هر موقع دیگرش دیدیم. انبوهی از کارگران و سربازان وارد می‌شدند و خارج می‌گردیدند. همه جا پاسداری تقویت شده بود. در اینجا با خبرنگاران روزنامه‌های بورژوازی و سوسیالیست‌های "معتدل" برخورد کردیم. خبرنگار "ولیانارودا" (اراده خلق) فریاد می‌زد:

ما را بیرون کردند! بونچ برویه‌ویچ به دفتر مطبوعات آمد و به ما دستور داد که خارج شویم. او گفت ما جاسوس هستیم. "آن‌گاه همه یک‌صدا فریاد بر آوردند:

"اهانت است! زورگویی است! ما آزادی مطبوعات می‌خواهیم."

در راهرو میزهای درازی قرار گرفته بود که بر روی آن‌ها بسته‌های شعارها، پیام‌ها و فرمان‌های کمیته انقلابی نظامی انبوه شده بود. سربازان و کارگران این بسته‌ها را می‌کشیدند و در اتومبیل‌ها قرار می‌دادند. یکی از این پیام‌ها چنین آغاز می‌شد:

"به چوبه رسوایی!

"در این لحظه غم‌انگیز که خلق زحمت‌کش روسیه از سر می‌گذراند، منشویک‌های سازش‌کار و اس‌ارهای راست به طبقه کارگر خیانت کرده‌اند. آن‌ها در صف کورنیلوف، کرنسکی و ساوینکوف قرار گرفتند ... آن‌ها فرامین کرنسکی خائن را چاپ می‌کنند و در شهر با اشاعه یابوترین شایعه‌ها درباره پیروزی موهوم این مرتد هول و هراس می‌پراکنند ... هموطنان! این شایعات ابلهانه را باور نکنید! آن نیرویی که بتواند بر قیام خلق پیروز گردد وجود ندارد. کرنسکی و دوستانش بزودی به مجازاتی که شایسته آنند خواهند رسید ... ما آن‌ها را به چوبه رسوایی خواهیم بست. ما آن‌ها را هدف نفرت تمام آن کارگران، سربازان، ملوانان و دهقانانی قرار خواهیم داد که این‌ها می‌خواهند با زنجیر



دیرینه مقید نگاهشان دارند. و آن‌ها هیچ‌گاه نخواهند توانست داغ خشم و نفرت خلق را از جبین خود بزدایند. شرم و رسوایی بر خائنین به خلق!"

کمیته انقلابی نظامی در يك بنای وسیع‌تری به اتاق شماره هفده طبقه فوقانی انتقال یافت. در کنار درهای آن گاردهای سرخ پاس می‌دادند. در درون اتاق فضای تنگی با نرده جدا شده و پر بود از اشخاص خوش سر و لباس که ظاهری موقر و متین از خود نشان می‌دادند ولی در باطن از خشم می‌جوشیدند. اینان بوورژواهایی بودند که می‌خواستند جواز اتومبیل و یا جواز خروج از شهر بگیرند. بین آنان عده زیادی خارجی بودند ... نوبه کشیک با "بیل‌شاتوف" و "پترز" اعضای کمیته بود. آن‌ها کار را کنار گذاشته برای ما بولتن آخرین اخبار را قرائت کردند:

"هنگ شماره يك صد و هفتاد و نه پشتیبانی يك پارچه خود را وعده داده است. پنج هزار نفر باربران بندری کارخانه کشتی سازی پوتیلوف دولت جدید را تبریک می‌گویند. کمیته مرکزی اتحادیه‌های کارگری و حرفه‌ای به کمیته انقلابی نظامی با شرف شادباش می‌گوید. پادگان و اسکادران در "رهوال" کمیته انقلابی نظامی انتخاب کرده و نیرو اعزام داشته‌اند. شهرهای "پسکوف" و "مینسک" توسط کمیته انقلابی نظامی اداره می‌شود. شادباش از طرف شوراهای تزاریتسین، رستوف‌کناردن، پیتاتیکورسک، سواستوپول ... لشکر فنلاند و کمیته‌های جدیدالانتخاب ارتش‌های پنجم و دوازدهم پیشنهاد می‌کنند که در اختیار حکومت جدید قرار بگیرند ... اخبار مسکو نامشخص است. نظامیان کمیته انقلابی نظامی مهم‌ترین نقاط استراتژیک شهر را اشغال کرده‌اند. دو گروهان محافظ کرملین به شوراهای پیوسته‌اند، ولی زرادخانه در دست سرهنگ ریابیتسف و یونکرهایش باقی مانده است. کمیته انقلابی نظامی از وی برای کارگران اسلحه خواسته و ریابیتسف تا صبح امروز مذاکره را با کمیته ادامه داده، ولی بامدادان ناگهان به کمیته اتمام حجت فرستاده و خواستار تسلیم سربازان شوروی و انحلال کمیته شده است. جنگ آغاز گردیده است... در پتروگراد ستاد مجموعاً از کمیته‌های اسمولنی تبعیت کرده است. مرکز ناوگان از اطاعت سر باز زده ولی توسط دبینکو و گروهان ناوگان کرونشتات اشغال شده است. مرکز ناوگان جدیدی تشکیل یافته که مورد پشتیبانی ناوهای جبهه‌های بالتیک و دریای سیاه قرار گرفته است ..."

اما در خلال تمام این اعتمادها احساس ملالت‌آوری راه گشوده بود. گویی در فضا نوعی نگرانی معلق بود. کازاک‌های کرنسکی دیگر نزدیک شده بودند. آن‌ها توپخانه به همراه داشتند. اسکریپنیک دبیر کمیته‌ها مؤکداً به من می‌گفت که يك سپاه تمام به همراه کرنسکی است و با لحن قاطع می‌افزود: "آن‌ها ما را زنده نخواهند گرفت ...". چهره وی از فرط بی‌خوابی شبانه زرد شده بود. پتروفسکی با حال خسته زیر لب خندید: "شاید فردا بخواهیم ... و برای مدت درازی بخواهیم ...". لوزوفسکی لاغر اندام و ریش خرمایی گفت: "ما چه شانسی در پیروزی داریم؟ ما تنها هستیم؛ يك عده غیر متشکل در مقابل سربازان تعلیم دیده!"

در جنوب و جنوب غربی پتروگراد شوراهای از برابر کرنسکی فرار می‌کردند و پادگان‌های کاپینا، پولوفسکی و تزارسکویه‌سولو منشعب شده بودند. نیمی از سربازان می‌خواستند بی‌طرف بمانند و بقیه بدون افسرها، با بی‌نظمی به سوی پایتخت حرکت کرده بودند.

درتالار بولتن زیرین آویخته بود:

"از کراسنویه‌سولو - بیست و هشت اکتبر - ساعت شش صبح."

"به تمام آدرس‌های ناشتاورخ، کلاوکوسف، ناجووسف، همه‌جا، به همه، و به همه اطلاع داده شود:"

"کرنسکی وزیر سابق به همه آدرس‌ها و به همه‌کس تلگرام دروغین مخابره کرده حاکی از این که سپاهیان انقلابی پتروگراد داوطلبانه اسلحه خود را تسلیم داشته و به نظامیان دولت سابق - دولت خیانت‌کار - پیوسته‌اند و این که سپاهیان از کمیته انقلابی نظامی امریه‌ای دریافت داشته‌اند که عقب‌نشینی کنند. سپاهیان خلق آزاد، نه عقب نشینی می‌کنند و نه تسلیم می‌شوند. سپاهیان از این جهت کاپینا را ترک گفته‌اند که بین آنان و برادران کازاک فریب خورده‌شان خونریزی نشود، و نیز برای این که در خارج شهر موضع مساعدتری بگیرند و موضع آن‌ها تا بدان حد استوار است که اگر کرنسکی و هم‌دستانش نیروی خود را ده برابر هم بکنند، هیچ‌گونه جای نگرانی نیست. روحیه سپاهیان عالی است. در پتروگراد آرامش برقرار است."

"امضاء - فرمانده دفاع شهر پتروگراد و ناحیه پتروگراد"

"سرهنگ مورایوف"

هنگامی که ما از کمیته انقلابی خارج می‌شدیم آنتونوف با چهره رنگ پریده و مرده‌گونی وارد اطاق شد. در دستش کاغذی بود. گفت: "این را پخش کنید!"

"به تمام شوراهای ناحیه‌ای نمایندگان کارگران کارخانه"

"فرمان"

"باند‌های کورنیلوفی-کرنسکی راه‌های پایتخت را تهدید می‌کنند. تمام دستورات لازم برای سرکوب بی‌امان سؤ قصد ضد انقلابی علیه خلق و پیروزی‌هایش صادر شده است."

"ارتش و گارد سرخ انقلابی به پشتیبانی بی‌درنگ کارگران نیازمندند."

"به شوراهای ناحیه‌ای و کمیته‌های کارخانه‌ای فرمان می‌دهیم."

"1- تعداد هرچه بیشتر کارگر برای حفر سنگر، ایجاد باریگاد و موانع سیم‌خاردار اعزام بدارند."

"2- هر جا که برای این کار تعطیل کارخانه لازم آید فوراً اجرا کنند."

"3- تمام سیم‌های خاردار و یا ساده موجود و نیز تمام وسایل لازم برای حفر سنگرها و ایجاد باریگادها را

جمع‌آوری کنند. همه کسانی که اسلحه دارند آن را نزد خود نگاه دارند."

"4- تمام اسلحه‌های بدرد خور را با خود بردارند."

"5- حداکثر انضباط دقیق را رعایت کنند و برای پشتیبانی از ارتش انقلاب با تمام وسایل آماده باشند."

"صدر شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد"

"کمیتر خلق- لئوتروتسکی"

"صدر کمیته انقلابی نظامی سرفرماندهی ناحیه منطقه"

"نیکلای پادوویسکی"

آن‌گاه که ما از اسمولنی خارج شده در خیابان تیره و تاریک قرار گرفتیم از همه جا صدای سوت کارخانه‌ها، خروشان عصبی و اشباع از نگرانی طنین افکن بود. مردم زحمتکش، مردان و زنان، به تعداد ده‌ها هزار نفر به خیابان‌ها ریختند. کارخانه‌های حومه شهر سوت‌زنان جمعیت ژنده‌پوش خود را بیرون می‌ریختند. پتروگراد سرخ در خطر است: "..... ص 121 کتاب ..... بودند از کوچ‌های کثیف به سوی جنوب و جنوب غربی به سمت دروازه مسکو روان بودند. هیچ‌گاه شهر یک چنین سیل عظیم انسانی ندیده بود که خودبخود به حرکت آید. انسان‌ها سردرگم، گروهان‌های سربازان، توپ‌ها، کامیون‌ها، گاری‌ها، همچون رودخانه‌ای جاری بودند. پرولتاریای انقلابی می‌رفت تا با سینه خود از پایتخت جمهوری کارگران و دهقانان دفاع کند.

در جلو در اسمولنی اتومبیلی ایستاده بود. مردی لاغر که چشمان سرخ شده‌اش از پشت شیشه‌های ضخیم عینک بزرگتر از آنچه بود می‌نمود، به اتومبیل تکیه داده، دست‌های خود را در جیب پالتو نخ‌نمایی فرو برده بود. وی چند کلمه‌ای به زحمت بر زبان جاری ساخت. همان‌جا یک ناوی ریشو و تنومندی که چشمانی روشن و جوان داشت با نگرانی به جلو و به عقب قدم می‌زد و در حین حرکت با پریشان‌حالی با تپانچه بزرگی از پولاد سیاه‌رنگ بازی می‌کرد. یکی از این دو مرد آنتونوف و دیگری دینکو بود.

چند سرباز در کار بستن دوچرخه نوع نظامی به بدنه اتومبیل بودند. راننده به سختی اعتراض می‌کرد. او می‌گفت که دوچرخه‌ها لعاب اتومبیل را خراش می‌دهند. البته او خودش بلشویک بود، و اتومبیل نیز از یک بورژوا مصادره شده بود. روی این دوچرخه‌ها امربران نظامی سوار می‌شدند. مع‌الوصف غرور حرفه‌ای رانندگی‌اش جریحه‌دار شده بود ... و دوچرخه‌ها در کنار اسمولنی بجا ماندند.

این کمیسرهای توده‌ای امور نظامی و دریایی برای بازرسی به جبهه جنگ، در هر کجا که بود، عزیمت می‌کردند. "آیا ممکن نیست ما هم با آن‌ها برویم؟" - "البته نه، اتومبیل پنج جا بیشتر ندارد. دو جا برای کمیسرها، دو جا برای امربرها و یک جا برای راننده." با وجود این یک آشنای روس من، که نام تروسیشکا را به او می‌دهیم، با کمال خونسردی در اتومبیل نشست و هر قدر از او خواهش کردند جایی خود را ترک نکرد.

من هیچ دلیلی ندارم داستانی را که تروسیشکا درباره این مسافرت حکایت کرد باور نکنم. در خیابان سوووروف بود که یکی از مسافران به یاد غذا افتاد. بازرسی جبهه ممکن بود سه چهار روز به طول انجامد و تهیه خواربار در آن ایام کار ساده‌ای نبود. اتومبیل را متوقف ساختند. چه کسی پول دارد؟ کمیسر نظامی تمام جیب‌های خود را پشت و رو کرد- در آن‌ها یک کوپک هم یافت نشد. معلوم شد کمیسر امور دریایی نیز مفلس است. راننده نیز پول نداشت. تروسیشکا آذوقه خرید.

چون اتومبیل به خیابان نوسکی پیچید لاستیک آن ترکید.

آنتونوف پرسید: "چه باید کرد؟"

دینکو تپانچه خود را به حرکت درآورد و پیشنهاد کرد: "اتومبیل دیگری مصادره می‌کنیم."

آنتونوف وسط خیابان قرار گرفت و با حرکت دست اتومبیلی را که پشت فرمان آن سربازی نشسته بود متوقف ساخت. آنتونوف گفت: "من این اتومبیل را لازم دارم."

سرباز در پاسخ گفت: "نخواهم داد."

"شما می‌دانید من کیستم؟" - آنتونوف ورقه‌ای را نشان داد حاکی از آن‌که وی به سرفرماندهی تمام ارتش‌های جمهوری روسیه تعیین شده بود و همه کس می‌بایست بی‌گفتگو از او اطاعت کند.

سرباز جواب داد: "اگر از طرف خود خدا هم آمده باشی برای من فرق نمی‌کند. این اتومبیل متعلق به هنگ شماره یک مسلسل است و ما با آن مهمات حمل می‌کنیم و آن را به شما خواهیم داد."

خوشبختانه در خیابان يك تاکسي کهنه و زهوار دررفته با پرچم ایتالیایی ظاهر شد. (صاحبان اتومبیل‌های شخصی به هنگام سردرگمی اوضاع برای گریز از مصادره شدن، آن‌ها را در کنسولگری‌های خارجی ثبت می‌کردند.) از این تاکسی يك غیرنظامی را که پوستین فاخري بر تن داشت پیاده کردند

و

122

کتاب

فرمانده گارد سرخ کجاست؟ او را تا انتهای "ناروسکایا" هدایت کردند که در آنجا چند صد نفر کارگر سنگر می‌کنند و در انتظار کازاک‌ها بودند.

آنتونوف پرسید: "وضع شما چطور است رفقا؟"

فرمانده جواب داد: "همه چیز منظم است رفیق. روحیه ارتش عالی است، فقط مهمات نداریم."

آنتونوف به او گفت: "در اسمولنی دو میلیارد شانه فشنگ وجود دارد. الآن به شما قبض می‌دهم- او شروع به جستجوی جیب‌های خود کرد- "از شماها کسی يك تکه کاغذ ندارد؟" دینکو نداشت، امربرها هم نداشتند. تروسیشکا دفترچه خود را عرضه کرد.

آنتونوف فریاد برآورد: "آه! مداد ندارم! کی مداد دارد؟ لازم نیست بگوییم یگانه کسی که مداد داشت باز تروسیشکا بود.

ما که سوار شدن در اتومبیل سرفرمانده‌ی نصییمان نشده بود به ایستگاه راه‌آهن "تزارسکویه‌سلو" رفتیم. در خیابان نوسکی گاردهای سرخ را دیدیم که تفنگ بردوش روان بودند. برسر تفنگ همه آن‌ها سرنیزه نبود. غروب زودرس زمستانی فرا می‌رسید. گاردهای سرخ با سرهای افراشته در هوای سرد و بارانی با صفوی نامنظم، بدون موزیک و بدون طبل، می‌گذشتند. بر روی سر آن‌ها پرچم سرخی در اهتزاز بود که در روی آن با حروف زرین و کج و معوجی نوشته شده بود: "صلح! زمین!" همه آن‌ها بسیار جوان بودند. از سیمای آن‌ها خوانده می‌شد مردمی هستند که آگاهانه به سوی مرگ می‌روند. جمعیت عابرین نیمه مرعوب و نیمه منزجر، با چشمانی ساطع از خشم و نفرت، آن‌ها را مشایعت می‌کردند. در ایستگاه راه‌آهن هیچ‌کس نمی‌دانست که کرنسکی کجا است و جبهه کجا. وانگهی، قطار فقط تا "تزارسکویه‌سلو" می‌رفت.

در واگون ما روستائیانی که به خانه‌های خود باز می‌گشتند به هم فشار می‌آوردند. آن‌ها معمولاتی از آن‌چه که خرید کرده بودند و روزنامه‌های عصر را با خود داشتند. صحبت برسر قیام بلشویک‌ها بود. و اگر این گفتگوها در میان نبود هیچ‌کس نمی‌توانست از ظاهر حال واگون ما حدس بزند که جنگ داخلی تمامی روسیه را به دو اردوگاه آشتی ناپذیر تقسیم کرده و قطار به سوی صحنه عملیات نظامی رهسپار است. از پنجره واگون مشاهده می‌کردیم که در تیرگی غروب که به سرعت سیاه‌تر می‌شد زنجیره‌ای از دسته‌های سرباز روی جاده‌های کثیف به سوی شهر کشیده شده است. آن‌ها بین خود بحث می‌کردند و تفنگ‌های خود را حرکت می‌دادند. در شاخه فرعی يك قطار باربری پر از سرباز متوقف بود که پرتو شعله‌های کومه‌های آتش بر آن می‌تابید. غیر از این‌ها چیزی وجود نداشت. در مسافت دور، در خط افق، نور چراغ‌های شهر تاریکی می‌شکافت. از دور در حومه شهر يك تراموایی در حال خزیدن دیده می‌شد.

در ایستگاه راه‌آهن "تزارسکویه‌سلو" آرامش حکم‌فرما بود. اما این‌جا و آن‌جا دسته‌های سرباز دیده می‌شد که آهسته بین خود گفتگو می‌کردند و ناآرام به جاده خلوتی که به کاپینا می‌رفت می‌نگریستند. من از آن‌ها پرسیدم طرفدار کی هستند. یکی از سربازان به من گفت: "ما که از کارها سردر نمی‌آوریم. البته کرنسکی پرووکاتور است. ولی ما فکر می‌کنیم خوب نیست مردم روس به روی مردم روس تیر خالی کند."

در دفتر رئیس ایستگاه راه‌آهن سربازی گشاده‌رو، بلند قامت، ریشو، با بازوبند سرخ کمیته هنگ کشیک می‌داد. جواز ما که به مهر اسمولنی ممهور بود احترام زیادی در او برانگیخت. وی بی‌گفتگو طرفدار شوراها بود، ولی در سیمایش تزلزل مشاهده می‌شد.

"دو ساعت پیش گاردهای سرخ این‌جا بودند و سپس رفتند. صبح کمیسر حضور یافت، ولی وقتی کازاک‌ها آمدند او به پتروگراد بازگشت."

"پس کازاک‌ها حالا این‌جا هستند؟"

وی با گرفتگی خاطر سري تکان داد: "جنگ درگرفت. کازاک‌ها صبح زود رسیدند. آن‌ها دویست سیصد نفر از ماها را اسیر کردند و در حدود بیست‌وپنج نفر را کشتند."

"و حالا کجا هستند؟"

"گمان نمی‌کنم دور باشند. دقیقا" نمی‌دانم. آن‌جاها باید باشند... و دست خود را بدون این که نقطه مشخصی را تعیین کند به سمت غرب تکان داد.

ما در بوفه ایستگاه ناهار خوردیم- غذایی عالی، بسی بهتر و ارزان‌تر از پطروگراد. در نزدیکی ما یک افسر فرانسوی نشسته بود که همان موقع از کاجینا آمده بود. او می‌گفت که آرامش برقرار است. شهر در دست کرنسکی است. او ادامه داد: "آه این روس‌ها! یک خلق خاصی هستند. این چه جنگ داخلی است که به راه افتاده است- همه چیز غیر از مبارزه!

ما به شهر رفتیم. نزدیک در خروجی ایستگاه دو سرباز با تفنگ و سرنیزه ایستاده بودند. صدها نفر بازرگان، کارمندان دولتی و دانشجو گرد آن‌ها حلقه زده بودند. تمام جمعیت بر سر آن‌ها فریاد می‌زد و دشنام می‌داد. در قیافه سربازان حالتی مشاهده می‌شد شبیه کودکانی که غیر عادلانه مجازات می‌شوند.

حمله را جوان بلند قامتی هدایت می‌کرد که لباس دانشجویی بر تن داشت و آثار عجب و تکبر از قیافه‌اش نمایان بود. او پرخاشگرانه می‌گفت:

"من فکر می‌کنم برای شما روشن باشد که با اسلحه کشیدن به روی برادران خود مبدل به حربه‌ای در دست رهنان و خائنان می‌شوید." سرباز با لحن جدی جواب داد:

"نه، برادر جان. شما نمی‌فهمید. آخر در دنیا دو طبقه وجود دارد" پرولتاریا و بورژوازی. مگر این‌طور نیست؟ ما ... دانشجو با خشونت حرف او را قطع کرد:

"من با این وراجی ابلهانه آشنا هستم. دهقانان جاهلی از نوع تو این شعارها را شنیده‌اند، ولی چه کسی آن‌ها را گفته و معنای آن‌ها چیست؟- این دیگر برای شما روشن نیست. هرچه شنیده‌ای مانند طوطی تکرار می‌کنی." -جمعیت می‌خندد- "من خودم مارکسیستم. به تو بگویم آنچه برای آن می‌جنگید سوسیالیسم نیست. این فقط هرچ و مرج است. این فقط به نفع آلمان‌ها است."

سرباز جواب داد: "نه خیر، من می‌فهمم" -به روی پیشانی او عرق نشسته بود- شما معلوم است آدم دانشمندی هستید و من یک مرد ساده‌ای هستم. ولی فکر می‌کنم ..."

دانشجو با نفرت صحبت او را قطع کرد: "تو لابد فکر می‌کنی که لنین دوست واقعی پرولتاریا است؟"

سرباز پاسخ داد: "آری، این‌طور فکر می‌کنم." سرباز در وضع دشواری گیر کرده بود.

"خوب آقا جان! آیا تو می‌دانی که لنین را آلمان در یک واگن مهروموم شده فرستاده؟ تو میدانی که لنین از آلمان‌ها پول می‌گیرد؟" سرباز لجوجانه جواب داد:

"نه، من این را نمی‌دانم. ولی من می‌دانم که لنین همان چیزی را می‌گوید که ما می‌خواهیم بشنویم؛ و تمام مردم ساده همین را می‌گویند. آخر دو تا طبقه هست: پرولتاریا و بورژوازی."

"احمق! من دو سال در زندان لئوسلبرگ به خاطر انقلاب خوابیده‌ام، وقتی تو هنوز انقلابیون را به تیرمی‌بستی و سرود "خدا تزار را حفظ کند" می‌خواندی. اسم من واسیلی "گئورگیه‌ویچ پائین" است. تو درباره من هیچ وقت چیزی شنیده‌ای؟" سرباز با فروتنی جواب داد:

"نشیده‌ام، ببخشید! آخر من تحصیل کرده که نیستم. شما لابد یک قهرمان بزرگ هستید!"

دانشجو قاطعانه گفت: "همین‌طور است، و من با بلشویک‌ها مبارزه می‌کنم، زیرا آن‌ها روسیه و انقلاب آزاد ما را مضمحل می‌کنند. حالا تو چه می‌گویی؟" سرباز پشت گردنش را خاراند:

"من نمی‌توانم هیچ چیز بگویم"- چهره سرباز در نتیجه تشنج فکری دگرگون شده بود:

"به نظر من موضوع روشن است. فقط من تحصیل کرده نیستم ... مثل این که این‌جور است- دو طبقه وجود دارد: پرولتاریا و بورژوازی ..."

دانشجو فریاد زد: "باز هم که تو این فرمول ابلهانه را تکرار می‌کنی!"

وسرباز سرسختانه جواب داد: "فقط دو طبقه؛ و هرکس طرفدار یک طبقه نیست یعنی این که طرفدار طبقه دیگر است."

ما در خیابان‌ها به پرسه زدن پرداختیم. فانوس‌های دور از هم نور ضعیفی می‌پراکندند و خیابان‌ها تقریباً از عابرین خالی بود. شهر که بر روی آن سکوت تهدید آمیزی آویخته بود همچون نوعی برزخ بین بهشت و دوزخ و سرزمینی دچار خلاء سیاسی می‌نمود. تنها آرایشگاه‌ها روشن و پر از مشتری بودند، و نیز در برابر حمام‌ها صفوفی از مردم به نوبه ایستاده بودند. شنبه شب بود- شبی که مردم در سراسر روسیه خود را شستشو می‌دهند. من کمترین تردیدی ندارم که در این شب سربازان شوروی و کازاک‌ها برخوردشان با هم مسالمت‌آمیز بود.

هر قدر به پارک کاخ نزدیک‌تر می‌شدیم خیابان‌ها را خلوت‌تر می‌دیدیم. یک نفر روحانی وحشت زده و هراسان، محل شورا را به ما نشان داد و خود شتابان پنهان شد. شورا در یک بنای فرعی یکی از کاخ‌های اشرافی در برابر پارک قرار داشت. درهای بسته و پنجره‌های تاریک بود. سربازی که در آن نزدیکی پرسه می‌زد، بدگمان و عبوس، ما را ورنه‌انداز کرد و بدون این که دست‌ها را از جیب در آورد گفت: "شورا دو روز پیش رفته است." "کجا؟" وی شانه‌ها را بالا انداخت: "نمی‌دانم."

کمی دورتر، در برابر بنای بزرگی که داخل آن غرق در نور بود قرار گرفتیم. از درون آن صدای چکش به گوش می‌رسید. ما نا مصمم ایستادیم. در این هنگام یک سرباز و یک ناوی دست به زیر بازوی هم به ما نزدیک شدند. من به آن‌ها جواز خود را از اسمولنی نشان دادم و از آن‌ها پرسیدم: "شما هوادار شورا هستید؟" آن‌ها سراسیمه به یکدیگر نگاه کردند و پاسخ ندادند. ناوی به بنا اشاره کرد: "آنجا چه خبر است؟" "نمی‌دانم."

سرباز محتاطانه دستش را دراز کرد و در را نیمه باز کرد. سالن بزرگی پشت در نمایان گردید با پارچه‌های سرخ آویخته و شاخه‌های کاج و ردیف‌های صندلی و صحنه‌ای که در برابر آن‌ها ترتیب داده شده بود. زن تنومندی چکش بزرگی در دست به سوی ما آمد. دهانش پر از میخ بود. پرسید: "چه می‌خواهید؟" ناوی با حال عصبانی پرسید: "امشب نمایش هست؟" زن با خشونت پاسخ داد:

"شب یک شنبه غیر حرفه‌ای‌ها بازی می‌کنند. راهتان را بکشید بروید!"

ما سعی کردیم سرباز و ناوی را به گفتگو وا داریم، اما آن‌ها هراسان و آشفته خاطر به نظر می‌رسیدند و شتابان در دل تاریکی ناپدید شدند. ما از میان پارک عظیم تاریک به سوی کاخ امپراطوری روان شدیم. دکه‌های عجیب و پل‌های تزئینی در تیرگی شب حالتی ابهام آمیز داشتند. صدای آرام شرشر فواره به گوش می‌رسید. ما در حالی که به یک قوی فلزی مضحک، که از غاری مصنوعی شناکان بیرون می‌آمد، چشم دوخته بودیم ناگهان احساس کردیم که ما را تعقیب می‌کنند. یک گروه شش نفری سرباز قوی هیکل مسلح با بدگمانی از چمن نزدیک به ما چشم دوخته بودند. من به سوی آن‌ها رفتم و پرسیدم: "شما کی هستید؟"

یکی از سربازان پاسخ داد: "نگهبان این‌جا." همه آن‌ها بسیار خسته به نظر می‌رسیدند. بی‌شک در نتیجه هفته‌های دراز بحث و جلسات بدون انقطاع.

"شما طرفدار کرنسکی هستید یا طرفدار شوراها؟"

سکوت کوتاهی حکم‌فرما شد. سربازان با بی‌اعتمادی به یکدیگر نگاه کرده و سرانجام پاسخ دادند: "ما بی‌طرفیم."

از زیرطاق عظیم کاترین گذشتیم و وارد حصار شدیم و پرسیدیم که ستاد کجا است. نگهبانی که در کنار در ورودی ایوان منحنی سفید به پا ایستاده بود به ما گفت که سرنگهبان در داخل بنا است.

در تالار زیبایی سفیدی که به وسیله یک بخاری سنگی دو طرفه به دو بخش نامساوی تقسیم شده بود، چند افسر با ناراحتی گفتگو می‌کردند. همه رنگ‌پریده و پریشان‌حال بودند. به خوبی معلوم بود که شب را نخواهید‌اند. ما به یکی از آن‌ها که پیرمردی با ریش سفید بود و نشان‌هایی بر سینه داشت نزدیک شدیم. به ما گفتند که وی خود سرهنگ است. من جوازهای بلشویکی خود را به او نشان دادم. او حیرت‌زده، ولی مؤدبانه پرسید: "چطور خودتان را زنده تا این‌جا رسانده‌اید. حالا کوچه‌ها بسیار خطرناک است. در "تزارسکویه‌سولو" دیگ کین‌توزی می‌جوشید. امروز صبح جنگ بود و فردا باز هم زدوخورد خواهد شد. کرنسکی در حدود ساعت هشت وارد شهر خواهد شد."

"پس کازاک‌ها کجا هستند؟"

"قریب یک مایلی این‌جا، آن‌جا!" و دست خود را تکان داد.

"و شما از شهر در برابر آن‌ها دفاع خواهید کرد؟" او زیر لب خندید: "اوه، نه عزیز من. ما شهر را برای کرنسکی نگه داشته‌ایم." ما کمی ترسیدیم، زیرا جوازهای ما بر اعتقاد انقلابی عمیق ما گواهی می‌داد. سرهنگ سرفه کرد و ادامه داد:

"راستی، درباره جوازهای شما! اگر شما را بگیرند دچار خطر بزرگی خواهید شد. از این جهت اگر شما بخواهید جنگ را ببینید من دستور می‌دهم اطاقی در مهمان‌خانه افسران برای شما فراهم کنند. شما فردا صبح ساعت هفت نزد من بیایید، به شما جوازهای جدیدی خواهم داد."

ما پرسیدیم: "یعنی شما طرفدار کرنسکی هستید؟"

"می‌دانید! نه کاملاً" طرفدار کرنسکی! (مثل این بود که سرهنگ دچار تردید شده است.)

"می‌دانید! بیشتر سربازان پادگان ما بلشویک هستند. امروز پس از جنگ آن‌ها به پتروگراد رفتند و توپخانه را هم با خود بردند. می‌توان گفت هیچ سربازی به طرفداری از کرنسکی برخاست. اما بسیاری از آن‌ها اساساً نمی‌خواهند بجنگند. ولی افسران آن‌ها تقریباً همگی دیگر به کرنسکی پیوسته‌اند یا اساساً رفته‌اند. و ما - می‌بینید در مشکل‌ترین وضع قرار گرفته‌ایم."

ما ابداً باور نمی‌کردیم که در آن‌جا جنگی رخ بدهد. سرهنگ لطف کرده گماشته خود را همراه ما تا ایستگاه فرستاد. گماشته از اهالی جنوب بود، در "بسارابی" در یک خانواده مهاجر فرانسوی به دنیا آمده بود. او تکرار می‌کرد:

"آخ، من نه در فکر خطرم نه در فکر محرومیت‌ها. اما مدت زیادی است که مادر بیچاره‌ام را ندیده‌ام - سه سال

تمام -"

درمراجعت به پطروگراد از پشت پنجره واگون از میان سرما و تاریکی گروهی سرباز را دیدم که در گرد کومه آتش با سر و دست با هم بحث می‌کردند. بر سر چهار راه‌ها دسته‌های زره‌پوش ایستاده بودند. رانندگان سر از برجک‌ها درآورده با صدای بلند با هم به گفتگو می‌پرداختند.

درتمام مدت این شب اضطراب‌انگیز دسته‌های سربازان و گاردهای سرخ بدون فرمانده در دشت سرد سرگردان بودند: با هم مواجه می‌شدند، با هم در می‌آمیختند و کمیسرهای کمیته انقلابی از نزد گروهی به سوی گروه دیگر می‌شتافتند در تلاش این که دفاع را سازمان دهند.

ما در مراجعت، پطروگراد را متشنج یافتیم. انبوه جمعیت آشفته و مشوش درست به گونه امواجی از بالا و پایان خیابان نوسکی حرکت می‌کرد. چیزی در فضا معلق بود. از سوی ایستگاه راه‌آهن ورشو، از درها صدای شلیک توپ‌خانه بگوش می‌رسید. در مدارس یونکرها فعالیت هیجان‌انگیزی حکم‌فرمایی می‌کرد. اعضای مجلس دوما از این سربازخانه به آن سربازخانه می‌رفتند و برای سربازان داستان‌های وحشت‌انگیزی از وحشی‌گری بلشویک‌ها می‌سرودند: ضرب و شتم یونکرها در کاخ زمستانی، تجاوز به زنان در هنگ بانوان، تیرباران دختری در برابر بنای دوما، قتل کنیازتومانوف... درتالار الکساندر در محل دوما جلسه فوق‌العاده کمیته نجات جریان داشت. کمیسرها از پیش و پس می‌دویدند... در این‌جا تمام روزنامه‌نگاران رانده شده از اسمولنی به گرد هم برآمده بودند. روحیه آن‌ها بالا بود. گفته‌های ما را درباره وضع "تزارسکویه‌سلو" باور نمی‌داشتند. "آقا خواهش می‌کنم، همه می‌دانند که "تزارسکویه‌سلو" در دست کرنسکی است و کازاک‌ها هم اکنون در پولکوف هستند." یک کمیسریون خاص انتخاب شد تا از کرنسکی در ایستگاه راه‌آهن استقبال کند. برای صبح فردا انتظار ورود او را داشتند.

یکی از روزنامه‌نگاران خیلی محرمانه به من اطلاع داد که حمله ضد انقلاب در نیمه شب آغاز خواهد شد. او دو پیام به من نشان داد: یکی به امضاء "گوتس" و "پالکونیکوف" که به تمام آموزشگاه‌های یونکرها و تمام سربازان بهبود یافته در بیمارستان و به همه سواران گنورکی دستور می‌داد تا برای عملیات جنگی آماده شوند و منتظر فرامین کمیته نجات باشند. پیام دوم به امضای خود کمیته نجات بود به شرح زیر:

"خطاب به اهالی پطروگراد"

"رفقای کارگر! سربازان و هموطنان پطروگراد انقلابی!"

"بلشویک‌ها در عین این که در جبهه به صلح دعوت می‌کنند در عقب جبهه به جنگ و برادرکشی فرا می‌خوانند. از شعار تحریک آمیز آن‌ها تبعیت نکنید! سنگر نگنید! مرده باد اسلحه! مرده باد دام‌های خانثانه!"

"سربازان! به سربازخانه‌ها برگردید!"

"قتل عامی که در پطروگراد آغاز شده انهدام واقعی انقلاب است. به نام آزادی و زمین و صلح به گرد کمیته نجات میهن و انقلاب مجتمع گردید!"

هنگامی که ما از دوما خارج شدیم با یک گروه گارد سرخ برخورد کردیم. چهره آن‌ها خشن و مصمم می‌نمود. آن‌ها از خیابان تاریک و خالی می‌گذشتند و یک دوجین اسیر از اعضاء شعبه محلی شورای نیروهای کازاک را به همراه می‌بردند. آن‌ها را در بنای مزبور در همان لحظه‌ای که سرگرم تدارک توطئه ضدانقلابی بودند توقیف کرده بودند. سربازی که پسر بچه‌ای با سطلی از سریش همراه داشت اعلان‌های بزرگ سفید و برآقی را می‌چسبانید:

"درشهر پطروگراد و حومه حکومت نظامی اعلام می‌شود. هرگونه اجتماع و میتینگ در کوچه‌ها و بطور کلی در هوای باز تا دستور ثانوی ممنوع است."

"صدر کمیته انقلابی نظامی-ن. پودوویسکی"

ما به خانه رفتیم. فضا از صداهای گوش‌خراش انباشته بود. بوق اتومبیل‌ها، فریادها، شلیک‌ها از دور دست شهر خشمگین و ناآرام را تکان می‌داد.

صبح زود، قبل از تعویض نگهبانان، یک گروهان یونکر که افراد آن خود را با فرم هنگ سه میونوف ملبس کرده بودند، در ایستگاه تلفن حاضر شدند. آن‌ها رمز شناسایی بلشویک‌ها را می‌دانستند و بدون هیچ مانعی نگهبانان را تعویض کردند. چند دقیقه بعد آنتونوف برای بازرسی پست‌ها به آن‌جا آمد. یونکرها او را دستگیر کرده و در اطاق کوچکی زندانی ساختند. آن‌گاه گاردهای سرخ آمدند یونکرها آن‌ها را با شلیک تفنگ استقبال کردند. چند تن از آن‌ها کشته شدند. ضد انقلاب آغاز گشت ...

## فصل هشتم ضد انقلاب

صبح فردا، یکشنبه یازدهم نوامبر (بیست و نه اکتبر) کازاک‌ها با صدای ناقوس همه کلیساها وارد "تزارسکویه‌سولو" شدند. خود کرنسکی بر اسب سپیدی سوار بود. از فراز تپه کم‌ارتفاعی آن‌ها می‌توانستند گل‌دسته‌های زرین و گنبد‌های رنگین پهنه عظیم خاکستری رنگ پایتخت گسترده در دشت ملالت‌خیز، و در پشت آن آب‌های پولاد رنگ خلیج فنلاند را ببینند.

جنگ رخ نداد، ولی کرنسکی مرتکب خطای مرگ‌آوری شد. ساعت هشت صبح وی به هنگ شماره دو تیرانداز "تزارسکویه‌سولو" فرمان داد که اسلحه را بر زمین بگذارند. سربازان پاسخ دادند که آنان بی‌طرفی را رعایت خواهند کرد، ولی سر به خلع سلاح فرود نمی‌آورند. کرنسکی ده دقیقه برای آن‌ها وقت معین کرد تا تصمیم بگیرند. این امر سربازان را به خشم آورد: اینک هشت ماه است که آن‌ها خود را از طریق کمیته‌های هنگی اداره می‌کنند و حالا بوی نظام کهنه می‌آید. چند دقیقه بعد توپ‌خانه کازاک‌ها سربازخانه‌ها را به آتش بست و هشت تن کشته شدند. از این لحظه به بعد در "تزارسکویه‌سولو" دیگر حتی یک سرباز هم "بی‌طرف" نماند.

پطروگراد با صدای شلیک متقابل تفنگ‌ها و آهنگ پای مردمی که گذر می‌کردند، بیدار شد. آسمان کبود و باد سردی که می‌وزید از آمدن برف خبر می‌داد. به هنگام شفق صبح دسته‌های نیرومند یونکرها مهمان‌خانه نظامی و تلگراف‌خانه را اشغال کردند، ولی پس از یک نبرد خونین از آن‌جاها رانده شدند. ایستگاه تلفن در محاصره ناپویانی بود که پشت باریگادهایی از بشکه‌ها و جعبه‌ها و حلبی‌ها در وسط خیابان مورسکی سنگر گرفته بودند؛ و یا در محل تقاطع خیابان "گوروخویا" و میدان "ایساکیف" پنهان شده بودند و هر عابری را به آتش می‌بستند. گاه‌گاه اتومبیلی با پرچم صلیب سرخ از کنار آن‌ها می‌گذشت و آن‌ها متعرض آن نمی‌شدند.

آلبرت ریس و ویلیامز (دوست جان رید سیاست‌مدار آمریکایی مؤلف کتاب‌هایی در مورد شوروی.م) در ایستگاه تلفن بود. او از آن‌جا با اتومبیلی دارای علامت صلیب سرخ که بر حسب ظاهر از مجروحین انباشته بود حرکت کرد. بطوری‌که او خبر می‌دهد این اتومبیل پس از دورزدن شهر از کوچه‌های فرعی به مقر ستاد ضد انقلاب یعنی آموزشگاه یونکری میخائیلوفسکی رسید. در حیاط آموزشگاه یک افسر فرانسوی بود که ظاهرًا سررشته تمام حوادث را در دست داشت. و بدین‌سان مهمات و خواروبار به ایستگاه تلفن منتقل می‌شد. ده تا از این‌گونه اتومبیل‌ها که ظاهرًا "متعلق به صلیب سرخ بودند برای تأمین ارتباطات و تدارکات به یونکرها خدمت می‌کردند. آن‌ها پنج شش زره‌پوش متعلق به لشکر

زرهي انگليسي را كه منحل شده بود در اختيار داشتند. هنگامي كه خانم لوئيزبرايانت (نويسنده امريكايي و همسر و هم‌رزم جان‌ريد 1890-1936 م.) از ميدان "ايساكيف" مي‌گذشت بايكي از اين زرهپوش‌ها مواجه شد كه از مقر فرماندهي نيروي دريائي به ايستگاه تلفن مي‌رفت. در كنج خيابان گوگول درست روبروي لوئيزبرايانت ماشين متوقف شد. چند ناوي كه پشت كومه‌هاي هيزم پنهان بودند آتش به سوي آن باز كردند. مسلسل برج زرهپوش به چرخش درآمد و باراني از گلوله به سوي كومه‌هاي هيزم و جمعيت سرداد. زيرطاقي‌اي، كه خانم برايانت در آنجا ايستاده بود، از جمله دوپسر بچه خردسال كشته شدند. ناگهان ناويان فريادزنان از پشت پناهگاه خود بيرون جسته به سوي جلو شتافتند. آن‌ها ماشين عظيم الجثه را محاصره کرده باسر نيزه برشكاف آن مي‌كوبيدند بدون آن‌كه به شليك تير توجه كنند. راننده زرهپوش چنين وانمود كرد كه مجروح شده است. ناويان او را بحال خود رها ساختند. او نيز به دوما شتافت تا از وحشيگري‌هاي بلشويك‌ها داستان بسرايد. در بين كشتگان يك افسر انگليسي وجود داشت...

بعداً "روزنامه‌ها اطلاع دادند كه در زرهپوش يونكرها يك افسر فرانسوي دستگير شده و او را به دژ "پتروپاولوفسك" فرستاده‌اند. سفارت فرانسه بي‌درنگ اين خبر را تكذيب كرد، ولي يكي از اعضاء مجلس دوما به من گفت كه خود او توانسته است افسر مزبور را آزاد كند.

رفتار رسمي سفارت‌خانه‌هاي متحدين هر چه بود، اما افسران انگليسي و فرانسوي بطور انفرادي در اين روزها بسيار فعال بودند تا جايي كه در جلسات كميته نجات بعنوان كارشناس شركت مي‌كردند.

تمام مدت روز در همه بخش‌هاي شهر تصادم بين يونكرها و گاردهاي سرخ و جنگ بين زرهپوش‌ها جريان داشت. شليك‌ها تك‌تيرها، صداي خشك آتش مسلسل‌ها از دور و نزديك شنيده مي‌شد. درهاي كركره آهنين مغازه‌ها پايين كشيده شده بود، ولي دادوستد همچنان ادامه داشت. حتي سينماها چراغ‌هاي خارج را خاموش کرده به كار ادامه مي‌دادند و از تماشاگران انباشته بودند. ترامواها مانند هميشه رفت‌وآمد داشتند. تلفن شهركامي‌كرد. اگر مركز را مي‌گرفتيد مي‌توانستيد بوضوح صداي تيراندازي را بشنويد. تمام دستگاه‌هاي تلفن اسمولني قطع شده بود، ولي دوما و كميته نجات باتمام آموزشگاه‌هاي يونكري و نيز باكرنسكي در "تزارسكويه‌سلو" ارتباط تلفني دائمي داشتند.

ساعت هفت صبح دسته‌اي از سربازان، ناويان و گاردسرخ در آموزشگاه يونكرهاي ولاديميرسكي حضور يافتند. آن‌ها از يونكرها خواستند كه در ظرف حداكثر بيست دقيقه اسلحه خود را تسليم كنند. يونكرها پاسخ دادند كه تسليم نخواهند كرد. پس از يك ساعت يونكرها خود را آماده ساخته مي‌كوشيدند تا حمله كنند، ولي زير آتش شديدي كه از نقطه تلاقي خيابان "گره‌بتسكيا" و "بتلشوي" به سوي آن‌ها باريدن گرفت عقب نشستند. نظاميان شوراها آموزشگاه را محاصره و شروع به تيراندازي مي‌كردند. در امتداد بنا دو اتومبيل زرهپوش به جلو و عقب مي‌آمدند و مي‌رفتند و با مسلسل تيراندازي مي‌كردند. يونكرها با تلفن نيروي كمكي تقاضا كردند. كازاك‌ها پاسخ دادند تصميم به حمله ندارند، زيرا در برابر سربازخانه آن‌ها گروه نيرومندي از ناويان كه دو عراده توپ در اختيار آن‌ها است مستقر شده‌اند. آموزشگاه "پاولوفسكي" محاصره شده بود. بيشتر يونكرهاي آموزشگاه "ميخائيلوفسكي" در كوچه‌ها مي‌جنگيدند.

در ساعت يازدهونيم سه عراده توپ صحرايي فرارسيد. مجدداً به يونكرها پيشنهاد شد تسليم شوند، ولي آن‌ها به جاي پاسخ آتش باز کرده و دو تن نمايندگان شوراها را كه با پرچم سفيد پيش مي‌رفتند كشتند. آن‌گاه بمباران واقعي آغاز شد. در ديوار آموزشگاه‌ها شكاف‌هاي بزرگي به وجود آمد. يونكرها مایوسانه دفاع مي‌كردند. امواج خروشان گاردهاي سرخ كه يورش مي‌بردند با آتشي شديد درهم مي‌شكست. كرنسكي از "تزارسكويه‌سلو" با تلفن فرمان داد كه با كميته انقلابي نظامي نبايد وارد هيچ‌گونه مذاكره‌اي شد. دسته‌هاي نظامي شوراها، كه از مقاومت يونكرها به شدت خشمگين شده بودند، سيل آهن و آتش به روي بناي درهم كوفته آموزشگاه فرو ريختند. حتي فرماندهان آن‌ها قادر نبودند اين بمباران وحشتناك را متوقف سازند. كميسر اسمولني به نام كريلوف كوشيد چنين كاري كند، ولي او را تهديد به قتل كردند. هيچ چيز نمي‌توانست گاردهاي سرخ را متوقف سازد.

ساعت دو و نيم بعدازظهر يونكرها پرچم سفيد برافراشتند: آن‌ها حاضر به تسليم‌اند اگر امنيت آن‌ها تضمين گردد. اين خواست پذيرفته شد. هزاران سرباز گاردسرخ سيل‌آسا، فرياد زنان و خروشان به پنجره‌ها و درها و شكاف ديوارها ريختند. پيش از آن كه بتوان آن‌ها را متوقف ساخت پنج يونكر به ضرب سرنيزه از پاي درآمدند. بقيه را كه نزديك به دويست نفر بودند بدان منظور كه جلت توجه نكند به دسته‌هاي كوچك تقسيم کرده تحت‌الحفظ به دژ "پتروپاولوفسكي" فرستادند تا جمعيت متوجه آن‌ها نگرده. با اين همه در بين راه انبوه جمعيت به يكي از اين دسته‌ها حمله ورگرديده هشت تن ديگر از يونكرها را پاره پاره كردند. در جنگ به خاطر تصرف آموزشگاه بيش از يك‌صد سرباز و گاردسرخ به قتل رسيدند.

پس از دو ساعت از طريق تلفن به دوما اطلاع دادند كه پيروزمندان به سوي كاخ مهندسي به حركت درآمدند. دوما بي‌درنگ دوازده نفر از اعضاء خود را اعزام داشت تا آخرين پيام كميته نجات را بين آنان پخش كنند. برخي از اين فرستادگان ديگر بازنگشتند... همه آموزشگاه‌هاي ديگر بدون مقاومت تسليم شدند و يونكرها بدون هيچ حادثه‌اي با امنيت كامل به دژ "پتروپاولوفسكي" و "كرونشتات" تحويل گرديدند...



مرکز تلفن تا شب هنگام به حال خود باقی بود تا آن‌گاه که یک زره‌پوش بلشویک‌ها ظاهر شد و ناویان دست به یورش زدند. تلفن‌چی‌ها هراسان و فریادکنان در درون بنا به این سو و آن سوی می‌دویدند. یونکرها تمام علائم را از لباس خود می‌کنند. یکی از آن‌ها می‌خواست پنهان شود؛ او به ویلیامز (دوست جان‌رید) پیشنهاد کرد که در ازاء پالتو وی هرچه بخواهد بدهد. یونکرها فریاد می‌زدند: "آن‌ها ما را خواهند کشت، آن‌ها ما را خواهند کشت!" هراس آن‌ها ناشی از آن بود که بسیاری از آن‌ها در کاخ زمستانی قول داده بودند علیه خلق دست به اسلحه نبرند. ویلیامز میانجی‌گری خود را به آن‌ها پیشنهاد کرد به شرط آن‌که آنتونوف را رها سازند. یونکرها بی‌درنگ اجرا کردند. آنتونوف و ویلیامز خطاب به ناویان پیروزمند، که از تلفات زیاد خود سخت خشمگین بودند، صحبت کردند و آن‌ها مجدداً یونکرها را آزاد ساختند. ولی بعضی از یونکرها وحشت‌زده می‌خواستند از راه بام فرار کنند و یا در حفره‌های زیر شیروانی پنهان شوند. ناویان به زودی آن‌ها را گرفته به کوچه‌ها رها ساختند.

ناویان و کارگران خسته و کوفته، ولی پیروزمند، به سالن دستگاه‌های تلفن ریختند. ولی با دیدن آن همه دختر زیبا در یک‌جا، دچار حجب شده و دست‌وپای خود را گم کردند. به هیچ یک از دخترها آسیبی نرسید. هیچ‌یک از آنان در معرض اهانتی قرار نگرفت. اما همین‌که خود را در امنیت احساس کردند عنان خشم رها ساختند: "وا! دهاتی‌های کثیف! بی‌شعورها! احمق‌ها! ناویان و گارد سرخ‌ها به کلی خود را باختند. دختران جیغ می‌کشیدند: "جانورها! خوک‌ها!" و ضمن ابراز تنفر پالتوها را می‌پوشیدند و کلاه‌های را بر سر می‌گذاشتند. چقدر احساسات آن‌ها رومانتیک بود در آن لحظات که به یونکرها فشنگ می‌رساندند و مدافعین جوان و جسور خود را، که اکثر منسوب به بالاترین خانواده روس بودند و برای بازگشت تزار مقدس می‌جنگیدند، زخم‌بندی می‌کردند! اما اینک این‌ها همه کارگرند و عوام‌الناس!

کمیسر کمیته انقلابی نظامی، که مردی کوچک‌اندام بود، به نام ویشنیاک، کوشید تا دختران را به ماندن اقناع کند. آدمی با نزاکت بود. می‌گفت: "با شما بسیار بد رفتار کرده‌اند. شبکه تلفنی در اختیار دوماي شهر بود. به شما ماهیانه شصت روبل حقوق می‌دادند و مجبورتان می‌کردند شبانه روز ده ساعت یا بیشتر کار کنید. از این پس همه چیز عوض خواهد شد. دولت شبکه تلفنی را در اختیار وزارت پست و تلگراف خواهد گذاشت. حقوق شما بلافاصله تا یکصد و پنجاه روبل افزایش داده خواهد شد و مدت کار شما نیز تقلیل خواهد یافت. شما هم از طبقه کارگرید، می‌بایست از پیروزی ما شادمان باشید."

"ما از طبقه کارگریم؟ یارو فکر نمی‌کند بین این حیوانات و ما چه وجه مشترکی می‌تواند باشد! ما بمانیم؟ هرگز! حتی اگر ماهی هزار روبل هم به ما بدهند!" و دختران با نهایت نفرت ساختمان را ترک گفتند. فقط سیم‌کش‌ها و کارگران باقی ماندند. ولی کموتاتورها می‌بایست کار کنند. تلفن ضرورت حیاتی داشت. با آن همه یک عده شش نفری از دختران تلفن‌چی ماهر باقی ماندند. داوطلبان به کار دعوت شدند. قریب صد ناوی، سرباز و کارگر به این دعوت پاسخ مثبت دادند. شش دختر در تمام سالن می‌دویدند، توضیح می‌دادند، کمک می‌کردند، متغیر می‌شدند. کار با تأنی به راه افتاد، ولی به هر حال به راه افتاد و زنگ‌ها مجدداً به صدا درآمدند. مقدم بر همه رابطه بین اسمولنی و سربازخانه‌ها و کارخانه‌ها برقرار شد. سپس ارتباط دوما و آزمایشگاه‌های یونکرها قطع گردید. اوایل شب شایعه موضوع در تمام شهر پخش شد و صدها نفر از نمایندگان بورژوازی در گوشی‌های تلفن عربده می‌کشیدند: "احمق‌ها! لعنتی‌ها! خیال می‌کنید این وضع طول خواهد کشید؟ صبر کنید تا کازاک‌ها برسند!"

شب فرار رسید. در خیابان "نوسکی" که باد سردی می‌وزید، تقریباً هیچ‌کس نبود. فقط در برابر کلیسای کازانسکی جمعیتی گردآمده بودند و مباحثه پایان‌ناپذیر ادامه داشت. در این‌جا عده معدودی کارگر و بقیه همه بازرگان، کارمند دولتی و نظایر آن بودند.

یکی فریاد می‌زد: "لنین نمی‌تواند آلمان‌ها را مجبور به انعقاد قرار داد صلح کند." سرباز جوانی با حرارت مخالفت می‌کرد: "مگر تقصیر با کیست؟ تمام تقصیرها به گردن کرنسکی - این بورژوازی لعنتی- است. کرنسکی باید گور خود را گم کند. ما او را نمی‌خواهیم، ما لنین را می‌خواهیم..."

نزدیک دوما افسری با بازوبند سفید به صدای بلند دشنام می‌دهد و پلاکات‌ها را از دیوارها می‌کند. بر روی یکی از آن‌ها نوشته شده است:

"به اهالی پتروگراد"

"در لحظه بحرانی که دوماي شهر می‌بایست تمام نیروی خود را برای آرامش اهالی، تأمین نان و مایحتاج اولیه زندگی به کار بندد سوسیال رولوسیونرهای راست و کادتها وظیفه خود را به فراموشی سپرده دوماي شهر را به مجلس ضد انقلابی بدل ساخته سعی داشتند بخشی از اهالی را علیه بخش دیگر برانگیزند و بدین‌سان پیروزی کورنیلوف-کرنسکی را تسهیل سازند. سوسیال رولوسیونرهای راست و کادتها به جای انجام وظایف مستقیم خویش، دوماي شهر را به صحنه مبارزه سیاسی علیه شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان و علیه دولت انقلابی، صلح، نان و آزادی بدل ساختند."

همشهری‌های پتروگراد! مابلشویک‌های علنی منتخب شما به شما اطلاع می‌دهیم که سوسیال رولوسیونرهای راست و کادتها به مبارزه ضد انقلابی روی آورده و وظایف مستقیم خویش را فراموش کرده‌اند و اهالی رابه سوی قحطی، به سوی جنگ داخلی، به سوی خونریزی سوق می‌دهند، مامنتخبین یکصد و هشتاد و سه هزار اهالی وظیفه خود می‌دانیم هر آنچه را که در دوما می‌گذرد به اطلاع انتخاب‌کنندگان به رسانیم، و اعلام می‌داریم که هرگونه مسئولیتی را در باره عواقب غم‌انگیز آینده از خود سلب می‌کنیم...

از دور صدای تکی تیرهایی به گوش می‌رسید، ولی شهر سرد و آرام بود، چنان‌که گفتی در اثر تشنجی که آن را لرزانیده، توان خود را از دست داده است.

در تالار "نیکلایوسکی" جلسه دوما در شرف پایان بود. به نظر می‌رسید که حتی دوما می‌خشمگین تا حدودی آرام گرفته است. کمی‌سرها یکی بعد از دیگری اطلاع می‌دادند: ایستگاه تلفن تصرف شد، در کوچه‌ها زدو خورد جریان دارد، آموزشگاه "ولادیمیرسکی" به تصرف درآمد. تروپسا اظهار داشت: "دوما در مبارزه علیه زورگویی و خودسری، هوادار دمکراسی است. ولی در هر حال، هر طرف غلبه کند، دوما همیشه علیه کشتار و شکنجه است."

"کونوفسکی" کادت- پیرمردی بلند قامت، با چهره‌ای خشن- اعلام داشت: "هنگامی که نظامیان دولت قانونی به پتروگراد در آیند عصیان‌گران را تیرباران خواهند کرد و این کشتار خواهد بود. فریادهای اعتراض از نمایندگان تمام احزاب و از جمله کادتها برخاست."

در این‌جا ضعف و تردید به طور وضوح حکم‌فرما بود. ضد انقلاب در سر اشیب سقوط قرار داشت. در کمتی مرکزی حزب سوسیال رولوسیونر، جناح چپ بر اوضاع مسلط بود. اوکسنیتف استعفا داد. نامبر خبر آورد که کمیسیون که به ایستگاه راه‌آهن برای ملاقات کرنسکی اعزام گردیده توقیف شده است. در خیابان‌ها غرش گنگ تیراندازی توپخانه از دور دست، از سمت جنوب و جنوب شرقی به گوش می‌رسید. هنوز خبری از ورود کرنسکی نبود.

در این روز فقط سه روزنامه انتشار یافت: "پراودا"، "دیلونارودا" (امر خلق) و "نووایایزن" (زندگی نوین) "هر سه روزنامه جای بسیار زیادی به مسئله دولت نوین- دولت "ائتلافی" تخصیص داده بودند. روزنامه اس‌ارها تشکیل کابینه‌ای را طلب می‌کرد که در آن نه کادتها باشند و نه بلشویک‌ها. گورکی سرشار از امید بود. اسمولنی حاضر به گذشت بود. یک دولت سوسیالیستی خالص نماینده تمام عناصر غیر از بورژوازی تشکیل می‌شد. ولی "پراودا" تمسخر می‌کرد: این "ائتلاف" با احزاب که بخش عمده آن‌ها رامشت کوچکی روزنامه‌نگار تشکیل می‌دهد که در چنته خود جز همدردی با بورژوازی و شهرتی نیمه پوسیده ندارند و دیگر نه کارگران به دنبال آنان می‌روند و نه دهقانان، ائتلاف نیست. ائتلاف ما- آن ائتلافی که ما کرده‌ایم، ائتلاف حزب انقلابی پرولتاریا است با ارتش انقلابی و دهقانان تهدیدست..."

بر روی دیوارها اعلان‌های پر آب‌وتاب "ویکزل" (شورای نمایندگان اتحادیه‌های کارگران راه‌آهن سراسری روسیه) چسبانده شده بود که تهدید می‌کرد چنان‌چه طرفین به توافق نرسند، اعلام اعتصاب خواهد کرد:

"از میان تمام این شورش‌ها و آشوب‌ها که میهن ما را مثله می‌کند آن‌کسی که پیروزمند بیرون خواهد آمد نه بلشویک‌ها هستند، نه کمیته نجات و نه ارتش کرنسکی؛ بلکه پیروزمند ما خواهیم بود. پیروزمند - اتحادیه کارگران راه‌آهن خواهد بود... گاردهای سرخ نمی‌توانند از عهده چنین کار بغرنجی نظیر راه‌آهن برآیند. اما درباره دولت موقت - او خود تا کنون نشان داده است که ابداً" قادر به نگهداری حکومت نیست... ما از کار کردن با هر حزبی که از جانب حکومت اختیار به آن داده نشده باشد، و بر اعتماد تمام دمکراسی تکیه نداشته باشد امتناع می‌ورزیم."

اسمولنی از حدت فعالیت بی‌حد و حصر نیروهای پایان‌ناپذیر انسانی سراسر می‌لرزید. در ستاد کل اتحادیه‌های کارگری، لوزوفسکی مرا با نماینده‌ای از نمایندگان راه‌آهن نیکلایوسکی آشنا ساخت که نقل می‌کرد در میتینگ توده‌ای که تشکیل داده‌اند رهبران خود را توبیخ کرده‌اند.

او مشت بر روی میز می‌کوفت و فریاد می‌زد: "تمام حاکمیت به شوراها! آبرونتسی‌ها در کمیته مرکزی آب به آسیاب کورنیلوف می‌ریزند. آن‌ها سعی کردند یک هیئت نمایندگی به ستاد بفرستند، ولی ما آن‌ها را در مینسک توقیف کردیم. شعبه ما تشکیل‌کنگره سراسر روسیه را خواستار شده است، اما آن‌ها از دعوت آن سر باز می‌زنند."

در این‌جا نیز وضع مانند شوراها و کمیته‌های ارتشی است. سازمان‌های مختلف دمکراتیک در سراسر روسیه یکی پس از دیگری به نحو عمیقی درهم می‌شکستند. کنوپراتیوها دچار مبارزه درونی شده بودند. مجادلات خشم‌آلودی در جلسات کمیته اجرائیه دهقانان جریان داشت. حتی در بین کازاک‌ها هیجان و ناراحتی آغاز شده بود.

در اشکوب فوقانی اسمولنی کمیته انقلابی نظامی با تمام نیرو کار می‌کرد و ضربات خود را وارد می‌ساخت. مردم تر و تازه و پر توان وارد آن‌جا می‌شدند. شب‌ها و روزها در این ماشین عجیب می‌چرخیدند، و از آن‌جا رنگ پریده و کوفته و کثیف خارج می‌شدند تا همان‌جا به روی کف اطاق بیفتند و بخوابند.

کمیته نجات غیرقانونی اعلام شد. دسته‌ها و بسته‌های اعلامیه‌های جدید کومه شده بود: توطنه‌گران که نه در بین سربازخانه‌ها نقطه اتکایی داشتند و نه در بین اهالی کارگر، تنها به یک ضربه ناگهانی امید بسته بودند، ولی نقشه آن‌ها به موقع توسط کمیسر ستوان سوم "بلاگونراووف" کمیسر دژ "پتروپاولوفسک" در پرتو

هوشیاری انقلابی یکی از افراد گارد سرخ که نامش بعداً "تعیین خواهد شد مکشوف گردید. در مرکز این توطئه کمیته به اصطلاح "تجات" قرار داشت. فرماندهی قوا به سرهنگ پولکونیکوف" واگذار شده بود. فرمان آن را "گوتس" عضو سابق کمیته اجرائیه مرکزی امضاء کرده بود - همان کسی که در ازاء قول شرف از توقیف گاه مرخص شده بود ... برای جلب توجه اهالی پطروگراد کمیته انقلابی نظامی مراتب فوق را به اطلاع اهالی پطروگراد رسانده مقرر می‌دارد: افرادی که در توطئه دست داشتند توقیف گردند و به دادگاه انقلابی نظامی تحویل شوند."

از مسکو خبر رسید که یونکرها و کازاک‌ها کرملین را محاصره کرده از سربازان شوراهای خواسته‌اند که اسلحه خویش را تسلیم کنند. سربازان شوراهای این خواست را اجرا کرده‌اند، ولی هنگامی که آن‌ها از کرملین خارج می‌شده‌اند دشمنان به روی آن‌ها ریخته تیرباران‌شان کرده‌اند. دسته‌های ضعیف بلشویکی از ایستگاه تلفن و تلگراف بیرون رانده شده‌اند. مرکز شهر در دست یونکرها است، ولی در پیرامون آن‌ها نیروهای جدیدی از شوراهای گرد می‌آیند. به تدریج جنگ‌های کوچکی در می‌گیرد. تمام تلاش‌ها برای رسیدن به توافق عقیم مانده است. سربازان پادگان ده هزار نفری و گاردهای سرخ طرفدار شوراهای هستند. دولت از هواداری شش هزار یونکر، دو هزار و پانصد کازاک و دو هزار نفر گارد سفید برخوردار است.

جلسه شورایی پطروگراد برپا بود و در همسایه‌گی آن کمیته اجرائیه مرکزی نوین کار می‌کرد و فرامین و قرارهایی را که متمادی از شورایی کمیسرها خلق دریافت می‌داشت، بررسی می‌کرد. شورایی اخیر در اشکوب بالا قرار داشت. در اینجا مقررات تصویب و انتشار قوانین، قانون درباره روز کار هشت ساعته، "اصول سیستم آموزش و پرورش خلقی"، که توسط لوناچارسکی پیشنهاد شده بود، بررسی می‌شد. در این هر دو جلسه فقط چند صد نفر حضور داشتند که اکثر آن‌ها مسلح بودند. اسمولنی تقریباً خالی بود. فقط نگهبانان کنار پنجره‌ها کار می‌کردند و مسلسل‌ها را مستقر ساخته بودند به نحوی که بتوان زوایای بی‌روح پهلویی را زیر آتش گرفت. در کمیته اجرائیه مرکزی نماینده "ویکزل" نطق می‌کرد:

"ما از حمل نیروهای متعلق به هر یک از طرفین باشد امتناع می‌کنیم. ما هیئتی فرستاده‌ایم تا به کرنسکی اعلام بدارد که چنانچه او به حرکت خود به سوی پطروگراد ادامه دهد، ما تمام خطوط مواصلات او را قطع خواهیم کرد ...". سپس او طبق معمول پیشنهاد کرد که کنفرانسی از تمام احزاب سوسیالیست برای تشکیل حکومت نوینی دعوت شود. کامنیف بسیار محتاطانه جواب داد: بلشویک‌ها از حضور در چنین کنفرانسی خوش وقت خواهند شد. ولی مرکز ثقل مسئله تشکیل حکومت نیست. تمام سخن بر سر آن است که آیا آن حکومت برنامه‌کنگره شوراهای را خواهد پذیرفت؟ ... کمیته اجرائیه مرکزی بیانیته اس‌ارهای چپ و سوسیال‌دمکرات‌های انترناسیونالیست را مورد بحث قرار داده و پیشنهاد مربوط به تقسیم به نسبت کرسی‌های نمایندگی کنفرانس را از جمله برای نمایندگان کمیته‌های ارتشی و شوراهای دهقانی پذیرفته است. در تالار بزرگ، تروتسکی درباره جریان روز گزارش می‌داد: او می‌گفت:

"ما به یونکرهای آموزشگاه ولادیمیر پیشنهاد کردیم تسلیم شوند. ما می‌خواستیم از خون‌ریزی جلو بگیریم، ولی حالا دیگر خون ریخته شده است. فقط یک راه باقی است و آن نبرد بی‌امان است. تصور این که ما بتوانیم به فلان وسیله دیگر پیروز شویم کودکانه است. لحظه قاطع فرا رسیده است. همه باید به کمیته انقلابی نظامی کمک کنند و آن را از تمام ذخایر سیم‌های خاردار مطلع سازند. ما حکومت را تصرف کرده‌ایم و حالا می‌بایست آن را نگاهداریم."

"یوفه" (یک منشویک) می‌خواست از جانب حزب خود بیانیته‌ای را بخواند، ولی تروتسکی اجازه نداد که درباره اصول بحث درگیرد. او به تندی گفت: "مباحثات ما اکنون دیگر در کوچه‌ها حل می‌شود. گام قاطع برداشته شده است. همه ما و از جمله شخص من مسئولیت هر چه را که می‌گذرد بر عهده می‌گیریم."

سربازانی که از جبهه و از کاجینا آمده بودند سخن‌رانی کردند. یکی از آن‌ها که از گردان ضربه‌ای تیپ توپ‌خانه شماره چهارصد و هشتادویک بود می‌گفت: "وقتی در سنگرها این موضوع را بدانند خواهند گفت: این است، این است دولت ما."

یک نفر از آموزشگاه ستوانی پطروکوفسک حکایت می‌کرد که چگونه او و دو نفر دیگر از اقدام علیه شوراهای امتناع کرده‌اند و چگونه رفقای که پس از جنگ در کاخ زمستانی مراجعت می‌نموده‌اند او را به سمت کمیسر خود برگزیده و به اسمولنی فرستاده‌اند تا به انقلاب واقعی خدمت کنند. و مجدداً تروتسکی پشت کرسی قرار می‌گیرد: او اندکی خشمگین است؛ به صدور دستورهای می‌پردازد و به پرسش‌ها پاسخ می‌دهد.

او گفت: "خرده‌بورژوازی برای سرکوب کارگران، سربازان و دهقانان حاضر است حتی با خود شیطان سازش کند. در دو روز اخیر موارد متعددی می‌خوارگی دیده شده است. رفقا! مشروبات الکلی ننوشید! شب‌ها از ساعت هشت به بعد هیچ‌کس به خیابان نرود جز کسانی که در مأموریت هستند. باید تمام خانه‌هایی را که ممکن است در آن‌ها ذخایر مشروبات الکلی باشد تفتیش کرد و تمام مشروبات الکلی را نابود ساخت. به می‌فروشان هیچ‌گونه گذشتی روا ندارید." کمیته انقلابی نظامی به دنبال نمایندگان برزن "ویبورگ" و سپس به دنبال نمایندگان کارخانه "پوتیلوف" فرستاد. آن‌ها معجلاً حاضر شدند. تروتسکی اعلام داشت:

"در مقابل هر فرد انقلابی که کشته شود ما پنج نفر ضدانقلابی را خواهیم کشت." ما بار دیگر به شهر رفتیم. بنای دوما زیر نور چراغ‌ها می‌درخشید و جمعیت انبوهی آنجا گرد آمده بود. از اشکوب زیرین صدای گریه‌ها و فریادهای سوزان به گوش می‌رسید. جمعیت به گرد آگهی‌هایی گرد آمده بودند مشتمل فهرست اسامی یونکرهایی که در جنگ کشته شده بودند- یا بهتر بگوییم کشته به حساب گذاشته شده بودند، زیرا خیلی زود معلوم شد بسیاری از این مردگان زنده و سالم‌اند... بالا در تالار الکساندروفسکی کمیته نجات جلسه داشت. در این‌جا افسرانی با سردوشی‌های سرخ و زرین، چهره‌های آشنایی از منشویک‌ها و اس‌ارها، بانکداران و دیپلمات‌ها با نگاه‌های خشن و لباس‌های خوش دوخت دیده می‌شدند. کارمندانی از رژیم سابق و زنانی با لباس‌های فاخر بین آن‌ها جای گرفته بودند.

دختران تلفن‌چی شهادت می‌دادند. آن‌ها با لباس‌های جلف و زنده پشت تریبون قرار می‌گرفتند و اطوارهایی به تقلید از قشر اشرافی از خود نشان می‌دادند، ولی چهره‌های آن‌ها فرسوده و کفش‌هایشان کج و معوج؛ آن‌ها از رضامندی سرخ می‌شدند، آن‌گاه که مشاهده می‌کردند اشرافیت پطروگراد، افسران و ثروت‌مندان و رجال سیاسی مشهور برای‌شان دست می‌زنند. آن‌ها یکی پس از دیگری حکایت می‌کردند که چگونه در اسارت پرولتاریا عذاب کشیده‌اند و نسبت به هر آنچه که کهنه، مقدس و پرشکوه است سوگند وفاداری می‌خورند.

در تالار نیکلایوسکی مجدداً جلسه دوما تشکیل شد. رئیس شهر با لحنی امید بخش حکایت می‌کرد که هنگ‌های پطروگراد دارند از عمل خود شرم‌منده می‌شوند. تبلیغات کار خود را می‌کند... مأموران مخفی دوان دوان می‌آمدند و می‌رفتند. آن‌ها اخباری از وحشی‌گری‌ها و آدم‌کشی‌های بلشویک‌ها نقل می‌کردند و می‌کوشیدند یونکرها را نجات دهند... تروپ می‌گفت: بلشویک‌ها با نیروی اخلاق مغلوب خواهند شد نه با زور سرنیزه."

در این کشاکش در جبهه انقلابی همه چیز بر وفق مراد نبود: دشمن قطارهای زرهی مسلح به توپ به میدان می‌کشید. دسته‌های مسلح شوراهای، که به طور عمده از گاردهای سرخ تعلیم نیافته تشکیل شده بودند، نه افسر داشتند و نه نقشه معین عملیات. به آن‌ها فقط پنج هزار از نیروهای منظم ملحق شده بود. بقیه واحدهای پادگان یا در کار تصفیه حساب با یونکرهای شورشی بودند یا نظم پایتخت را حفاظت می‌کردند و یا هنوز نتوانسته بودند تصمیم بگیرند که جانب کدام سوی را نگاهدارند.

ساعت ده شب لنین در جلسه نمایندگان هنگ‌های پادگان نطقی ایراد داشت و آن‌ها با اکثریت شکننده آراء قرار صادر کردند که وارد نبرد شوند. کمیته‌ای از پنج سرباز تشکیل یافت که چیزی بود شبیه ستاد کل. بامدادان هنگ‌ها با تمام تجهیزات جنگی از سربازخانه‌ها خارج گردیدند. من به هنگامی که به خانه می‌رفتم به آن‌ها برخورد کردم- با گام‌های منظم و استوار جنگاوران پرسابقه، سرنیزه‌ها در ردیف هم، با صف‌های خدنگ از خیابان‌های خالی شهر تصرف شده می‌گذشتند.

در همان هنگام در "سادووا" در بنای "ویکژل" کنفراس کلیه احزاب سوسیالیست جریان داشت که برای تشکیل حکومت جدید گرد آمده بودند. آبرامویچ از جانب منشویک‌های مرکز اعلام داشت که غالب یا مغلوبی نباید باشد و از گذشته هیچ خاطره‌ای نباید در دل نگه‌داشت. تمام گروه‌بندی‌ها و احزاب چپ با وی موافقت کردند. "دان" از جانب منشویک‌های راست شرایط زیرین را به بلشویک‌ها پیشنهاد کرد: گارد سرخ باید اسلحه را زمین گذارد و پادگان پطروگراد باید از دومای شهر تبعیت کند. سربازان کرنسکی یک تیر هم خالی نخواهند کرد و به توقیف کسی مبادرت نخواهند ورزید. هیئت وزیرانی تشکیل خواهد شد از کلیه احزاب سوسیالیست به غیر از بلشویک‌ها. "ریازانوف" و "کامنیف" از جانب اسمولنی اعلام داشتند که دولت ائتلافی مرکب از تمام احزاب سوسیالیست پذیرفته نیست؛ و به پیشنهاد "دان" اعتراض کردند. اس‌ارها منشعب شدند. کمیته اجرایی نمایندگان دهقانان و سوسیالیست‌های خلقی قاطعانه از همکاری با بلشویک‌ها امتناع ورزیدند. پس از بحث‌های شدیدالحنی کمیسیون برای تدوین طرح قابل پذیرش انتخاب گردید. در کمیسیون در تمام مدت شب مبارزه جریان داشت و در تمام روز بعد نیز ادامه یافت. یک چنین کوششی برای ایجاد توافق یک بار دیگر در نهم نوامبر (بیست و هفت اکتبر) به ابتکار "مارتوف" و "گورکی" به عمل آمده بود، ولی در آن زمان این کوشش با شکست روبرو شده بود. کرنسکی نزدیک می‌شد. کمیته نجات فعالیت وسیعی از خود بروز می‌داد. منشویک‌های راست و نیز اس‌ارها و سوسیالیست‌های خلقی ناگهان از مذاکره سرباز زدند. اینک آن‌ها از شورش یونکرها مرعوب شده بودند.

روز دوشنبه دوازده نوامبر (سی اکتبر) در اوضاع و احوال نامعلومی سپری شد. چشم تمام روسیه به دشت مه آلود حومه پطروگراد دوخته شده بود که در آنجا تمام آن مجموعه از نیروهای کهن که قابل گرد آمدن بودند، رودرویی حکومت نوین ناشناخته‌ای که هنوز تشکیل نیافته بود قرار گرفته بودند. در مسکو متارکه اعلام شده بود. طرفین با یکدیگر مذاکره می‌کردند- در انتظار آن‌که کار پایتخت چگونه فیصله خواهد یافت در عین حال آن نمایندگان کنگره شوراهای که معجلاً در تمام جهات و تا دورترین کرانه‌های آسیا عزیمت کرده بودند به خانه‌های خود باز می‌گشتند و با خود مشعل‌های انقلاب را همراه داشتند. اخبار مربوط به حوادث معجزه‌آسا مانند امواجی که بر سطح هموار آب بلغزد در

سراسر کشور پخش می‌شد. تمام شهرها و روستاهای دور دست به حرکت درآمده بر پای می‌خاستند- شوراها و کمیته‌های نظامی انقلابی علیه دوماها، زمستوها و کمیسرهای دولتی؛ گاردهای سرخ علیه گاردهای سفید؛ جنگ‌های خیابانی و نطق‌های پرشور. نتیجه همه این‌ها وابسته بدان بود که پطروگراد چه بگوید ...

اسمولنی تقریباً خالی بود. ولی دوما از ازدحام مردم می‌جوشید. رئیس دومای شهر با وقار خاص خود علیه پیام‌های بلشویک‌های علنی اعتراض می‌کرد. او با حرارت می‌گفت: "دوما ابداً" مرکز ضدانقلاب نیست. دوما به هیچ وجه در مبارزه‌ای که بین احزاب جریان دارد شرکت نمی‌کند. ولی در این لحظه که در کشور هیچ حکومت قانونی وجود ندارد یگانه مرکز نظام و انتظام اداره خودمختار شهری است. این واقعیتی است که از طرف اهالی صلح خواه پذیرفته شده است. سفارت‌خانه‌های خارجی فقط به آن اسناد رسمی ارزش می‌دهند که دارای امضای رئیس شهر است. اروپایی از لحاظ ساختمان روحی خود نمی‌تواند وضع دیگری را مجاز شمرد جز آن‌که اداره خود مختار شهری یگانه ارگانی است قادر به حفظ منافع هموطنان. شهر موظف است مهمان‌نواز باشد نسبت به تمام سازمان‌هایی که خواستارند از این مهمان موزی استفاده کنند. و از این جهت دوما نمی‌تواند مانع پخش شدن روزنامه‌ها در بنایش بشود. عرصه فعالیت ما گسترش می‌یابد. ما می‌بایست آزادی کامل عمل بدست آوریم. حقوق ما می‌بایست از جانب طرفین شناخته شود... ما کاملاً بی‌طرفیم. وقتی ایستگاه تلفن توسط یونکرها اشغال شد "پالکونیکوف" امر داد که تمام تلفن‌های اسمولنی قطع شود، ولی من اعتراض کردم و کار این تلفن‌ها ادامه یافت..."

صدای خنده استهزاء آمیز از نیمکت‌های بلشویک‌ها؛ فریادهای خشمگین از سمت راست!

شرایدر ادامه داد: "و معذالک بلشویک‌ها ما را ضدانقلابی محسوب می‌دارند و به همین نحو به اهالی معرفی می‌کنند. آن‌ها ما را از وسایل نقلیه‌مان محروم می‌کنند و آخرین اتومبیل‌های ما را می‌گیرند. گناه بر عهده ما نخواهد بود هرگاه در نتیجه در شهر قحطی آغاز شود. هیچ اعتراضی کم نمی‌کند..."

"کوبوزیف" - یک بلشویک- عضو اداره شهر اظهار داشت که وی تردید دارد که کمیته انقلابی نظامی اتومبیل‌های شهری را مصادره کرده باشد. اگر حتی قبول کنیم که این چنین حوادثی رخ داده است یقیناً از ناحیه افراد غیرمجاز و تحت تأثیر ضرورت حاد بوده است. وی افزود:

"رئیس شهر می‌گوید که ما حق نداریم دوما را به مجمع سیاسی مبدل سازیم. ولی هر آنچه در این‌جا از طرف هر منشویک و یا اس‌ار گفته می‌شود جز تبلیغات حزبی چیزی نیست. دم در ورودی آن‌ها روزنامه‌های غیر مجاز خود را نظیر "ایسکرا"، "سولداتسکی کولوس" و "رابوچایاگازتا" پخش می‌کنند و تحریک به قیام می‌نمایند. چطور می‌شد اگر ما بلشویک‌ها هم در این‌جا به پخش روزنامه خود می‌پرداختیم؟ ولی ما این کار را نمی‌کنیم، زیرا به دوما احترام می‌گذاریم. ما به اداره خودمختاری شهری حمله نمی‌کنیم و قصد حمله بدان را هم نداریم. ولی از آن‌جا که شما خطاب به اهالی پیام فرستاده‌اید ما هم حق داشته‌ایم همین‌کار را بکنیم."

پس از آن "شینگار یوف" - یک کادت- به ایراد سخن پرداخت. وی اظهار داشت با کسانی که می‌بایست آن‌ها را بدون گفتگو به دادستانی تحویل داد نمی‌توان زبان مشترک یافت ... او بار دیگر پیشنهاد کرد که تمام بلشویک‌ها از دوما خارج شوند. ولی این پیشنهاد رد شد، زیرا هیچ‌گونه اتهام شخصی به بلشویک‌ها وارد نبود و ضمناً همه آن‌ها در مؤسسات شهری با جدیت تمام کار می‌کردند.

سپس دو تن از منشویک‌های انترناسیونالیست اظهار داشتند که پیام بلشویک‌های عضو دوما دعوت مستقیم به بلوا بوده است. پینکه‌ویچ گفت: "اگر هرکس که مخالف با بلشویک‌ها باشد ضدانقلابی شمرده شود، آن‌گاه من دیگر نمی‌فهمم چه فرقی بین انقلاب و هرج و مرج وجود دارد ... بلشویک‌ها از تمام هوا و هوس‌های توده‌های لجام گسیخته تبعیت می‌کنند و حال آن‌که ما چیزی جز نیروی اخلاق نداریم. ما علیه زورگویی و بلوا از جانب هر یک از طرفین که سرزند اعتراض می‌کنیم. هدف ما یافتن راه برون رفت مسالمت‌آمیز از وضع کنونی است."

نازایف اظهار داشت: "اعلامیه‌ای که تحت عنوان "به چوبه رسوایی" بر دیوارهای شهر چسبانده شده و مردم را به قلع و قمع منشویک‌ها و اس‌ارها فرا می‌خواند جنایتی است که شما بلشویک‌ها هیچ‌گاه لکه آن را نمی‌توانید از خود بزدابید. حوادث وحشتناک دیروزی فقط مقدمه آن چیزی است که به وسیله این گونه اعلامیه‌ها تدارک می‌شود ... من همیشه سعی کرده‌ایم شما را با احزاب دیگر سیاسی آشتی بدهم، اما حالا نسبت به شما فقط احساس نفرت می‌کنم."

بلشویک‌ها از جای پریدند، فریادهای خشمگین برآوردند و با صدای گرفته و حاکی از نفرت و حرکات پر تشنج به آن‌ها پاسخ دادند. من به هنگام خروج از تالار به گومبرگ - یک منشویک- که مهندس شهر بود و با سه چهار تن خبرنگار برخورد کردم. همه آن‌ها خیلی سردماغ بودند. آن‌ها می‌گفتند:

"ای بابا، این ترسوها از ما حساب می‌برند. آن‌ها جرأت ندارند دوما را توقیف کنند. کمیته انقلابی نظامی آن‌ها جسارت ندارد که کمیسر به این‌جا بفرستند. تازه در خود آن‌جا - امروز من در کنار "سادود" دیدم که چگونه یک گارد سرخ می‌خواست پس بچاهی را که "سالداتسکی کولوس" می‌فروخت توقیف کند و پسر بچه به ریشش می‌خندید. جمعیت هم کم مانده بود حساب آن را هنر را برسد. حالا دیگر همه چیز در ظرف چند ساعت حل می‌شود. بگذار حتی

کرنسکی هم نیاید. به هر حال آن‌ها آدم ندارند که بتوانند دستگاه دولتی را بچرخانند. سفاهت! - من شنیده‌ام که آن‌ها در اسمولنی بین خودشان به نزاع افتاده‌اند."

یک نفر اس‌ار از آشنایان من مرا به کناری کشید و گفت: "من میدانم کمیته نجات در کجا پنهان است. می‌خواهید بروید به آن‌ها صحبت کنید؟"

اکنون دیگر تیرگی شب فرا رسیده بود. در شهر مجدداً زندگی عادی جریان داشت. در مغازه‌ها دادوستد می‌شد. چراغ‌کوچه‌ها روشن بود. در دو جهت انبوه جمعیت آرام قدم می‌زد. مردم به بحث همیشگی خود ادامه می‌دادند. در خیابان "نوسکی" به خانه شماره هشتادوشش رسیدیم و وارد حیاط آن شدیم که با بناهای بلند محصور بود. دوست من به شیوه خاصی به در آپارتمان شماره دویست و بیست و نه تلنگر زد. از درون صدای مهممه به گوش می‌رسید. در داخلی بهم خورد، سپس در بیرونی کمی باز شد و ما چهره زنی را دیدیم. وی به تنهایی به اطراف نگرست و ما را به درون راه داد. زنی بود میانه‌سال با چهره‌ای آرام. فریاد زد: "کیریل- از خود مانند!" در اطاق ناهار خوری سماور می‌جوشید و بر روی میز چند بشقاب با نان و ماهی شور چیده شده بود. از پشت پرده مردی با لباس افسری خارج شد و از پستو مرد دیگری بیرون آمد که به لباس کارگری ملبس بود. هر دو آن‌ها اظهار خوشحالی کردند که یک خبرنگار امریکایی می‌بینند. با همان حال رضامندی به من گفتند که اگر به دست بلشویک‌ها بیفتند یقیناً آن‌ها را تیرباران خواهند کرد. آن‌ها نام خود را نگفتند، ولی هر دو آن‌ها اس‌ار بودند.

من پرسیدم: "چرا شما در روزنامه‌های خود چنین دروغ‌های شاخ‌داری چاپ می‌کنید؟" افسر بدون این‌که رنجشی حاصل کرده باشد جواب داد: "بلی، می‌دانم ولی چکار کنیم؟ (شانه‌های خود را بالا انداخت) شما که می‌دانید! ما ناگزیر باید در مردم روحیه خاصی به وجود بیاوریم." دومی حرف او را قطع کرد: "تمام کارهایی که بلشویک‌ها می‌کنند سراپا ماجراجویی است! آن‌ها روشن‌فکر ندارند، وزارت‌خانه‌ها کار نخواهند کرد. روسیه که یک شهر نیست، کشور پهناوری است. ما می‌دانیم که آن‌ها بیش از چند روز دوام نخواهند آورد. از این جهت ما هم تصمیم گرفته‌ایم از بزرگترین نیروی مخالف آن‌ها که کرنسکی باشد پشتیبانی کنیم و کمک کنیم تا مجدداً نظم برقرار شود."

من گفتم: "بسیار خوب، ولی دیگر چرا با کادتها متحد می‌شوید؟" کارگر ساختگی آشکارا زد زیر خنده: "راستش را بخواهید در حال حاضر توده‌های مردم به دنبال بلشویک‌ها می‌روند. ما عجلتاً نیرویی نداریم. ما نمی‌توانیم حتی یک مشت سرباز بسیج کنیم. اسلحه‌ای که بتوان به آن نام اسلحه داد نداریم. تا حدودی حق با بلشویک‌ها است. در حال حاضر در روسیه تنها دو حزب نیرومند وجود دارد: یکی بلشویک‌ها، یکی هم مرتجعینی که زیر بال کادتها پنهان شده‌اند. کادتها تصور می‌کنند که ما را مورد استفاده قرار داده‌اند، ولی در واقع ما از آن‌ها استفاده می‌کنیم. وقتی ما بلشویک‌ها را سرکوب کردیم، آن‌گاه علیه کادتها تغییر جهت خواهیم داد."

"در آن ص...ورت در دولت...ت ..... ص 137 کتاب

او پشت گردنش را خاراند و گفت: "این مسئله بغرنجی است. البته اگر آن‌ها راه ندهند لابد همه چیز را از نو شروع خواهند کرد. به هر حال در آن صورت آن‌ها این فرصت را خواهند داشت که در مجلس مؤسسان تعادل قوا را تعیین کنند- البته به شرط آن که اصولاً مجلس مؤسسان تشکیل شود." افسر حرف او را قطع کرد: "و به علاوه این موضوع مسئله راه دادن کادتها به دولت را هم مطرح می‌کند. اساس مسئله یکی است. شما که باید بدانید، کادتها در واقع نمی‌خواهند مجلس مؤسسان تشکیل شود. نمی‌خواهند، به این جهت که ممکن است بلشویک‌ها هم اکنون سرکوب بشوند." باتکان دادن سر ادامه داد: "سردرآوردن از سیاست برای ما روس‌ها کار آسانی نیست. شما امریکایی‌ها سیاست‌مدار به دنیا می‌آید. شما تمام عمر با سیاست مشغولید، ولی ما، خودتان می‌دانید، هنوز یک سال هم نیست با این وضع سروکار پیدا کرده‌ایم."

من پرسیدم: "نظر شما در باره کرنسکی چیست؟" به‌جای مخاطب، مصاحب دوم پاسخ داد: "اوه، گناه تمام اشتباهات به عهده کرنسکی است. او ما را مجبور کرد که با بورژازی ائتلاف کنیم. اگر او اخطار تهدیدآمیز خود را عملی می‌کرد و استعفا می‌داد در آن صورت کابینه فقط شانزده هفته قبل از تشکیل مؤسسان دچار بحران می‌شد و ما از چنین امری پرهیز داشتیم."

"ولی معذک سرانجام چنین واقعه‌ای رخ داد." "بلی، ولی ما چگونه می‌توانستیم این را بدانیم؟ کرنسکی‌ها و اوکسنتیف‌ها ما را فریب دادند. "گوتس" هم کمی از آن‌ها رادیکال‌تر است. من طرفدار چرنوف هستم، زیرا او یک انقلابی واقعی است... شما می‌دانید که همین امروز لنین پیغام داده است که با ورود چرنوف در دولت مخالفت نخواهد کرد. البته ما هم می‌خواستیم دولت کرنسکی را از سر خود باز کنیم. ولی به‌نظر ما رسید که بهتر است تاتشکیل مجلس مؤسسان صبر کنیم... وقتی این کارها شروع شد من طرفدار بلشویک‌ها بودم، ولی کمیته مرکزی حزب من متحدالرأي مخالفت کرد. من چه می‌توانستم بکنم؟ انضباط حزبی..."

"يك هفته نخواهد گذشت كه حكومت بلشويكها متلاشي شده فرو خواهد ريخت. اگر اس‌ارها فقط بتوانند بایستند و در انتظار بمانند، آن‌گاه قدرت حاكمه درست كف دست آن‌ها خواهد افتاد. ولي اگر ما يك هفته هم در انتظار به سر ببریم کشور دچار چنان ویرانی خواهد شد كه امپریالیست‌هاي آلمانی به پیروزي كامل خواهند رسید. وبه این دلیل است كه ما دست به قیام زدیم، در حالی‌كه تنها دو هنگ سرباز پشت سر ما بود وبه ما وعده پشتیبانی دادند، ولي آن‌ها نیز مخالف ما از آب در آمدند... فقط یونكرها باقی ماندند..."

"پس كازاك‌ها چطور؟"

افسر نفس عمیقی كشید: "از جاي خود نجنبیدند. ابتدا آن‌ها گفتند كه وارد عمل خواهند شد، اگر پیاده نظام از آن‌ها پشتیبانی كند. علاوه بر این، آن‌ها می‌گفتند كه هم اکنون دسته‌هاي كازاك در اختیار كرنسكي است و بنابراین آن‌ها دیگر وظیفه خود را انجام داده‌اند... بعداً" گفتند كه كازاك‌ها همیشه دشمن مادرزاد دمكراسي به حساب آمده‌اند... وبالاخره حالا می‌گویند: بلشويك‌ها وعده داده‌اند زمین‌هاي ما را از ما نگیرند. ماترسی از چیزی نداریم. مابی‌طرف خواهیم ماند."

در جریان ادامه این گفتگوها پیوسته افرادی، وبطور عمده افسرانی باسردوشي‌هاي كنده شده وارد می‌شدند وخارج می‌گردیدند. مامی‌توانستیم آن‌ها را از اطاق كفش‌كن ببینیم و صدای آهسته ولي نیرومند آن‌ها رابشنویم. من از کنار پرده پسررفته واز لای در نیمه باز چشم به اتاق حمام افتاد كه در آن‌جا افسری تنومند با لباس سرهنگی روی صندلی كوچکی نشسته بود و كتاب‌چه یادداشتی در روی زانویش قرار داشت. .... ص 138

كتاب

كارگر ساختگی گفت: "برنامه ما را می‌خواهید؟ این است: واگذاري اراضي به کمیته‌هاي ارضی، دادن امکان كامل به كارگران برای شركت در اداره صنایع، يك سیاست توانای صلح جویانه ولي بدون آن اتمام حجتی كه بلشويك‌ها با آن به تمام كشورها مراجعه كردند. بلشويك‌ها نخواهند توانست مواعیدی را كه به توده‌ها داده‌اند حتي در داخل كشور انجام دهند. ما به آن‌ها اجازه نخواهیم داد. آن‌ها برنامه ما را درباره مسئله ارضی دزدیده‌اند تا پشتیبانی دهقانان را جلب كنند. این بی‌شرافتی است. اگر آن‌ها حداقل منتظر تشكيل مجلس مؤسسان شده‌بودند..."

افسرحرف او را قطع كرد: "موضوع فقط بر سر مجلس مؤسسان نیست. اگر بلشويك‌ها می‌خواهند يك كشور سوسیالیستی در این‌جا به وجود آورند، ما به هیچ‌وجه من‌الوجه نمی‌توانیم با آن‌ها كار كنیم. كرنسكي خطای عظیمی مرتكب شد، آن‌گاه كه در شوراي جمهوری اظهار داشت فرمان توقیف بلشويك‌ها را صادر کرده است. او بدین‌سان مچ خود را در برابر آن‌ها باز كرد."

پرسیدم: "خوب، حالا شما می‌خواهید چكار كنید؟"

آن‌ها به یكدیگر نگاه كردند: "چند روز دیگر خواهید دید! اگر از نیروهاي مسلح به قدر كافی طرفدار ما بشوند ما با بلشويك‌ها توافق نخواهیم كرد، اگر نه، آن‌گاه ممكن است مجبور شویم."

چون وارد خیابان "نوسكي" شدیم به روی ركاب تراموایی كه پر از جمعیت بود و اتاقش در زیر سنگینی وزن مردم نشست کرده خود را به روی زمین می‌كشید، پریدیم. تراموای آرام به سوی اسمولنی می‌خزید. در راهرو "مشكوفسكي- مردی كوچك اندام و نحیف و خوش لباس- در حال عبور بود. چهره‌اش بسیار گرفته می‌نمود. او به ما اطلاع داد كه اعتصاب در کلیه وزارتخانه‌ها اثر خود را می‌بخشد. مثلاً" شوراي كمیسر‌هاي خلق وعده داد پیمان‌هاي سري را انتشار دهد، ولي "نهراتوف" كه اسناد را در اختیار داشت، آن‌ها را با خود برداشته و ناپدید شده است. احتمال دارد كه اسناد را در سفارت انگلیس پنهان کرده باشد. ولي از همه بدتر این است كه بانك‌ها اعتصاب کرده‌اند."

منژینسكي حرف او را ادامه داد: "بدون پول ما به كلي بیچاره‌ایم. می‌بایست حقوق كارمندان و كارگران راه‌آهن و پست‌وتلگراف پرداخت شود. بانك‌ها بسته‌اند. بانك دولتی هم كار نمی‌كند. كارمندان بانك‌ها در سراسر روسیه تطمیع شده و دست از كار كشيده‌اند. ولي لنین دستور داده است مخازن بانك دولتی را با دینامیت منفجر كنند. و اما درباره بانك‌هاي خصوصی همین الان فرمانی صادر شد كه صاحبان آن‌ها می‌بایست همین فردا آن‌ها را بگشایند و الا خودمان آن‌ها را خواهیم گشود."

كار در شوراي پطروگراذ با شدت جریان داشت. تالار پر از افراد مسلح بود. تروتسكي گزارش می‌داد: "كازاك‌ها از "كراسنویسه‌لو" عقب نشینی می‌كنند (كف زدن‌هاي رعدآساي پیروزمندان)، ولي جنگ تازه آغاز گردیده است. در "پولكووو" نبردهاي سختی جریان دارد. می‌بایست تمام نیروهاي موجود را معجلاً" به آن‌جا گسیل داشت. اخبار واصله از مسكو آرامش بخش نیست. كرملین در دست یونكرها است و كارگران اسلحه بسیار کمی در اختیار دارند. نتیجه كار بسته است به پطروگراذ. در جبهه اخبار مربوط به صلح و زمین شور و هیجان عظیمی برانگیخته است. كرنسكي در سنگرها افسانه‌هاي شایع می‌كند كه گویا پطروگراذ در خون و آتش غوطه‌ور است و بلشويك‌ها زنان و كودكان را می‌زنند و آزار می‌دهند. ولي هیچ‌كس او را باور ندارد... رزمناو‌هاي "اولك" و "اورورا" و "رسیوبلیكا" در "نوا" لنگر انداخته‌اند و توپ‌ها را به سوی راه‌هاي ورودی شهر جهت‌گیری کرده‌اند.



در تالار کسی با صدای بلند فریاد کرد: چرا شما آنجایی که گاردهای سرخ کار می‌کنند نیستید؟"  
تروتسکی در حالی که از پشت میز خطابه پایین می‌آمد پاسخ داد: "همین الان می‌روم." چهره‌اش اندکی از حد معمول رنگ پریده‌تر بود. در میان حلقه‌ای از دوستان وفادار از اتاق بیرون رفت. از راهرو جنبی گذشت و به سوی اتومبیل شتافت.

اکنون کامنیف سخن می‌گوید. او جریان کنفرانس سازش را تشریح کرد و گفت: "شرایط متارکه‌ای که منشویک‌ها پیشنهاد کرده بودند با نفرت رد شد. حتی برخی شعب اتحادیه‌کارگران راه‌آهن هم علیه چنین پیشنهادهای رأی دادند.  
کامنیف ادامه داد: "اکنون که ما حاکمیت را تصرف کرده‌ایم و تمام روسیه را برپا خیزانده‌ایم، آن‌ها بی‌کم‌وکاست چرندیاتی به شرح زیر از ما مطالبه می‌کنند: اول، حاکمیت را واگذار کنیم؛ دوم، وادار کردن سربازان به ادامه جنگ؛ و سوم، وادار کردن دهقانان به این که موضوع زمین را فراموش کنند.  
برای لحظه‌ای لنین ظاهر شد. او به اتهاماتی که از جانب اس‌ار‌ها وارد می‌شد پاسخ داد:  
"آن‌ها ما را متهم می‌کنند که برنامه ارضی آن‌ها را دزدیده‌ایم ... بسیار خوب، اگر چنین است ما می‌توانیم از آن‌ها تشکر کنیم."

جریان جلسه هم‌چنین ادامه داشت: رهبران به نوبه پشت میز خطابه قرار می‌گرفتند، توضیح می‌دادند، اندرز می‌گفتند، اثبات می‌کردند. سربازان یکی پس از دیگری، کارگران یکی پس از دیگری از جای بر می‌خاستند و هر آن‌چه در مغز و وجود خود داشتند بازگو می‌کردند... جلسه در حال تغییر و تجدید بود. دائماً عده‌ای می‌آمدند و گروهی خارج می‌شدند. گاه‌گاه افرادی در تالار هویدا می‌شدند و این یا آن دسته را برای رفتن به جبهه فرا می‌خواندند. دیگران - کسانی که پست‌شان را تحویل داده بودند، مجروحین و یا کسانی که برای دریافت اسلحه و مهمات به اسمولنی آمده بودند، وارد می‌شدند.

تقریباً در ساعت سه پس از نیمه شب هنگامی که ما دیگر باز می‌گشتیم، در راهرو اسمولنی "گولتسمان" عضو کمیته انقلابی نظامی را دیدیم که دوان دوان از پله‌ها بالا می‌آید. چهره‌اش می‌درخشد. در حالی که دست مرا می‌فشارد فریاد زد: "اوضاع عالی است. تلگرام از جبهه! کرنسکی خرد شد. این است، که می‌بینید!" و تکه کاغذی را به سوی من پیش آورد که بر آن با مداد خطی با عجله نوشته شده بود. چون مشاهده کرد که من از آن چیزی سر در نمی‌آورم خودش به صدای بلند خواند:

"پولکووو - ستاد. ساعت دو و ده دقیقه شب سی‌ام تا سی‌ویک اکتبر در تاریخ ثبت خواهد شد. کوشش کرنسکی که نیروهای ضد انقلابی را به سوی پایتخت انقلاب براند با مقابله دندان شکنی روبرو شد. کرنسکی عقب نشینی می‌کند. ما در حال پیشروی هستیم. سربازان، نوابیان و کارگران پطروگراد نشان دادند که می‌توانند و می‌خواهند با سلاح در دست اراده و حاکمیت دمکراسی را مستقر سازند. بورژوازی سعی کرد ارتش انقلاب را منفرد سازد. کرنسکی کوشید آن را با نیروی کازاک‌ها درهم شکند. هم این و هم آن دچار شکست فزاینده‌ای گردیدند."

"اندیشه بزرگ سیادت دمکراسی کارگری دهقانی صفوف ارتش را پیوسته ساخت و اراده‌اش را آبدیده کرد. تمام کشور از این پس معتقد می‌شود که حاکمیت شوروی پدیده گذرایی نبوده، بلکه واقعیت استوار حکومت کارگران، سربازان و دهقانان است. تودهنی به کرنسکی به معنای تودهنی به ملاکان، بورژوازی و کورنیلیوفیست‌ها است. تودهنی به کرنسکی به معنی استقرار حق خلق به داشتن حق زندگی مسالمت‌آمیز و آزاد، حق داشتن زمین و نان و حاکمیت است. رزمندگان "پولکووو" با ضربه دلیرانه خود امر انقلاب کارگری و دهقانی را مستحکم می‌کنند. بازگشت به گذشته محال است. هنوز مبارزات، موانع و دادن قربانی در پیش است، ولی راه گشوده شده و پیروزی تأمین است. روسیه انقلابی و حاکمیت شوراها به واحدهایی که در "پولکووو" زیر فرماندهی سرهنگ "والدن" عمل می‌کنند به حق افتخار می‌کند."  
"خاطره ابدی به جان باختگان، افتخار به رزمجویان انقلاب، به سربازان و افسران وفادار به خلق!"

"زنده باد روسیه انقلابی توده‌ای سوسیالیستی!"

"به نام شورای کمیسرهای خلق - ل. تروتسکی"

به هنگامی که از میدان "زنامنسکی" به خانه باز می‌گشتیم، ازدحامی غیرعادی که به ایستگاه راه‌آهن نیکلایوسکی فشار می‌آورد. در این‌جا چندین هزار ناوی دیده می‌شدند که بر روی سر آن‌ها برق سرنیزه موج می‌زد.  
یکی از اعضای "ویکزل" بر روی پلکان ایستاده بود و التماس می‌کرد:  
"رفقا! ما نمی‌توانیم شما را به مسکو حمل کنیم. ما بی‌طرفیم. ما هیچ نیرویی را حمل و نقل نخواهیم کرد. نمی‌توانیم شما را به مسکو ببریم که در آن‌جا جنگ داخلی وحشتناکی جریان دارد."

میدان از نفرت و اعتراض می‌جوشید و می‌گریید. نوابیان به جلو فشار می‌آوردند. ناگهان در دیگری از بنای ایستگاه باز شد. دو یا سه نفر راننده یا آتش‌کار و کس دیگر جلو آمدند. آن‌ها فریاد زدند:  
"بیاید رفقا! بیاید! ما شما را به مسکو، به ولادیووستک، به هر جا که بخواهید می‌بریم. زنده باد انقلاب!"



## فصل نهم پیروزی

فرمان شماره يك

به واحدهای گردان، آتریاد - پولکووو

سيويك اکتبر 1917 ساعت نه و سي و هشت دقیقه بعد از نیمه شب.

واحدهای گردان پولکووو پس از نبرد سختی بر نیروهای ضدانقلاب پیروز شدند. این نیروها با بی‌نظمی موضع خود را رها کرده در پناه "تزارسکویه‌سولو" به سوی "پالوفسک" و "کاجینا" عقب می‌نشینند.

واحدهای ما که در حال حمله‌اند کرانه‌های شمال شرقی "تزارسکویه‌سولو" و ایستگاه "الکساندروفسکایا" را اشغال کردند. در جناح راست ما گردان "کولپینو" و در جناح چپ گردان "تزارسکویه‌سولو" قرار داشت.

به گردان "پولکووو" فرمان می‌دهم "کراسنویه‌سولو" را اشغال کرده و راه‌های ورود به آن را به ویژه از جانب "کاجینا" تحکیم کند. سپس پیشروی کرده "پالوفسک" را تصرف کند و آن را از سوی جنوب استوار کرده و راه‌آهن را تا ایستگاه "دنو" تسخیر نماید. گردان باید تمام تدابیر لازم را برای مستحکم کردن مواضع اشغالی اتخاذ کرده، سنگربندی کند و دیگر تأسیسات دفاعی را به وجود آورد. موظف است با گردان‌های "کولپینو" و "کراسنویه‌سولو" و همچنین با ستاد فرماندهی دفاع پتروگراد ارتباط محکم برقرار کند.

فرمانده کل قوایی که علیه واحدهای ضدانقلابی کرنسکی عمل می‌کند

سرهنگ دوم مورایوف

صبح سه‌شنبه است. چه شده؟ این گروه‌ها تا دو روز پیش با بی‌نظمی و فقدان رهبری، بدون هدف در حومه پتروگراد می‌پلکیدند. آن‌ها نه خواربار داشتند، نه توپ‌خانه و نه هیچ‌گونه نقشه عمل! چه چیزی این توده گاردسرخ و سربازانی را که نه سازمانی داشتند، نه آموزش انضباط نظامی و نه افسر، بدین‌گونه در ارتشی گردآورده است که از فرماندهی انتخابی خود تبعیت کنند و قادرند در برابر توپ‌خانه و قزاق‌سواره مقاومت کرده، ضربات آن را پاسخ گویند؟

خلقی به پا خاسته با شیوه خویش الگوهای نظامی را بدور می‌ریزد. هرگز ارتش‌های ژنده‌پوش انقلاب فرانسه که در "والمی" و "وایسنبورگ" پیروز شدند، از یاد نخواهند رفت. علیه یونکرها، قزاق‌ها، درباریان، ملاکین و مرتجع‌ترین سلطنت‌طلبان پیروز شدند و در پشت سر آن‌ها باز هم تزار، پلیس سیاسی، زنجیرهای سیبری. سرانجام تهدید بی‌حدوهر از جانب آلمان‌ها به چشم می‌خورد. پیروزی، به قول کارل لایل، به معنای شکوه و عصر طلایی بی‌پایان بود.

يكشنبه عصر كميسر هاي كميته انقلابي نظامي از جبهه بازگشتند. لشكر پطروگراد كميته پنج نفره ستاد جنگي خود را كه مركب از سه سرباز و دو افسر، كه مسلمانان از آلودگي ضد انقلابي مبرا بودند، انتخاب كرد. فرماندهي كل به عهده مدافع پيشين- سر هنگ مور اويف- گذاشته شد كه مرد كارآمدي بوده ولي مي بايست همواره مراقب او باشند. در "كولپينو"، "ايوخوف"، "پولتو" و "كراسنويه سه لو" گردان هاي موقت تشكيل شد كه به تدريج كه سربازان و اعضاي گارد سرخ و واحدهاي جداگانه هنگ هاي مختلف به آنها مي پيوستند، بزرگتر مي شدند. در اينجا ديگر هم پياده بود و هم سواره هم توپخانه وجود داشت و هم چند زره پوش.

سحرگاهان گروه هاي سوار قزاق كرنسكي پديدار شدند. تيراندازي بدون نظم با تفنگ آغاز شد. هر دو طرف به يكديگر پيشنهاد مي كردند كه تسليم شوند. هواي روشن و يخ زده بالاي جلگه از غوغاي جنگ انباشته شد. اين غوغا را سربازاني كه در کنار آتش به انتظار نشسته بودند مي شنيدند. از همين جا آغاز شد. آنان به محلي كه در آنجا جنگ جريان داشت سرازير شدند. گروه هاي كارگران كه در جاده هاي اصلي در حركت بودند قدم تند كردند. توده هاي عظيمي از مردم خشمگين به سوي نقاطي كه مورد حمله قرار گرفته بودند شتافتند. كميسرها از آنها استقبال کرده و به آنها توضيح مي دادند كه مي بايست در چه مواضعي قرار گيرند و چه كار بكنند. اين نبرد خود آنها به خاطر صلح براي خود آنها بود. فرماندهان را خود آنان انتخاب کرده بودند. در آن لحظه ها اراده هاي گوناگون و متفاوت بسياري در يك اراده بهم مي پيوست. من از تمام كساني كه شاهد اين جنگ بودند اين مطلب را شنیده ام كه چگونه ملواناني كه تا آخرين فشنگ خود را مصرف کرده بودند با سرنيزه هجوم مي كردند؛ چگونه كارگران تمرين ندیده خود را به صف كازاكها زده و آنان را از اسب به زير مي كشيدند؛ و چگونه توده مردم در تاريخي و غافلگيرانه به دشمن حمله مي بردند.

دوشنبه هنوز پيش از نيمه شب بود كه قزاقها متزلزل شده توپخانه را جا گذاشته و فرار كردند. ارتش پرولتري به "تزارسكويه سلو" وارد شد و به دشمن مهلت نداد كه ايستگاه راديو دولتي را ويران كند. اکنون ديگر از اين ايستگاه فرستنده، كميسر هاي اسمولني بيروزي شكوهمند پرولتاريا را به سراسر دنيا اطلاع مي دادند. "به همه شوراهاي نمايندگان كارگران و سربازان!"

"سي ام اكتوبر ارتش انقلابي در نبرد سختي در "تزارسكويه سلو" واحدهاي ضد انقلابي كرنسكي- كورنيلوف را تار و مار كرد. به نام دولت انقلابي، تمام هنگ هايي را كه در اختيار اين فرماندهي هستند براي سر كوب دشمنان دمكراسي انقلابي و اتخاذ تدابير لازم به منظور دستگيري كرنسكي و همچنين براي پيشگيري از نظاير اين گونه ماجراها، كه دستاوردهاي انقلاب و بيروزي پرولتاريا تهديد مي كند، فرامي خوانم."

"موراييف"

خيرهايي از شهرستانها:

در سواستوپول شوراي محلي حكومت را بدست گرفت؛ ميتينگ عظيم ملوانان كشتي هاي جنگي، كه در بندر سواستوپول لنگر انداخته اند، افسران را واداشت كه رسماً و به قيد سوگند به دولت نوين به پيوندند؛ در "نيژني- نووگورود" شورا حكومت را به دست دارد؛ از كازان خير مي دهند كه در كوچه ها نبرد جريان دارد؛ يونكرها و يك تيپ توپخانه با سربازخانه بلشويكي مي جنگند.

در مسكو نبردهاي شديد آغاز شده است: يونكرها و گاردهاي سفيد، كرمل و مركز شهر را در دست دارند، ولي نيروهاي كميته انقلابي نظامي آنان را از همه طرف مورد حمله قرار داده اند؛ توپخانه شوراها مجلس شهر، فرمانداري نظامي و هتل متروپل را از ميدان "سكولوف" بمباران مي كنند؛ خيابان "تهورسكاييا" و "نيكيتسكاييا" ويران شده و سنگ هاي آن براي ساختن باريكاد به كار رفته است؛ محله هايي كه در آن بانك هاي بزرگ و مؤسسات بازرگاني قرار دارد زير آتش شديد مسلسل است؛ برق نيست؛ تلفن كار نمي كند؛ ساكنين بورژوايي شهر در زير زمين ها مخفي شده اند. در آخرين بولتن خبر داده مي شد كه كميته انقلابي نظامي با دادن اتمام حجت از كميته امنيت اجتماعي طلب کرده است كه فوراً كرمل را تحويل دهد، ..... ص 143 كتاب ..... فرياد مي زدند ..... ندارند!"

143

..... ص

كتاب

در دريائي سياه، در شهرهاي عظيم و دهات كوچك جريان داشت. از هزاران كارخانه و روستا هنگ ها و لشكرها و كشتي هاي جنگي روي درياها، سيل تبريك و تهنيت به سوي پطروگراد جاري بود- تهنيت به دولت خلق. حكومت كازاكي در "نووچركاسك" به كرنسكي تلگراف مي زد: "حكومت نظامي لشكر "دون" از دولت موقت و اعضاي شوراي جمهوري روسيه دعوت مي كند كه اگر ممكن باشد به "نووچركاسك" بيايند. در اينجا مي توان مبارزه اي با بلشويكها را سازمان داد ..."

فنلاند هم آرام نيست. شوراي هلسينگفورس و كميته مركزي نيروهاي دريائي بالتيك مشتركاً حكومت نظامي اعلام کرده و گفته اند هرگونه تلاش براي جلوگيري از فعاليت گردان هاي بلشويكي و مقاومت مسلحانه در برابر فرمان هاي شوراها مستلزم مجازات خواهد بود. در عين حال اتحاديه كارگران راه آهن فنلاند در سراسر كشور اعلام

اعتصاب کرده و خواستار اجرای قوانینی است که در ژوئن 1917 در مجلس سوسیالیستی تصویب شده است ... این مجلس را کرنسکی منحل کرد.

صبح زود به اسمولنی رفتم. آن‌گاه که از دروازه خارجی گذشته و بر روی پیاده‌رو چوبی به راه افتادم، در آسمان خاکستری و بدون باد سحرگاهی چشمم به دانه‌های برف افتاد. سرباز کشیک دم در شادمانه فریاد زد: برف! چه خوب!" در نظر اول دهلیزهای دراز و تاریک و سالن‌های سرد، غیر مسکون به نظر می‌رسیدند - گویی ساختمان عظیم مرده بود؛ اما پیش پای من صداهای عجیب خفهای بر می‌خاست. دقت کردم. در کنار دیوارها روی کف زمین عده‌ای خوابیده بودند - سر و رو نشسته، موی آشفته، آغشته به گل و کثافت. کارگران و سربازان تکتک یا دسته جمعی دراز کشیده و به همه چیز بی‌اعتنا در خواب عمیقی فرورفته بودند. بسیاری از آن‌ها نوارهای زخم پیچ از هم گسسته و خون آلود داشتند. در کنار آن‌ها تفنگ‌ها و قطارهای فشنگ ریخته بود ... در طبقه بالا - آن‌جا که بوفه قرار داشت - آن‌قدر آدم خفته بود که راه‌جستن از بین آن‌ها دشوار می‌نمود. هوا به نحو باورنکردنی سنگینی می‌کرد. از پنجره‌های عرق کرده به زحمت نور بی‌رنگی به بیرون راه می‌یافت. سماور مجاله شده‌ای روی پیش‌تخته قرار داشت و در اطراف آن توده استکان‌های نشسته؛ در همان‌جا نسخه‌ای از آخرین بولتن کمیته انقلابی نظامی پشت و رو افتاده و در پشت آن با خط ناز موده‌ای چیزهایی نوشته شده بود. سربازی به یاد رفقای که در جنگ علیه کرنسکی کشته شده بودند نوشته بود. جای قطراتی - یحتمل قطرات اشک - بر روی صفحه دیده می‌شد:

آکسی وینوگرادوف، د. استولیبیکوف، آ. واسکرسنسکی، د. لئونسکی، د. پره‌اوبراژنسکی، و. لایدانسکی، م. برچیکوف - همه این‌ها در روز پانزده نوامبر 1916 وارد ارتش شده بودند. از آن‌ها سه تن جان به در برده بودند: میخائیل برچیکوف، آکسی واسکرسنسکی و دیمیتری لئونسکی.

"ای عقاب‌های جنگی! بخوانید!"

با دلی آسوده بخوابید!"

"شما! ای عزیزان من،"

افتخار و آرامش جاوید یافتید."

تنها کمیته انقلابی نظامی هنوز بیدار بود و کار می‌کرد. از اتاق عقبی اسکرپینیک بیرون آمد. وی به من گفت که "گوتس" توقیف شده، ولی با قطعیت می‌گوید که اعلامیه کمیته نجات را، که او کسنتیف امضاء کرده بود، او امضاء نکرده است. .... کمیته نجات هم از پیامی که خطاب به لشکر فرستاده بود ..... **ص 144 کتاب ..... عدم رضایت دیده می‌شود. ....**

..... "ولینسکی" از جنگ علیه کرنسکی امتناع ورزیده است.

اسکرپینیک خنده کنان گفت: "حالا دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند بی‌طرف بماند. ما پیروز شده‌ایم." چهره خشن پوشیده از ریش او در شور و شوقی تقریباً مذهبی می‌سوخت: "از جبهه شصت هیئت نمایندگی آمده و تصمیم واحدهای ارتش را برای حمایت از دولت با خود آورده‌اند - بجز واحدهای جبهه رومانی، از آن‌جا هنوز خبری نیست. کمیته‌های ارتش هنوز روزنامه‌های پطروگراد را راه نمی‌دهند، اما ما به وسیله پیک رابطه منظمی برقرار کرده‌ایم..." در سرسرا کامنیف پیدا شد که از جلسه کنفرانس تشکیل دولت نوین کاملاً خسته و کوفته، ولی راضی، بر می‌گشت. این اجلاس تمامی ساعت شب به طول انجامیده بود. او به من گفت: "اس‌ارها اینک دیگر تمایل دارند که ما را در حکومت نوین به پذیرند. گروه‌های راست از دادگاه‌های انقلابی به وحشت افتاده‌اند و طلب می‌کنند که ما پیش از همه چیز این دادگاه‌ها را منحل کنیم ... ما با پیشنهاد "ویکژل" برای تشکیل دولت یک‌پارچه سوسیالیستی موافقت کرده‌ایم. عجالاً" آن‌ها در کار تدوین طرح عمل هستند. ولی می‌دانید! همه این‌ها بدان جهت است که ما پیروز شده‌ایم. زمانی که وضع ما بد بود آن‌ها به هیچ قیمت حاضر نبودند ما را در دولت بپذیرند، اما حالا همه در تلاشند که به نوعی با شوراهای تماس بگیرند ... برای ما در واقع پیروزی نهایی ضرورت دارد. کرنسکی خواهان آتش بس شده است، اما ما می‌کوشیم او را به نوعی وادار به تسلیم کنیم ..."

چنین بود حال و روحیه رهبران بلشویک. یکی از خبرنگاران خارجی از تروتسکی پرسید که چه خبرهایی دارد که به دنیا بدهد. تروتسکی جواب داد: "در لحظه حاضر هر خبری را بتوان داد ما از لوله‌های توپ می‌دهیم." اما در لابلای این شور و شوق پیروزمندانه نگرانی آشکاری به چشم می‌خورد: مسئله مالی! اتحادیه کارکنان بانک‌ها به جای این‌که دستور کمیته انقلابی نظامی را بپذیرد و بانک‌ها را باز کند اعضای خود را به جلسه خوانده و رسماً اعلام اعتصاب کرد. اسمولنی از بانک دولتی در حدود سی و پنج میلیون روبل پول می‌خواست. اما صندوق‌دار در زیر زمین‌ها را بسته و تنها به نمایندگان دولت موقت پرداخت می‌کرد. ضدانقلابیون از بانک دولتی به مثابه یک اسلحه سیاسی استفاده می‌کردند. مثلاً "ویکژل" برای پرداخت حقوق کارگران و کارمندان راه‌آهن پول می‌خواست به او جواب دادند: "به اسمولنی مراجعه کنید ..."

به بانك دولتي رفته تا كميسر جديد را ببينم. وي يك بلشويك اوكرائيني بود با موهايي حنايي به نام پتروويچ و ميكوشيد تا نوعي نظم و ترتيب را در كار برقرار كند. كارمندان اعتصابي، بانك را به همان حال رها کرده بودند. در تمام شعب اين مؤسسه عظيم داوطلبان كار مي‌کردند- كارگران، سربازان، ملوانان. اين‌ها از شدت فشار رويي زبان خود را بيرون آورده مي‌كوشيدند شايد از كتاب‌هاي جسيم حسابداري سردر بياورند ...

ساختمان مجلس دوما پراز آدم بود. هنوز نسبت به دولت جديدمواردي از روش مبارز مجويانه ديده مي‌شد، اما به‌مرور كم‌تر و كم‌تر مي‌شد. كمته مركزي كشاورزي پيامي خطاب به دهقانان صادر كرد و از آن‌ها خواست كه فرمان راجع به زمين را، كه كنگره شوراها صادر کرده بود، نپذيرند- به اين عنوان كه اين فرمان كار را به اغتشاش و جنگ داخلي مي‌كشاند. شرايدر رئيس شهر اعلام كرد كه به علت قيام بلشويكي انتخابات مجلس مؤسسان بايد براي مدت نامعلومي به تعويق افتد.

در نظر اكثريت مردم، كه از شدت جنگ داخلي تكان خورده بودند، در درجه اول دوما مسئله مطرح بود: اولاً قطع خونريزي، دوم تشكيل دولت جديد. ديگر كسي از "محو كردن بلشويك‌ها" سخن نمي‌گفت؛ حتي كمتر كسي از كنار گذاشتن آن‌ها حرف مي‌زد. تنها سوسياليست‌هاي خلقي و شوراي نمايندگان دهقانان هنوز در اين انديشه بودند. حتي كميته مركزي ارتش كه در مقر فرماندهي كار مي‌كرد و همواره همچون دشمن سوگندخورده اسمولني فعاليت داشت از ماركيلوف تلگراف كرد: "اگر براي دولت جديد سازش با بلشويك‌ها ضرورت دارد ما موافقيم كه اقليت كابينه به آن‌ها واگذار گردد." "پراودا" نسبت به دعوت‌هاي كرنسكي در زمينه "احساسات بشر دوستانه" عكس‌العملي ريشخند آميز نشان داده و پيام او را خطاب به كميته نجات به شرح زير چاپ کرده بود:

"بنا بر پيشنهاد كميته نجات و همه سازمان‌هاي دمكراتيكي كه در گرد آن جمع آمده‌اند هرگونه عملياتي را عليه لشكرهاي قيام‌كننده قطع کرده و براي آغاز مذاكره نماينده‌اي به نزد فرمانده كل قوا- استانكويچ- فرستاده‌ام. همه تدابير لازم را براي جلوگیری از خونريزي احتمالي اتخاذ كنيد." "ويكزل" تلگرام زير را به سرتاسر روسيه مخابره كرد:

"كنفرانس اتحاديه‌هاي راه‌آهن سراسري روسيه به نمايندگان طرفين و سازمان‌هاي متخاصم، كه خواستار توافقند و به كار بردن قرار سياسي را در جنگ داخلي به ويژه در بين بخش‌هاي مختلف دمكراسي انقلابي با قاطعيت رد مي‌كنند، اعلام مي‌دارد كه به كار بردن چنان تروري به هر شكل از اشكال از جانب هريك از طرفين عليه ديگري در لحظه حاضر با هدف ما و ماهيت مذاكرات درباره تشكيل دولت جديد تناقض دارد."

كنفرانس نمايندگاني به جبهه "كاجينا" فرستاد. در داخل كنفرانس چنين به نظر مي‌رسيد كه كار دارد به حل نهايي مسئله نزديك مي‌شود. حتي تصميم گرفته شده بود كه شوراي خلقي موقت انتخاب شود كه در آن قريب چهار صد نفر شركت كنند: هفتادوپنج تن از اسمولني، به همان تعداد از هيئت اجرائيه قديم، و بقيه از دوماهاي شهري، اتحاديه‌ها، كميته‌هاي ارضي و احزاب سياسي. به عنوان نخست‌وزير نام "چرنوف" برده مي‌شد. شايع بود كه لنين و تروتسكي را كنار مي‌گذارند...

در حدود ظهر من بار ديگر در برابر اسمولني بودم و با راننده آمبولانسي كه عازم جبهه انقلابي بود صحبت مي‌کردم و از او مي‌پرسيدم كه آيا ممكن است مرا با خود ببرد. البته! وي يك داوطلب بود و دانشجوي دانشگاه، و آن‌گاه كه در خيابان‌ها به سرعت به جلو مي‌رفتيم، از روي شانه با زبان آلماني بدني عباراتي به سوي من پراند:

من بالاخره اين‌طور فهميدم كه در برخي از سربازخانه‌ها صبحانه برقرار خواهد بود. در "كيروچنيا" ما وارد يك محوطه وسيع كه اطراف آن را قرارگاه‌هاي نظامي فرا گرفته بود شديم. و از يك راه پله تاريك بالا رفتيم و وارد اطاعي با سقف کوتاه شديم كه از يك پنجره روشنايي مي‌گرفت. در اطراف يك ميز چوبي بلند در حدود بيست سرباز نشسته بودند و از يك سطل بزرگ حلبي با يك قاشق چوبي "اشچي" (سوپ كلم) مي‌كشيدند و مي‌خوردند و با صداي بلند حرف مي‌زدند و مي‌خنديدند.

دوست من فریاد زد: "خوش آمدید به كميته باتالون ششم مهندسي احتياط" و سپس مرا به عنوان يك امريكايي سوسياليست معرفي كرد. با اين معرفي يكي يكي بلند شدند و با من دست دادند. يك سرباز سالخورده دست به گردن من انداخت و با مهرباني مرا بوسيد. يك قاشق چوبي به من داده شد و من نيز در كنار ميز جاي گرفتم. سطل ديگري پر از سوپ كلم و تکه بزرگي نان سياه آوردند كه البته به طور ناگزيري با فنجان چاي همراه بود. بلافاصله يكايك آن‌ها شروع به پرسش‌هايي درباره امريكا كردند: "آيا راست است كه مردم در يك كشور آزاد رأي خود را با پول مي‌فروشند؟ اگر چنين است پس چطور آن‌چه را كه خواستند بدست آوردند؟ موضوع تاماني (تاماني يا "تاماني‌هال" محل كار رهبران حزب دمكرات امريكا در نيويورك- تمام سؤاستفاده‌هاي ممكن و جنايات با اين اسم پيوند داشت، زيرا در آن زمان موارد زيادي جنايات كشف شده بود كه رهبران دمكرات در نيويورك در آن‌ها شركت داشتند. م) چيست؟ آيا راست است كه در يك كشور آزاد، گروه كوچكي از مردم مي‌توانند شهري را زير نظارت خود بگيرند و آن را به سود شخص خود استثمار كنند؟ چرا مردم اين وضع را تحمل مي‌كنند؟ حتي در زمان تزار هم چنين امري در روسيه نمي‌توانست وقوع يابد. البته

همیشه اخاذی وجود داشت، اما خرید و فروش يك شهر پر از آدم- آن هم در يك سرزمین آزاد؟- آیا مردم احساس انقلابی ندارند؟

من کوشیدم توضیح دهم که در کشور من مردم سعی دارند از طریق قانونی اوضاع را تغییر دهند. سروانی جوان به نام "باکلانوف" که زبان فرانسه می‌دانست سري تکان داد و گفت:

"البته، اما شما يك طبقه سرمایه‌دار تکامل یافته دارید. آیا این طبقه سرمایه‌دار بر قوای مقننه و قضائیه نظارت ندارد؟ در این صورت مردم چگونه قادر به تغییر اوضاع از طریق قانون هستند؟ دلم می‌خواهد مرا متقاعد کنید، زیرا من از کشور شما چیزی نمی‌دانم. به نظر من این چنین وضعی باور نکردنی است."

گفتم که میل دارم به ده "تزارسکویه" بروم. "باکلانوف" گفت من هم به آنجا می‌روم؛ و ناگهان همه مرتب- "من هم! من هم!" فی‌المجلس تمام حاضرین آنجا تصمیم گرفتند که به "تزارسکویه" بروند. در همین لحظه کسی دست به زد. در باز شد و هیکل سرهنگ در میان در نمایان گردید. کسی از جای خود برنخاست. اما همه به او خوش آمد گفتند. سرهنگ سؤال کرد: اجازه هست داخل بشوم؟ آن‌ها صمیمانه جواب دادند: پروسیم، پروسیم *prossim, prossim* (بفرمایید، بفرمایید). وی تبسم کنان داخل شد- با قامت بلند و هیکلی برازنده در درون شنلی از پوست بز گلابتون دوزی شده - و گفت: "رفقا! مثل این که شنیدم تصمیم دارید به "تزارسکویه" بروید، ممکن است من هم همراه شما بیایم؟" باکلانوف فکری کرد و جواب داد:

"گمان نمی‌کنم امروز اینجا کاری باشد. بلی رفیق، بسیار خوشحال خواهیم شد که با ما باشی." سرهنگ از او تشکر کرد، نشست و مشغول ریختن چای شد.

"باکلانوف" با صدایی آهسته که به گوش سرهنگ نرسد و غرور او را جریحه‌دار نکند گفت:

"می‌بینید؟ من رئیس کمیته هستم. ما بر باتالیون نظارت کامل داریم مگر به هنگام عملیات نظامی که در آن وقت سرهنگ از طرف ما فرمان می‌دهد. در عمل دستورهای او باید اطاعت شود، اما او مطلقاً در مقابل ما مسئولیت دارد. در سنگر قبل از اقدام به هرکاری باید از ما اجازه بگیرد. می‌توانید او را افسر مجریه ما بدانید."

بین ما مقداری اسلحه از نوع روولور و تفنگ تقسیم شد. "می‌دانید؟ بعید نیست که ما با کازاک‌ها مواجه شویم"- و همه ما به درون آمبولانس چپیدیم و سه دسته بزرگ روزنامه هم با خود برای جبهه بردیم. به طرف "لی‌تی‌ه‌نی" حرکت کردیم و از منطقه "زاگورودنی" گذشتیم. در کنار من جوانی با سردوشی ستوانی نشسته بود که ظاهراً تمام زبان‌های اروپایی را با سلاست حرف می‌زد. وی عضو کمیته گردان بود و مؤکداً به من خاطر نشان کرد: "من بلشویک نیستم. خانواده من يك خانواده قدیمی اشرافی است. من خودم- می‌توانید مرا يك نفر کادت بدانید..."

من شگفت زده پرسیدم: "اما چطور؟"

"بلی، من عضو کمیته هستم. نظریات سیاسی خودم را از کسی پنهان نمی‌کنم، اما دیگران به این موضوع اهمیت نمی‌دهند. چون می‌دانند من معتقد به مخالفت با نظر اکثریت نیستم ... من از هرگونه مداخله در جنگ داخلی کنونی خودداری کرده‌ام، زیرا عقیده ندارم که علیه برادران روسی خود اسلحه بکشم ... " دیگران با شوخی و خوشرویی دستی به شانه او زده و گفتند: "پرووکاتور، کورنیلوفی." از چهار طاقی سنگی بزرگ و خاکستری دروازه "مسکوفسکی" که پوشیده از خطوط مطالای هیروگلیف و عقاب‌های تنومند و کسالت‌آور علامت امپراطوری و اسامی امپراطوران بود گذشتیم و وارد جاده شوسه که با گردی از نخستین برف زمستانی خاکستری رنگ می‌نمود، شدیم. اینجا مملو از افراد گارد سرخ بود که پیاده به سوی جبهه انقلابی پیش می‌رفتند، فریاد می‌کردند، می‌خواندند. و از آن سو عده‌ای با رنگ‌های تیره و هیکل گل آلود باز می‌گشتند. غالب آن‌ها پسر بچه به نظر می‌رسیدند. زن‌ها برخی با بیل‌چه، بعضی با تفنگ و قطار فشنگ، عده‌ای با بازوبندهای صلیب سرخ در بازو- زن‌هایی از اعماق کپرها با اندام‌هایی خمیده در زیر فشار کار؛ گروه‌های نظامی با قدم‌های نامنظم در حال مارش که به گارد سرخی‌ها احساسات محبت‌آمیز ابراز می‌کردند؛ نوایان **دژم** و عبوس؛ کودکانی که بسته‌های خوراکی برای پدر و مادر خود به جبهه می‌بردند- همه این‌ها در این جاده‌ای که از گل‌ولای مخلوط با برف سفید به ضخامت چند اینچ پوشیده شده بود و مملو از قلوه سنگ بود با زحمت قدم از قدم بر می‌داشتند. از کنار توپ‌هایی که جرنج‌جنگ‌کنان بر روی زمین می‌غلتیدند و به سوی جنوب می‌رفتند، کامیون‌هایی که از هر دو سو در حرکت بودند و افراد مسلح در آن‌ها وول می‌زدند، آمبولانس‌های مملو از زخمی که از جبهه جنگ می‌آمدند گذشتیم. در يك جا يك گاری دهقانی که آرام و آهسته جیرجیرکنان به جلو می‌خزید دیدیم که در درون آن پسر بچه‌ای با صورت سفید بر روی شکمی که سفره شده بود خم شده و به طور یکنواخت می‌نالید. در مزارع هر دو سوی جاده زن‌ها و مردها سرگرم کندن سنگر و کشیدن سیم‌خادار بودند.

پشت سر ما در سمت شمال ابرها با جلوه فروشی پرطمطراق دور می‌شدند و آفتاب نیم‌رنگ رخساره می‌نمود. پطروگراد در منتهای دشت مسطح و باطلاقی می‌درخشید. در سمت راست قبه‌ها و برج‌های سفید، زراندود و رنگین، در سمت چپ دودکش‌های بلند که از بعضی از آن‌ها دود تیره به بالا می‌دوید، و پایین‌تر آسمان خمیده بر فراز فنلاند. در هر

طرف کلیسا و دیر به چشم می‌خورد. گاه‌گاه راهبی را می‌دیدم که ایستاده و نگران ضربان نبض ارتش پرولتاریا در طول جاده است.

در "پولکووو" جاده دو شعبه می‌شد و آنجا بر سر سه راهی در بین انبوه جمعیت ایستادیم. سیل بی‌پایان مردم از سه سمت به سوی جلو و عقب در حرکت بودند، دوستان و یاران به هم برخورد می‌کردند، هیجان زده می‌ایستادند، به هم تبریک می‌گفتند و وضع جنگ را برای هم تعریف می‌کردند. در یک رشته خانه‌هایی که روبروی سه راهی قرار داشت آثار گلوله نمایان بود و زمین به شعاع نیم‌میل در گل غوطه‌خور می‌خورد. در این‌جا جنگی وحشیانه جریان یافته بود... به فاصله نزدیکی اسب‌های بی‌صاحب کازاک‌ها گرسنه به هر سو سر می‌کردند، زیرا مدت‌ها بود که علف‌های بیابان خشک شده بود. درست روبروی ما یکی از افراد ناشی گارد سرخ ایستاده بود و می‌کوشید بر روی یکی از این اسب‌ها سوار شود، ولی می‌افتاد و باز و باز کار را از سر می‌گرفت و یک عده هزار نفری از مردم خشن در این کار وی تفریح می‌جستند.

جاده سمت چپ که بقایای کازاک‌ها از آنجا عقب نشسته بودند به یک ده کوچک بر روی تپه‌ای منتهی می‌شد و از آنجا منظره پرشکوه بیابان وسیع با رنگ خاکستری همانند دریایی آرام در برابر چشم گسترده بود. به مسافت زیادی در سمت چپ، ده "کراسنویه" بر روی تپه‌ای قرار داشت. این‌جا محل رژه اردوی تابستانی گارد امپراطوری و مرکز لیبنیات سازی دربار بود. در مسافت فی‌مابین بجز چند دیر و کلیسای محصور، چند کارخانه دورافتاده و چند بنای بزرگ با حیاط‌های درهم و آشفته که محل نوان‌خانه و آسایش‌گاه بود هیچ چیز دیگر یک‌نواختی دشت مسطح را به هم نمی‌زد... چون به بالای تپه بی‌آب و علف رسیدیم راننده گفت:

"این‌جا، همین‌جا بود که "وراسلوتسکایا" جان سپرد. آری، او بلشویک و عضو دوما بود. همین امروز صبح حادثه‌ای اتفاق افتاد. او به اتفاق "زالکیند" و یک نفر دیگر توی اتومبیل بودند. متارکه برقرار شده بود و آن‌ها به سمت سنگرها در جبهه می‌رفتند. مشغول صحبت کردن و خندیدن بودند که ناگهان از یک ترن مسلح که خود کرنسکی با آن مسافرت می‌کرد، اتومبیل را دیدند و یک گلوله توپ به سوی آن افکندند. گلوله به "وراسلوتسکایا" اصابت کرد و او را کشت..."

و بدین نحو ما به "تزارسکویه‌سهلو" رسیدیم که مملو از قهرمانان پرولتاری که به مناسبت پیروزی‌های خود **کروفری** ص 149 داشتند. در این لحظه محلی که در آن شورا تشکیل شده بود جنب‌وجوش زیادی داشت. گارد سرخ و سرباز فضای محوطه را پر کرده بودند و در برابر دري نگاهیانی قرار داشت و سیلی از قاصدها و کمیسرها می‌آمدند و می‌رفتند. در تالار شورا سماعری آتش شده و عده‌ای بیش از پنجاه نفر کارگر، سرباز و افسران را احاطه کرده و چای می‌خوردند و با صدایی هرچه بلندتر باهم گرم صحبت بودند. در یک گوشه دوفر کارگر می‌کوشیدند تا با دست‌های زمخت خود ماشین پلی‌کپی را به‌کار اندازند. در روی میز وسط، "دینکو" باهیکل تنومند خود بر روی نقشه جغرافیا خم شده و نقاطی را که نفرات وی می‌بایست در آن موضع بگیرند بامداد قرمزآبی علامت می‌گذاشت. مانند همیشه رولور پولادی و آبی رنگ خود را به دست دیگر گرفته بود. بلافاصله در پشت میز تحریر قرار گرفت و بایک انگشت شروع به ماشین زدن کرد. لحظه به لحظه دست نکه می‌داشت، رولور خود را به دست می‌گرفت و باعلاقه و محبت خانه‌فشنگ آن را به دور خود می‌گردانید.

بر روی تخت‌خوابی در کنار دیوار کارگر جوانی دراز کشیده بود. دوگارد سرخ بالای سر او روبه جلو خم شده بودند. امادیدگران توجهی به وی نداشتند. سینه‌اش سوراخ شده بود، باهرضربان قلب وی مقداری خون تازه از آن بیرون می‌ریخت و به میان لباس او سرازیر می‌شد، چشمانش بسته و صورت جوان و پوشیده از مویش به رنگ سفید متمایل به کبود بود، ضعیف و آرام نفس می‌کشید و با هر نفس این کلمات را ضمن آهی بیرون می‌داد: "صلح می‌آید، صلح می‌آید." با ورود ما "دینکو" سرخود را بلند کرد و به "باکلانوف" گفت:

"آها رفیق! ممکن است خواهش کنم به مرکز ستاد بروید و فرماندهی را تحویل بگیرید؟ صبر کنید من اعتبارنامه شما را خواهم نوشت." - به سوی میز تحریر رفت و شروع به تهیه مدارک کرد.

فرمانده جدید "تزارسکویه" و من به سوی قصر "یکاترینا" رفتیم. باکلانوف هیجان زده بود و با احساس غرور. در همان اتاق تزئین شده و سفید چندگارد سرخ کنجاوانه این سووان سومی رفتند، ولی سرهنگ - دوست دیرین من - کنار پنجره ایستاده بود و سیل خود را می‌جوید. وی مانند کسی که پس از مدت‌ها برادر گمشده‌ای را یافته باشد از من استقبال کرد. در کنار میزی نزدیک در یک فرانسوی اهل "بیسارایی" نشسته بود. بلشویک‌ها به او گفته بودند که می‌تواند بماند و به کار خود ادامه دهد. وی من من کنان گفت:

"من چه کاری توانم بکنم؟ آدمی مثل من در جنگی که اکنون درگیر است با هیچ طرف نمی‌تواند به جنگد ولو هر قدر هم با دیکتاتوری جمعیت‌ها مخالف باشد... تأسف من تنها این است که از مادرم که در "بیسارایی" به سر می‌برد دورم."

باکلانوف رسماً امور فرماندهی را تحویل گرفت. سرهنگ باعصبانیت گفت:





آرام جلو رفتیم تا در مقابل محلی رسیدیم که صدای تیر از آنجا شنیده شده بود. از کامیون پایین آمدیم و پراکنده شدیم و هر یک از ما تفنگ بر سر دست دزدانه به سمت جنگل راه افتادیم. در این گیرودار دو رفیق دیگر توپ را باز کرده آن را تا آنجا که ممکن بود پیش رانده و در نزدیکترین نقطه به سوی موضعی که پشت سر ما قرار داشت میزان کردند. در میان جنگل سکوت حکم فرما بود. برگها همه ریخته بودند و تنه‌های درخت در برابر آفتاب نیم‌جان پاییز زرد و رنگ‌پریده می‌نمودند. جنبنده‌ای دیده نمی‌شد مگر یخ‌هایی که در آب‌گیرهای وسط درختان زیر پای ما قروچ‌قروچ می‌کرد.

ما به طور غیرمنظم پیش رفتیم تا آنجا که از انبوهی درخت‌ها کاسته می‌شود و در آنجا متوقف شدیم. آن طرف‌تر در فضایی باز سه سرباز فارغ از هر چیز دور کومه کوچک آتش نشسته بودند. ولادیمیر نیکلایویچ جلو رفت- در حالی که پشت سر او یک توپ، بیست تفنگ و نارنجک‌های گروبیست که به مویی آویخته بودند قرار داشت. "سلام، رفقا! سربازها برپای جستانند. او پرسید: "صدای تیراندازی از این طرف‌ها می‌آید، چه بود؟ یکی از سربازها که آرامش خود را باز یافته بود جواب داد: "چیزی نبود رفقا! ما برای یکی دو خرگوش تیر انداختیم."

\*\*\*\*\*

کامیون افتان و خیزان به راه افتاد و در روشنایی و سکوت روز به سوی "رومانوو" پیش رفت. در نخستین چهار راه دو سرباز جلو راه ما را گرفتند و تفنگ‌های خود را بر سر دست درآوردند. ما از سرعت کاسته و ایستادیم. "رفقا جواز هایتان!" گاردسرخ شروع به داد و بی‌داد کرد: "ما گاردسرخ هستیم و احتیاجی به جواز نیست ... راه بیفت، این‌ها را ول کن!"

اما یکی از ناوی‌ها اعتراض کرد و گفت: "رفقا، این اشتباه است. ما باید انضباط انقلابی داشته باشیم. خوب، اگر یک ضدانقلابی نشست توی کامیون و آمد و گفت احتیاج به جواز نیست، آن وقت تکلیف چه خواهد بود؟ این رفقا که شما را نمی‌شناسند!" این حرف بحثی به وجود آورد. اما به تدریج ناوی‌ها و سربازها طرف او را گرفتند. هر یک از گاردسرخ‌ها قرق‌کنان جواز خود را بیرون آورد و نشان داد. جواز همه آن‌ها عین هم بود و فقط جواز من با آن‌ها تفاوت داشت، زیرا از طرف ستاد انقلابی اسمولنی صادر شده بود. نگهبانان اعلام داشتند که من باید با آن‌ها بروم. گاردسرخ‌ها به شدت اعتراض کردند، ولی آن ناوی که بار اول سخن گفته بود تأیید کنان گفت: "ما می‌دانیم این رفیق یک رفیق صادق است. اما کمیته هم دستوراتی داده و دستورهای کمیته باید اجرا شود. این را می‌گویند انضباط انقلابی!" من برای این‌که موجب اشکالی نشده باشم از کامیون پایین رفتم و کامیون جست‌وخیزکنان از آنجا دور شد و تمام همراهان با من بدرود گفتند. سربازها لحظه‌ای پچ‌پچ‌کنان با هم مشورت کردند و آن‌گاه مرا به سوی دیواری بردند و مرا پشت به دیوار قرار دادند. فکری مانند برق از خاطرم گذشت. آن‌ها درصدد بودند مرا با تیر بزنند. درسه جهت من حتی یک جنبنده هم نمی‌جنبید. تنها علامت حیاتی که دیده می‌شد عبارت بود از دودی بود که از دودکش یک کلبه چوبی به کلی پرت به مسافت تقریباً نیم مایل از جاده بیرون می‌آمد. سربازها به طرف جاده می‌رفتند. من با یأس و اضطراب به دنبال آن‌ها دویدم و گفتم:

"آخر رفقا ببینید، این مهر کمیته نظامی انقلابی است."

آن‌ها مانند آدم‌های بُلّه به جواز من نگاه کردند. یکی از آن‌ها با ترش‌رویی گفت:

"آخر این جواز با جوازهای دیگر فرق دارد، رفیق! ما سواد خواندن نداریم."

من بازوی او را گرفتم و گفتم: "بباید به آن خانه برویم. ممکن است آنجا کسی سواد خواندن داشته باشد." آن‌ها مردد بودند. یکی گفت "نه". دیگری نگاهی به من کرد و گفت "چرا نه؟ بالاخره کشتن یک آدم بی‌گناه جنایت بزرگی است."

ما به سوی خانه مزبور رفتیم و در زدیم. زنی کوتا قامت و قوی بنیه در را گشود و فوراً با حالت ترس خود را عقب کشید و با کلمات گسیخته گفت: "من چیزی از آن‌ها نمی‌دانم. من خبری از آن‌ها ندارم." یکی از محافظین من جواز مرا نشان داد. زن فریاد کشید. محافظ گفت: "رفیق! فقط می‌خواهیم این را برای ما بخوانی. وی با نگرانی و تردید جواز را گرفت و با صدای بلند خواند:

"دارنده این جواز-جان‌رید- انترناسیونالیست و نماینده سوسیال‌دمکراسی امریکا"

چون به جاده رسیدیم بار دیگر سربازها به مشاوره پرداختند و به من گفتند:

"ما باید شما را به کمیته هنگ ببریم!"

در روشنایی نیم‌رنگ که هر لحظه رنگ می‌باخت و تیره‌تر می‌شد، در جاده پر از گل به راه افتادیم. گاه‌گاه به گروهی سرباز بر می‌خوردیم که می‌ایستادند، دور مرا می‌گرفتند و نگاه اضطراب‌آلود خود را به من می‌دوختند و جواز مرا به یکدیگر نشان می‌دادند و بحث می‌کردند که آیا باید مرا بکشند یا خیر.



هوا تاريك شده بود كه به فوج دوم تفنگداران "تزارسكويه سه‌لو" رسيديم- ساختماني بدشكل و بي‌قواره در كنار جاده. عده‌اي سرباز لخت و وارفته در نزديكي مدخل ناشكيبايبانه شروع به سؤال كردند: "جاسوس؟ پروو كارتور؟" از يك پله پيچ‌پيچي بالا رفتيم و وارد اتاق بزرگ و عريان شديم كه بخاري بزرگي در وسط آن و چند رديف تخت خواب سفري در سراسر آن ديده مي‌شد و در اينجا يك هزار سرباز مشغول بازي با كارت و يا گرم صحبت يا در حال خوابيدن و يا در خواب بودند. در سقف اتاق سوراخي ديده مي‌شد كه در اثر شليك توپ كرنسكي پديد آمده بود. من در ميان درگاه ايستادم و سكوتي ناگهاني در بين حاضرين برقرار گرديد. همه برگشتند و به من خيره شدند و ناگهان به حركت درآمدند- ابتدا آرام آرام و سپس تند و چابك با آثار خشم شديد بر قيافه‌هاي دژم. يكي از نگهبانان من فرياد كرد: كميته، كميته. جمعيت برجاي خود ايستاد و آن‌گاه دور من حلقه زد. يكي از آن‌ها شانه خود را به جواني باريك اندام كه بازوبندي سرخ در بازو داشت زد و با خشونت پرسيد: "اين كيست؟" نگهبان موضوع را شرح داد. او گفت "جواز را بده ببينم." آن را گرفت و با دقت خواند و با چشمان تيز مرا زير نگاه گرفت. آن‌گاه تبسمي بر لب‌هاي او نقش بست. جواز را به من برگرداند و گفت:

"رفقا! اين يك رفيق امريكايي است. من رئيس كميته هستم و مقدم شما را به هنگ خودمان گرامي مي‌دارم." پيچ ناگهاني در بين حاضرين پيچيد كه فوراً "مبدل به خوش آمد و ابراز مودت شد. همه به جلو فشار مي‌آوردند كه با من دست بدهند.

"شما حتماً هنوز غذا نخورده‌ايد! ما اينجا شام خورده‌ايم. اما با هم به باشگاه افسران مي‌رويم. آنجا كساني هستند كه مي‌توانند با زبان خودتان با شما صحبت كنند."

او مرا ميان حياط به طرف ساختمان ديگري برد. جواني با قيافه اشرافي و سردوشي ستواني هم وارد آنجا مي‌شد. رئيس كميته مرا معرفي كرد، و با من دست داد و خود برگشت. ستوان به زبان فرانسه فصيح گفت: "من استفان گنورگويچ موروفسكي هستم، در خدمت شما. از تالار تزئين شده پله‌هايي به طرف بالا مي‌رفت كه لوسترهاي درخشان آن را روشن مي‌كرد. در طبقه دوم يك رشته اتاق براي بيليارد، كارت‌بازي، و يك كتابخانه در اطراف تالار قرار داشت. ما به اتاق غذاخوري وارد شديم. در وسط، ميز درازي قد كشيده بود و عده‌اي در حدود بيست تن افسر با لباس تمام رسمي و شمشيرهاي دسته طلا و دسته نقره، نوار و نشان امپراطور نشسته بودند. چون من داخل شدم همه با كمال ادب از جاي برخاستند و در كنار كلنل كه مردي بود تنومند و موقر و ريش خاكستري، جايم دادند. گماشته‌ها با مهارت تمام غذا مي‌دادند. محيط اجتماعات افسري اروپا بود. پس چه شده بود؟

من از موروفسكي پرسيدم: "شما بلشويك نيستيد؟" تبسمي بر چهره حاضرين نشست، و من متوجه شدم كه از آن ميان يكي دو نفر زير چشمي گماشته‌ها را مي‌پاييدند. دوست من جواب داد:

"نه، در اين هنگ فقط يك افسر بلشويك وجود دارد. او هم امشب رفته است پطروگراد. سرهنگ منشويك است. سروان خرلوف كه آنجا نشسته كادت است. من خودم از جناح راست سوسياليست‌هاي انقلاب هستم. مي‌توانم بگويم كه اكثر فرمانده‌هاي ارتش بلشويك نيستند. اما آن‌ها هم مانند من به دمكراسي اعتقاد دارند. آن‌ها معتقدند كه بايد تابع توده‌هاي سرباز بود." پس از صرف غذا چند نقشه در روي ميز گسترده شدند. سرهنگ در حالي كه به نقاط علامت گذاري شده اشاره مي‌كرد: "امروز صبح ما در اينجا موضع داشتيم، ولاديمير كيريلوويچ! گروه شما كجا است؟" سروان خرلوف نقطه‌اي را نشان داد و گفت: "طبق دستور ما مواضع اين جاده را اشغال كرديم." كارساوين در ساعت پنج به كمك من شتافت." در همين لحظه در اتاق باز شد و رئيس كميته هنگ با سرباز ديگري به درون آمد. آن‌ها هم به گروه اطراف سرهنگ اضافه شده و به نقشه چشم دوختند. سرهنگ گفت:

"بسيار خوب، حالا كازاك‌ها از قلمرو ما ده كيلومتر عقب رفته‌اند. فكر نمي‌كنم لازم باشد مواضع جلوتر را تصرف كنيم. آقايمان، امشب شما خطوط فعلي را نگاه داريد و مستحكم كنيد..."

رئيس كميته ميان حرف او دويد و گفت: "بيخشيد! دستور رسیده كه با سرعت تمام پيشروي كنيم و فردا صبح در "كاجينا" با نيروهاي كازاك دست‌وپنجه نرم كنيم. ضرورت دارد كه شكست فاحش و خردكننده‌اي به آن‌ها بدهيم. لطفاً ترتيبات مناسب براي كار بدهيد!"

سكوت كوتاهي برقرار شد. سپس سرهنگ بارديگر متوجه نقشه گرديد و گفت: "بسيار خوب، استفان گنورگويچ، خواهش مندم شما... سپس با سرعت تمام در حالي كه نقاطي را با مداد آبي علامت‌گذاري مي‌كرد دستوراتي داد. گروهبان به طريق تندنويسي همه را يادداشت مي‌كرد. آن‌گاه گروهبان از اتاق خارج گرديد و پس از ده دقيقه دستورها را ماشين زده در ميان يك كارتن با خود باز آورد. رئيس كميته نسخه ماشين شده را با نسخه‌اي كه در جلو داشت مطابقه كرد و در حالي كه از جا بر مي‌خاست گفت: "بسيار خوب!" نسخه كاربني را تا كرد و در بغل گذاشت، دستور را امضاء كرد. مهر گردي از جيب بيرون آورد و به آن زد و تسليم سرهنگ كرد. در اينجا ديگر انقلاب حس مي‌شد.

با اتومبیل ستاد به "تزارسکویه سولو" بازگشتیم. در عمارت ستاد باز هم سربازها، کارگران و ناویان مثل سیل داخل و خارج می‌شدند. باز هم توده‌ای از کامیون‌ها، تانک‌ها، یک توپ جلو در و سروصدای شادمانه پیروزی غیرمنتظره. یک دوجین گاردسرخ به سمت جمعیتی که در میان آن‌ها یک کشیش ایستاده بود فشار می‌آوردند. آن‌ها می‌گفتند: "این بابایوان" است" که برای کازاک‌ها در موقع ورود به شهر دعا کرده است. بعداً شنیدم "بابایوان" را تیرباران کرده‌اند. در همین حال دبینکو از عمارت خارج شد و دستوراتی به اطرافیان داد. رولور بزرگ خود را مثل همیشه در دست داشت. دبینکو روی صندلی عقب یک اتومبیل که در آنجا ایستاده بود خزید. کسی همراه دبینکو نبود. اتومبیل به راه افتاد. دبینکو به "کاجینا" می‌رفت تا ضربه جدیدی به کرنسکی وارد آورد. نزدیک غروب دبینکو به مرز شهر رسید. از اتومبیل پیاده شد و بقیه راه را پیاده طی کرد. او چه مذاکراتی با کازاک‌ها انجام داد- هیچ‌کس نمی‌داند؛ ولی واقعیت این است که ژنرال کراسنوف با ستادش و چندین هزار کازاک اسلحه را بر زمین گذاشتند و حتی کرنسکی توصیه کرد که این کار انجام شود. ما در این‌جا گفته‌های سرهنگ کراسنوف را در روز چهارده نوامبر درباره کرنسکی می‌آوریم:

"کاجینا- چهارده نوامبر 1917"

"امروز صبح ساعت سه بعد از نیمه شب، کرنسکی مرا نزد خود خواند. او بی‌اندازه عصبانی بود و به من گفت: "ژنرال! شما به من خیانت کرده‌اید. کازاک‌های شما بدون استثناء گواهی می‌دهند که شما می‌خواستید مرا توقیف کنید و به ناویان تحویل دهید." من جواب دادم: "البته، در این باره صحبت‌هایی هست و علاوه بر این من اطلاع دارم که شما در هیچ‌جا دیگر طرفدار ندارید."

"افسران هم همین را می‌گویند؟"

"بدیهی است، بخصوص افسران با شما موافق نیستند."

"حالا من چه باید بکنم؟ خودم را بکشم؟"

"اگر شما آدم با شرفی باشید، همین الان با یک بیرق سفید به پتروگراد و کمیته انقلابی نظامی خواهید رفت و به مثابه رئیس دولت موقت با آن‌ها وارد مذاکره خواهید شد."

"بسیار خوب، من این کار را خواهم کرد."

"من به شما محافظ خواهم داد و از یک ناوی هم خواهش خواهم کرد که شما را بدرقه کند."

"نه، نه، فقط ناوی نباشد!" و ادامه داد: "درست است که دبینکو این‌جا بوده؟ این حقیقت است؟"

"من دبینکو را نمی‌شناسم. او کیست؟"

"دشمن من!"

"در آن صورت کاری نمی‌توان کرد. اگر کسی مقامی والا را اشغال می‌کند باید حساب همه این‌ها را بکند."

"بسیار خوب، من امشب خواهم رفت."

"امشب؟ این کار به مثابه فرار تلقی خواهد شد. باید آرام و آشکار و طوری از این‌جا بروید که همه کس ببیند و

کسی نتواند بگوید که فرار کرده‌اید!"

"حق با شما است! پس شما هم باید به من محافظی بدهید که بتوانم به او اطمینان کنم."

"بسیار خوب!"

سرهنگ کراسنوف ادامه می‌دهد:

"من رفتم بیرون و "روساکوف" کازاک را از هنگ ده "دون" صدا کردم، به او فرمان دادم ده کازاک انتخاب کند تا آن‌ها فرمانده کل را بدرقه کنند. نیم ساعت دیگر کازاک‌ها اطلاع دادند که کرنسکی در خانه‌اش نیست و فرار کرده است. من فوری اعلام خطر کردم و فرمان دادم که پی او بگردند- با این فرض که او هنوز نتوانسته است "کاجینا" را ترک کند. ولی او را پیدا نکردند... "کرنسکی فرار کرده بود- تنها، با لباس ناویان. و او بدین ترتیب احترام کمی را که شاید هنوز بین مردم روسیه داشت، از دست داد."

من جلو یک کامیون که کارگری آن را می‌راند و مملو از گاردسرخ بود سوار شده به پتروگراد بازگشتم. ما روغن اتومبیل نداشتیم و بدین ترتیب چراغ‌هایمان نمی‌سوخت. جاده مملو از ارتش پرولتاریا بود که به سر خانه و زندگی خود باز می‌گشتند و یا افراد ذخیره‌ای که می‌رفتند تا جایی آن‌ها را بگیرند. کامیون‌های عظیم نظیر کامیون ما، ستون‌های توپ‌خانه، اتومبیل‌ها- همه مانند ما بدون چراغ در دل تاریکی در حرکت بودند. ما دیوانه وار و غریب‌کنان می‌رفتیم و به راست و چپ می‌پیچیدیم تا از تصادم، که در این شرایط ناگزیر بود، جلوگیری کنیم و با ناسزاهای پیاده‌ها بدرقه می‌شدیم. کارگر سالخورده- راننده کامیون ما- با یک دست فرمان کامیون را تنظیم می‌کرد و با دست دیگر با اشاره به پایتخت غرقه در روشنایی، در حالی که آثار سرور از سیمایش نمایان بود، گفت:

"حالا دیگر همه پتروگراد مال من است، مال خودم!"

## فصل دهم

### مسکو

کمیته انقلابی نظامی با همان قدرت کاهش ناپذیر، حمله پیروزمندانه خود را گسترش می‌داد.  
"چهارده نوامبر:

"به همه کمیته‌های ارتش‌ها، لشکرها، هنگ‌ها و به همه شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان، دهقانان، به همه، به همه، به همه:

"بنابر توافق بین کازاک‌ها، یونکرها، سربازان و ملوانان و کارگران، قرار شد که الکساندر فیودورویچ کرنسکی به دادگاه علنی خلق سپرده شود. تقاضا داریم کرنسکی را دستگیر کرده به دادگاه خلق بسپارید. تقاضا می‌کنیم کرنسکی را دستگیر کرده به نام سازمان‌های نامبرده بخواهید که برای تسلیم شدن به دادگاه فوراً در پطروگراد حاضر گردد." "امضاءها: کازاک‌های تیپ سواره شماره یک آسوری، کمیته یونکرهای پارتیزانی حومه پطروگراد، نمایندگان ارتش پنجم، کمیسر خلق-دیینکو."

کمیته نجات میهن و انقلاب، دوما و کمیته مرکزی حزب سوسیالیست‌های انقلابی، که عضویت کرنسکی را افتخار خود می‌دانستند، همه به این خواست اعتراض می‌کردند و ادعا داشتند که کرنسکی تنها در برابر مجلس مؤسسان مسئول است.

عصر شانزدهم (سوم) نوامبر من شاهد حرکت دو هزار تن از افراد گارد سرخ بودم که با ارکستر نظامی ارتش مارش "مارسه‌یز" می‌نواختند و از خیابان "زاگورودنی" می‌گذشتند و چقدر این مارش با احوال این نظامیان مطابقت داشت: پرچم‌های آنان که رنگ خون داشت بر بالای سر صفوف انبوه کارگران که از رفقای خود-مدافعین پطروگراد سرخ-استقبال می‌کردند، در اهتزاز بود. آنان-زن و مرد- در تاریک و روشن غروب سردگام برمی‌داشتند و سرنیزه تفنگ‌هایشان بالای سرشان تکان می‌خورد. آنان در خیابان‌های نیمه تاریکی که از کثرت گل‌ولایی لیز بود می‌رفتند و توده‌های بورژوا در حال سکوت، با تحقیر ولی هراس‌آلود، به آنان می‌نگریستند.

همه علیه آنها بودند: دلال‌ها، محتکرین، نزول‌خورها، افسران ارتش، ملاکین، رجال سیاسی، معلمین، دانشجویان، شاغلین کارهای آزاد، دکان‌داران، کارمندان، صاحبان مناصب، همه احزاب سیاسی دیگر از بلشویک‌ها نفرت داشتند- نفرت به شدیدترین وجه ممکن! کارگران ساده، ملوانان، سربازانی که به انقلاب وفادار مانده بودند، دهقانان بی‌زمین و یک عده انگشت‌شمار- تنها یک عده انگشت‌شمار از روشن‌فکران طرفدار شوراها بودند.

در دور افتاده‌ترین نقاط روسیه بی‌کران که در سراسر آن جنگ‌های شدید خیابانی جریان داشت خبر تارومار شدن کرنسکی مانند بانگ رعد آسای پیروزی پرولتاریا طنین افکند: در کازان، در ساراتوف، در نووگورود، در وینی‌تسا که خیابان‌هایش از خون رنگین شده بود، در مسکو که بلشویک‌ها توپ‌خانه را به سوی آخرین دژ بورژوازی در کرمل آتش کرده بودند.

"آنها کرمل را به گلوله بسته‌اند!" این خبر در پتروگراد دهان به دهان می‌گشت و ایجاد وحشت می‌کرد. آنها که از مسکو می‌آمدند داستان‌های وحشت‌انگیزی حکایت می‌کردند: هزاران نفر کشته شده‌اند و خیابان "تهورسکایا" و پل "کوزنتسکی" شعله‌ور است؛ کلیسای "واسیلی بلاژنی" به ویرانه‌ای مبدل شده و از آن دود برمی‌خیزد؛ کلیسای "اوسپنسکی" ویران گشته، دروازه "اسپاسکی" در کرمل دارد فرو می‌ریزد؛ مجلس دوما به آتش کشیده شده است.

هیچ‌یک از کارهایی که بلشویک‌ها انجام داده بودند با این توهین بزرگ نسبت به مقدساتی که در قلب روسیه مقدس انجام پذیرفته بود، نمی‌توانست قابل قیاس باشد. مؤمنین صدای غرش توپ‌ها را که درست به صورت کلیسای اسلاو می‌خورد و قدسی‌ترین قدسی‌های ملت روس را خرد و خاکشیر می‌کرد، می‌شنیدند!

پانزده (دوم) نوامبر کمیسر خلقی آموزش (لوناچارسکی) در جلسه شورای کمیسرهای خلق، هق‌هق‌کنان و فریادزنان از جلسه خارج شد: "من نمی‌توانم این را تحمل کنم، من نمی‌توانم این ویران‌گری و وحشتناک زیبایی را تحمل کنم!"

عصر آن روز روزنامه‌ها خبر استعفای او را به شرح زیر درج کردند:

"من هم اکنون از کسانی، که با چشم خود آنچه را که در مسکو گذشته، دیده بودند شنیدم: کلیسای "واسیلی بلاژنی" و کلیسای "اوسپنسکی" ویران می‌شود؛ کرمل که در آن اینک مهم‌ترین نخای هنری پتروگراد و مسکو جمع شده بمباران می‌شود؛ هزاران نفر تلف شده‌اند؛ نبرد با خشونت حیوانی تشدید می‌شود؛ چه خواهد شد؟ تا کجا می‌توان پیش رفت؟ من نمی‌توانم این‌ها را تحمل کنم. پیمان صبر من لبریز شده است. قدرت جلوگیری از این وضع وحشت‌بار را ندارم. نمی‌توان زیر یوغ اندیشه‌هایی کار کرد که به حد دیوانگی رسیده است. به این دلیل من از شورای کمیسرهای ملی استعفا می‌دهم. من تمام سنگینی این تصمیم را احساس می‌کنم، ولی بیش از این نمی‌توانم..."

در جریان آن روز گاردسفید و یونکرها کرمل را تسلیم کردند. آنان را بدون مزاحمت آزاد گذاشتند. در قرارداد صلح نوشته شد:

"1- کمیته امنیت اجتماعی به موجودیت خود پایان می‌دهد."

"2- گاردسفید اسلحه خود را تسلیم کرده منحل می‌شود. افسران اسلحه‌ای را که جزء درجه آن‌هاست نگه می‌دارند؛ در مدارس یونکرها، تنها آن اسلحه‌هایی باقی‌مانند که برای امر تعلیمات ضرورت دارد؛ یونکرها بقیه سلاح‌ها را پس می‌دهند؛ کمیته انقلابی نظامی آزادی و مصونیت فردی همه افراد را ضمانت می‌کند."

"3- برای اجرای امر خلع‌سلاح به نحوی که در بالا گفته شد کمیسیون از کمیته انقلابی نظامی، نمایندگان فرماندهی و نمایندگان سازمان‌های میانجی تشکیل می‌شود."

"4- از هنگام امضاء قرارداد صلح هر دو طرف دستور قطع آتش و هرگونه عملیات جنگی را صادر کرده برای اجرای این دستور تدابیر قطعی عملی اتخاذ خواهند کرد."

"5- پس از امضاء موافقت‌نامه همه اسرا از آن هر دو سو آزاد می‌شوند..."

دو روز است که بلشویک‌ها بر مسکو مسلط شده‌اند. ساکنین هراس زده شهر از زیرزمین‌ها بیرون آمده به سراغ خویشاوندان و نزدیکان خویش رفته‌اند که احتمالاً ممکن است در جریان جنگ‌های خیابانی کشته شده باشند. باریکادها را از خیابان‌ها برچیده‌اند. با این حال افسانه ویرانی مسکو بیشتر و بیشتر وسعت می‌گیرد. وسعت این شایعات بود که همه ما را وادار کرد دسته‌جمعی به سوی مسکو عزیمت کنیم تا به چشم خود جریان را از نزدیک ببینیم.

در واقع پتروگراد، اگرچه ده‌ها سال است که مقر دولت روسیه است، همچنان یک پایتخت تصنعی باقی مانده است. روسیه واقعی مسکو می‌باشد- روسیه بدان‌گونه که در گذشته بوده، و در آینده خواهد بود. در مسکو است که امکان می‌یابیم مناسبات واقعی مردم روسیه را نسبت به انقلاب احساس کنیم.

دو هفته دیگر گذشت. کمیته انقلابی نظامی پتروگراد با حمایت کارکنان ساده راه‌آهن، ایستگاه نیکلایفسکی را تصرف کرده و قطارهای مملو از ملوانان و گاردسرخ را یکی پس از دیگری به جنوب شرقی می‌فرستد. در اسمولنی به ما پروانه خروج دادند که بدون آن هیچ‌کس حق خروج از شهر را نداشت. بلافاصله پس از رسیدن قطار توده‌های سربازان ژنده پوش که کیسه‌های پر از خواربار بردوش داشتند به سوی واگون‌ها هجوم بردند. درها را از جای کنده و

شیشه پنجره‌ها را می‌شکستند. تمام کوپه‌ها و دالان‌ها پر شد. حتی بسیاری در روی بام واگون‌ها جای گرفتند. به هر زحمتی بود سه نفر از ما به زحمت خودمان را به کوپه خودمان رساندیم. اما بلافاصله قریب بیست سرباز خود را به کوپه انداختند. این کوپه تنها برای چهار تن جا داشت. ما بحث می‌کردیم و طلب می‌کردیم و مأمور قطار از ما پشتیبانی می‌کرد. اما سربازان فقط می‌خندیدند- دلیلی نمی‌دیدند که به راحتی یک مشت بورژوا بی‌اندیشند! ما اعتبارنامه‌های خودمان را که در اسمولنی داده بودند نشان دادیم. سربازان بلافاصله تغییر روش دادند. یکی از آن‌ها فریاد زد: "رفقا! از این‌جا برویم. این‌ها رفقای امریکایی هستند. آن‌ها از سی هزار ورستی آمده‌اند تا انقلاب ما را ببینند- قاعدتا" خیلی خسته‌اند."

سربازان خیلی مؤدبانه از ما معذرت خواستند و از کوپه بیرون رفتند. به زودی فهمیدیم که آن‌ها در کوپه مجاور را شکستند و وارد آن‌جا شدند. این کوپه را دو نفر روس چاق‌وچله و خوش لباس که به مأمور قطار رشوه داده بودند اشغال کرده و در را از داخل بسته بودند.

ساعت کمابیش هفت و نیم بعد از ظهر بود که ما راه افتادیم. لوکوموتیو بخاری کوچک و کم‌قدرت که با هیزم کار می‌کرد قطار دراز اضافه بر ظرفیتش را به زحمت به دنبال خود می‌کشید و اغلب می‌ایستاد. سربازانی که پشت بام جای گرفته بودند پاشنه می‌کوبیدند و ترانه‌های حزن‌انگیز دهقانی می‌خواندند. راه‌روها چنان مملو بود که عبور از آن‌ها میسر نمی‌شد. سرتاسر شب بحث‌های شدید سیاسی جریان داشت. هر چند گاه سروکله مأمور قطار پیدا می‌شد که طبق معمول بلیط می‌خواست. اما غیر از ما تقریباً هیچ‌کس بلیط نداشت و مأمور پس از نیم‌ساعتی دعوا مایوس می‌شد و بیرون می‌رفت. هوا سنگین و بدبو و پر از دود بود. اگر پنجره‌ها شکسته نشده بود قطعاً ما آن شب خفه شده بودیم.

صبح روز بعد دنیا را پر از برف دیدیم. سرما شدت داشت. در حدود ساعت دوازده زنی دهقانی با سبدهای پر از تکه‌های نان و کتری بزرگی پر از آب جوش ولرم که فقط رنگ آن به قهوه شباهت داشت پیدا شد. از آن پس دیگر هیچ چیز ندیدیم جز همان قطار لرزان و مملو از مسافر که ساعت به ساعت می‌ایستاد و جز تعداد بسیار معدودی ایستگاه که توده‌های مردم گرسنگی کشیده به بوفه می‌ریختند و در یک چشم به هم زدن ذخیره بسیار ناچیز آن را تهی می‌کردند. در یکی از این ایستگاه‌ها بود که من "نوگین" و "ریکوف" را دیدم. این دو کمی‌س که از کمیته مرکزی جدا شده بودند به مسکو می‌رفتند تا شکایت خود را در برابر شورای خودشان مطرح کنند. "بوخارین" هم آن‌جا بود- مردی کوتاه قد با ریش حنایی و چشمانی که تعصب از آن می‌بارید. درباره او می‌گفتند: "او از لنین هم چپ‌تر است ..."

زنگ سوم نواخته می‌شود. ما به قطار می‌پریم و در راه‌رو پر از توده مردم و پرسروصدا برای خود راه باز می‌کنیم ... این توده بطور خارق‌العاده‌ای خوش قلب است- همه ناراحتی‌ها را با نرمی و آرامش و با خوش‌قلبی تحمل می‌کند. این توده به طور بی‌پایان به بحث و مجادله مشغول است- درباره همه مسائل جهان: از اوضاع پطروگراد گرفته تا نحوه سازماندهی تریدیونیون‌های انگلیسی و با معدودی افراد بورژوا که در قطار هستند به مجادله می‌پردازند. تا آن‌گاه که به مسکو برسیم تقریباً در هر واگن کمیته‌ای برای بدست آوردن و توزیع خواربار تشکیل می‌شد و این کمیته‌ها هم به فراکسیون‌های سیاسی تجزیه می‌شدند و فوراً به بحث درباره اصول اساسی می‌پرداختند.

ایستگاه مسکو کاملاً خالی بود. به نزد کمی‌س رفتیم تا برای بازگشت بلیط تهیه کنیم- جوان تلخ‌رویی با لباس نظامی و درجه ستوانی بر روی دوش‌ها. چون اعتبارنامه خود را که از اسمولنی داشتیم نشان دادیم او از خود بی‌خود شد و فریاد زد که بشویک نیست، بلکه نماینده کمیته امنیت اجتماعی است. وضع جالبی است!- در بحبوحه غوغا و شلوغی عمومی که در نتیجه تسخیر شهر پیش آمده بود پیروزشدگان ایستگاه اصلی راه‌آهن شهر را فراموش کرده‌اند!

در آن حوالی حتی یک درشکه هم وجود نداشت. از چندین کوی (کوارتال) گذشتیم تا آن‌چه را که می‌خواستیم یافتیم. درشکه‌چی که سر و روی خود را تا به حد خنده‌آوری پیچیده بود روی درشکه چرت می‌زد. "تا مرکز شهر چند می‌گیری؟" درشکه‌چی سر خود را خاراند و گفت: "باور نمی‌کنم در مهمان‌خانه بتوانید جا پیدا کنید، ولی به هر حال با یک صدهای شما را می‌برم ... " قبل از انقلاب تنها دو روبل می‌بایست پرداخت. ما شروع کردیم به چانه زدن، ولی او شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت: "در چنین اوضاع و احوالی هیچ‌کس به آن‌جا نمی‌رود، رفتن به آن‌جا شجاعت می‌خواهد!" ما نتوانستیم بیش از پنجاه روبل تخفیف بگیریم. در همان حال که از خیابان‌های پر از برف و بسیار کم‌نور می‌گذشتیم درشکه‌چی از حوادثی که در جریان جنگ شش روزه برایش پیش آمده بود حکایت می‌کرد: "داری برای خودت می‌روی، یا یک گوشه ایستاده‌ای، ناگهان بوم بوم بوم یک نارنجک این‌جا، بوم بوم بوم یکی دیگه، تق تق یک مسلسل ... به اسب‌ها تازیانه می‌زنم و خودم را به سرعت کنار می‌کشم، ولی در تمام اطراف این شیاطین عربده می‌کشند. تا می‌آیی کوچه آرامی را پیدا کنی و می‌ایستی و چرت می‌زنی، بوم بوم بوم باز هم یک نارنجک تازه! این‌ها شیطانند، راستی شیطانند! پدر سوخته‌ها! راستی که پدر سوخته‌ها!"

در مرکز شهر خیابان‌ها پوشیده از برف مانند کسی که پس از بیماری به استراحت پرداخته است، ساکت و آرام، دراز کشیده‌اند. به ندرت چراغی، به ندرت عابر شتاب‌زده‌ای! باد یخ زده تا مغز استخوان نفوذ می‌کند. ما به اولین هتل‌ها که پیش آمد ریختیم. در هتل دو شمع می‌سوخت.

"البته ما اتاق‌های بسیار راحتی داریم، اما همه شیشه‌های آن‌ها شکسته است. اگر آقایان با هوای آزاد مخالف نباشند ..."

در خیابان "تهورسکایا" شیشه‌های مغازه‌ها شکسته و سنگ‌فرش خیابان کنده شده و گاه گودالی که از اصابت گلوله به وجود آمده به چشم می‌خورد. ما از هتلی به هتل دیگر می‌رفتیم. برخی پر بودند. در برخی دیگر صاحبان وحشت زده یک‌نفس تکرار می‌کردند "جا نداریم، اتاق نداریم." در خیابان اصلی که در آن بانک‌ها و مؤسسات بزرگ قرار داشت جای گلوله‌های توپ‌خانه بلشویک‌ها به چشم می‌خورد. یکی از کارکنان شوروی به من گفت: "اگر ما دقیقاً جای یونکرها و گاردسفیوها را نتوانستیم تعیین کنیم، ولی صندوق‌های پول آن‌ها را کوبیدیم."

سرانجام ما را در هتل عظیم ناسیونال جای دادند (هرچه باشد ما خارجی بودیم و کمیته انقلابی نظامی و عده داده بود مسکن اتباع خارجی را تأمین کند). صاحب هتل پنجره‌های طبقه بالا را به ما نشان داد که با گلوله شراپنل در هم شکسته بود. وی در حالی که مشت‌های گره کرده خود را به سوی بلشویک‌های فرضی حواله می‌داد فریاد زد: "حیوان‌ها! صبر کنید! روزی خواهد رسید که حساب پس بدهید. تا چند روز دیگر این دولت مسخره شما به درک واصل خواهد شد. آن وقت به شما نشان خواهیم داد."

ما در غذاخوری گیاه‌خواران با نام عجیب "من هرگز نمی‌خورم" که به در و دیوار آن عکس‌های تولستوی چسبیده بود شام خوردیم. پس از شام بیرون آمدیم تا اندکی در خیابان‌ها گردش کنیم.

شورای مسکو در ساختمان باشکوهی واقع در میدان "اسکولیف" که سابقاً کاخ استانداری بود جای گزیده بود. بر در ورودی، گاردسرخ‌ها کشیک می‌دادند. از پله‌های مجلس، که بر دیوارهای آن اعلان‌های مربوط به اجلاس‌های کمیته‌ها و یا پیام‌های احزاب سیاسی چسبانده شده بود، بالا رفتیم و از چندین سالن پذیرایی بزرگ و شکوهمند که بر دیوارهای آن‌ها تابلوهایی در قالب طلا آویخته بود گذشتیم و به سالن مجلس مزین به لوسترهای عالی کریستال و چوب پرده‌های آب طلا وارد شدیم. صدای حرف زدن آرام عده زیادی با تقو و توق چندین ماشین خیاطی سالن را پر می‌کرد. کف سالن و روی میزها نوارهای درازی از پارچه‌های سرخ و سیاه گسترده بودند و در حدود پنجاه تن زن برای اجرای مراسم به خاک سپردن قربانیان انقلاب نوار و پرچم می‌بردند و می‌دوختند؛ صورت کوچک آن‌ها پر از چین‌وچروک و در اثر محرومیت و فقر، سخت و خشن شده بود؛ غم‌زده و عبوس کار می‌کردند؛ بسیاری اشک بر چشم داشتند- ارتش سرخ تلفات سنگین داده بود.

درکنج اتاق، "روگوف" پشت میز تحریر قرار داشت؛ بلوز سیاه رنگ مخصوص کار پوشیده بود. صورتش هوشمند می‌نمود و روی بینی عینک داشت؛ از ما دعوت کرد که در مراسم تدفین که فردا صبح اجرا می‌شد به همراه اعضای کمیته اجرائیه شرکت کنیم. وی گفت:

"به منشویک‌ها و اس‌ارها هیچ چیز نمی‌توان آموخت. آن‌ها به اقتضای عادت هم شده تمایل به سازش دارند. تصورش را بکنید! به ما پیشنهاد می‌کنند که مراسم تدفین را با یونکرها مشترکاً برگزار کنیم."

مردی با شغل و کلاه کمیته سربازی از سالن می‌گذشت؛ به نظرم آشنا آمد. "ملنیچانسکی" را شناختم. من او را در "بایون" (واقع در ایالت نیوجرسی آمریکا) در جریان اعتصاب معروف مؤسسات کمپانی "استاندارداویل" ملاقات کرده بودم. وی آن ایام ساعت‌ساز بود. جورج ملچر نام داشت. به طوری که خود اظهار می‌داشت اینک دبیر اتحادیه سندیکاهای فلزکاران مسکو است و در جریان جنگ‌های خیابانی شش روزه کمیته انقلابی نظامی بوده است. وی لباس‌های ژنده و پاره شده‌اش را به من نشان می‌دهد و می‌گوید:

"ملاحظه می‌فرمایید؟ وقتی یونکرها برای بار اول در کرمل پیدا شدند، من با افراد دلاورمان آن‌جا بودم. مرا به زیر زمین انداختند؛ پالتو و پول و ساعت مرا گرفتند، حتی حلقه انگشتر را از انگشتم به درآوردند. حالا مجبورم با این پاره پوره‌ها راه بروم."

وی درباره جنگ شش روزه، که مسکو را به دو اردوگاه تقسیم کرده بود، بسیار چیزها به من گفت. دوما می‌مسکو برخلاف دوما می‌پتروگراد یونکرها و گاردسفیوها را مستقیماً رهبری می‌کرد. "رودنف" رئیس شهربانی و "مینور" رئیس دوما عملیات کمیته امنیت اجتماعی و لشکریان را اداره می‌کردند. "ریابتسف" فرماندار نظامی شهر نظریات دمکراتیک داشت و به هیچ‌وجه معتقد نبود که می‌بایست علیه کمیته انقلابی نظامی مبارزه کرد. دوما بود که وی را ناگزیر به شرکت در چنین نبردی کرد. اشغال کرمل به موجب اصرار رئیس شهربانی انجام گرفت. وی تأکید کرده بود که "اگر شما کرمل را تصرف کنید بلشویک‌ها جرأت نمی‌کنند به شما تیراندازی کنند."

طرفین متخاصم می‌کوشیدند یکی از هنگ‌های سربازخانه را که در اثر عطالت طولانی از روحیه افتاده است به سوی خود جلب کنند. این هنگ جلسه تشکیل داد و اوضاع را بررسی کرد. سرانجام سربازان تصمیم گرفتند هم‌چنان بی‌طرف بمانند و به کار خود یعنی فروش سنگ فندک و تخمه آفتاب‌گردان به پردازند. "ملنیچانسکی" اضافه کرد:

"بدتر از همه این که ما ناگزیر بودیم نیروهای خودمان را در همان حال جنگ سازمان بدهیم. دشمنان بی‌شمار ما خود می‌دانستند چه می‌خواهند، اما در میان ما سربازان، شورای خود را جداگانه تشکیل دادند و کارگران، شورای خود

را - دعوای بزرگی که نمی‌توانستند بین خود حل کنند آن بود که نقش فرماندهی با کی باشد. برخی از هنگ‌ها پیش از این که موضع خود را روشن کنند تا چندین روز میتینگ دادند. آن‌گاه که افسران ناگهان ما را ترک کردند ما بدون ستاد ماندیم."

وی تابلوهای زنده بسیاری در برابر چشم ما ترسیم کرد. یک روز در هوای سرد خاکستری وی در کنج "نیکیتسکایا" که با مسلسل گلوله باران شد ایستاده بود. همان‌جا یک دسته از بچه‌های شیطان جمع آمدند. آن‌ها برای خودشان بازی تازه‌ای اختراع کرده بودند. آن‌گاه که گلوله باران اندکی آرام می‌شد آن‌ها عرض خیابان را زیر پا گذاشتند و از سمتی به سمت دیگر می‌دویدند. تمامی آن‌ها علاقه شدیدی به این بازی نشان می‌دادند. عده زیادی از آن‌ها کشته شدند، اما دیگر همچنان با شور و شوق از این سمت به آن سمت می‌دویدند.

شب هنگام من به جلسه‌ای که در "دوریانسکویه" تشکیل می‌شد رفتم. آن‌جا بلشویک‌ها جمع بودند تا گزارش "نوگین"، "ریکوف" و دیگران را که از شورای کمیسرهاي خلق می‌آمدند بشنوند. جلسه در سالن تأثیر تشکیل شده بود. در این سالن در رژیم پیشین آرتیست‌های آماتور کم‌دی‌های فرانسوی را برای تماشاچیان که از افسران و بانوان عالی‌مقام تشکیل می‌شد به نمایش می‌گذاشتند.

در آغاز تنها روشنفکران در سالن نشسته بودند. آن‌ها نزدیک مرکز شهر زندگی می‌کردند. "نوگین" سرگرم سخنرانی بود و اکثریت جلسه با او اظهار موافقت می‌کرد. کارگران خیلی دیرتر پیدایشان شد. آن‌ها در حومه شهر زندگی می‌کردند و آن روزها تراموایی کار نمی‌کرد. در حدود نیمه شب بود که آن‌ها به دسته‌های ده دوازده نفری از پله‌ها شروع کردند به بالا آمدن؛ اندام‌هایی درشت و محکم و لباس‌هایی خشن داشتند و تازه از میدان جنگ بر می‌گشتند. در تمام مدت یک هفته لب به دندان گزان جنگیده و جلو چشم خویش ناظر مرگ رفقاییشان بودند. تا باز جلسه شروع شد، آن‌ها "نوگین" را به باد تمسخر گرفتند و به او ناسزا می‌گفتند. تلاش وی برای تبرئه خودش به جایی نمی‌رسید. کسی به حرف او گوش نمی‌داد. او شورای کمیسرهاي خلق را در اوج جنگ رها کرده و از پست خود گریخته است. کسی را با مطبوعات بورژوازی کاری نیست. این‌جا در مسکو ما چنین مطبوعاتی نداریم. حتی دوماي شهر هم منحل شده است. "بوخارین" خشمگین و با منطق کوبنده از پشت تریبون "نوگین" را له و لورده کرد. شرکت‌کنندگان چشمان آتش‌بار خود را به او دوخته بودند. قطع‌نامه دیگری که از اقدامات شورای کمیسرهاي خلق دفاع می‌کرد با اکثریت قاطع تصویب شد. بدین نحو مسکو حرف‌های خود را زد.

مدتی از شب گذشته بود که از کوچه‌های خلوت گذشته و از دروازه "ایبهریان" به سوی میدان سرخ در مقابل کرمل رفتیم. کلیسای "واسیلی بلاژنی" با سقف‌های گنبدی تودرتو، و شکوه و جلال افسانه‌ای خود در دل تاریکی دنیایی بود از رمز و ابهام؛ هیچ‌گونه علامت خرابی در آن دیده نمی‌شد. در یک سمت میدان برج‌ها و باروهای تیره کرمل گردن بر افراخته بود. نور شعله‌های ناپیدا بر روی دیوارهای بلند می‌رقصیدند. از اطراف قصر جسیم صداهایی به گوش می‌رسید و نیز صدای بیل و کلنگ شنیده می‌شد. ما جلوتر رفتیم. در پای دیوارها کومه‌هایی از خاک و سنگ بر روی هم توده شده بود. ما از این کومه‌ها بالا رفتیم و آن طرف به گودال‌های بزرگی به عمق ده تا پانزده پا و به درازی پنجاه یارد برخوردیم. صدها سرباز و کارگر را مشاهده کردم که در روشنایی توده‌های بزرگ آتش مشغول کندن زمین هستند.

دانشجوی جوانی به زبان آلمانی با ما شروع به صحبت کرد: "این‌جا گورستان رفقای ما است. ما فردا باید پانصد تن از افراد پرولتاریا را که در انقلاب جان‌باخته‌اند در این‌جا به خاک بسپاریم."

وی ما را پایین به میان این گودال‌ها برد. بیل‌ها و کلنگ‌ها با سرعت دیوانه‌وار حرکت می‌کردند و بر ارتفاع کومه‌ها می‌افزودند. در بالای سر ما آسمان پر از ستاره بود و دیوارهای قصر امپراطوری تا بی‌نهایت به سوی آن بالا می‌رفت. جوان دانشجو گفت:

"این‌جا، در این مکان مقدس - مقدس‌ترین نقاط روسیه - ما مقدس‌ترین مردم را به خاک خواهیم سپرد. در جای تزارها، تزارهای ما - تزارهای مردم خواهند آریم."

بازوی وی به علت گلوله‌ای که حین جنگ به آن اصابت کرده بود باند پیچی شده و به گردنش آویخته بود. نگاهی به بازوی خویش افکند و گفت:

"شما خارجی‌ها با دید تحقیر به ما نگاه می‌کنید که چرا ما یک سلطنت قرون وسطایی را در این مدت دراز تحمل کرده‌ایم. اما ما می‌دیدیم که تزار تنها جبار جهان نیست، سرمایه‌داری بدتر از آن است و در همه کشورهای جهان سرمایه‌داری امپراطور است. تاکتیک انقلابی روس بهترین روش است."

آن‌گاه که ما می‌خواستیم بازگردیم کارگران گودال، در حالی که در آن هوای سرد عرق از پیشانی‌شان سرازیر بود، خسته و فرسوده از گودال خارج گردیدند. از سمت میدان سرخ گروه دیگری از مردم با شتاب فرا رسیدند. آن‌ها به داخل گودال‌ها سرازیر شدند، بیل‌ها و کلنگ‌ها را برداشتند و شروع به کندن کردند - کندن و باز هم کندن.

بدین نحو در تمام مدت شب مردم داوطلب جای یکدیگر را می‌گرفتند و بدون این‌که از سرعت کار خود بکاهند می‌کندند. روشنایی سرد سپیده دم بر میدان سرخ می‌تابید و نقاب سیاهی را از چهره زمین پوشیده از برف سپید میدان

سرخ بر می‌گرفت. در این لحظه دیگر گودال‌های گورستان توده‌ای که مانند دهانی باز خمیازه می‌کشید حاضر و آماده شده بود.

پیش از سرزدن آفتاب برخاستیم و از کوچه‌های تاریک گذشته به سوی میدان اسکولیف رفتیم. در این شهر بزرگ حتی یک نفر هم برای نمونه دیده نمی‌شد. اما از نقاط دور و نزدیک یک صدای مهمه‌ای به سان صدای بادی عمیق و آرام می‌رسید. در روشنایی نیم‌رنگ و ضعیف گروهی مرد و زن با پرچم‌هایی سرخ که خطوطی بر روی آن‌ها منقوش بود اجتماع کرده بودند. این‌جا کمیته اجرائیه مرکزی شوراهای مسکو بود.

هوا روشن شد. از نقاط دور صداهای برهمی که هر لحظه عمیق‌تر و بلندتر می‌شد و شباهت به یک صدای بم فوق‌العاده درشت پیدا می‌کرد شنیده می‌شد. شهر از خواب برمی‌خاست. ما به طرف میدان "تهورسکایا" پیش رفتیم. پرچم‌ها برفراز سرها در اهتزاز بود. نمازخانه‌های محلی در کوچه‌ها همه مقفل و خاموش، و به همین نحو در کلیسای باکره "ایبهریان" - محلی که تزارها قبل از عزیمت به سوی کرمل برای تاج‌گذاری می‌بایست در آن‌جا نماز بگذارند، جایی که شب یا روز همیشه باز و پر از جمعیت بود و پیوسته شمع‌های روشن بر طلاها و نقره‌ها و جواهرات ترصیع شده در شمایل مقدس، نور می‌پاشیدند، از آن‌گاه که ناپلئون به مسکو راه یافت تا این زمان، اینک برای نخستین بار شمع‌ها خاموش بودند.

کلیسای مقدس ارتدکس نیز نور سیمای خود را از مسکو - لانه‌های افعی‌های نامقدس - که کرمل را بمباران کرده بودند بازگرفته بود؛ کلیساها تاریک، ساکت و چندان‌آور بودند. کشیش‌ها ناپدید شده بودند؛ دیگر مرد خدايي نبود که بر تابوت یک گارد سرخ نماز بگذارد؛ دیگر مردگان تقدیس نمی‌شدند، بر سر مزار این کافران هیچ دعایی خوانده نمی‌شد، "تیخون" - اسقف مسکو - می‌رفت تا عنقریب شوراها را تکفیر کند.

مغازه‌ها هم بسته بودند. طبقات مال‌دار در درون خانه‌ها خزیده بودند اما به علت دیگری. امروز روز مردم بود - روزی که مانند خیزآبی که به ساحل برخورد همان‌گونه طوفانی و موج فرا می‌رسید.

از دروازه "ایبهریان" سیلی از انسان‌ها جاری بود و میدان وسیع سرخ را مردم فراگرفته بودند. هزاران تن از مردم. من توجه کردم که انبوه مردم چون به مقابل کلیسای "ایبهریان"، که قبلاً همه کس در برابر آن به علامت احترام صلیب بر سینه می‌کشیدند، می‌رسیدند، بدون توجه و اعتناع از کنار آن می‌گذشتند.

ما با زور فشار راه خود را از میان توده انبوه مردم به سوی دیوار کرمل گشودیم و در بالای یکی از کومه‌های خاک ایستادیم. قبل از ما چند تن دیگر به آن‌جا آمده بودند و از جمله "مورالوف" - سربازی که به فرماندهی مسکو برگزیده شده بود: مردی بلند قامت، ساده و ریشو با صورتی نجیب.

از میان تمام کوچه‌ها و خیابان‌هایی که به میدان سرخ منتهی می‌گردید سیلابی از انسان‌ها جاری بود - هزاران و هزاران تن از آن‌ها، همه با سیمای فقیرانه و رنج کشیده. یک گروه نظامی که سرود انترناسیونال را می‌نواخت فرا رسید و خودبخود این سرود از همه دهان‌ها مانند موج بادی که بر روی سطح دریا به وزد خارج گردید - همان‌طور آرام و همان‌طور عمیق. از روی دیوارهای کرمل پرچم‌های سر به زیر بزرگ آویخته شده بود - پرچم‌های سرخ که با خطوط طلایی و سفید بر روی آن‌ها نوشته بودند: "جان‌باختگان آغاز انقلاب سوسیالیستی جهانی"، زنده باد برادری کارگران جهان!

باد تند و تلخی بر سطح میدان می‌وزید و پرچم‌ها را تکان می‌داد. اینک دیگر کارگران کارخانه‌های مختلف از نقاط دور با نعش مردگان خود فرا می‌رسیدند. آن‌ها را می‌دیدیم که از دروازه وارد می‌شوند - با پرچم‌هایشان، با تابوت‌های سرخ تیره رنگ به رنگ خون - جعبه‌هایی که به طور ناشیانه از چوب‌های ناهموار و ناتراشیده ساخته شده و به رنگ سرخ درآمده بود، بر روی دوش مردانی عبوس که اشک ریزان پیش می‌آمدند، زن‌هایی که آه می‌کشیدند و فریاد می‌کردند و یا با صورت‌هایی پریده رنگ همانند مرده همراه آن‌ها بودند. بعضی از تابوت‌ها باز و روپوش‌های آن‌ها عقب زده شده بود. بر روی تابوت‌های دیگر پارچه‌های زربفت و یا سیم بافت کشیده و یا کلاه سربازی بر روی آن‌ها نصب کرده بودند - با تعداد زیادی حلقه‌های گل مصنوعی زشت و بدنما.

این صف از راه باریکه‌ای در بین جمعیت که پیوسته باز و بسته می‌شد به سوی ما پیش آمد. از میان دروازه صف بی‌پایانی از پرچم سرخ، سایه روشن گوناگون، با خطوط طلایی و سیمین و چند پرچم از آثار شیش‌ها به رنگ سیاه با خطوط سپید جلو می‌آمد. گروه موزیکال نظامی اینک مارش عزای انقلابی را می‌سرود و بار دیگر توده‌های عظیم مردم که بدون حفاظ آن‌جا ایستاده بودند صدا به صدای آن دادند. رژه دهندگان با صدای گرفته و با بغض در گلو می‌خواندند.

دربین کارگران کارخانه‌ها دسته‌های سرباز نیز با تابوت‌های خود، اسواران سواره در حال سلام به علامت احترام، با توپ‌خانه و آتش‌بار که علائم سرخ و یا سیاه بر روی آن‌ها - و گویی برای همیشه - نقش شده بود فرار رسید. بر روی پرچم‌های آن‌ها این عبارت نقش شده بود: "زنده باد انترناسیونال سوم!"، "ما خواهان صلحی شرافتمندانه، عمومی و دمکراتیک هستیم."



این صفوف آرام آرام پیش می‌آمدند تا به گورهای کنار دیوار رسیدند. حاملین تابوت افتان و خیزان از کومه‌ها بالا آمده و به سوی گودال‌ها سرازیر شدند. بسیاری از آن‌ها زن بودند- زن‌های کارگر کوتاه قامت، چاق و نیرومند. در پشت سر مردگان زن‌های دیگر فرارسیدند- زن‌های جوان و در هم شکسته، یا سالخورده با صورت‌های پرچین که مانند حیوان‌های زخم خورد ناله می‌کردند و می‌کوشیدند تا به همراه پسران و شوهران خود در گورستان توده‌ای بیارمند و آن‌گاه که دست‌های نوازشگر جلو آن‌ها را می‌گرفتند فغان بر می‌آوردند: تهیدستان یکدیگر را این‌چنین دوست می‌دارند! مراسم تشییع تمام مدت روز ادامه داشت. مردم از دروازه "ایبه‌ریان" می‌آمدند و از "نیکولسکایا" می‌رفتند- رشته‌های قطع نشدنی پرچم‌ها محتوی جمله‌ها و عباراتی امید بخش، مژده برادری، پیش‌بینی‌های شگفت درباره آینده و در طرف دیگر انبوهی از پنجاه هزار تن مردمی که سر قبرها ایستاده بودند- منظره‌ای ابدی در برابر چشم کارگران همه جهان و اعقاب آن‌ها.

پانصد تابوت را یکی یکی در درون گودال قرار دادند. تیرگی بر هوا مستولی می‌شد و هنوز پرچم‌ها فرا می‌رسیدند و در برابر گور سرفرود می‌آوردند. مارش عزا- سنگین و اندوهبار- همچنان مترنم بود و انبوه مردم صدا به صدای آن می‌دادند. حلقه‌های گل برشاخه‌های بی‌برگوبار درختان همانند شکوفه‌های رنگین آویخته شده بود. دویست نفر انسان بیل در دست به ریختن خاک در درون گورها پرداختند. صدای برخورد خاک که همچون باران به درون گودال‌ها سرازیر می‌شد و از میان همهمه مارش عزا به گوش می‌رسید با تابوت‌های درون گور بس غمانگیز و افسرده کننده بود. چراغ‌ها روشن می‌شد. آخرین پرچم‌ها بر می‌گشتند و آخرین زن‌ها هر لحظه بر گشته با قیافه دژم به عقب سر خود می‌نگریستند. موج طوفانی پرولتاریا از میدان بزرگ سرخ فرو می‌نشست.

ناگهان متوجه این نکته شدم که مردم صادق و فداکار روسیه دیگر نیازمند کشیشانی نیستند که با دعا آن‌ها را به آسمان‌ها بفرستند. آن‌ها همچنان بر روی زمین، ملکوتی برتر و عالی‌تر از هر آنچه آسمان ممکن بود به آن‌ها عطا کند به وجود می‌آوردند- ملکوتی که مردن برای ایجاد آن موجب شرف و سرافرازی بود.

## فصل یازدهم تصرف حاکمیت

### اعلامیه‌ی حقوق خلق‌های روسیه

"... اولین کنگره شوراها در ماه ژوئن این سال حق خلق‌های روسیه را به تعیین آزادانه سرنوشت خویش اعلام داشت. دومین کنگره شوراها در اکتبر این سال این حق استرداد نشدنی خلق‌های روسیه را قاطع‌تر و مشخص‌تر تصریح کرد.

شورای کمسیرهای خلق‌ها در اجراء اراده کنگره‌های مزبور تصمیم گرفت اساس‌های زیرین را پایه فعالیت خویش درباره مسئله ملیت‌های روسیه قرار دهد:

- "1- برابری و حق حاکمیت خلق‌های روسیه؛"
  - "2- حق خلق‌های روسیه در تعیین آزادانه سرنوشت خویش تا حد جدایی و تشکیل دولت مستقل؛"
  - "3- الغای تمام و هرگونه امتیاز و یا محدودیت‌های مذهبی؛"
  - "4- رشد آزادانه اقلیت‌های ملی و گروه‌های اتنوگرافیک (نژادی-قومی) ساکن روسیه."
- "فرامین مشخص ناشی از مواد فوق بی‌درنگ پس از تشکیل کمیسیون امور ملیت‌ها تدوین خواهد شد."
- به نام جمهوری روسیه  
صدر شورای کمسیرهای خلق  
یوسف جوگاشویلی- استالین
- و. اولیانوف (لنین)

بلافاصله "رادا"ی مرکزی در کیف، اوکراین را جمهوری مستقل اعلام داشت. سنای هلسینگفورس نیز به نام دولت فنلاند همین عمل را انجام داد. در سیبری و در قفقاز نیز "حکومت‌های" مستقل پیدا شدند. کمیته عالی نظامی لهستان بی‌درنگ تمام واحدهای لهستانی را از ارتش روسیه جدا کرد، آن‌ها را در سازمان واحدی به هم پیوست، کمیته‌های آن‌ها را منحل کرد و انضباط آهنین برقرار ساخت.

تمام این "حکومت‌ها" و "جنبش‌ها" دارای دو وجه مشخص مشترک بودند: سردمداران آن‌ها طبقات ثروت‌مند بودند، از بلشویک‌ها هراس داشته و نسبت به آنان نفرت می‌ورزیدند. در بحبوحه تمام این هرج‌ومرج تغییرات گیج‌کننده، شورای کمسیرهای خلق به‌طور خستگی‌ناپذیر به ایجاد نظامات سوسیالیستی ادامه می‌داد، فرمان پشت سر فرمان صادر می‌شد: درباره تأمین اجتماعی، درباره نظارت کارگری، مقررات برای کمیته‌های ارضی ایالتی، الغای مناصب و قشربندی‌های اجتماعی، الغای سیستم قدیمی قضایی، ایجاد دادگاه‌های خلقی ...

ارتش‌ها یکی پس از دیگری، ناوگان‌ها یکی پس از دیگری، هیئت‌های نمایندگی به پطروگراد می‌فرستادند که "شادمانه به حکومت نوین خلقی" تبریک می‌گفتند.

یکبار من در برابر اسمولنی هنگ فرسوده‌ای را دیدم که تازه از سنگرها بازگشته بود. سربازان با اندام‌های استخوانی و چهره‌هایی به رنگ گچ در برابر دروازه‌های بزرگ صف کشیده بودند و چنان به اسمولنی خیره بودند که گفתי انتظار داشتند خود خدا را ببینند. بعضی از آن‌ها عقاب‌های امپراطورای را، که هنوز زینت بخش سردرها بود، با لبخند نگاه می‌کردند. در این هنگام دسته‌ای از گاردهای سرخ برای تعویض نگهبانان به اسمولنی نزدیک شد. تمام سربازان با کنجکاوئی زیادی برگشتند تا آن‌ها را تماشا کنند، زیرا درباره گاردهای سرخ زیاد شنیده ولی هیچ‌گاه آن‌ها را ندیده بودند. آن‌ها از ته دل می‌خندیدند و از صف خارج شده دست به شانه گاردسرخ‌ها می‌کوبیدند و با شوخی و در عین حال با مسرت آن‌ها را تشویق می‌کردند.

حکومت موقت دیگر وجود نداشت. از دوم نوامبر دیگر روحانیون تمام کلیساهای پطروگراد دعا برای حکومت موقت را قطع کردند. ولی چنان‌که خود لنین در کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه اظهار داشت تصرف حاکمیت هنوز تازه شروع شده است. نیروهای مخالف که از این حربه محروم شده بودند ولی هنوز اقتصاد کشور را در چنگال خویش داشتند به تلاشی ساختن زندگی اقتصادی کشور متوسل شدند و با تمام نیرو کوشیدند که مانع کار شوراها شده آن‌ها را در نظر مردم بی‌اعتبار سازند.

اعتصاب کارمندان دولتی به خوبی سازمان داده شده و مخارج آن توسط بانک‌ها و مؤسسات بازرگانی پرداخت می‌کردند. تمام مساعی بلشویک‌ها برای این‌که دستگاه حکومتی را بدست گیرند با مقاومت روبرو می‌شد.

تروتسکی در وزارت امور خارجه حضور یافت. کارمندان از شناسایی وی امتناع ورزیدند و در بناها را از داخل قفل کردند. پس از آن‌که درها شکسته شد همه آن‌ها استعفا دادند. تروتسکی کلیدهای بایگانی‌ها را خواست و کلیدها را تنها پس از آن‌که کارگران را برای شکستن قفل‌ها فراخواند به وی تحویل دادند و آن‌گاه معلوم شد "نراتوف" - معاون سابق وزارت امور خارجه - اسناد مربوط به پیمان‌های سری را با خود برده و پنهان شده است.

شلیاپنیکوف کوشید امور وزارت کار را سازمان دهد. سرمای سختی بود. در وزارتخانه کسی برای روشن کردن بخاریها وجود نداشت. چندین صد نفر کارمند بودند ولی هیچیک از آنها نخواست اتاق وزیر را به شلیاپنیکوف نشان دهد.

بانو "الکساندرا کولونتای" که سیزدهم نوامبر (سیویک اکتبر) به سمت کمیسر امور تأمین اجتماعی منصوب گردیده بود در وزارتخانه با اعتصاب روبرو گردید. تنها چهل تن از کارمندان به کار پرداخته بودند. این امر وضع تمام تهیدستان شهرهای بزرگ و افرادی را که در نوانخانه و مؤسسات خیریه نگاهداری می شدند بسیار دشوار ساخته بود. همه به بن بست دچار بودند. بنای وزارتخانه را نمایندگان معلولین، یتیمان گرسنه با چهره های پریده و بی رمق محاصره کرده بودند. "کولونتای" اشک ریزان فرمان داد تمام اعتصاب کنندگان را توقیف کنند و تا زمانی که کلید اتاق او و گاوصندوق را تحویل نداده اند آنها را رها ن سازند؛ هنگامی هم که کلیدها را دریافت کرد معلوم شد سلف وی بانو گراف "پانینا" تمام پول صندوق را برداشته و پنهان شده است، و از تحویل پولها به هرکس تا صدور امریه مجلس مؤسسان ابا میورزد.

عین همین اوضاع در وزارت کشاورزی، در وزارت خواربار و در وزارت دارایی حکم فرما بود. به کارمندان فرمان داده شده بود که به کار به پردازند و الا اخراج و از حق بازنشستگی محروم خواهند شد. ولی آنها یا این که به اعتصاب ادامه می دادند و یا به کار می پرداختند فقط برای این که در قبال تمام تدابیر دولتی خراب کاری کنند. از آنجا که تقریباً همه روشن فکران بر ضد بلشویکها بودند دولت شوروی کسی را برای تعویض کارمندان نمی یافت.

درهای اصلی بانکهای خصوصی همچنان بسته باقی مانده بود. ولی دلالان و سفته بزازان کارهای سیاه خود را از درهای پشت کماکان ادامه می دادند. هنگامی که کمیسرهای بلشویک حضور می یافتند کارمندان به بیرون می خزیدند و ضمناً دفاتر را پنهان می کردند و پولها را با خود می بردند. تمام کارمندان بانک دولتی نیز، بجزء تحویل داران و مأمورین پرداخت، اعتصاب کرده بودند. ولی اینها نیز در هر بار تقاضای اسمولنی را برای پرداخت پول رد می کردند و در عین حال به طور خصوصی مبالغ هنگفتی به کمیته نجات و دوما می شهر می پرداختند.

یک کمیسر با یک گروهان گارد سرخ دو بار در بانک حضور یافت و رسماً درخواست کرد مبالغ هنگفتی برای رفع احتیاجات دولت به وی پرداخت گردد. نخستین بار وی با اعضاء دوما و رهبران منشویک و اسرار روبرو شد. تعداد اینان به قدری زیاد بود و چنان جدي درباره عواقب احتمالی اعمال قهر سخن گفتند که کمیسر جا خالی کرد. بار دوم با اعتبارنامه رسمی حضور یافت و آن را با صدای بلند قرائت کرد. ولی یکی از آن میان توجه داد که اعتبارنامه تاریخ دارد و نه مهر. این بار نیز احترام به "کاغذ" که در روسیه سنت بود کمیسر را ناگزیر ساخت که با دست خالی بازگردد. کارمندان شعبه اعتبارات تمام اسناد را از میان بردند به نحوی که احیاء مناسبات مالی روسیه با دیگر کشورها به کلی غیرممکن گردید.

کمیته خواربار و ادارات شهرداری یا اساساً کار نمی کردند و یا سرگرم خراب کاری بودند. ولی هنگامی که بلشویکها با توجه به نیاز وحشتناک اهالی شهر کوشیدند در این راه کمکی کنند و یا اساساً کار را بدست خود گیرند کارمندان بی درنگ دست از کار کشیدند و دوما نیز سراسر روسیه را غرق در تلگراف کرد حاکی از این که بلشویکها "خودمختاری اداره شهر را نقض می کنند."

درستادهای نظامی و ادارات تابع وزارتخانه های جنگ و دریاداری که کارمندان شان با ادمه کار موافقت کرده بودند، کمیته ارتشی و فرماندهی عالی به مقاومت سختی در برابر شوراها می پرداختند- حتی اگر این مقاومت برای وضع جبهه هلاکت بار بود. روحیه "ویکژال" خصمانه بود و از حمل و نقل نیروهای شوروی امتناع می ورزید.

هرستونی که از پطروگراد اعزام می گردید راه خود را بی کم کاست به زور می گشود و پیوسته مجبور می شد کارمندان راه آهن را توقیف کند. آن گاه "ویکژال" وارد صحنه می شد و با تهدید این که بی درنگ اعتصاب عمومی اعلام خواهد کرد رهایی توقیف شدگان را می خواست.

اسمولنی آشکارا ناتوان بود. روزنامه ها تأکید می کردند که تمام کارخانه های پطروگراد به علت فقدان سوخت در ظرف سه هفته از کار خواهند افتاد. "ویکژال" اعلام داشت که از آغاز دسامبر حرکت قطارها را متوقف خواهد کرد. در پطروگراد نان تنها برای سه روز کفایت می کرد و ذخایر جدیدی حمل نمی شد. ارتش در جبهه گرسنه بود. کمیته نجات و انواع کمیته های مرکزی در سراسر کشور شعار پخش می کردند و از اهالی می خواستند که به فرامین دولتی هیچ گونه اعتنایی نداشته باشند. سفارتخانه های متحدین یا بی اعتنایی از خود نشان می دادند و یا آشکارا خصومت می ورزیدند.

روزنامه های مخالف هر روز بسته می شدند و روز بعد با نام های جدید انتشار می یافتند؛ رژیم نوین را زیر بارانی از تمسخر زهر آگین گرفته بودند. حتی "نوواپازیزن" (زندگی نوین) نظام نوین را همچون "ملغمه ای از عوام فریبی و ناتوانی" توصیف کرد. این روزنامه نوشت:

"هر روز حکومت کمیسرهای خلق بیشتر و بیشتر در امور جاری پیش پا افتاده سردرگم می شود. بلشویکها که قدرت حاکمه را آنچنان آسان بدست آوردند ... به هیچ روی نمی توانند در عمل آن را قبضه کنند. آنها که توانایی

تصاحب مکانیسم موجود دولت را ندارند، در عین حال نمی‌توانند مکانیسم نوینی به وجود آورند که طبق دستورهای سوسیالیست‌های مجرب به سهولت و بی‌مانع کار کند. آخر اگر هنوز تا چندی پیش بلشویک‌ها افراد کافی برای کار روزمره در حزب رشد یافته نداشتند- کاری که قبل از هر چیز با زبان و قلم انجام می‌گرفت- پس حالا از کجا برای‌شان افرادی پیدا خواهد شد که بتوانند وظایف گوناگون و بسیار بفرنج ویژه دولتی را انجام دهند؟ حاکمیت نوین خشم‌گین و غضبناک کشور را به زیر باران فرامینی گرفته است. که یکی از دیگری "رادیکال‌تر و سوسیالیستی‌تر" هستند، ولی در این سوسیالیسم کاغذی که بیشتر به دردیچ‌کردن اخلاف ما می‌خورد، نه تمایل و نه توانایی حل مسائل معمولی روز وجود دارد."

در این زمان کنفرانسی که ویکژل برای بررسی مسئله تشکیل حکومت جدید فراخوانده بود، شبانه‌روز یک‌سره به‌کار خود ادامه می‌داد. اصحاب دعوی علی‌الاصول اساس‌های عمومی تشکیل حکومت را در کنفرانس قبول کرده بودند و درباره ترکیب شورای خلق بحث می‌کردند. طرحی درباره هیئت جدید وزیران به ریاست چرنوف با اقلیت کوچکی از بلشویک‌ها، ولی بدون لنین و ترنسکی، مورد توجه مثبت قرار گرفت. کمیته‌های مرکزی احزاب منشویک و اس‌ار و همچنین کمیته اجرائیه شوراهای نمایندگان دهقانان تصمیم گرفتند بدون تزلزل مخالفت خود را با "سیاست جنایت‌کارانه" بلشویک‌ها دنبال کنند. ولی "بخاطرگریز از ادامه برادرکشی" نسبت به شرکت آن‌ها در شورای خلق مقاومت نورزند.

ولی فرارکنسکی و کامیابی‌های حیرت‌بخش شوراهای وضع را تغییر داد. روز شانزدهم (سوم) نوامبر اس‌ارهای چپ در جلسه کمیته اجرائیه مرکزی خواستار شدند که بلشویک‌ها با شرکت دیگر احزاب سوسیالیستی حکومت ائتلافی تشکیل دهند؛ و تهدید کردند که در غیر این صورت از ترکیب کمیته انقلابی نظامی و کمیته اجرائیه مرکزی خارج خواهند شد. "مالکین" اعلام داشت: آخرین اخبار واصله از مسکو حاکی از این‌که در آن‌جا در طرفین باریک‌داری‌ها رفقای ما می‌میرند، ما را مجبور می‌سازند که مسئله تشکیل حاکمیت را مطرح سازیم. طرح این مسئله نه فقط حق ما، بلکه وظیفه ما است... ما این حق را به دست آورده‌ایم که دوش‌به‌دوش بلشویک‌ها در درون دیوارهای انستیتوی اسمولنی بنشینیم و از این کرسی خطاب سخن بگوییم. اگر شما از سازش و توافق امتناع ورزید آن‌گاه ما پس از مبارزات سخت درون حزبی ناگزیر خواهیم بود به نبرد علنی در خارج از حزب دست بزنیم... ما وظیفه داریم شرایط دمکراتیک قابل‌پذیرشی را پیشنهاد کنیم..."

سپس تنفس اعلام گردید تا فرصتی باشد که فراسیون‌ها اتمام حجت را مورد بررسی قرار دهند. بلشویک‌ها به تالار بازگشتند. کامنیف لایحه قطع‌نامه بلشویک‌ها را بشرح زیرین قرائت کرد:

"کمیته اجرائیه مرکزی پذیرفتنی می‌داند که نمایندگان آن احزاب سوسیالیست از شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان در دولت شرکت داشته باشند که دستاوردهای انقلاب بیست و چهار و بیست و پنج اکتبر یعنی حاکمیت شوراهای و فرامین مربوط به زمین و مربوط به صلح، کنترل کارگری و تسلیح کارگران را پذیرفته باشند. کمیته اجرائیه مرکزی از این جهت مقرر می‌دارد که مذاکرات درباره حاکمیت باتمام احزاب شوروی ادامه یابد و برای توافق شرایط زیرین را مصرانه لازم می‌شمارد: دولت در برابر کمیته اجرائیه مرکزی مسئول است. کمیته اجرائیه مرکزی تا صد و پنجاه نفر توسعه می‌یابد. به این صد و پنجاه نماینده شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، هفتاد و پنج نماینده از شوراهای ایالتی دهقانان، هشتاد نماینده از واحدهای ارتشی و دریاداری، چهل نماینده از اتحادیه‌های حرفه‌ای (بیست و پنج نماینده از اتحادیه‌های حرفه‌ای سراسر روسیه به نسبت تعداد اعضای هر سازمان، ده نماینده از ویکژل و پنج نماینده از کارمندان پست و تلگراف)، و پنجاه نماینده از دوماهی شهری سوسیالیستی پتروگراد افزوده می‌شود. حداقل نیمی از کرسی‌های دولت می‌بایست به بلشویک‌ها واگذار شود. اختیار نیروهای مسلح نواحی مسکو و پتروگراد به نماینده مختار شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان مسکو و پتروگراد تعلق خواهد داشت. در هر صورت وزارت‌خانه‌های کار، امور داخله و امور خارجه می‌بایست در دست بلشویک‌ها باشد. دولت وظیفه‌دار خواهد بود که بطور منظم کارگران را در سراسر روسیه مسلح سازد. مقرر می‌گردد که روی کاندید بودن رفقا لنین و ترنسکی تأکید و ابرام شود."

کامنیف سپس افزود: "این به اصطلاح "شورای خلق"، به نحوی که کنفرانس به ما پیشنهاد می‌کند، قریب چهارصد و بیست عضو خواهد داشت- از جمله قریب صد و پنجاه بلشویک. در این شورا غیر از ما نمایندگان کمیته مرکزی ضد انقلابی قدیم، صد نماینده از ادارات خودمختار شهری- همه کورنیلوف‌چی-، صد نماینده از شوراهای دهقانان که از طرف اوکسنیتف تعیین شده‌اند و هشتاد نماینده از کمیته‌های ارتشی سابق که دیگر نماینده توده‌های سربازان نیستند، وارد می‌شود. ما ورود کمیته اجرائیه مرکزی سابق و نمایندگان دوماهای شهری را به این‌جا نمی‌پذیریم. نمایندگان شوراهای دهقانان می‌بایست از طرف کنگره دهقانان که ما دعوت می‌کنیم انتخاب گردند. کنگره مزبور در عین حال کمیته اجرائیه نوین را نیز انتخاب خواهد کرد. پیشنهاد اخراج لنین و ترنسکی پیشنهاد محروم ساختن حزب ما از رهبری است. ما به چنین پیشنهادی تن نمی‌دهیم و سرانجام، ما اساساً هیچ لزومی برای تشکیل چنین شورای خلقی نمی‌بینیم. شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان به روی تمام احزاب سوسیالیستی گشوده است و کمیته اجرائیه مرکزی به طور دقیق تناسب واقعی نفوذ آن‌ها را در بین توده‌ها منعکس می‌سازد..."

"کارولین" از جانب اس‌ارهای چپ اظهار داشت که آن‌ها به قطع‌نامه بلشویک‌ها رأی خواهند داد، ولی این حق را برای خود محفوظ می‌دارند که در برخی از جزئیات تغییراتی بدهند - مثلاً" درباره ترتیب نمایندگی دهقانان؛ و نیز خواستار آنند که وزارت کشاورزی به آن‌ها واگذار شود. این خواست‌ها مورد پذیرش قرار گرفت.

بعدها در شورای پطروگراد درباره تشکیل حکومت نوین سئوالی به تروتسکی داده شد. وی پاسخ داد "من در این باره هیچ نمی‌دانم. من در مذاکرات شرکت نمی‌کنم. وانگهی، به نظر من این مذاکرات واجد اهمیت چندانی نیست." آن شب در کنفرانس نگرانی بزرگی حکم‌فرما بود. نمایندگان دومای شهر کنفرانس را ترک گفتند ولی در خود اسمولنی نیز بین صفوف حزب بلشویک‌ها اپوزیسیون نیرومندی نسبت به سیاست به وجود آمد. شب هفدهم (چهارم) نوامبر در تالار عظیم کمیته اجرائیه مرکزی برای سوزن جا پیدا نمی‌شد. اوضاع و احوال **مشنوم بود.**

"لارین" بلشویک اظهار داشت که دیگر زمان انتخابات مجلس مؤسسان نزدیک می‌شود. اکنون وقت آن رسیده است که به "حکومت ترور" پایان داده شود. و اضافه کرد: "می‌بایست تدابیری که علیه آزادی مطبوعات اتخاذ گردیده تخفیف یابد. این تدابیر به هنگام نبرد لازم بود، ولی اکنون به هیچ وجه قابل توجیه نیست. مطبوعات می‌بایست آزاد باشند، زیرا دیگر به بلوا و شورش دعوت نمی‌کنند."

"لارین" در حالی که رفقای حزبی‌اش برای او سوت می‌کشیدند قطع‌نامه زیرین را پیشنهاد کرد:  
"فرمان شورای کمیته‌های خلق درباره مطبوعات ملغی می‌شود؛ تضییقات سیاسی فقط منوط به اجازه دادگاه مخصوص خواهد بود که از جانب کمیته اجرائیه مرکزی براساس تناسب تعداد نمایندگان انتخاب خواهد شد و این دادگاه حق خواهد داشت که همچنین تمام توقیف‌هایی که تا کنون انجام گرفته- تعطیل روزنامه و غیره- را مورد تجدید نظر قرار دهد."

این قطع‌نامه با صدای رعدآسای کف‌زدن‌ها، نه تنها از جانب اس‌ارهای چپ، بلکه همچنین از جانب بخشی از کرسی‌های بلشویک‌ها استقبال شد. "آوانسوف" معجلاً" به نام طرفداران لنین پیشنهاد کرد که مسئله مطبوعات تا آن‌گاه که بین احزاب سیاسی توافق حاصل نشده است به تعویق افتد. این پیشنهاد با اکثریت عظیم آراء رد شد. آوانسوف گفت: انقلابی که ما اکنون در حال انجام آن هستیم درباره مالکیت خصوصی عقب ننشسته است. ما می‌بایست به مسئله مطبوعات درست همان‌گونه بنگریم که به مسئله مالکیت خصوصی می‌نگریم... " وی سپس قطع‌نامه زیرین را که رسماً" از جانب بلشویک‌ها پیشنهاد شده بود قرائت کرد:

"بستن روزنامه‌های بورژوازی نه فقط حاصل ضرورت‌های رزمی در دوران قیام و سرکوب مساعی ضدانقلابی، بلکه همچنین تدبیر ضرور در رشته مطبوعات برای مرحله گذار به استقرار نظام نوین بوده است- یعنی آن‌چنان نظامی که سردمداران مالک چاپ‌خانه و کاغذ نتوانند سازندگان مطلق افکار عمومی باشند. تدابیر بعدی می‌بایست مبتنی بر مصادره چاپ‌خانه‌های خصوصی و ذخایر کاغذ و واگذاری آن‌ها به مالکیت حاکمیت شوراها در مرکز و در نقاط محلی دیگر باشد تا احزاب بتوانند برحسب نیروی واقعی اندیشه خویش، یعنی متناسب با تعداد طرفداران‌شان از وسائل فنی چاپ استفاده کنند. احیاء به اصطلاح "آزادی مطبوعات" و یا به عبارت دیگر باز پس دادن چاپ‌خانه‌ها و کاغذها به سرمایه‌داران- یعنی مسموم کنندگان آگاهی خلق- یک تسلیم غیر قابل پذیرش در برابر اراده سرمایه و واگذاری یکی از مهم‌ترین مواضع انقلاب کارگری- دهقانی است. به عبارت دیگر اقدامی است بی‌کم‌وکاست ضدانقلابی. از این جهت کمیته مرکزی به فراکسیون بلشویکی کمیته اجرائیه مرکزی پیشنهاد می‌کند که با قاطعیت هرگونه پیشنهادی را که به قصد احیاء نظام سابق در امر مطبوعات داده شود رد کند و در این مسئله از شورای کمیته‌های خلق علیه دعاوی و سماجت‌های ناشی از خرافات خرده‌بورژوازی و یا ناشی از خدمت‌گزاری مستقیم به مصالح بورژوازی ضدانقلابی به تمام و کمال پشتیبانی به عمل آورد."

قرائت این قطع‌نامه به وسیله اشارات تمسخرآمیز اس‌ارها و فریادهای خشم آلود بلشویک‌های مخالف قطع می‌شد. "کارولین" از جای پرید و اعتراض کرد: "سه هفته قبل بلشویک‌ها سرسخت‌ترین مدافعین آزادی مطبوعات بودند. صحبت‌هایی که در این قطع‌نامه آمده است به طور شگفت‌آوری عقاید **جرنی‌سوتنی‌های** قدیمی و سانسورچی‌های تزاری را به خاطر آورد. آخر آن‌ها نیز از "مسموم کنندگان آگاهی خلق" سخن می‌گویند."

تروتسکی نطق مفصلی به دفاع از قطع‌نامه ایراد داشت. او به تشریح تفاوت بین وضع مطبوعات در زمان جنگ داخلی و وضع آن پس از پیروزی پرداخت: "به هنگام جنگ داخلی حق اعمال قهر فقط متعلق به ستم‌کشان است... "(فریادها: حالا ستم‌کش کیست؟)" تروتسکی ادامه داد: "هنوز پیروزی ما بر دشمنان به سرانجام نرسیده است؛ و روزنامه‌ها حرب‌های است در دست آن‌ها. در چنین شرایطی تعطیل روزنامه‌ها یک تدبیر تدافعی کاملاً" قانونی است." سپس تروتسکی مسئله وضع مطبوعات را پس از پیروزی مورد بحث قرار داد:

"مواضع سوسیالیست‌ها در مسئله مربوط به آزادی مطبوعات می‌بایست انعکاس دقیق مواضع آن‌ها در مسئله آزادی بازرگانی باشد. حاکمیت دمکراسی که اکنون در روسیه مستقر می‌گردد ایجاب می‌نماید که حکم‌فرمایی مالکیت خصوصی بر مطبوعات درست همانند ملکیت خصوصی بر صنایع کاملاً" منهدم گردد. حاکمیت شوروی می‌بایست تمام

چاپخانه‌ها را مصادره کند. (فریادهای چاپخانه پراودا را مصادره کنید!) "انحصار بورژوازی بر مطبوعات می‌بایست برچیده شود و الا ارزشی نداشت که ما حاکمیت را بدست خود گیریم. هر گروهی از اهالی می‌بایست به کاغذ و چاپ دسترسی داشته باشد. حق مالکیت بر چاپخانه‌ها و کاغذ قبل از هرکس متعلق به کارگران و دهقانان است، و فقط پس از آن‌ها به احزاب بورژوازی که اقلیت را تشکیل می‌دهند. قرار گرفتن حاکمیت در دست شوراهای تحول بنیادی تمام شرایط اساسی زندگی را به دنبال دارد و این تحول نمی‌تواند شامل مطبوعات نگردد. اگر ما از ملی کردن بانک‌ها ابایی نداشتیم به چه دلیل می‌بایست سرمایه‌داران مطبوعاتی را تحمل کنیم؟ نظام کهن می‌بایست بمیرد و این را بایست یکبار برای همیشه فهمید." (کف‌زدن‌ها و فریادهای خشم‌آلود).

"کارولین" اعلام داشت که کمیته اجراییه مرکزی نمی‌تواند این مسئله مهم را حل کند. حل آن می‌بایست به یک کمیسیون ویژه واگذار کرد. و سپس نطق پرحرارتی به دفاع از مطبوعات ایراد کرد. آن‌گاه لنین به سخن پرداخت، با لحنی آرام و بدون تعصب. پیشانی خود را اندکی به هم کشیده بود. آهسته سخن می‌گفت، کلمات را برمی‌گزید، هر یک از جمله‌هایش مانند پتک فرود می‌آمد:

"جنگ داخلی هنوز پایان نیافته است. در برابر ما هنوز دشمنان قرار دارند. بنابراین الغای تدابیر تضییعی نسبت به مطبوعات امکان پذیر نیست. ما بلشویک‌ها همیشه گفته‌ایم که پس از بدست گرفتن قدرت حاکمه، مطبوعات بورژوازی را خواهیم بست. هرکس مطبوعات بورژوازی را تحمل کند به معنای آن است که دیگر سوسیالیست نیست. وقتی انقلاب می‌کشد دیگر نمی‌توانی در جای خود متوقف باشی. یا می‌بایست به جلو رفت و یا به عقب. هر آن کس که اکنون از "آزادی مطبوعات" سخن می‌گوید به عقب می‌خزد و از پیشرفت شتابان ما به سوی سوسیالیسم جلو می‌گیرد. ما یوغ سرمایه‌داری را برافکنده‌ایم- به همان‌گونه که انقلاب نخستین یوغ استبداد تزار را برافکند. اگر انقلاب نخستین حق داشت روزنامه‌های سلطنت طلب را ممنوع سازد پس ما هم حق داریم روزنامه‌های بورژوازی را تعطیل کنیم. نمی‌توان مسئله آزادی مطبوعات را از دیگر مسائل مبارزه طبقاتی جدا ساخت. ما وعده داده‌ایم که این روزنامه‌ها را تعطیل کنیم و بایست آن‌ها را تعطیل کنیم. اکثریت عظیم مردم پیرو ما هستند. اکنون دیگر قیام را پشت سر گذاشته‌ایم. کوچک‌ترین قصدی برای منع مطبوعات دیگر احزاب سوسیالیستی نداریم، زیرا آن‌ها به قیام مسلح یا سرپیچی از حکومت شوروی دعوت نمی‌کنند، ولی ما به آن‌ها اجازه نمی‌دهیم تحت عنوان آزادی مطبوعات سوسیالیستی انحصار کاغذ و چاپخانه را با استفاده پنهانی از پشتیبانی بورژوازی بدست گیرند. وسائل فنی مطبوعات باید به ملکیت شوروی درآید و در وهله اول بین احزاب سوسیالیستی، دقیقاً متناسب با تعداد پیروان آن‌ها تقسیم شود."

مرحله رأی‌گیری فرارسید. قطع‌نامه "لارین" و اس‌ارهای چپ با سی‌ویک رأی مخالف در برابر بیست‌وچهار رأی موافق رد شد. نقطه نظر لنین سی‌وچهار رأی موافق در برابر بیست‌وچهار رأی مخالف جمع کرد. از بلشویک‌ها "ریازانوف" و "لوزوفسکی" همراه با اقلیت رأی دادند. آن‌ها اظهار داشتند که نمی‌توانند به هیچ امری که موجب محدودیت آزادی مطبوعات گردد رأی بدهند.

پس از آن اس‌ارهای چپ اعلام داشتند که دیگر نمی‌توانند مسئولیت وقایع را برعهده گیرند، و از کمیته انقلابی نظامی و نیز از کلیه مقامات مسئول دیگر کناره جستند.

از شورای کمیسرهای خلق پنج عضو خارج شدند: "نوگین"، "ریکوف"، "میلیوتین"، "تئودورویچ" و "شلیاپنیکوف". ضمناً آن‌ها بیانیه‌ای به شرح زیر صادر کردند:

ما طرفدار این نظریه هستیم که لازم است حکومت سوسیالیستی از تمام احزاب شوروی تشکیل گردد. ما برآنیم که فقط تشکیل چنین حکومتی تحکیم ثمرات مبارزه قهرمانانه طبقه کارگر و ارتش انقلابی را که در روزهای اکتبر- نوامبر حاصل گردید امکان پذیر تواند ساخت. به نظر ما غیر از این فقط یک راه وجود دارد: حفظ حکومت خالص بلشویکی با توسل به ترور سیاسی. در این راه است که شورای کمیسرهای خلق گام نهاده است. ما نمی‌توانیم و نمی‌خواهیم به طرفداری آن برخیزیم. ما می‌بینیم که این امر به برکناری سازمان‌های توده‌ای پرولتری از رهبری زندگی سیاسی و استقرار یک نظام غیرمسئول و به سرکوب انقلاب و شکست کشور منجر می‌گردد. ما نمی‌توانیم بار مسئولیت چنین سیاستی را برعهده گیریم و لذا عنوان "کمیسرخلق" را در برابر کمیته اجراییه مرکزی از خود سلب می‌کنیم."

این بیانیه از طرف برخی کمیسرهای دیگر که در عین حال پست‌های خود را ترک نگفتند امضاء شد: "ریازانوف" و "دربیشف" از اداره مطبوعات، آریوزوف از چاپخانه‌های دولتی، "یوره‌نوف" از گارد سرخ، "فئودوروف" از کمیساریای کار، "لارین" دبیر شعبه تدوین طرح لوایح قانونی.

در عین حال "کامنیف"، "ریگوف"، "میلیوتین"، "زینوویف" و "نوگین" از کمیته مرکزی حزب بلشویک کنار رفتند و علل اقدام خود را چنین منتشر کردند:

"ما برآنیم که به منظور جلوگیری از خون‌ریزی، قحطی که فرا می‌رسد، جلوگیری از سرکوب انقلاب توسط کالهدین و پیروانش، و برای تضمین تشکیل مجلس مؤسسان در موعد مقرر و انجام واقعی برنامه صلح مصوبه دومین

کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه- تشکیل حکومتی از نمایندگان تمام احزاب شوروی ضرورت دارد. ما نمی‌توانیم مسئولیت این سیاست هلاکت‌بار کمیته مرکزی را به عهده گیریم که علیرغم اراده بخش اعظم پرولتاریا و سربازان تشنه قطع سریع خون‌ریزی، بین بخش‌های جداگانه دمکراسی انجام می‌گیرد. ما از این جهت عنوان عضو کمیته مرکزی را از خود سلب می‌کنیم تا حق بیان صریح نظر خود را در برابر توده‌های کارگر و سرباز داشته باشیم. ما در لحظه پیروزی، در لحظه سلطه حزب خود از کمیته مرکزی کنار می‌رویم، زیرا نمی‌توانیم با دل آسوده مشاهده کنیم که سیاست گروه رهبری کمیته مرکزی **جسان** موجب می‌گردد که حزب کارگری ثمرات پیروزی را از دست بدهد و پرولتاریا سرکوب شود."

کارگران و سربازان پادگان را نگرانی شدید فراگرفت. آن‌ها هیئت‌های نمایندگی به اسمولنی و به کنفرانس حکومت نوین که انشعاب بین بلشویک‌ها شادمانی پرشوری در آن‌جا برانگیخته بود گسیل داشتند.

ولی پاسخ لنینی‌ها سریع و بی‌امان بود. "شلیپنیکوف" و "تئودوروویچ" به انضباط حزبی تسلیم شدند و به پست‌های خویش بازگشتند. "کامنیف" از مقام صدارت کمیته اجرائیه مرکزی برکنار شد و به جای وی "اسوردلوف" انتخاب گردید. از "زینویف" نیز کرسی صدارت شورای پتروگراد باز گرفته شد. صبح بیستم (هفتم) نوامبر "پرودا" پرخاشگر و حاوی پیامی به قلم لنین خطاب به مردم روسیه انتشار یافت و در صدها هزار نسخه تکثیر و به تمام دیوارها چسبانده شد و در سراسر روسیه پخش گردید.

"دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه اکثریت آراء را به حزب بلشویک‌ها داد. لذا فقط حکومتی که این حزب تشکیل دهد حکومت شوروی می‌باشد و بر همگان معلوم است که کمیته مرکزی حزب بلشویک‌ها چند ساعت قبل از تشکیل حکومت نوین و پیش از پیشنهاد فهرست اعضای آن به دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه، سه تن از مشهورترین اعضاء گروه اس‌ارهای چپ: رفقا "کامکوف"، "اسپیرو" و "کارولین" را به جلسه خود دعوت کرد و به آنان پیشنهاد نمود که در حکومت نوین شرکت کنند. ما بی‌نهایت متأسفیم که رفقای اس‌ار چپ امتناع ورزیدند. ما برآنیم که امتناع آنان برای هر انقلابی طرفدار زحمت‌کش توجیه ناپذیر است. ما هر زمان آماده‌ایم که اس‌ارهای چپ را در ترکیب دولت وارد کنیم؛ ولی ما اعلام می‌داریم که به عنوان حزب اکثریت در کنگره دوم شوراهای سراسر روسیه، ما حق داریم و در برابر مردم **موظفیم** که دولت را تشکیل دهیم ... رفقا! چند تن از اعضای کمیته مرکزی حزب ما و شورای کمیسرهای خلق: "کامنیف"، "زینوویف"، "نوگین"، "ریکوف" و "میلیوتین" و چند نفر دیگر دیروز چهارم نوامبر از کمیته مرکزی حزب ما، و سه نفر اخیر از شورای کمیسرهای خلق کناره‌گیری کردند. رفقای کناره‌گیر مانند فراریان میدان نبرد رفتار کردند. آن‌ها نه فقط پست‌هایی را که به ایشان سپرده بود رها ساختند، بلکه قرار صریح کمیته مرکزی ما را دایر بر این‌که لااقل منتظر اتخاذ تصمیم از طرف سازمان‌های حزبی پتروگراد باشند نقض کردند. ما مجدانه این رفتار آن‌ها را محکوم می‌کنیم. ما اعتقاد راسخ داریم که تمام کارگران و سربازان و دهقانان آگاه که عضو حزب و یا هوادار آن هستند نیز مجدانه رفتار این فراریان را محکوم خواهند ساخت ... به خاطر بیاورید رفقا! دو تن از این فراریان- "کامنیف" و "زینوویف" قبلاً در آستانه قیام پتروگراد همچون فراری و همچون اعتصاب شکن رفتار کردند، زیرا آن‌ها نه فقط در جلسه دهم اکتبر 1917 کمیته مرکزی، که جلسه‌ای تعیین کننده بود، علیه قیام رأی دادند بلکه پس از اتخاذ تصمیم کمیته مرکزی نیز در برابر کارکنان حزبی به نطق‌های تهییجی علیه قیام پرداختند ... ولی اعتلای عظیم جنبش توده‌ها، دلاوری شگرف میلیون‌ها کارگر، سرباز و دهقان در پتروگراد و مسکو، در جبهه، در سنگرها و در روستاها، این فراریان را با چنان سهولتی به کنار افکندند که قطار راه‌آهن تکه تراشه‌ای را بگذار شرم‌منده باشند تمام کم اعتقادان، تمام دودلان، تمام شکاکان، تمام آن‌هایی که بیم از بورژوازی را به دل می‌گیرند و یا تحت تأثیر افراد هم‌دست مستقیم و غیر مستقیم آن‌ها واقع می‌شوند. هیچ سایه‌ای از تردید در توده‌های پتروگراد، مسکو و دیگر کارگران و سربازان وجود ندارد ... ولی ما به هیچ‌گونه اتمام حجت گروه‌بندی‌های روشن‌فکری که توده‌ها را به دنبال ندارد و در عمل تنها کورنیلوفیست‌ها، ساوینکوفیست‌ها، یونکرها و غیره را در پشت سر آن‌ها هستند گردن نمی‌نهمیم."

کشور با غرش رعدآسای خشمگین پاسخ داد به نحوی که مخالفان به بیان "نظر صریح خود" در برابر توده‌های کارگر و سرباز توفیق نیافتند. مردم از عمل "فراریان" به خشم آمده بودند و این خشم کمیته اجرائیه مرکزی را فرا گرفت. چند روز متوالی هیئت‌های نمایندگی پر جوش و خروش و کمیته‌های کاملی از جبهه، از ولگا، و از کارخانه‌های پتروگراد، اسمولنی را در میان گرفت. "این‌ها چگونه جسارت کرده‌اند از دولت خارج شوند؟ شاید آن‌ها به بورژوازی فروخته شده و می‌خواهند انقلاب را نابود کنند. آن‌ها موظفند بازگردند و از قرارهای کمیته مرکزی تبعیت کنند!"

تنها روحیه پادگان پتروگراد نا روشن باقی مانده بود. روز بیست و چهار (یازده) نوامبر میتینگ بزرگی از سربازان تشکیل شد که در آن نمایندگان تمام احزاب به ایراد نطق پرداختند. میتینگ با اکثریت عظیم موضع لنین را تأیید کرد و خواستار گردید که اس‌ارهای چپ در ترکیب "حکومت خلقی" وارد شوند.

منشویک‌ها اتمام حجت قاطعی دادند؛ و طلب کردند که تمام وزیران و یونکرها آزاد گردند، آزادی کامل به تمام روزنامه‌ها داده شود، گاردسرخ خلع سلاح گردد و پادگان از دوماي شهر تبعیت کند. اسمولنی پاسخ داد که کلیه وزیران



سوسیالیست و تقریباً تمام یونکرها، بجز چند استثناء بسیار نادر، تا کنون آزاد شده‌اند و تمام روزنامه‌ها غیر از روزنامه‌های بورژوازی کاملاً آزادند، ولی شورا بر رأس نیروهای مسلح باقی‌خواهد ماند. نوزدهم (ششم) نوامبر کنفرانس تشکیل دولت نوین متفرق شد و مخالفان یکی پس از دیگری خود را به "موگیلیوف" رساندند و در آنجا زیر سقف ستاد به تشکیل دولت پشت سر دولت ادامه دادند تا آن‌گاه که پایان کار همه فرا رسید.

در این هنگام بلشویک‌ها به مبارزه با "ویکژل" دست زدند. شورای پتروگراد پیامی خطاب به تمام کارگران راه‌آهن انتشار داد و آن‌ها را فراخواند تا "ویکژل" را وادارند که از اختیارات خود دست بردارد. روز پانزدهم (دوم) نوامبر کمیته اجرایی مرکزی روز اول دسامبر (هیجده نوامبر) را برای تشکیل کنگره کارگران راه‌آهن سراسر روسیه تعیین نمود. عیناً همان‌طور که در موقع خود کنگره دهقانی سراسر روسیه را فراخوانده بود. "ویکژل" بی‌درنگ تاریخ تشکیل کنگره ویژه کارگران راه‌آهن را برای دو هفته بعد اعلام نمود. روز شانزدهم (سوم) نوامبر اعضای "ویکژل" کرسی‌های خود را در کمیته اجرایی مرکزی اشغال کردند. شب دوم دسامبر (نوزده نوامبر) کمیته اجرایی مرکزی به هنگام گشایش کنگره کارگران راه‌آهن سراسر روسیه مقام کمیساریای طرق و شوارع را بطور تشریفاتی به "ویکژل" پیشنهاد کرد. پیشنهاد پذیرفته شد.

پس از حل مسئله حاکمیت، بلشویک‌ها توجه خود را به وظایف اداره کردن عملی امور معطوف داشتند. مقدم بر هر چیز می‌بایست شهر، کشور و ارتش را خوراک داد. دسته‌های نوایان و گاردسرخ، انبارهای بازرگانی، ایستگاه‌های راه‌آهن و حتی کشتی‌های کوچک باری را که در ترعه‌ها متوقف بودند تفتیش می‌کردند و هزاران پود خواربار را که محتکران پنهان ساخته بودند بدست می‌آوردند. مأموران به استان‌ها اعزام گردیدند که به کمک کمیته‌های ارضی انبارهای محتکران بزرگ گندم را مصادره می‌کردند. دسته‌های پنج هزار نفری نوایان به خوبی مسلح شده به جنوب و به سیبری اعزام گردیدند با دستور تصرف شهرهایی که هنوز در دست گاردهای سفید باقی بودند؛ همچنین با دستور اسقرار نظم و بطور عمده به دست آوردن خواربار. در شامراه راه‌آهن بزرگ سیبری حرکت قطارهای مسافری برای دو هفته متوقف گردید. در این میان سی قطار باری حامل آهن‌آلات و مصنوعات از پتروگراد به قصد مبادله کالا به خاور حرکت می‌کردند. کالاهای مزبور را کمیته‌های کارخانه‌ای جمع‌آوری کرده بودند. با هر یک از قطارها کمیسر مخصوصی همراه شده بود تا با صرف مساعی لازم هر قدر ممکن شود در مقابل کالا گندم و سیب‌زمینی بیشتری از دهقانان سیبری دریافت دارد.

حوزه زغال سنگ "دون" در دست "کالهدین" بود و از این جهت مسئله سوخت همواره بحرانی‌تر می‌شد. اسمولنی برق مغازه‌ها و تأثرها و رستوران‌ها را قطع کرد؛ تعداد ترامواها را تقلیل داد و تمام ذخایر چوب بازرگانان خصوصی را مصادره نمود؛ و آن‌گاه که کارخانه‌های پتروگراد در اثر فقدان سوخت دیگر داشت به کلی تعطیل می‌شد نوایان ناوگان بالتیک دویست هزار پود زغال سنگ از ذخایر کشتی‌های جنگی به کارگران دادند.

در پایان ماه نوامبر "بلوای شراب" در گرفت. "غارت انبارهای مشروب" که از تاراج انبارهای زیرزمینی کاخ زمستانی آغاز گردید. خیابان‌ها پر شد از سربازان مست. در این ماجرا دست ضدانقلابیون هویدا بود که نقشه شهر را با علائم نشان دهنده انبارهای شراب در هنگ‌ها پخش کرده بودند. کمیسرهای اسمولنی تا آنجا که در قوه داشتند کوشیدند تا از راه اندرز و اقتناع سربازان را از این کار باز دارند. ولی متوقف ساختن این بی‌نظمی که منجر به زдохوردهای سخت بین سربازان و گاردهای سرخ می‌شد از این طریق امکان پذیر نگردید. سرانجام کمیته انقلابی نظامی چند گروه ناوی با مسلسل به نقاط مختلف اعزام داشت. نوایان بلواگران را بی‌امان به آتش بستند و بسیاری از آن‌ها را کشتند. پس از آن کمیسرون خاصی طبق فرمان به انبارهای شراب اعزام شدند که با تبر بطری‌ها را شکستند و یا انبارها را با دینامیت منفجر ساختند.

در بناهای شوراهای ناحیه‌ای به جای میلیس سابق گروه‌های با انضباط گاردهای سرخ که حقوق خوبی نیز دریافت می‌داشتند شبانه روز پاس می‌دادند. برای مبارزه با بزه‌کاری‌های کوچک در تمام برزن‌های شهر دادگاه‌های کوچک انقلابی منتخب تشکیل گردید. مهمان‌خانه‌های بزرگ که در آن‌ها محتکران و سوداگران هنوز به معاملات خود ادامه می‌دادند توسط گاردهای سرخ محاصره شدند و محتکران روانه زندان گردیدند.

پرولتاریای هوشیار پتروگراد سازمان کسب اطلاع وسیعی تشکیل داد که از راه مستخدمه‌ها از هرآنچه در برزن‌های بورژواها انجام می‌گرفت اطلاع بدست می‌آورد. تمام خیرهایی که از این راه به دست می‌آمد به کمیته انقلابی نظامی گزارش می‌شد و این کمیته بطور خستگی‌ناپذیر ضربات مشت‌های آهنین خود را فرود می‌آورد. بدین‌سان بود که یک توطئه سلطنت‌طلبان به رهبری "پوریشکویچ" عضو سابق دوما با گروهی از اشراف و افسران کشف گردید. آن‌ها قیامی را به دست افسران تدارک دیده و طی نامه‌ای "کالهدین" را به پتروگراد دعوت نموده بودند. و نیز از همین طریق بود که فعالیت پنهانی کادتهای پتروگراد، که "کالهدین" را با پول و نیروی انسانی حمایت می‌کردند، کشف گردید.

"نراتوف" که پس از فرار خود از انفجار خشم مردم مرعوب شد بازگشت و اسناد و قرارهای سری را به تروتسکی تحویل داد. تروتسکی نیز بلادرنگ به انتشار آن‌ها در "پراودا" پرداخت و این امر سراسر جهان را لرزاند.



تدابیری که علیه مطبوعات بورژوازی اتخاذ گردیده بود با صدور فرمانی که اعلان‌ها را در انحصار روزنامه‌های دولتی قرار می‌داد تقویت شد. تمام روزنامه‌های دیگر به عنوان اعتراض از انتشار خودداری کردند و یا از فرمان تبعیت نکرده و تعطیل شدند. تنها پس از سه هفته آن‌ها سرانجام سر تسلیم فرود آوردند.

وزارت‌خانه‌ها کماکان در حال اعتصاب، و کارمندان قدیم همچنان سرگرم اعمال خرابکارانه بودند و امکان نمی‌دادند زندگی اقتصادی سامان گیرد. تنها اراده توده‌های وسیع غیر متشکل هوادار اسمولنی بود که شورایی کمیسر‌ها با اتکاء بدان عملیات انقلابی توده‌ها را علیه دشمنان سوق می‌داد. لنین طی پیام‌های روشن و ساده‌ای که در سراسر روسیه پخش می‌شد هدف‌های انقلاب را توضیح می‌داد و خلق را به تصرف قدرت حاکمه در دست خویش فرا می‌خواند و از مردم دعوت می‌کرد که مقاومت طبقات ثروتمند را به زور درهم شکنند و با زور مؤسسات دولتی را به تصرف درآورند. نظم انقلابی! انضباط انقلابی! حساب دهی و کنترل دقیق! هیچ‌گونه اعتصاب، هیچ‌گونه اهمال‌کاری! بیستم (هفتم) نوامبر کمیته انقلابی نظامی هشدار باش زیرین را انتشار داد:

"طبقات ثروتمند در برابر حکومت نوین- حکومت شوروی، حکومت کارگران و سربازان و دهقانان- مقاومت به خرج می‌دهند. طرفداران آنان کار کارمندان دولتی و شهری را متوقف می‌سازند، به قطع کار در بانک‌ها دعوت می‌کنند، به قطع راه‌های آهن و برهم زدن ارتباط پستی و تلگرافی و غیره و غیره می‌کوشند ما به آن‌ها اخطار می‌کنیم! آن‌ها با آتش بازی می‌کنند. کشور و ارتش در معرض خطر قحطی قرار گرفته است. برای مبارزه با قحطی اجراء کاملاً دقیق کلیه امور در تأسیسات خواربار، در راه‌های آهن، در پست و در بانک‌ها ضرورت حتمی دارد. حکومت کارگران و دهقانان برای تأمین همه نیازمندی‌های کشور تمام تدابیر لازم را اتخاذ می‌کند. مقاومت در برابر این تدابیر جنایت علیه خلق است. ما به طبقات ثروتمند و طرفداران آن‌ها هشدار می‌دهیم. چنانچه آن‌ها خرابکاری خود را قطع نکنند و موجب توقف حمل خواربار گردند، خود آن‌ها نخستین کسانی خواهند بود که مشقات وضعی را که ایجاد کرده‌اند متحمل خواهند گردید. تمام ذخایری که در اختیار دارند مصادره خواهد گردید و مایملک مقصرین ضبط خواهد شد. ما وظیفه خود را انجام دادیم. ما به کسانی که با آتش بازی می‌کنند هشدار دادیم. ما اطمینان داریم که چنانچه اتخاذ تدابیر جدی لازم آید ما از پشتیبانی کامل همه کارگران، سربازان و دهقانان برخوردار خواهیم بود."

روز بیست و دوم (نهم) نوامبر بر تمام دیوارهای شهر این اطلاعیه فوق‌العاده چسبانده شده بود:

"شورای کمیسرهای خلق یک تلگرام فوری نظامی خارج از نوبه از جبهه شمال دریافت داشته است که در آن مطالب زیرین گزارش شده است: "بیش از این تأخیر جایز نیست! نگذارید از گرسنگی بمیریم! ارتش جبهه شمال دیگر چند روزی است که یک لقمه نان ندارد و پس از دو سه روز نان خشکی هم که از ذخایر غیرقابل برداشت داده می‌شود نخواهد بود. این ذخایر در شرف پایان است. هم اکنون نمایندگانی که از ارتش می‌آیند درباره لزوم انتقال واحدهای ارتش طبق برنامه به عقب جبهه سخن می‌گویند. آن‌ها پیش‌بینی می‌کنند که همین روزها فرار دسته جمعی افرادی که از گرسنگی می‌میرند، از نبرد سه ساله در سنگرها مثله شده‌اند، بیمارند، عریانند، پابرهنه‌اند، از تحمل مصائب فوق طاقت انسانی دیوانه شده‌اند، شروع خواهد شد. "کمیته انقلابی نظامی وضع فوق را به اطلاع پادگان پطروگراد می‌رساند. وضع جبهه تدابیر حداعلای فوری و جدی را ایجاب می‌کند. معذالک قشر فوقانی کارمندان مؤسسات دولتی، بانک‌ها و خزانه‌داری، طرق و شوارع، پست و تلگراف، خرابکاری می‌کنند و درکار حکومت برای تأمین خواربار جبهه به کارشکنی ادامه می‌دهند. هر ساعت تأخیر می‌تواند به قیمت جان هزاران سرباز تمام شود. کارمندان ضدانقلابی نسبت به برادران گرسنه که در جبهه به حال مردن افتاده‌اند بزرگترین جنایت‌کارانند. کمیته انقلابی نظامی به این تبهکاران برای آخرین بار هشدار باش می‌دهد: "در صورتی که کوچک‌ترین مقاومت یا مقابله از آن‌ها سرزند نسبت به آن‌ها تدابیری اتخاذ خواهد شد که خشونت آن هم‌سنگ جنایات ارتکابی آن‌ها خواهد بود."

پاسخ توده‌های کارگر و سرباز انفجار خشم آتشینی بود که امواج آن سراسر روسیه را فراگرفت. در پایتخت کارمندان مؤسسات دولتی و بانک‌ها صدها بیانیه و پیام انتشار داده، اعتراض می‌کردند و به تبرئه خود می‌کوشیدند. یکی از آن بیانیه‌ها:

"قابل توجه تمام هموطنان"

"بانک دولتی تعطیل است، چرا؟"

"زیرا اعمال زور بلشویک‌ها بر بانک دولتی امکان ادامه کار نداده است. نخستین گام‌های کمیسرهای خلق مطالبه ده میلیون روبل بود و چهاردهم نوامبر آن‌ها بیست و پنج میلیون روبل مطالبه کردند بدون تعیین محل مصرف این پول‌ها. ما کارمندان بانک دولتی نمی‌توانیم در غارت خزانه مردم شرکت کنیم. ما دست از کار کشیدیم. هموطنان! پول‌های بانک دولتی پول شما مردم است که با زحمت، عرق و خون به دست آمده است. هموطنان! خزانه مردم را از غارت، و ما را از زور محافظت کنید و ما آنا" به کار خواهیم پرداخت."

"کارمندان بانک دولتی"

وزارت خواربار، وزارت دارایی، کمیته ویژه تدارکات - همه اعلام می‌داشتند که کمیته انقلابی نظامی امکان کارکردن به کارمندان نمی‌دهد و از اهالی ملتسمانه درخواست می‌کردند که از آن‌ها در مبارزه علیه اسمولنی پشتیبانی کنند. ولی کارگران و سربازان عادی آن‌ها را باور نمی‌کردند. مردم یقین قطعی داشتند که کارمندان خرابکاری می‌کنند و ارتش و مردم را از گرسنگی می‌کشند. در صف‌های درازی که همچنان برای به دست آوردن نان در کوچه‌های سرد تشکیل می‌شد، مردم ناسزا می‌گفتند، اما نه به دولت همچون دوران کرنسکی بلکه به کارمندان خرابکار، زیرا تمام این مردم می‌دانستند که دولت، دولت آن‌هاست؛ حکومت شوراهای آن‌هاست و کارمندان وزارت‌خانه‌ها علیه آنند.

در مرکز این مقاومت، دوما و ارگان رزمنده آن یعنی کمیته نجات قرار داشت که به هر فرمان شورایی کمیسرهای خلق اعتراض می‌کرد و پشت سرهم قطع‌نامه مبنی بر عدم شناسایی حکومت شوروی صادر می‌کرد و علناً با "دولت‌های ضدانقلابی نوین" که در "موگیلیوف" تشکیل می‌شد همکاری داشت. مثلاً "روز هفدهم (چهارم) نوامبر کمیته نجات خطاب "به تمام ادارات خودمختار شهر و زمستوها و به تمام سازمان‌های دمکراتیک و انقلابی دهقانان، کارگران و سربازان و دیگر هموطنان، سخنان زیرین را اعلام داشت:

"1- حکومت بلشویکی را به رسمیت نشناسید و علیه آن مبارزه کنید."

"2- کمیته‌های محلی نجات میهن و انقلاب تشکیل دهید که می‌بایست تمام نیروهای دمکرات را برای کمک به کمیته نجات سراسر روسیه در انجام وظایف آن متحد گردانند."

ولی انتخابات مجلس مؤسسان در پتروگراد برتری عظیمی برای بلشویک‌ها به بار آورد. پس از آن حتی منشویک‌های انترناسیونالیست اعلام داشتند که انتخابات دوما می‌بایست تجدید شود، زیرا (دومای موجود) دیگر بیانگر منافع اهالی پتروگراد نیست. در همین زمان سیلی از قطع‌نامه‌های سازمان‌های کارگری، واحدهای ارتشی و حتی دهقانان حومه، دوما را در خود غرق کرد و همه آن‌ها دوما را "ضدانقلابی" و "کورنیلوفی" می‌نامیدند و می‌طلبیدند که از خود سلب اختیار کند. آخرین روزهای دوما به ویژه پریهجان بود زیرا کارگران مؤسسات شهری میزان حقوق لاقبل قابل تحمیلی را می‌خواستند و تهدید به اعتصاب می‌کردند.

روز بیست‌وسوم (دهم) نوامبر، کمیته انقلابی نظامی با صدور یک قرار رسمی کمیته نجات را منحل اعلام داشت. روز بیست‌ونهم (شانزدهم) نوامبر شورایی کمیسرهای خلق مقرر داشت که دومای شهری پتروگراد منحل و انتخابات تجدید شود:

"نظر به این‌که دوما مرکزی شهر که در بیستم اوت (دوم سپتامبر) انتخاب گردیده است به نحوی آشکار و بطور کامل حق نمایندگی اهالی پتروگراد را از دست داده و با روحیات و خواست‌های اهالی در تضاد کامل قرار گرفته؛ نظر به این‌که ترکیب فعلی اکثریت دوما سلب اعتماد سیاسی از خود کرده است و با استفاده از حقوق صوری خود به قصد مقابله ضدانقلابی در قبال اراده کارگران، سربازان و دهقانان، به خرابکاری و کارشکنی در امور برنامه‌های اجتماعی ادامه می‌دهد، لذا شورایی کمیسرهای خلق لازم می‌داند اهالی پایتخت را به اتخاذ تصمیم نسبت به سیاست اداره خودمختار شهر فراخواند. بدین منظور شورایی کمیسرهای خلق مقرر می‌دارد:"

1- دومای شهر پتروگراد منحل گردد. روز انحلال هفدهم (سی) نوامبر 1917 محسوب محسوب می‌شود؛"

2- تمام افرادی که توسط ترکیب کنونی دوما برای انجام اموری برگزیده شده‌اند در محل خود باقی بمانند و وظایف محوله را انجام دهند تا زمانی که برای انجام وظایف مزبور افراد مسئولی از جانب ترکیب نوین دوما برگزیده شوند؛"

3- تمام کارمندان اداره خودمختار شهری پتروگراد برای اجرای وظایف مستقیم خویش باقی بمانند. هرکس که خودسرانه خدمت را ترک کند بی‌درنگ اخراج شده محسوب خواهد شد؛"

4- انتخابات نوین دومای پتروگراد در روز بیست‌وشش نوامبر (نهم دسامبر) سال 1917 و براساس احکام درباره انتخابات علنی دومای شهر پتروگراد که در همان روز با قرار فوق انتشار می‌یابد، انجام گیرد؛"

"5- دومای شهری پتروگراد با ترکیب جدید در ساعت دو بعدازظهر روز بیست‌وهشت نوامبر (یازدهم) تشکیل جلسه دهد؛"

6- کسانی که مرتکب جرم امتناع از اطاعت فرمان کنونی گردند و نیز کسانی که عالماً و عامداً "مایملک شهر را خراب کرده یا معدوم سازند بی‌درنگ توقیف شده به دادگاه‌های نظامی تحویل خواهند شد ..."

علیرغم این فرمان، دوما به تشکیل جلسات خود ادامه داد و قطع‌نامه‌ای صادر کرد دایر بر "دفاع از مواضع خویش تا آخرین قطره خون" و مایوسانه از اهالی شهر درخواست کرد که "اداره خودمختار شهری خود منتخب خود" را نجات دهند. اما روش اهالی بی‌اعتنا یا خصمانه باقی ماند. روز سی‌ام (هفده) نوامبر "شرایدر" رئیس اداره شهری با چند تن دیگر از اعضای دوما توقیف شده، بازجویی و مرخص گردیدند. معذالک دوما در آن روز و فردای آن روز تشکیل جلسه داد- در حالی که این جلسات غالباً توسط گاردهای سرخ و نوایان تعطیل می‌شد. اینان با نزاکت خواستار می‌شدند که جلسه متفرق گردد. روز دوم دسامبر (بیست‌وپنج نوامبر)، هنگامی که یکی از اعضای دوما در تالار "نیکلایوسکی"

نطق می‌کرد، افسری با چند ناوی وارد شد و فرمان داد که جلسه متفرق گردد و تهدید کرد که در غیر این صورت متوسل به اعمال زور خواهد شد. دوما آخرین قطع‌نامه خود را صادر کرد، ولی سرانجام "در برابر زور" تسلیم شد. دومای جدید که پس از ده روز انتخاب گردید یک‌پارچه بلشویکی از آب درآمد. سوسیالیست‌های معتدل از شرکت در انتخابات امتناع ورزیدند.

ولی هنوز چند مرکز خطرناک مخالف باقی بود مانند "جمهوری"‌های اوکرائین و فنلاند که به هیچ روی گرایش‌های ضد شوروی خود را پنهان نمی‌کردند. دولت‌های "هل‌سینگفورس" و "کیف"، واحدهای نظامی مورد اطمینانی بر دور خود گردآورده دست اندر کار ریشه‌کن ساختن بلشویسم، خلع سلاح و تبعید سربازان روس بودند. "رادا"ی اوکرائین در سراسر روسیه جنوبی قدرت حاکمه را قبضه کرده و "کاله‌دین" را از لحاظ نیروی انسانی و تجهیزات تقویت می‌کرد. فنلاند و اوکرائین با آلمان‌ها وارد مذاکرات سری شدند و علاوه بر آن بی‌درنگ توسط دول متفقین به رسمیت شناخته شدند و این دولت‌ها وام‌های هنگفتی در اختیار آن‌ها گذاردند و از طبقات ثروتمند آن‌ها در کار تشکیل مراکز ضدانقلابی برای حمله به روسیه شوروی حمایت کردند. آن‌گاه که بلشویسم در این مبارزات پیروز گشت بورژوازی مغلوب آلمان‌ها را فراخواند تا حکومت وی را احیاء کنند.

ولی خطر عمده‌ای که حکومت شوروی را تهدید می‌کرد دشمن داخلی بود که دو سر داشت: یکی جنبش "کاله‌دین" و دیگری ستاد مستقر در "موگیلیوف" که فرماندهی آن با ژنرال "دوخونین" بود. مورایوف-مردی که در همه جا حاضر بود- به فرماندهی نیروهای که علیه کازاک‌ها می‌جنگیدند منصوب گردید. برای ارتش سرخ از بین کارگران کارخانه‌ها افرادی انتخاب شدند. صدها مبلغ به "دون" گسیل گردیدند. شورای کمیسرهاي خلق پیامی به کازاک‌ها منتشر ساخت در آن توضیح داده می‌شد که حکومت شوروی چیست و چرا طبقات ثروتمند یعنی کارمندان، ملاکان، بانک‌داران و متحدین آن‌ها اعیان‌کازاک‌ها و ژنرال‌ها سعی دارند انقلاب را خفه کنند و نمی‌خواهند که ثروت آنان به مردم انتقال یابد.

روز بیست و هفت (چهارده) نوامبر یک هیئت نمایندگی کازاک به اسمولنی نزد لنین و تروتسکی آمد. نمایندگان پرسیدند آیا راست است که حکومت شوروی می‌خواهد اراضی کازاک‌ها را بین دهقانان ویلیکوروس تقسیم کند؟ تروتسکی پاسخ داد "نه". آن‌ها در گوش هم سخنانی رد و بدل کردند و پرسیدند: "پس آیا حکومت شوروی می‌خواهد املاک ملاکان ما را بگیرد و بین کازاک‌های زحمت‌کش تقسیم کند؟" لنین به آن‌ها پاسخ داد: "این دیگر کار خود شما است. ما از عمل کازاک‌های زحمت‌کش در تمام موارد حمایت می‌کنیم. بهتر این است که کار از تشکیل شورای کازاک‌ها آغاز گردد. در آن صورت شما در هیئت اجرائیه مرکزی نمایندگی خواهید داشت و آن نمایندگی حکومت شما خواهد بود."

کازاک‌ها در حالی که عمیقاً اندیشیدند از آن‌جا رفتند. پس از دو هفته یک هیئت نمایندگی از سربازان "کاله‌دین" به نزد او رفتند. نمایندگان پرسیدند: "آیا شما قول می‌دهید که املاک ملاکان را بین کازاک‌های زحمت‌کش تقسیم کنید؟" "کاله‌دین" پاسخ داد: "فقط در صورتی که از روی جسد من بگذرید." پس از یک ماه وی مشاهده کرد که ارتش وی در برابر چشمانش آب می‌شود. او خود را هدف گلوله قرار داد و جنبش کازاک‌ها متوقف گشت.

در همین اثنا اعضای کمیته اجرائیه مرکزی سابق یعنی رهبران سوسیالیست‌های "معتدل" - از اوکسنیتیف گرفته تا چرنوف - و رهبران فعال کمیته‌های سابق ارتش، ارتجاع افسری در "موگیلیوف" گرد آمدند. ستاد با سرسختی از شناسایی شورای کمیسرهاي خلق امتناع می‌ورزید؛ گردان‌های مرگ، دسته‌های سواره نظام سنت‌گنورگ و کازاک‌های جبهه را بدور خویش گردآورد و نیز محرمانه روابط نزدیکی با کاردارهای نظامی متفقین، با جنبش "کاله‌دین" و با "رادا"ی اوکرائین برقرار ساخت.

دول متفق به منشوری که کنگره شوراها در روز هفتم نوامبر (بیست و شش اکتبر) درباره صلح تصویب کرد و براساس آن پیشنهاد متارکه عمومی را عرضه داشت، جواب ندادند.

روز بیستم (هفتم) نوامبر تروتسکی یادداشت زیرین را به سفرای متفقین تسلیم کرد:

"مفتخرم که بدین وسیله به اطلاع شما آقای سفیر برسانم که کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه در بیست و شش اکتبر حکومت نوین جمهوری روسیه را در سیمای کمیسرهاي خلق تشکیل داد. ولادیمیر ایلیچ لنین رئیس این حکومت است و رهبری سیاست خارجی به من به عنوان کمیسر خلق در امور خارجی سپرده شده است. با جلب توجه شما به متن پیشنهاد متارکه و صلح دمکراتیک بدون الحاق و غرامت، برپایه خودمختاری ملل که از طرف کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه به تصویب رسیده است مفتخرم از شما خواهش کنم که سند مزبور را به عنوان پیشنهاد رسمی متارکه فوری در تمام جبهه‌ها و شروع بی‌درنگ مذاکرات صلح-پیشنهادی که حکومت ذی‌اختیار جمهوری روسیه در عین حال در برابر تمام خلق‌های متحارب و حکومت‌های آن‌ها مطرح می‌سازد- بررسی کنید. ابراز احترامات عمیق حکومت شوروی را آقای سفیر نسبت به خلق خودتان که مانند دیگر خلق‌ها، که در این کشتارگاه بی‌سابقه فرسوده و بی‌رمق گشته‌اند، نمی‌تواند مشتاق صلح نباشید، بپذیرید..."

در همان شب شورای کمیسرهاي خلق تلگراف زیرین را به ژنرال "دوخونین" مخابره کرد:

"... شوراي كميسر هاي خلق لازم مي داند كه بي درنگ به تمام كشور هاي متحارب، چه متفقين و چه آن هايي كه به عنوان خصم در برابر ما قرار گرفته اند رسماً" پيشنهاده متار كه بدهد. در اين باره اطلاع يه اي از جانب كميسر هاي خلق در امور خارجي به تمام نمايندگان مختار كشور هاي متفق در پطروگراد ارسال گرديده است. شوراي كميسر هاي خلق به شما هموطن- سرفرماندهي عالي- مأموريت مي دهد كه به قصد شروع مذاكرات صلح، پيشنهاده قطع فوري عمليات نظامي را در برابر مقامات نظامي ارتش هاي خصم مطرح سازيد. شوراي كميسر هاي خلق انجام اين مذاكرات مقدماتي را بر عهده شما گذارده و به شما فرمان مي دهد:

"1- جريان مذاكرات خود را با نمايندگان ارتش هاي خصم بلا انقطاع از طريق سيم مستقيم شورا گزارش دهيد."

"2- سند متار كه را فقط با توافق قبلي شوراي كميسر هاي خلق امضاء كنيد ..."

سفيران دول متفق يادداشت تروتسكي را با سكوت نفرت انگيزي تلقي كردند و در روزنامه ها مصاحبه هاي بي دريبي انتشار دادند سرشار از بي اعتنايي و تمسخر. فرماني كه به "دوخونين" ارسال گرديد علناً به مثابه يك اقدام خائنه ارزشيابي شد.

اما خود "دوخونين" هيچ نشاني از زندگي از خود بروز نداد. در شب بيست و دوم (نهم) نوامبر او را پاي تلفن مستقيم خواندند و پرسيدند كه آيا قصد تبعيت از فرمان را دارد؟ "دوخونين" پاسخ داد كه وي تنها از فراميني مي تواند اطاعت كند كه از طرف "حكومتي مورد پشتيباني ارتش و كشور" صادر شده باشد.

بلافاصله تلگرافاً از پست فرماندهي معزول شد و به جاي او "كريلنكو" منصوب گرديد. لنين به پيروي از شيوه خود كه به توده ها مراجعه مي كرد راديو تلگرافي به تمام كميته هاي هنگ ها و لشكرها و سپاه ها خطاب به تمام سربازان ارتش و نوپان ارسال داشته امتناع "دوخونين" را به اطلاع آنان رسانده و فرمان داد: "هنگ ها كه در جبهه قرار دارند فوراً" نمايندگان مختاري كه بايد مذاكرات رسمي را در باره متار كه با دشمن آغاز كند، انتخاب نمايند."

روز بيست و سوم (دهم) نوامبر كارداران دول متفق طبق دستور هايي كه از حكومت هاي خويش دريافت داشتند با يادداشتي به "دوخونين" مراجعه کرده به وي رسماً" اخطار نمودند كه پيمان هاي منعقدہ بين دول آنتانت را نقض نكند. سپس در يادداشت گفته شده بود كه عقد متار كه جداگانه با آلمان و خيم ترين عواقب را براي روسيه به بار خواهد آورد. "دوخونين" بلا درنگ اين يادداشت را به تمام كميته هاي سربازي ارسال داشت.

"فرداي آن روز تروتسكي با پيام نويني به سربازان مراجعه كرد كه در آن يادداشت نمايندگان متفقين هم چون مداخله آشكار در امور داخلي روسيه، و به منزله كوشش جسورانه اي ارزشيابي شده بود كه "ارتش روسيه و خلق روسيه را بر اساس پيمان هاي منعقدہ با تزار از طريق تهديد مجبور به ادامه جنگ مي كند."

از اسمولني لاي نقطع سيل بيانيه هاي روان بود در افشاء "دوخونين" و افسران ضد انقلابي كه گرد وي جمع شده بودند؛ و نيز در افشاء بازگران مرتجع سياسي كه در "موگيليوف" گردآمده بودند. اين بيانه ها ميليون ها سرباز خشمگيني را كه در جبهه اي به طول هزار ورست پراكنده بودند به حركت در آورد.

در همين زمان "كريلنكو" با سه گروه ناوي هاي از صميم قلب وفادار به سوي ستاد رهسپار شد و "دوخونين" را به مكافات تهديد كرد. سربازان همه جا "كريلنكو" را با هلله هاي سرورآمیز استقبال كردند و اين ظفر مندي كاملي بود. وقتي كه كميته مركزي ارتش طي بيانيه اي از "دوخونين" جانبداري كرد، بلافاصله ده هزار سرباز به سوي "موگيليوف" به حركت درآمدند.

دوم دسامبر (نوزده نوامبر) پادگان "موگيليوف" قيام كرد، شهر را به تصرف در آورد، "دوخونين" و كميته ارتش را توقيف كرد و با پرچم هاي سرخ پيروي به استقبال سرفرماندهي عالي نوين رفت. فرداي آن روز "كريلنكو" وارد "موگيليوف" شد و در كنار واگني كه "دوخونين" در درون آن محافظت مي شد با انبوهي جمعيت جوشان و خروشان روبرو گشت. "كريلنكو" نطقي ايراد داشت و طي آن از سربازان تقاضا كرد كه متعرض "دوخونين" نشوند، زيرا مي بايست او را به پطروگراد برد تا در آنجا در برابر دادگاه انقلابي قرار گيرد. هنگامي كه سخنان خود را پايان داد، ناگهان سروكله "دوخونين" از پنجره واگن هويدا شد- گفتي كه او هم مي خواهد خطاب به جمعيت سخنراني كند. مردم با فريادهاي وحشتناك به واگن هجوم بردند، ژنرال سالخورده را بيرون كشيدند و همانجا روي سكو قطعه قطعه كردند. شورش بدین سان پايان يافت.

دولت شوروي كه در نتيجه سقوط اين آخرين دژ نيروهاي خصم فوق العاده تقويت يافته بود، با اطمينان دست اندر كار سازمان دهی دولت جديد گرديد. بسياري از كارمندان پيشين زير پرچم آن درآمدند، بسياري از اعضا احزاب ديگر خدمت شوروي را پذيرفتند. ضمناً از بين آن ها آن عده كه به حقوق هاي گزاف اميد بسته بودند درقبال فرماني درباره ميزان حقوق كارمندان شوروي، كه براي كميسر خلق يعني بزرگترين مقام پانصد روبل (قريب پنجاه دلار) حقوق در ماه قائل شده بود، دچار ياس گرديدند. اعتصاب كارمندان دولتي كه ديگر از لحاظ مالي از طرف محافل مالي و بازرگاني نمي توانست مورد پشتيباني قرار گيرد، برهم خورد. كارمندان بانك نيز به كار خود بازگشتند.

فرمان ملي كردن بانك‌ها، ايجاد شوراي عالي اقتصاد ملي، اجراي فرمان مربوط به زمين در دهات، تجديد سازمان دمكراتيک ارتش، تغييرات چشم‌گیر در تمام عرصه‌هاي اداره دولت و زندگي- همه اي اين‌ها تدابي‌ري بود بيانگر اراده توده‌هاي كارگر، سرباز و دهقان براي آغاز كار تدريجي و توام با اشتباهات زياد براي ايجاد روسيه نوين و پرولتري.

بلشويك‌ها قدرت حاكمه را نه به وسيله سازش با طبقات حاكمه و يا با رهبران سياسي ديگر، و نه از طريق آشتي با دستگاه دولتي سابق قبضه كردند. آن‌ها همچنين از راه اعمال قهرمتشكل يك دارودسته كوچك به اين هدف نرسيدند. اگر توده‌هاي وسيع اهالي روسيه آماده قيام نمي‌بودند آن‌ها دچار شكست مي‌شدند. يگانه سبب كاميابي عظيم بلشويك‌ها در آن است كه آن‌ها آرزوهاي بزرگ و درعين حال ساده وسيع‌ترين اقشار اهالي را تحقق بخشيدند؛ آن‌ها را دعوت كردند كه هرآنچه راکنه است ويران سازند و ريشه‌كن كنند و سپس همراه با آن‌ها بروي ويرانه‌هاي گذشته پايه‌هاي جهان نوين را بنياد نهند.

## فصل دوازدهم كنگره دهقاني

بامدادان روز هيچدهم (پنجم) نوامبر كه بيدار شديد چهارچوب پنجره‌ها را تماما" سفيد يافتيم. برف مي‌باريد و ريزش آن چنان پر پشت بود كه در ده گامي هيچ چيز ديده نمي‌شد. گل‌ولاي محو شده و شهر تيره ناگهان درخشندگي خيره كننده يافته بود. به جاي درشكه‌ها سورت‌مه‌ها با سرعتي سرگيجه‌آور در كوچه‌هاي ناهموار مي‌شتافتند. ريش سورت‌مه‌چي‌ها كه خود را به نحو مضحكي قن‌داق‌پيچ كرده بودند، يخ بسته و به اويزه‌هاي يخي مبدل شده بود. شهر، عليرغم انقلابي كه با شتابي گيج‌كننده روسيه را به سوي آينده نامعلوم و مخوفي مي‌كشيد، نخستين برف را با شادماني عمومي استقبال كرد. لبخند بر تمام لب‌ها نشسته بود و مردم در كوچه‌ها مي‌دويدند و با خنده دانه‌هاي لطيف برفي را كه در فضا مي‌چرخيد مي‌قاپيدند. هر آنچه تيره رنگ بود محو شده بود و تنها سرمناره‌ها و گنبد‌هاي زرين و رنگين از زير پوشش برف سر برآورده بودند؛ برف فقط به زيبايي ابتدائي ويژه آن‌ها فزوني بخشيده بود.

نيم‌روز حتي خورشيد، رنگ پريده و ناتوان، نمايان شد، ولي در هر حال خورشيد بود. ذكام و درد مفاصل كه در موسم باران بر شهر چيره شده بود رخت بر بست. زندگي شادمانه‌تر جريان پيدا كرد، و حتي انقلاب با سرعت بيشتري به پيش شتافت.

يك شام‌گاه در قهوه‌خانه مقابل دروازه اسمولني نشسته بودم. قهوه‌خانه كلبه عموتوم نام داشت و جنگجویان گاردسرخ غالباً به اين پاتوق پر همهمه با سقف کوتاه روي مي‌کردند. اکنون اين‌ها نیز در اين‌جا به دور ميزهايي که قوري‌هاي چيني بزرگي بر روي سفره‌هاي ناتميز چيده شده بود گرد آمده اتاق را با دود غليظ توتون پر کرده بودند. پيش‌خدمت‌ها با فریاد "الآن، الآن" به هر سو مي‌دويدند.

در گوشه‌اي مردی با اونيفورم سرواني نشسته بود و سعی داشت نطقي ايراد کند. ولي حاضرین در هر چند کلمه سخن او را مي‌بريدند. مرد فریادزنان گفت: "شما از آدمکش‌ها بهتر نيستيد. در کوچه برادران روس خود را خودتان به تير مي‌بنديد!"

کارگري پرسيد: "چه وقت ما چنين کاري کرده‌ايم؟"

- "يکشنبه گذشته وقتي يونکرها ..."

- "مگر يونکرها به ما تيراندازي نکردند؟"

يکي از حضار دست خود را که با باند برگردن آویزان داشت بلند کرد و نشان داد: "آن‌ها براي من که مدرک گذاشته‌اند، شياطين!"

سروان با تمام قدرت صدایش فریاد زد: "شما مي‌بايست بي‌طرفي را حفظ مي‌کرديد. شما مي‌بايست بي‌طرف مي‌مانديد. شما کي هستيد که بتوانيد حکومت قانوني را ساقط کنید؟ اين لنين شما کيست؟ آلماني ! ..."

"و تو خودت کي هستي؟ ضدانقلابي! پرووکاتور!" - از هر سو بر سرش فریاد زدند. وقتي سروصدا تا حدودي خوابيد سروان برخاست و گفت:

"بسيار خوب، شما خودتان را خلق روس مي‌ناميد. ولي خلق روس شماها نيستيد، خلق روس اين دهقانانند. صبر کنید تا دهقانان ..."

و بر سرش فریاد زدند: "صبر خواهيم کرد و خواهيم ديد که دهقانان چه خواهند گفت. ما خوب مي‌دانيم آن‌ها چه خواهند گفت! مگر آن‌ها زحمت‌کشاني مانند ما نيستند؟"

در آخرين تحليل همه چیز به دهقانان بستگي داشت. گرچه سطح رشد دهقانان پايين بود، ولي آن‌ها نظريات خاص خود را داشتند و علاوه بر اين آن‌ها بيش از هشتاد درصد اهالي روسيه را تشكيل مي‌دادند. در بين دهقانان پيروان بلشويک‌ها بطور نسبي کم بود، و يك ديکتاتوري استوار صرفاً متکي به کارگران صنعتي در روسيه غير ممکن بود ... حزب اس‌ارهاي نمايندگي سنتي دهقانان را داشت. از اين‌رو دهقانان طبعاً توسط اس‌ارهاي چپ رهبري مي‌شدند و نه توسط حزبي از احزاب ديگر که هوادار حکومت شوروي بودند؛ و اس‌ارهاي چپ که موجوديت‌شان در گرو پرولتاريائي متشکل شهري بود نياز بي‌انتهای به پشتيباني دهقانان داشتند.

ولي اسمولني دهقانان را هيچ‌گاه فراموش نکرده بود. با صدور فرمان راجع به زمين، کمیته اجرائيه مرکزي نوين، مقدم بر همه چیز کمیته دهقانان سراسر روسيه را بدون مراجعه به کمیته اجرائيه شوراي دهقانان فراخواند. پس از چند روز مقررات دقيقاً تدوين شده‌اي براي کمیته‌هاي ارضي شهرستان‌ها انتشار يافت و به دنبال آن نامه‌هاي لنين خطاب به دهقانان منتشر شد که با زباني ساده و مفهوم، انقلاب بلشويکي و حکومت نوين را توضيح مي‌داد. سرانجام شانزده (سوم) نوامبر لنين و "ميليوتين" دستورالعمل براي فرستادگان مختار به استان‌ها را منتشر ساختند. هزاران نفر از اين فرستادگان از طرف دولت شوروي به روستاها رفته بودند.

"1- فرستاده به محض ورود به استان تعيين شده، جلسه نمايندگان کمیته اجرائيه شوراهاي کارگران، سربازان و دهقانان را فرامي‌خواند و در آن‌جا قانون ارضي را گزارش مي‌دهد و مسئله فراخواندن جلسات نمايندگان شوراهاي کارگران، سربازان و دهقانان شهرستان‌ها و استان‌ها را مطرح مي‌کند."

"2- وضع مسئله زمين را در استان توضيح مي‌دهد: الف- آيا اراضي مالکان تقسيم شده يا خير و در کجا و در کدام شهرستان، ب- اراضي مالکان در اختيار چه کسي قرار گرفته است؟ در اختيار کمیته‌هاي ارضي و يا کماکان در اختيار مالکان است، ج- نسبت به ابزار کار چگونه رفتار شده است؟"

"3- آيا کشت دهقانان توسعه يافته است؟"

"4- از سهمي که به استان تعلق مي‌گيرد چقدر بارگيري مي‌شود؟"

"5- توضيح داده شود مادام که دهقانان زمين را گرفته‌اند پس لازم است هر قدر ممکن است بيشتر و سريع‌تر غله به شهرها حمل گردد و فقط از طريق افزايش مقدار حمل غله به شهر است که مي‌توان خطر قحطي را رفع کرد."

"6- چه تدابييري براي انتقال اراضي ملاکان به دست کمیته‌هاي شهرستاني و ارضي و شوراهاي نمايندگان کارگران، سربازان و دهقانان در نظر گرفته شده و اتخاذ گرديده است؟"

"7- بهتر است که املاک معمر و مجهز در اختيار شوراهاي نمايندگان تهيدست با رهبري مهندسان مربوطه کشاورزي قرار گيرد."

در روستا جنب و جوشي در گرفت- آيستن تحولات، و سبب آن نه فقط تاثير نيرومند فرمان در باره زمين، بلکه همچنين بازگشت هزاران دهقان سرباز با روحيه انقلابي از جبهه بود ... بخصوص اين افراد با شادمانی و يژه‌اي فراخواندن کنگره دهقانان را شادباش گفتند.

همچنان که کمیته اجرائيه مرکزی قديم کوشيد که از تشکيل دومين کنگره نمايندگان کارگران و سربازان جلوگيرد، کمیته اجرائيه شوراهای دهقانان نیز سعی کرد از تشکيل کنگره دهقانان که اسمولني فراخوانده بود جلوگيري کند؛ و آن‌گاه که دید توانايي برهم زدن کنگره را ندارد، اين کمیته اجرائيه نیز مانند کمیته اجرائيه مرکزی قديم با شتابي تب‌آلود به پخش تلگرام‌ها پرداخت دائر به سفارش برگزیدن نمايندگان محافظه‌کار. حتي در بين دهقانان شايعه پراکندند که گویا کنگره در مسکو تشکيل خواهد شد، و برخي از نمايندگان نیز در واقع بدان‌جا عزيمت کردند؛ ولي در بيست‌وسه (ده) نوامبر در پتروگراد نزديک به چهارصد نماينده گردآمدند و مشاورات فراکسيوني آغاز شد...

نخستين جلسه کنگره در تالار "الکساندروفسکي" از بناي دوماي شهر تشکيل يافت و نخستين رأی‌گيري نشان داد که بيش از نصف نمايندگان کنگره اس‌ارهاي چپ هستند، در حالي که بلشويک‌ها فقط يك پنجم، اس‌ارهاي راست يك‌چهارم نمايندگان را تشکيل مي‌دادند و بقيه نمايندگان تنها در مخالفت با کمیته اجرائيه قديم که رهبري آن را "اوکسنتييف"، "چايکوفسکي" و "پشه‌خونوف" در دست داشتند، متحد شده بودند.

از دحمای پرهياهو تالار عظيم را پر کرده بود. خصومتي ژرف و سرسخت نمايندگان را به گروه‌هاي آشتي ناپذير تقسيم نموده بود. در سمت راست سردوشي‌هاي افسران مي‌درخشيد و چهره‌هاي پدرسالاري دهقانان سالمند و مرفه مشاهده مي‌شد. در مرکز تعداد کمی دهقان، گروه‌بان و چند سرباز؛ در سمت چپ تقريباً فقط سربازان ساده نشسته بودند. اين نسل جواني بود که در ارتش خدمت مي‌کرد. در راه‌روها انبوهي از کارگران بودند که در روسيه هنوز منشاء دهقاني خود را فراموش نکرده‌اند ...

کمیته اجرائيه برخلاف کمیته اجرائيه قديم به هنگام افتتاح جلسه از به رسميت شناختن کنگره امتناع کرد. موعده کنگره رسمي سيزده دسامبر (سي نوامبر) تعيين شده بود. صدرکمیته اجرائيه در ميان کف‌زدن‌هاي رعدآسا و فریادهای خشمگين اعلام داشت که جلسه کنوني کنفرانسي است فوق‌العاده و نه بيشتر ... ولي کنفرانسي فوق‌العاده به زودي با انتخاب رهبر اس‌ارهاي چپ- مارياسپيريديونو- به صدارت مناسبات خود را نسبت به کمیته اجرائيه نشان داد.

تقريباً تمام روز نخست با بحث و جدل سختي درباره اين موضوع گذشت که آیا بایستي نمايندگان شوراهای شهرستان‌ها در کنگره شرکت داد و يا اين‌که فقط نمايندگان سازمان‌هاي استان‌ها را، ولي سرانجام به همان‌گونه کنگره کارگران و سربازان، اکثریت شکننده به سود وسيع‌ترين نمايندگي رأی داد. پس از آن کمیته اجرائيه قديم تالار جلسه را ترک گفت ...

تقريباً بلافاصله پس از اين واقعه آشکار شد که روحيه اکثریت نمايندگان نسبت به حکومت کميسر‌هاي خلق خصومت آميز است. زينويف کوشيد به نام بلشويک‌ها سخن گوید ولي با سوت استقبال شد؛ و آن‌گاه که او در ميان خنده نمايندگان کرسی خطابه را ترک گفت فریاد زد "خَر کميسر خلق به گل نشست!"

نازاريف نماينده استان فریاد برآورد: "ما سوسيال انقلابيون چپ از شناخت اين به اصطلاح حکومت کارگري- دهقاني امتناع مي‌ورزيم تا آن‌گاه که در آن نمايندگان دهقانان نباشند. اين وضع در حال حاضر جز ديکتاتوري کارگري چيز ديگري نيست ... ما اصرار داريم حکومت نويني تشکيل شود که نمايشگر تمام دمکراسي باشد!"

نمايندگان مرتجع با تمام قوا از اين روحيه پشنيباني مي‌کردند و بي‌اعتنا به اعتراضات شديدی که از نيکت‌هاي بلشويک‌ها بر مي‌خاست مدعی بودند که شوراي کميسر‌هاي خلق قصد دارد يا کنگره را تابع خود سازد و يا به زور اسلحه آن را منحل کند. دهقانان اين ادعا را با فریادهای نفرت استقبال مي‌کردند ...

در سومين روز ناگهان در پشت کرسی خطابه لنين ظهور کرد. تالار نه کمتر از ده دقيقه خشم خود را بروز داد. تالار فریاد مي‌زد: "دور شو، ما نمي‌خواهيم حرف کميسر‌هاي خلق را گوش بدهيم! حکومت شما را به رسميت نمي‌شناسيم!"

لنين که دست‌هاي خود را به طرفين کرسی خطابه گرفته بود کاملاً آرام ايستاده بود و متفکرانه جمعيت خشمگين را با پلک‌هاي نيم‌بسته نگاه مي‌کرد. سرانجام، همهمه در تالار گويي فروکشيد به استثناء نيکت‌هاي راست که در آن‌جا هنوز فریاد مي‌زدند و سوت مي‌کشيدند.

لنين گفت: "من اين‌جا آمده‌ام نه به عنوان عضو شوراي کميسر‌هاي خلق- و به انتظار ساکت شد تا همهمه بخوابد- بلکه به عنوان فراکسيون بلشويکي که به نحوي بایسته براي کنگره کنوني انتخاب شده است." و اعتبار نامه خود را بلند کرد چنان‌که همه بتوانند آن را ببينند.

"وانگهي - او با صدایي کاملاً آرام به سخن ادامه داد - هيچ‌کس نمي‌تواند انکار کند که حکومت کنوني روسيه را حزب بلشويک تشکيل داده است ... او چند ثانيه مکث کرد ... چنان‌که در واقع اين و آن يکي است ..."

استدلال لنین ساده بود: "صاف و ساده بگوئید شما دهقانان که ما املاک ملاکان را به شما داده‌ایم، آیا اکنون می‌خواهید مانع کارگران شوید که کنترل خود را بر تولید برقرار کنند؟ این‌جا مبارزه طبقاتی است: ملاکان بدیهی است که با دهقانان مبارزه می‌کنند و صاحبان کارخانه با کارگران. مگر شما می‌خواهید کار به تفرقه در صفوف پرولتاریا بی‌انجامد؟ شما می‌خواهید در کدام طرف قرار گیرید؟ ما بلشویک‌ها حزب پرولتری هستیم - چه پرولتاریای دهقانی و چه پرولتاریای صنعتی. ما بلشویک‌ها به یکسان طرفدار شوراها هستیم - هم طرفدار شوراهای دهقانی و هم طرفدار شوراهای کارگران و سربازان. حکومت کنونی حکومت شوروی است و ما نه فقط پیشنهاد کرده‌ایم که شوراهای دهقانی در این حکومت شرکت کنند، بلکه هم‌چنین نمایندگان اس‌ارهای چپ را دعوت کرده‌ایم که در شورای کمیسرها خلق وارد شوند ... شورا کامل‌ترین شکل نمایندگی مردمند - چه مردمی که در کارخانه‌ها و معادن کار می‌کنند و چه مردمی که در کشتزارها کار می‌کنند. هرکس سعی در تخریب شوراها کند گناه عمل ضددمکراتیک و ضدانقلابی را بردوش می‌گیرد و من به خود اجازه می‌دهم که به شما رفقای اس‌ارهای راست و به شما آقایان کادتها بگویم که اگر مجلس مؤسسان بخواهد شوراها را تخریب کند ما این مجلس مؤسسان را اجازه نخواهیم داد!"

شب هنگام (بیست‌وپنج) دوازده نوامبر چرنوف که توسط کمیته اجرائیه فراخوانده شده بود شتابان از "موگیلیوف" فرارسید. تا دو ماه قبل او یک انقلابی دو آتشه شمرده می‌شد و از یک شهرت بسیار بزرگی بین دهقانان برخوردار بود. و اکنون او را فراخوانده بودند به خاطر آن‌که او کنگره را از گرایش خطرناک به چپ باز دارد. به محض ورود به پتروگراد چرنوف بازداشت و به اسمولنی برده شد. در آن‌جا به سرعت از او بازپرسی کردند و رهایش ساختند. نخستین کارش بستن کمیته اجرائیه به تازیانه انتقاد بود برای آن‌که کنگره را ترک کرده بود. کمیته اجرائیه موافقت کرد به کنگره بازگردد. به هنگام ورود چرنوف به تالار، اکثریت از او با کف زدن‌های شدید و بلشویک‌ها با سوت کشیدن و تمسخر استقبال کردند.

"رفقا من غیبت کرده‌ام. من در کنفرانس ارتش دوازدهم درباره مسئله دعوت کنگره تمام نمایندگان دهقانان ارتش جبهه غرب شرکت داشتم و از آن‌چه در این‌جا موجب طغیان شده اطلاع بسیار کمی دارم ..."

زینوویف از جا پرید و فریاد کشید "شما فقط چند دقیقه غیبت کرده‌اید! همه‌ها و فریادهای گوش‌خراشی برخاست: "دور باد بلشویک‌ها!"

چرنوف ادامه داد: "اتهامی که بر من وارد کردند که گویا من کمک کرده‌ام ارتشی را تماما" به سوی پتروگراد گسیل دارم فاقد هرگونه اساس و سرتاپا دروغ است. چنین اتهامی از کجا مایه می‌گیرد؟ منشاء آن را به من نشان دهید!"

زینوویف: از روزنامه‌های خود شما - از "ایزوستیا" و "دیلونارودا!"

چهره پهن چرنوف در چارچوبی از ریش فلفل نمکی و موهای وزکرده از خشم سرخ شده بود. چشمان ریزش می‌درخشید. ولی او خودداری کرد و ادامه داد: "تکرار می‌کنم، من عملاً" هیچ چیز از آن‌چه در این‌جا گذشته است نمی‌دانم. من هیچ ارتشی را هدایت نکرده‌ام جز این را (او با انگشت به نمایندگان دهقانان اشاره کرد) و من مسئولیت کامل این را برعهده می‌گیرم که آن را به این تالار هدایت کرده‌ام! (خنده، فریاد، آفرین، احسنت!)"

"به پتروگراد که بازگشتم به اسمولنی رفتم، آن‌ها چنین اتهاماتی به من نسبتند ... پس از مذاکرات بسیار کوتاهی مرا رها کردند و این است تمام داستان. بگذار کسی از حضار این اتهام را تکرار کند!"

همه‌ها وحشتناکی برخاست. بلشویک‌ها و برخی اس‌ارهای چپ از جا جستند، با تکان دادن مشت فریاد می‌کشیدند و بقیه نمایندگان سعی داشتند با فریادهای رساتری آن‌ها را ساکت کنند.

چرنوف فریاد کشید: "این که جلسه نیست، این‌که سرتا پا افتضاح است!" و با این کلمات از تالار خارج شد. در نتیجه همه‌ها و برهم خوردن نظم لازم آمد تنفس بدهند ...

#####

مسئله وضع کمیته اجرائیه دهقانان همه را سخت به هیجان آورده بود. کمیته اجرائیه با اعلام این‌که جلسه، کنفرانس فوق‌العاده‌ای است، در نظر داشت از تجدید انتخاب کمیته اجرائیه جلوگیری کند. ولی این شمشیر دوسر بود. اس‌ارهای چپ تصمیم گرفتند که اگر کنگره بر کمیته اجرائیه حاکمیت ندارد پس کمیته اجرائیه نیز بر کنگره حاکمیت نمی‌تواند داشته باشد. جلسه در بیست‌وپنج (دوازده) نوامبر مقرر داشت که اختیار کمیته اجرائیه به کنفرانس فوق‌العاده منتقل می‌گردد و حق رأی تنها به آن اعضای از کمیته اجرائیه تعلق می‌گیرد که به عنوان نماینده برگزیده شده‌اند.

فردای آن روز علیرغم کوشش‌های نومیدانه بلشویک‌ها اصلاحی برای قطع‌نامه تصویب شد که طبق آن حق رأی مشورتی و قطعی به تمام اعضای کمیته اجرائیه - قطع نظر از این‌که به عنوان نمایندگان انتخاب شده بودند یا نه - داده می‌شد.

بیست‌وهفت (چهارده) نوامبر مذاکره درباره مسئله ارضی درگرفت که طی آن تفاوت بین برنامه ارضی بلشویک‌ها و اس‌ارهای چپ آشکار شد.



"کالچینسکی" که به نام اس‌ارهای چپ سخن گفت تلخیصی از تاریخ مسئله ارضی در دوران انقلاب عرضه داشت. او گفت که نخستین کنگره شوراهای دهقانان قطع نامه کاملاً دقیق و صوری برای واگذاری فوری املاک ملاکان به کمیته‌های ارضی تصویب کرد، ولی رهبران انقلاب و نمایندگان بورژوازی در حکومت موقت اصرار کردند که مسئله تا گشایش مجلس مؤسسان نمی‌تواند حل شود. دومین دوران انقلاب دوران "سازشکاری" با قرارگرفتن چرنوف در پست وزارتخانه آغاز شد. دهقانان باور داشتند که اکنون بی‌درنگ حل عملی مسئله ارضی آغاز می‌گردد، ولی به رغم اراده بیان شده و صریح نخستین کنگره دهقانی، مرتجعین و سازشکاران کمیته اجرائیه به هیچ عملی اجازه ندادند. این گونه سیاست منجر به یک رشته هیجان‌های ارضی شد که تظاهر طبیعی بی‌صبری و انرژی سرکوب شده دهقانان بود. دهقانان که مضمون واقعی انقلاب را درک کرده بودند می‌کوشیدند که از دایره حرف به دایره عمل گام گذارند.

ناطق ادامه داد: "حوادث اخیر نه یک شورش سطحی و نه "ماجرای بلشویکی" است، بلکه برعکس قیام واقعی خلق است که در سراسر کشور حسن استقبال می‌گردد. بطور کلی بلشویک‌ها در مسئله ارضی موضع درستی اتخاذ کردند، ولی با توصیه دهقانان که خود زمین را به زور تصرف کنند اشتباه بزرگی مرتکب شدند. بلشویک‌ها از روزهای نخست اعلام داشتند که دهقانان می‌بایست زمین را "از طریق عمل انقلابی توده‌ای" تصرف کنند. این چیزی جز هرچ و مرج نیست. زمین می‌تواند بطور متشکل گرفته شود. برای بلشویک‌ها مهم این بود که هر قدر ممکن است سریع‌تر تمام مسائل انقلاب را حل کرد، ولی آن‌ها به بهانه این‌که چگونه این مسائل بایستی حل شود اعتنایی نکردند. فرمان درباره زمین که از طرف کنگره شوراهای صادر شد در اساس خود کاملاً با تصمیمات نخستین کنگره دهقانی انطباق دارد. پس چرا حکومت نوین نمی‌خواهد تاکتیکی را نیز که این کنگره متذکر شده به کار بندد؟ - زیرا که شورای کمیسرهاي خلق می‌خواست مسئله زمین را با شتاب حل کند تا برای مجلس مؤسسان چیزی باقی نماند. ولی حکومت می‌دید که تدابیر عملی نیز ضرور است. از این جهت بدون تعمق "مقررات مربوط به کمیته‌های ارضی" را وضع کرد و بدین‌سان وضع بسیار عجیبی به وجود آورد- یعنی شورای کمیسرهاي خلق مالکیت خصوصی را بر زمین لغو کرد و مقرراتی که به وسیله کمیته‌های ارضی وضع شد مبتنی بر اصل مالکیت خصوصی بود. با تم این‌ها بدبختی در این‌جا نیست، زیرا که کمیته‌های ارضی هیچ‌گونه توجهی به فرامین شوراهای ندارند و تصمیمات عملی خود را اجرا می‌کنند- تصمیماتی که بر اراده اکثریت عظیم دهقانان تکیه دارد... کمیته‌های ارضی سعی ندارند که مسئله ارضی را از طریق قانون‌گذاری که فقط مجلس مؤسسان اختیار وضع آن را دارد حل کنند؛ ولی آیا مجلس مؤسسان می‌خواهد اراده دهقانان روس را تحقق بخشد؟ ما در این‌جا نمی‌توانیم اعتماد داشته باشیم. ما می‌توانیم تنها اعتماد داشته باشیم به این‌که تصمیم انقلابی دهقانان قویا رشد یافته و این‌که مجلس مؤسسان مجبور خواهد شد مسئله زمین را چنان حل کند که دهقانان می‌خواهند. مجلس مؤسسان جرأت آن را نخواهد داشت که در راه نقض اراده خلق گام بردارد."

پس از "کالچینسکی" لنین به ایراد نطق پرداخت و این بار به سخنان او با توجه بسیار گوش دادند: "در حال حاضر ما می‌کوشیم نه فقط مسئله زمین، بلکه همچنین مسئله انقلاب اجتماعی را حل کنیم. ما نه فقط در این‌جا، در روسیه، بلکه همچنین در سراسر جهان مسئله زمین جدا از دیگر مسائل اجتماعی قابل حل نیست. چنان‌که مثلاً" ضبط املاک بزرگ باعث برانگیختن ملاکان روس، بلکه همچنین باعث برانگیختن سرمایه خارجی است که مالکیت بزرگ ارضی با آن به وسیله بانک‌ها مربوط است. در روسیه مالکیت خصوصی بر زمین مبنای ظلم عظیمی است؛ و ضبط املاک به وسیله دهقانان یکی از مهم‌ترین گام‌های انقلاب ما است. ولی این اقدام نمی‌تواند از دیگر اقدامات جدا باشد- چنان‌که در تمام مراحل که انقلاب ما طی کرده است این موضوع به وضوح آشکار است. اشتباه اس‌ارهای چپ از آن‌جا است که در آن هنگام با سیاست سازشکارانه مبارزه نکردند، زیرا آن‌ها پیرو این تئوری بودند که آگاهی توده‌ها هنوز به قدر کافی رشد نکرده است. اگر سوسیالیسم تنها زمانی تحقق پذیرد باشد که رشد فکری تمام خلق آن را اجازه دهد، در آن صورت ما سوسیالیسم را حتی پس از پانصد سال نخواهیم دید. حزب سیاسی سوسیالیستی پیشگام طبقه‌کارگر است؛ این حزب نباید اجازه دهد که سطح نازل رشد توده‌ها پیشروی آن را متوقف سازد، بلکه می‌بایست توده‌ها را به دنبال خود ببرد بدین ترتیب که از شوراهای به عنوان ارگان‌های ابتکار انقلابی استفاده کند. اما برای این‌که بتوان مرددین را به دنبال خود برد، می‌باید خود رفقای اس‌ارهای چپ بر تردیدهای خود غلبه کنند. توده‌های خلق از ماه ژوئیه دوری از سازشکاری را آغاز کردند و اکنون در نوامبر اس‌ارهای چپ هنوز هم به سوی اوکسنیتیف دست دراز می‌کنند که به بقایای حقیر شهرت گذشته‌اش چسبیده است. اگر سازشکاری ادامه یابد انقلاب نابود خواهد شد. با بورژوازی سخن از هیچ‌گونه سازشکاری نمی‌تواند در میان باشد. حاکمیت بورژوازی باید تمام و کمال سرنگون گردد. ما بلشویک‌ها برنامه ارضی خود را تغییر نداده‌ایم. ما از انهدام مالکیت خصوصی بر زمین سر باز نزده و نمی‌خواهیم سر باز زنیم. ما "مقررات برای کمیته‌های ارضی" را که ابداً مبتنی بر اصل مالکیت خصوصی نیست تصویب کرده‌ایم به سبب آن‌که خواسته‌ایم اراده خلق را به همان وسیله‌ای که خود خلق برگزیده تحقق بخشیم و بدین‌سان اتحاد تمام عناصری را که در راه انقلاب سوسیالیستی مبارزه می‌کنند فشرده‌تر سازیم. ما از اس‌ارهای چپ به ورود در این اتحاد دعوت می‌کنیم ولی ما معتقدیم که آن‌ها از واپس نگری دست بردارند و از جناح سازشکار خود ببرند. و اما درباره مجلس مؤسسان،

همان‌طور که ناطق قزلباش گفت، این کاملاً درست است که کار مجلس مؤسسان را تصمیم انقلابی توده‌ها تعیین خواهد کرد و من می‌گویم: به این تصمیم انقلابی امید ببند و تفنگ را از دست رها نکن!" پس از آن لنین قطع‌نامه بلشویک‌ها را قرائت کرد:

"کنگره دهقانی دولت موقت متشکله از طرف دومین کنگره نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان سراسر روسیه را تأیید می‌کند و تمام و کمال قانون (فرمان) درباره زمین مورخ بیست‌وشش اکتبر 1917 صادره از طرف شورای کمیته‌های خلق را می‌پذیرد. کنگره دهقانی تصمیم راسخ و بی‌خدشه خود را در دفاع جانبازانه از اجرای این قانون ابراز می‌دارد و همه دهقانان را به حمایت متحد از آن و اجرای بلادرنگ آن در محل‌ها توسط خود دهقانان فرا می‌خواند و نیز دهقانان را دعوت می‌کند که برای تمام مقامات و وظایف مسئول تنها چنان افرادی را برگزینند که نه در حرف بلکه در عمل وفاداری خود را نسبت به دهقانان زحمت‌کش و استثمار شده به اثبات رسانده و نشان داده باشند که می‌توانند و آماده‌اند از این منافع، علیرغم هرگونه مقاومت ملاکان و سرمایه‌داران و طرفداران آن‌ها، نگهبانی کنند. کنگره دهقانی در عین حال اعتقاد خود را اعلام می‌دارد دایر بر این‌که اجرای کامل تمام تدابیر شمول قانون زمین فقط با کامیابی انقلاب کارگری سوسیالیستی که در پانزده اکتبر آغاز شده امکان‌پذیر است، زیرا تنها انقلاب سوسیالیستی است که قادر است هم انتقال رایگان زمین را به دهقانان زحمت‌کش، هم مصادره ابزار مالکان، هم پاسداری کامل از منافع کارگران کشاورز مزدور را ضمن آغاز بی‌درنگ انهدام بی‌قید و شرط تمامی سیستم بردگی مزدوری سرمایه‌داری، هم توزیع صحیح و طبق برنامه محصولات کشاورزی و فرآورده‌های صنعتی بین نواحی و اهالی کشور، هم استقرار تسلط بر بانک‌ها (بدون چنین تسلطی سلطه مردم بر زمین به وسیله الغاء مالکیت خصوصی بر زمین امکان‌پذیر نیست.)، هم کمک همه جانبه دولت زحمت‌کشان و استثمار‌شدگان و غیره را تأمین کند. از این رو کنگره دهقانی که تماماً از انقلاب بیست‌وپنج اکتبر حمایت می‌کند و درست به دلیل سوسیالیستی بودن این انقلاب از آن حمایت می‌کند تصمیم راسخ خود را ابراز می‌دارد که با رعایت تدریج لازم، ولی بدون هیچ تردید و تعللی، تدابیر نوسازی سوسیالیستی جمهوری روسیه را به موقع اجرا گذارد. شرط لازم پیروزی انقلاب سوسیالیستی- یگانه انقلابی که کامیابی مستحکم و تحقق کامل قانون زمین را تأمین می‌سازد، عبارت است از اتحاد کامل دهقانان استثمار‌شده و زحمت‌کش با طبقه کارگر- پرولتاریا. در تمام جمهوری‌های روسیه از این پس تمام ساختمان و اداره دستگاه دولتی از سر تا پا می‌بایست بر مبنای چنین اتحادی بنا شود. این اتحاد تمام و هرگونه مساعی مستقیم و غیرمستقیم، آشکار و پنهان را برای بازگشت به سازش‌کاری محکوم با بورژوازی و با مبلغان سیاست بورژوازیی طرد می‌کند و تنها این اتحاد پیروزی سوسیالیسم را در سراسر جهان تأمین می‌نماید."

مرجعین عضو کمیته اجرائیه دیگر جرأت نکردند در مخالفت آشکار نطق کنند، ولی چرنوف چند بار به پشت کرسی خطابه رفت و با لحنی بی‌طرف، فروتن و تطمیع‌کننده سخن گفت. به او جایی در هیئت رئیسه پیشنهاد کردند. در شب دوم کنگره، یک یادداشت بی‌نام و امضاء به رئیس جلسه داده شد که در آن پیشنهاد شده بود چرنوف را به عنوان رئیس افتخاری برگزینند. اوستینوف این یادداشت را قرائت کرد، ولی در این لحظه زینوویف از جا جست و فریاد کشید که این کلک کمیته اجرائیه سابق است که می‌خواهد جلسه را در دست خود بگیرد. تالار جلسه در حال بدل به یک توده خشمگین با چهره‌های برافروخته شد که مشت‌ها را تکان می‌دادند. هر دو طرف در واقع هم از شدت خشم از جا در رفته بودند. با این همه چرنوف هنوز از شهرت بزرگی برخوردار بود.

به‌هنگام مباحثات شدید درباره مسئله ارضی و درباره قطع‌نامه لنین، دوباره بلشویک‌ها خواستند کنگره را ترک گویند، ولی رهبران، آن‌ها را نگاهداشتند. به نظر من این‌طور رسید که کنگره دچار تفرقه بی‌درمانی شده است.

ولی هیچ‌کس نمی‌دانست که در اسمولنی مذاکرات محرمانه‌ای بین اس‌ارهای چپ و بلشویک‌ها جریان دارد. اس‌ارهای چپ ابتدا می‌طلبیدند که دولتی از نمایندگان تمام احزاب سوسیالیستی، اعم از آن‌که آن‌ها در شوراهای وارد باشند یا نباشند، تشکیل شود. آن‌ها می‌خواستند که این دولت در برابر شورای خلق متشکل از تعداد برابر نمایندگان سازمان‌های کارگری و سربازی و سازمان‌های دهقانی و در تکمیل آن‌ها از نمایندگان دوماهای شهری و زمستوها، مسئول باشد و همچنین اخراج لنین و تروتسکی را از ترکیب دولت و نیز انحلال کمیته‌های انقلابی نظامی و دیگر ارگان‌ها را می‌طلبیدند.

بیست‌وهشت (پانزده) نوامبر، پس از مبارزه سختی که تمام شب ادامه یافت، در بامداد چهارشنبه سازش به عمل آمد. موافقت شد که در ترکیب کمیته اجرائیه مرکزی متشکل از یکصدوهشت عضو، یکصدوهشت عضو دیگر که به طور نسبی از کنگره دهقانی انتخاب شوند، صد نماینده منتخب بلاواسطه ارتش و نیروهای دریایی و پنجاه نماینده از اتحادیه‌های صنفی (سی‌وپنج تن از اتحادیه‌های سراسر روسیه، ده نفر از اتحادیه کارگران راه‌آهن و پنج نفر از نمایندگان پست‌وتلگراف) وارد شوند. دوماها و زمستوها کنار زده شدند. لنین و تروتسکی در دولت باقی‌ماندند و کمیته انقلابی نظامی نیز به کار خود ادامه داد.

جلسات کنگره به محل آموزشگاه حقوق امپراطوري در "خونتانکا" شماره شش منتقل شد که در آنجا کمیته اجرائیه شوراهای دهقانی استقرار یافته بود. در اینجا، در تالار عظیم، عصر شنبه نمایندگان گردآمدند. کمیته اجرائیه قدیم رفت و جلسه خصوصی خود را در اتاق دیگری در همان بنا با شرکت نمایندگان انشعابی ارتجاعي و نمایندگان کمیته‌های ارتشی گشود.

چرنوف از جلسه‌ای به جلسه دیگر رفت و آمد می‌کرد و دقیقاً سیر حوادث را تعقیب می‌نمود. او می‌دانست که سازشی با بلشویک‌ها مورد بحث است ولی نمی‌دانست که اکنون دیگر موافقت حاصل آمده است. او در جلسه انشعابیون گفت: "اکنون هنگامی که همه با تشکیل يك دولت از تمام احزاب سوسیالیستی موافقت بسیاری موضوع نخستین کابینه را که ائتلافی نبود و در آن تنها يك سوسیالیست، آن هم کرنسکی بود، فراموش می‌کنند. این دولت در زمان خود بسیار ذینفوذ بود. اکنون همه کرنسکی را متهم می‌کنند و همه فراموش می‌کنند که او نه فقط توسط شوراهای بلکه توسط توده‌های مردم برمسند حکومت گمارده شده بود. پس چرا افکار عمومی علیه کرنسکی برگشت؟ وحشی‌ها خود خدایان خود را می‌سازند و در برابر آن‌ها نماز می‌گزارند، ولی اگر این خدایان دعای آن‌ها را اجابت نکنند وحشیان آن‌ها را مجازات می‌نمایند؛ و این همان چیزی است که اکنون جریان دارد- دیروز کرنسکی، امروز لنین و تروتسکی و فردا باز کسی دیگر ... ما هم به کرنسکی و هم به بلشویک‌ها پیشنهاد کردیم از حکومت کنار بروند. کرنسکی موافقت کرد. امروز او از پناهگاه خود اعلام داشت که از مقام نخست‌وزیری برکنار می‌رود. ولی بلشویک‌ها می‌خواهند قدرت حاکمه را در دست داشته باشند، ولی نمی‌دانند با آن چه بکنند ... بلشویک‌ها چه در حکومت بمانند و چه نمانند سرنوشت روسیه از این جهت تغییری نخواهد کرد. روستای روسیه بسیار خوب می‌داند که چه می‌خواهد و تدابیر خاص خود را اتخاذ می‌کند... و سرانجام همین روستا ما را نجات خواهد داد ..."

در این هنگام در تالار بزرگ "اوستینوف" موافقت حاصله بین کنگره دهقانی و اسمولنی را اطلاع داد. نمایندگان این خبر را با شور و هیجان و شادمانه استقبال کردند. ناگهان چرنوف در تالار حاضر شد و درخواست سخن کرد. چنین آغاز کرد:

"می‌بینم که بین کنگره دهقانی و اسمولنی موافقتی بسته شده است. این نوع موافقت غیرقانونی خواهد بود، زیرا کنگره واقعی شوراهای دهقانی فقط دو هفته دیگر گرد خواهد آمد. علاوه بر این من می‌بایست به شما هشدار بدهم که بلشویک‌ها هیچ‌گاه مطالبات شما را برآورده نخواهند کرد."

نطق او با قهقه خنده قطع شد. او سریعاً اوضاع را درک کرد؛ از پشت کرسی خطاب به پایین آمد و از تالار جلسه خارج شد و تمام شهرتش را با خود برد.

شب هنگام در روز پنج شنبه بیست‌ونهم (شانزده) نوامبر جلسه فوق‌العاده کنگره گشایش یافت. احوال و روحیه جشن گونه بود- همه لبخند بر لب داشتند. آخرین مسائل مربوط به کار که تا آن‌گاه از طرف کنگره حل نشده بود سریعاً حل گردید و آن‌گاه "ناتانسون" ریش‌سفید اس‌ارهای چپ به ایراد نطق پرداخت. او با صدایی لرزان و اشک در چشمان گزارش "عقد ازدواج" شوراهای دهقانی را با شوراهای کارگری- سربازی قرائت کرد. هربار که او کلمه "عقد اتحاد" را بر زبان می‌راند تالار از کف‌زدن‌های رعدآسا می‌لرزید. وقتی "ناتانسون" به سخنش پایان داد "اوستینوف" ورود نمایندگان اسمولنی را به همراهی نمایندگان گارد سرخ اطلاع داد. کنگره آن‌ها را با هلهله‌ای عظیم استقبال کرد. کارگر، سرباز و ناوی به نوبه پشت کرسی خطاب قرار گرفتند و به کنگره درود فرستادند. سپس "بوریس راینشتاین" نماینده حزب کارگری سوسیالیستی آمریکا به سخن پرداخت:

"روز عقد اتحاد بین کنگره دهقانی و شورای نمایندگان کارگران و سربازان، یکی از پر عظمت‌ترین روزهای انقلاب است. خبر آن انعکاسی رعدآسا در تمام جهان خواهد داشت. این اتحاد، هم در پاریس و لندن، و هم آن‌سوی اقیانوس در نیویورک دور، قلب زحمت‌کشان را مملو از شادی می‌کند. اندیشه سترگ پیروز شد. غرب و آمریکا مدت‌ها بود از روسیه، از پرولتاریای روسیه انتظار کارهای غیرعادی و لرزاننده داشتند. پرولتاریای جهانی مدت‌ها است چشم به انقلاب روس کارهای بزرگی که اکنون تحقق می‌یابد، دوخته است."

پس از تبریک "سوردلف"- صدر کمیته اجرائیه مرکزی- از دحام عظیم دهقانی به خیابان شتافت با فریادهای: "هورا! جنگ داخلی پایان یافت! زنده باد دموکراسی متحد!"

شب دیگر فرارسیده بود و رنگ مات ماه و ستارگان بر سپیدی برف منعکس می‌شد. در برزن ساحلی هنگ "پاولوفسکی" با تمام تجهیزات جنگی صف بسته بود. دسته موزیکش "مارسه‌یز" می‌نواخت. در میان فریادهای بلند شادباش سربازان، دهقانان صف کشیدند و پرچم عظیم سرخ کمیته اجرائیه نمایندگان دهقانان شوراهای سراسر روسیه را برافراشتند که بر آن با نخ زرین نوشته شده بود: "زنده باد اتحاد توده زحمت‌کشان انقلابی!" سپس پرچم‌های دیگری- پرچم‌های شوراهای برزن‌ها گذشت. بر روی پرچم کارخانه "پوتیلوف" نوشته شده بود: "ما در برابر این پرچم سرفروید می‌آوریم تا برادری تمام خلق‌ها را برقرار کنیم!" از جایی مشعل‌ها ظاهر شدند و شب را با نور ارغوانی تیره خود

روشن ساختند. نور هزار تیغه آن‌ها در بلور قطعات یخ منعکس می‌شد و دودشان از روی سر جمعیت، که سرود خوانان زیر نظر تماشاگران ساکت و حیرت زده به سوی "فونتانا" حرکت می‌کرد، بالا می‌رفت.

"زنده باد ارتش انقلابی! زنده باد گارد سرخ! زنده باد دهقانان!"

این تظاهرات عظیم از سراسر شهر بدین‌سان گذشت؛ مردم دمبدم به آن ملحق می‌شدند و دمبدم پرچم‌های سرخ نوین زرین دوز برافراشته می‌شد. دو دهقان سالخورده که کار پشت آن‌ها را خمیده ساخته بود دست به دست یکدیگر می‌رفتند و در چهره آن‌ها شادمانی کودکان می‌درخشید.

یکی از آن‌ها گفت: "خوب، حالا ببینیم چطور از ما زمین را پس خواهند گرفت!"

نزدیک کاخ اسمولنی در طرفین خیابان سربازان گارد سرخ صف کشیده بودند.

دهقان دومی به همراه خود گفت: "من اصلاً خسته نشده‌ام؛ انگار پَر درآورده‌ام."

بر روی پلکان اسمولنی نزدیک به صد نماینده کارگر و دهقان با پرچم‌هایی اجتماع کرده بودند که زیر نور خیره‌کننده‌ای که از بنا می‌تابید تیره رنگ به نظر می‌رسیدند. آن‌ها پلکان را همچون موج در طوفان، به پایین درنوردیدند تا دهقانان را در آغوش گرفته ببوسند؛ و آن‌گاه تمام تظاهرات به درون در فرو ریخت و با همه عظیمی از پلکان‌ها بالا رفت.

در تالار سپید عظیم جلسه، کمیته اجرایی مرکزی با تمام شورای پطروگراد و هزاران تماشاگر در انتظار آن‌ها بودند. اوضاع به سان جشن پرابهتی بود- همه عظمت لحظه تاریخی را درک می‌کردند.

زینویف موافقت‌کننده دهقانی را اعلام داشت. گزارش وی با شغف پرصدایی استقبال شد که سپس آن‌گاه که در راهرو موزیک نواختن گرفت و صفوف مقدم تظاهرات وارد تالار گردید، به یک طوفان واقعی مبدل گشت. هیئت رئیسه برخاست، به هیئت رئیسه دهقانی جا داد و آن را با آغوش باز استقبال کرد. در آن بالا بر روی دیوار سفید برفراز چارچوب قاب تهی از تمثال تزار که کنده شده بود، دو پرچم زینت افزا بود.

آن‌گاه جلسه رسمی گشوده شد. پس از چند کلمه شادباش که از طرف "اسوردلوف" بیان گردید زنی عینکی، رنگ پریده و لاغر با گیسوان صاف شانه زده شبیه به آموزگاران نیوانگلند در پشت کرسی خطابه قرار گرفت. او "ماریاسپیری-دونووا" مشهورترین و با نفوذترین زن در روسیه بود.

"در برابر کارگران روس افقی گشوده شده که هنوز در تاریخ دیده نشده است. تا کنون پایان تمام جنبش‌های کارگری بدون استثناء شکست بوده است، ولی جنبش کنونی انترناسیونالیستی است و بنابراین شکست ناپذیر. در جهان نیرویی وجود ندارد که بتواند آتش انقلاب را خاموش سازد- جهان کهنه معدوم می‌گردد، جهان نو زاییده می‌شود."

سپس تروتسکی به ایراد سخن پرداخت: "خوش آمدید رفقای دهقان! شما به این‌جا آمده‌اید نه به عنوان مهمان، بلکه به عنوان صاحب‌خانه‌ای که در آن قلب انقلاب روس می‌زند. در این تالار اکنون اراده میلیون‌ها کارگر متمرکز شده است. از این پس سرزمین روسیه فقط یک ارباب می‌شناسد و آن اتحادیه کارگران و سربازان و دهقانان است."

او با نیش تمسخر به دیپلمات‌های کشورهای متفق (آنتانت) اشاره کرد که هنوز اعتنایی به پیشنهاد صلح روسیه که دیگر از طرف دولت‌های کوچک‌تر پذیرفته شده، نمی‌کنند. "در این جنگ بشریت نوینی تولد می‌یابد. در این‌جا، در این تالار، ما در برابر زحمت‌کشان تمام کشورها سوگند یاد می‌کنیم که در پست انقلابی خود به ایستیم. اگر ما شکسته شویم ما خواهیم مرد در حالی که از پرچم خود دفاع خواهیم کرد."

پس از آن "گریلنو" به سخن پرداخت و از وضع جبهه حکایت کرد که در آن‌جا "دوخونین" مقاومتی در برابر شورای کمیسرهای خلق آماده کرده است. بگذار "دوخونین" و همراهانش خوب بدانند که ما با کسانی که برای ما در راه صلح سد ایجاد کنند **مغازله** نخواهیم کرد!"

"دینکو" به نام نیروی دریایی به جلسه تبریک گفت و کروشینسکی عضو کمیته اجرایی کارگران راه‌آهن سراسر روسیه اظهار داشت:

"از این لحظه، از لحظه‌ای که اتحاد تمام سوسیالیست‌های واقعی انجام یافته، تمام ارتش کارگران راه‌آهن یک‌جا خود را در اختیار دموکراسی انقلابی قرار می‌دهد."

سپس "لوناچارسکی" که اشک خود را به زحمت نگاه می‌داشت، "پروشیان" از طرف اس‌ارهای چپ، و سرانجام "ساکخاراشویلی" از طرف اتحاد سوسیال‌دمکرات‌های انترناسیونالیست مرکب از گروه‌های مارتوف و گورکی نطق‌هایی ایراد داشتند. "ساکخاراشویلی" اظهار داشت:

"ما به عنوان اعتراض نسبت به سیاست آشتی ناپذیر بلشویک‌ها و به قصد وادار کردن آن‌ها به گذشت برای انجام اتحاد تمام دموکراسی انقلابی، خارج شده بودیم. اکنون که این اتحاد انجام گرفته ما وظیفه مقدس خود می‌دانیم که از نو جای خود را در کمیته اجرایی مرکزی اشغال کنیم. ما اعلام می‌داریم که تمام آن‌ها که از کمیته اجرایی مرکزی کنار رفته‌اند اکنون باید باز گردند."

"استاشکوف" - دهقان سالخورده محترمی از هیئت رئیسه کنگره دهقانی- پشت کرسی خطابه رفت و از چهار سو به جلسه تعظیم کرد:

"رفقا! آغاز زندگی نوین روسیه و آزادی را به شما تبریک می‌گویم!"

سپس "برونسکی" به نام سوسیال دمکرات‌های لهستان، "اسکرپینیک" از طرف کمیته‌های کارخانه‌ها "تریفونوف" به نام سربازان روس در جبهه سالونیک و دیگر ناطقان به ایراد سخن پرداختند- همه با قلبی لبریز از شادکامی و الهام بخش کسانی که ارزنده‌ترین آرزوهای خود را انجام پذیرفته یافته‌اند.

دیری از شب گذشته بود که قطع‌نامه زیرین پیشنهاد و به اتفاق آراء تصویب گردید:

"کمیته مرکزی اجرائیه شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان سراسر روسیه در کنگره فوق‌العاده‌ای که به اتفاق شوراهای دهقانی سراسر روسیه، در پتروگراد تشکیل یافته است، فرامین مربوط به صلح و مربوط به زمین مصوبه کنگره شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان سراسر روسیه، و نیز قانون مربوط به کنترل کارگری مصوب کمیته مرکزی اجرائیه شوراهای سراسر روسیه را تأیید می‌نماید."

"جلسه مشترک کمیته اجرائیه مرکزی و کنگره دهقانی سراسری روسیه اطمینان راسخ خود را ابراز می‌دارد که اتحاد کارگران، سربازان و دهقانان که اتحاد برادرانه تمام زحمت‌کشان و استثمار شدگان است، قدرت بدست آمده را تحکیم می‌بخشد و تمام تدابیر لازم را برای تسریع امر انتقال قدرت به دست طبقه کارگر دیگر کشورها اتخاذ خواهد کرد تا بدین‌سان استقرار صلح پایدار و عادلانه و استقرار امر سوسیالیسم را تأمین کند.

پایان

1- بطون: جمع بطن به معنی درون چیزی

2- مُعْجَز: اعجاز کننده

3- بُبُوغ: برآمدن، ظاهر شدن، هوشیاری و ذکاوت

5- بوروی:

6- سَفَاك: خون‌ریز

7- عما:

8- پوند: هم لیره انگلیسی و هم وزن در انگلستان معادل 450 گرم

9- ترجیع‌بند: برگردانیدن، بازگشت دادن

10- اکناف: اطراف، کنارها

- 11- طغراها: چند خط منحنی تودرتو که اسم شخص در ضمن آن گنجانیده‌اند، بیشتر بر روی مسکوکات نقش می‌کنند.
- 12- ایضاح: واضح کردن، روشن ساختن، روشن کردن امری
- 13- غیرالناریه:
- 14- دیویزیون: division تقسیم، قسمت، لشکر، ناوتیپ
- 15- تکیده: لاغر شده
- 16- آژیتاتور: آشوب‌گر
- 17- گراندوشس‌ها:
- 18- رداء: بالاپوش، هرلباسی که روی لباس‌های دیگر برتن کنند
- 19- معجلا":
- 20 صائب: راست و درست، حق و رسا، ضد خاطی
- 21- شندر:
- 22- مفر: (با تشدید ر) گریزگاه، جای گریختن، راه فرار
- 23- ورطه: گرداب، منجلاب
- 24- ایلغار: حرکت سریع سپاهیان به طرف دشمن
- 25- لنداند: غرغر
- 26- طعبانشان:
- 27- ملتقا: محل تلاقی، جای به هم رسیدن، جای دیدار کردن
- 28- بله:
- 29- ظهر: پشت، مقابل رو، مقابل بطن
- 30- اریب: تکه کاغذی که سر کج داشته باشد. به فتح همزه و کسر را به معنی عاقل، خرسند، بصیر، دانا
- 31- یله: رها، آزاد، ول، ول‌کرده شده
- 32- پارکت: parquet محوطه دادگاه، صحن دادگاه، دادسرا
- 33- بورگاندی:
- 34- مذهب: (تشدید ها)
- 35- فراک: frac لباس رسمی، لباس مردانه مخصوص مهمانی‌های رسمی
- 36- دوش: پشت، شانه، کتف
- 37- فنگ: بی‌چاره، درمانده، بی‌نوا، بی‌سرسامان
- 38- دوش فنگ:
- 39- محجوب: درپرده، پنهان و پوشیده، باشرم، با حیا
- 40- پران: امر پرانیدن، پراندن: پرتاب کردن
- 41- عتاب: ملامت کردن، سرزنش کردن، خشم گرفتن، درشتی کردن، گفتن کلمه‌ای از روی خشم به کسی
- 42- وجنات: جمع وجنه، گونه، رخسار، چهره
- 43- یکوری:
- 44- لحن: آواز خوش، آواز، آهنگ
- 45- إلحاح: درخواستن کردن، خواستن چیزی با زاری و التماس، در طلب چیزی اصرار و پافشاری کردن
- 46- لحن‌الحاح:
- 47- عصیانی:
- 48- طرق: جمع طریق، راه
- 49- کنیاز:
- 50- کنیز: خدمت‌کار زن، زن برده
- 51- کنیس: معبد یهود
- 52- کنیسه: کلیسا، معبد
- 53- ثایق:
- 54- یحتمل:
- 55- گره: مقیاس طول، یک شانزدهم ذرع
- 56- ذرع:
- 57- پسی:

- 58- جنم: شکل، صورت، هیكل، قیافه، سرشت، ذات
- 59- صَلْب: به دار آویختن، به دار زدن
- 60- صَلْب: (با تشدید ل) سخت، شدید، درشت و قوی
- 61- دگنك:
- 62- هشتي:
- 63- مسنانه:
- 64- مِسَن: (با تشدید ن) آنچه که با آن کارد تیز کنند
- 65- ورست: *verste* مقیاس طول روسی برای راه‌ها قریب هزار متر
- 66- ماگزیمالیست:
- 67- دوستاق:
- 68- امهال: مهلت دادن، زمان دادن، فرصت دادن
- 69- ممهور:
- 90- عَجَب: شگفت، شگفتی، اعجاب جمع
- 91- عَجَب: خودبینی، خودپسندی، پندار، کبر و گردن‌کشی
- 92- کین توزی:
- 93- عوام‌الناس: عامه مردم
- 94- میل: *mille* مقیاس طول که اندازه آن مختلف است، میل انگلیسی: 1609 متر، میل دریایی: 1852 متر
- 95- وَسَايَط: جمع واسطه یا ویسط
- 96- سردماغ:
- 97- مَعْدَلِك: با این، با وجود این، با این حال، با این همه
- 98- باریکاد:
- 99- گلابتون: گل‌های برجسته که با رشته‌های نقره یا طلا در روی پارچه می‌دوزند.
- 100- گر و فری: روگردانیدن از دشمن و تاختن در میدان و بعد برگشتن و حمله کردن
- 101- گروبیٹ:
- 102- مُنْتَهَا: نهایت، پایان و آخر چیزی
- 103- بُلّه: ابله، کودن، کم عقل
- 104- لَخت: تکه و پاره‌ای از چیزی
- 105- لخت‌لخت: پاره پاره، تکه تکه
- 106- دژم: افسرده، اندوهگین، خشمگین، آشفته، رنجور، دل‌تنگ
- 107- شراپنل:
- 108- فوت: *foot* در زبان انگلیسی به معنی پا، قدم، واحد اندازه‌گیری طول معادل 30/48 سانتی‌متر یا 12 اینچ
- 109- جسیم: بزرگ
- 110- عطالت: بیکاری
- 111- پا: مقیاس طول برابر 30/48 سانتی‌متر معادل یک فوت
- 112- یارد: *yard* مقیاس طول برای پارچه در انگلستان و امریکای شمالی معادل 36 اینچ یا 92 سانتی‌متر یا 14 گره
- 113- ترصیح: جواهر نشانندن بر روی چیزی، مرصع ساختن
- 114- اعتناء: اهتمام ورزیدن به کاری، توجه داشتن
- 115- اعتناع:
- 116- اسواران: جمع سوار، مقابل پیاده
- 117- مُتْرَم: (با تشدید ن) زمزمه کننده، سراینده، کسی که آواز خواند
- 118- سری:
- 119- ابرام: اصرار کردن، به ستوه آوردن، استوار کردن، پافشاری کردن در امری
- 120- مَشْنُوم: نامبارک، بدیمن
- 121- تضییقی: سختی کردن، سخت گرفتن به کسی، در تنگنا قرار دادن
- 122- حسان: بسیار خوب و نیکو، بسیار نیکوکار
- 123- جسان:
- 124- شوارع: جاده‌ها، راه‌های وسیع

- 125- پود: رشته، نخ، رشته‌ای که در پهنای پارچه بافته شود
- 126- مُتْلَه: شکنجه، بریدن گوش یا بینی یا لب کسی هنگام شکنجه
- 127- بیت‌المال: خزانه مملکت، خزانه مردم
- 128- مُتْحَارِب: جنگ کننده، کسی که آتش جنگ برافروزد، کسی که جنگ برپا کند
- 129- اَنْتَانْت:
- 130- مكافات: پاداش دادن، کیفر، پاداش
- 131- عموتوم:
- 132- مَعْمور: آباد شده، آبادان، تعمیر شده
- 133- الخ: تا آخر
- 134- مساعي: کوشش‌ها
- 135- غسل تَعْمِيد: در نزد عیسویان عبارت است از غسل دادن کودکان و کسانی که به دین مسیح می‌گروند به آیین مخصوص – شستشو، شستشوی بدن مطابق دستور شرع برای پاک شدن از جنابت